سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران

در دورهٔ معاصر

مجلد اول

از آغاز سلطنت قاجارها
تا پایان جنگ نخستین با روسیه

از انتشارات
مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق
تهران ۱۳۳۵

بها: باکاغذ کتاب ۱۰۰ ریال
باکاغذ سفید ۱۲۰ ریال
باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال

دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث ووقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است . سراسر تاریخ جز تلاشهای پی در پی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست . بهمین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق ومفهوم دیگری دارد که قرنها تاریخ نویسان از آن غافل بوده اند. همیشه افکار وعقاید هر گروه وهرطایفه‌ای نیز زادهٔ حوائج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان وعقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد . درین تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده وجهات مادی فکری‌را فراهم کرده وآنرا پروبال داده ونیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته وهر زمان که آن علل واسباب مادی‌ازمیان رفته آن اندیشه نیز رخت بربسته واندیشهٔ دیگری که دلیل و محرك مادی دیگر داشته جا نشین آن شده‌است.

سراسر تاریخ ایران‌جز جنب وجوش وتلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سر گذشت چندهزارسالهٔ نیاگان مارا روشن کنند چاره جزین ندارند که‌همین علل‌واسباب وجهات مادی را بجویند وازتجزیه‌وتحلیل آنها نتیجه بگیرند . ناچار چنین کاری چندان آسان نیست وجستجوهای بسیار لازم‌دارد که هرروز وظیفهٔ مورخ را دشوار تر ودامنهٔ کاراورا گشاده ترمی کند .

هرچه روابط میان اقوام وملل بیشترشود و موانع طبیعی که در زمانهای باستان مردم را محصور ودور ازیك دیگر نگه می‌داشته است بیشتر ازمیان برداشته شود کار مورخ دشوار ترست . قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروزحوادث امریکای جنوبی نیز در حوادث کشور ما مؤثرست چه برسد بآنچه درنواحی نزدیك تر بما رخ می‌دهد .

درین نیزجای‌شك نیست که پیوستگی شگرفی درمیان‌حوادث امروز ودیروز جهان هست. آنچه امروز پیش‌می‌آید قطعاً دنبالهٔ آن‌چیزیست که دیروز وپریروز وپارو پیرار روی داده است . حوادث جهان‌حلقه های زنجیر پیوسته بیك دیگرند . بهمین‌جهت‌هرگز نمی‌توان تاریخ‌دوره‌ای رااز تاریخ دورهٔ دیگر تفکیك کرد وناچار هرچه دوره‌ای بدوران

دیگر نزدیك تر باشد آگاهی از آن برای اطلاع از دورهٔ بعد واجب ترست . امروز درایران توجه خاصی نسبت بتاریخ هست واین توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می‌خواهند بدانندآنچه امروز می‌بینند از کجا سرچشمه می گیرد .

بهمین جهت یکی ازواجب ترین کارها اینست که ما مردم ایران را ازگذشتهٔ پدرانش آگاه کنیم . هر کسی از گذشته خبرنداشته باشد نمی‌تواند آینده را بسازد . توجهی که مخصوصاً درین زمان نسبت بتاریخ نزدیك بزمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازمست .

چندسال‌پیش هیئت تحریریهٔ مجله ارتش ازمن خواستار شد سلسله مقالاتی دربارهٔ «ایران درصد وهفتاد سال اخیر» بنویسم . ازهمان زمان خودرا آماده کردم کتابی در تاریخ اجتماعی وسیاسی‌دورهٔ معاصرایران یعنی ازآغاز سلطنت قاجارها تا امروز آماده کنم . سلسله مقالاتی که درمجلهٔ‌آرتش انتشار یافت مقدمه‌ای برای این کار بود. درهمان زمان بسیاری از دور ونزدیك ازمن خواستار شدند دنبالهٔ این کار رارها نکنم. یکی‌از مهم ترین وظایف کسانی که قلم بدست دارند اینست که آنچه را مردم خواستارآنند در نظر بگیرند ، چون‌پزشکی که هردردی پیش اوببرند درمان کند.

چیزی که بازمرا درین‌کار استوارتر کرد این بود که می‌دیدم درین روزها گروهی بااین‌کار دست زده ودربارهٔ برخی ازادوار تاریخ معاصر ایران بحث می کنند . آنچه‌درین زمینه نوشته اند من خوانده‌ام وباید بگویم که کمترآن حقیقتی راکه درپیرامون اسنادو مدارك معتبر جای‌گرفته است درین کتابها دیده‌ام . برخی را نادانی برانگیخته‌وبیشتر خواسته‌اندکسی را بزرگ وکسی راکوچك کنند وکسی را بشویند و کسی را بد نام کنند . تاریخ شریف تر وبالاتر ازآنست که بااین‌دوستی‌ها ودشمنی‌ها آلوده شود. کاری ازین زشت ترنیست که کسی بخواهد حق وحقیقت را بفریبد .

وانگهی تقریباً در همهٔ این کتابها تاریخ را بهمان مصداق مدروس قدیم بمیان آورده اند . درپی علل واسباب نگشته‌وحوادث راباوسایلی توجیه کرده‌اند که آن‌وسایل جهت وعلت اصلی وحقیقی بروزآن واقعه نبوده است . یك تن یاتنی‌چند بسیار کوچك‌تر وناتوان‌تر ازآنند که بتوانند حادثه‌ای رافراهم کنند یا برگردانند وجهت آنراتغییردهند. حادثه است که ایشان را باخود می برد وایشان می‌پندارند که راهنمای آن حادثه‌اند یا آنکه کسی برای خوشامدگویی بایشان می کوشد ایشان را راهنمای حوادث قراردهد .

اینك دانشمندان جهان تعصب ورزیدن درتاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه بسا بتهای بزرگ راکه درین زمانهای اخیر تاریخ نویسان بیدار وبزرگوار شکسته اند . چه بسا مردان گمنام راکه نامآور کرده‌اند !

این انگیزه‌ها مرا واداشت بتدوین کتابی درتاریخ اجتماعی‌وسیاسی دوران‌معاصر ایران‌آغاز کنم . ناچاراین کتاب مجلدات‌چند خواهد داشت . این مجلد بامضای‌عهدنامهٔ گلستان درمیان ایران وروسیهٔ تزاری در۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامدو

چون قهراً می بایست از آغاز دورهٔ معاصر شروع کنم اینست که از آغاز سلطنت قاجار ها درایران شروع کرده ام، مجلدات دیگر نیز پی در پی انتشار خواهد یافت واز خوانندگان گرامی جداً درخواست می کنم درهرجا که بلغزشی برخوردند برمن منت بگذارند ومرا از آن بیاگاهانند و از کسانی که اسنادی درین زمینه‌ها که مورد بحث این کتابست سراغ دارند مصرا خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن بدانها دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را ازین منت بازندارند.

تهران ۸ امرداد ماه ۱۳۳۵

سعید نفیسی

فهرست مطالب

فهرست تصاویر

ایران ما درین صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی وخصال مردانه ودوستداری میهن وسرزمین نیاکان وبالاتر از همه دوستداری فرهنگ وسنن و شئون ملی ونژادی بهترین وبرترین وسیله است. بهر اندازه که تاریخ زمانهای دوراز ما این سود های فراوان رادر برداشته باشد قطعاً ویقیناً تاریخ زمانهای نزدیك بما چندبرابر سود خواهدداشت، زیرا که زندگی امروز ما بزندگی این روزها نزدیك تر وپیوسته ترست وما از تاریخ زمان نزدیك بخود برای زندگی امروز بهره مند ترمی‌شویم وبیشتر عبرت می گیریم.

اگر درتاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم وژرف بنگریم بسیاری ازوقایعی که ما بچشم خود دیده‌ایم دنباله ونتیجهٔ واقعهٔ دیگریست که چند یاچندین سال پیش روی داده است وبدین جهة تاریخ دوران ما لااقل باتاریخ نزدیك ترین دوره بما پیوستگی کامل دارد. بدین‌جهة برای مطالعه وژرف بینی درتاریخ معاصر ایران ناچاریم از تاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم. ناچار باید برگردیم بصدوهشتادسال پیش‌ازین. درآن زمان هنوز تاریخ ما متکی برسالهای قمری بود ووقایع درهمهٔ کتابها بسال قمری ضبط شده است واگرمن هم‌این کار را نکنم‌خوانندگان همه بدشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ یك ازین حوادثی را که شرح خواهم داد در جای دیگر نخواهندیافت. اینست که ناچار باید تامدتی دراز خوانندگان سالهای قمری را درذهن داشته باشند.

منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران درزمان قاجارها ازضبط همهٔ سوانح تاریخ ایران دشوارترست، زیرا که هنوز نفعها و غرضها دربارهٔ این خاندان وکسانی که یار و یاورشان بوده‌اند فرو ننشسته وهنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستیها ودشمنی های نادرست وناموجهست. آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز بدست مردم بیطرف نیفتاده وآن قسمت ازسوانح هم که پیش ازروزگار ما روی داده‌است تاریخ‌نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه نشین کارگزاران آن زمان ویا ازهمه جایی خبر بوده‌اند و

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته‌اند. و آنگهی شمارهٔ این کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دوره‌ای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد.

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ التواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست.

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والآثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب داشت. وی نیز تا جایی که ناسخ التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس وقایع زمان خویش را بهمان روش آورده است.

سند دیگر فصلی از پایان «روضة الصفای ناصری» از رضا قلیخان هدایت الله باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهور قرن نهم را بزعم خود تهذیب کرده یعنی در انشای آن دست برده واز آنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را از دوران صفویه تا روزگار خود بر آن افزوده است.

کتابی بنام «حقایق الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان حقایق نگار در تهران در ۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد از آن منتشر نشده و بهمان وقایع سال ۱۲۸٤ مینجامد. این کتاب خلاصهٔ نسبهٔ بی طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم انتشار یافته است.

برای دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب التواریخ مظفری» تألیف حاج میرزا ابراهیم خان آشتیانی صدیق الممالکست که در طهران درسال ۱۳۲٤ چاپ شده وچون تاریخ عمومی از صدراسلامست ناچار دروقایع باختصار کوشیده است وباهمهٔ مختصری فوایدی دربردارد.

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزای قاجار وشرح حال عباس میرزا ملك آرا درجای خود بحث خواهم کرد.

درین چند سال نزدیك بما چند کتاب دربارهٔ مردان این دوره ویا حوادث این زمان تألیف کرده‌اندمانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و «سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و « عباس میرزا نایب السلطنه » تألیف ابوالقاسم لاچینی و «عباس میرزا» تألیف ناصر نجمی و «زندگانی میرزا تقیخان امیر کبیر» تألیف حسین مکی و «امیر کبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون آدمیت. دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرعجولانه نوشته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد.

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدبر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» درسه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده درهفت مجلد و «تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ٤) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرار محمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که دربارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره از تاریخ ایران نیز این کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان درایران» تألیف کنت آلفرد دو گاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون درایران» تألیف دکترخان بابابیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران» تألیف ابراهیم تیموری، «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی درایران» تألیف م. ع. منشور گرکانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد توکلی، «امپریالیزم انگلیس در ایران» یادداشت های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی درنظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، «قرارداد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل درایران» تألیف عباس محتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمی طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف س. علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

سمیتکو» تألیف شرف‌الدین قهرمانی ، «جنگ ایران – روس» تألیف جمیل قوزانلو .

برای دورهٔ پس از مشروطیت «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» و «تاریخ بیست سالهٔ ایران» درسه مجلد تألیف حسین مکی و «تاریخ مختصر احزاب سیاسی – انقراض قاجاریه» تألیف ملك الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی از حوادث راهنما تواند بود .

ازین فهرست مؤلفاتی که ایرانیان درین دوره فراهم کرده‌اند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر وسودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتابها واسنادی باشد که بزبانهای اروپایی فراهم کرده‌اند . درین دوره راه اروپاییان برایران ازهمیشه بیشتر باز بوده است وصدها مسافر باندیشهای گوناگون صواب و ناصواب وبا مهرو کین بایران آمده و درباز گشت یا بحقیقت گویی وحقیقت جویی ویا برای جلب مشتری وسود ورزی کتابهایی بزبانهای مختلف وبیشتر بانگلیسی وفرانسه و آلمانی وروسی پرداخته‌اند و گاهی هم بزبانهای دیگراروپایی مانند دانمارکی وسوئدی ونروژی وهلندی وایتالیایی واسپانیایی ولهستانی ولی بمراتب کمتر از آن چهار زبان اصلی کتابهایی انتشار یافته است که درضمن هزاران رطب ویابس و غث و سمین گاهی هم مطلب تاریخی وحقیقتی جستن می کنند .

همهٔ این کتابها را که شمارهٔ آنها از هزار می گذرد نمیتوان بکسانی که درپی تاریخ این دوره‌اند توصیه کرد و بلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که ازین کتابها برحذر باشند، یالااقل مندرجات آنها را با احتیاط بپذیرند و همیشه با بدگمانی بآنها بنگرند . حتی دراسناد سیاسی که برخی ازدول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خـود نشر داده‌اند حقیقت دگرگونست وحوادث را بمیل خود گردانیده‌اند .

در میان این کتابها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی باختصار و گاهی مفصل تر حوادث را شرح داده‌اند ودر بارهٔ آنها نیز نباید مطلقاً نیك بین وزود باور بود . یکی از آنها که بیش ازهمه درایران رواج دارد کتابیست درتاریخ ایران که سرجان ملکلم فرستادهٔ شرکت هندوستان که دوبار بایران آمده بزبان انگلیسی نوشته و درهمان دوران انتشار ببرخی از زبانهای اروپایی ترجمه شده ومترجمی زبردست آنرا بفارسی بسیار روان هم درآورده وسه بار دربمبئی چاپ شده ودرایران رواج کامل یافته است . این کتاب هرچند خلاصهٔ روشن وراهنمای خوبی برای مطالعه در وقایعست بسیارجاهای غرض آلود دارد که ناچاربیان احساسات وعقاید وحتی سیاست یك مأمورانگلیسی درآن دوران پر کشمکش زمان فتحعلی شاهست .

درتاریخ زمان فتحعلیشاه کتابی بفارسی هست بنام « مـآثر سلطانیه » تألیف

عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون که درهمان زمان در تبریز بسال ۱۲۴۲ چاپ شده و قهراً از آن هم مانند سایر کتب تاریخ عهد قاجاری که راجع باین سلسله نوشته شده است انتظار راست گویی نمی توان داشت .

تا جایی که من خبر دارم درین دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است :

۱) جهان آراء تألیف میرزا صادق وقایع نگار مروزی .

۲) نخبة الاخبار تالیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس که تاریخ عمومیست ودر زمان محمد شاه تألیف کرده وفصل تاریخ قاجاریهٔ آن تااندازه‌ای مفصلست .

۳) تذکرة السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاه متخلص بثنا که تألیفات دیگرهم دارد .

٤) جنة الاخبار تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومیست تا زمان محمد شاه ودرضمن تاریخ قاجارها را دارد .

٥) تاریخ فتحعلی شاه تألیف سید فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری .

٦) تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد تقی ساروی درتاریخ آقا محمد خان که بفرمان فتحعلی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است .

۷) تاریخ فتحعلی شاه قاجار تألیف نویسندهٔ مذکور که بفرمان عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است .

۸) تاریخ ملك آراء تألیف علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹ .

۹) تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی تاوقایع سال ۱۲٦۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است .

۱۰) مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمدکاظم بارفروشی متوفی در ۱۲٤۱ .

نژاد قاجارها

هیچ چیز باندازهٔ عقاید تاریخ نویسان در بارهٔ برخی‌از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست ودرهردوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود . تاچند سال پیش درمیان نژادهای بشری بنژادپرشماره‌ای قایل بودند که آنرا نژاد «اورال و آلتایی» می‌دانستند زیرا که یك سرآنرا در ناحیه اورال وسردیگرش را در ناحیهٔ آلتایی می‌پنداشتند.

درآن زمان یکی ازشعب بزرگ این نژاد را «ترك و مغول» می نامیدند یعنی

شعبه‌ای که هم مغول را در بر بگیرد وهم ترك را . امروز بیشتراز دانشمندان بدین نکته مایلند که ترك را ازمغول تفکیك و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آنهم یکی ازشعب اصلی نژادآریایی یاهند و اروپایی ویا هند و ایرانی می شمارند و درین عقیده چنان بجای دورمیروند که مهد نژادآریایی ونخستین سرزمین آنرا دامنه‌های‌تیان شان میدانند .

تاریخ ایران بهترین‌سندیست که بدین نکته گواهی میدهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیك نهصد سال پیش ازمغولان پیدا شده‌اند، چنان که درحدود آغاز قرن‌پنجم میلادی ایران ازدوسو با دونژاد بیگانه روبروشده است . آنکه درمرزهای شمال‌شرقی ایران پدید آمده ایرانیان بدان هفتال و تازیان هیطل وهیاطله گفته‌اند و درنظرتاریخ نویسان امروزقطعاً ازنژاد ترك‌بوده‌اندوآنکه درمرزهای شمال غربی درپشت کوههای قفقاز پیدا شده آنرا ایرانیان همیشه خزرنامیده‌اند وآنهم باتحقیقات امروزین‌مسلمست که ازهمین ترکان امروز بوده‌اند .

بدین گونه‌ازهمان زمان‌ترکان‌درسه‌سوی دریای‌خزر یعنی‌درمشرق وشمال ومغرب آن می‌زیسته‌اند وبطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده‌اند که برشمردن همه آنها خود کتابی جداگانه میخواهد وآنچه درتاریخ ما وادبیات ما بیش‌ازهمه نام برده شده‌ترکان یغما وخلخ یا خرلخ‌وغز وخرخیز(قرقیز) وباشقرد وقزاق وقراقالپاق وسلجوق‌وترکمان وکلموك وقارغلی وتغزغز و برطاس وقرلغ درشمال شرقی ایران وقراپاپاخ وکیماك‌و بجناك وسالور وبایندر وافشار وبیکدلی وبرسخان وبیات وخزر درشمال غربی ایران است وسه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند بنام بلغار وقبچاق وتاتار که زمانی درهمهٔ کرانهٔ دریای‌خزرزیسته‌اند واندك اندك‌طوایف‌دیگر درمشرق جابریشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند .

اما مغولان درپایان قرن ششم هجـری وقرن سیزدهم میلادی یعنی‌نزدیك نهصد سال پس ازترکان درتاریخ پدیدآمده‌اند وچون خویشاوندی نزدیك بـاترکان داشته‌اند ازآن زمان بیشتر ترك ومغول را ازیك نژاد دانسته‌اند .

درمیان مغولان پادشاه جهانگیربختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و بمراتب بیش ازاسکندروهرجهانگیردیگرجهان‌متمدن رازیرپی سپرده‌است‌وازآنوقتی کـه چنگیز مغول بدین گونه تاریخ را شگفت زدهٔ خویش‌کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که درایران‌بوده‌اند وترکان‌ترکیهٔ امروز افتخاررا درآن دانسته‌اندکه خودرا ازنژادمغول‌وازبازماندگان‌چنگیز بشمارند.

جهانگیردیگری که پس‌ازچنگیز پیدا شده وتا اندازه‌ای در پیشرفت بدو میرسد

تیمور گورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبك بوده وزبان ونژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروزداشته بهمین دلایل برای کسب شرف خودرا بچنگیز ومغولان بسته‌است . شکی نیست که درمیان‌طوایف ترك‌ازبکان و ترکمانان برزخی وحد فاصلی درمیان ترك ومغول وشاید مخلوطی ازهردو نژادباشند اماطوایف دیگر ترك را مطلقاً مغول نمی توان دانست .

درایران هم چه بدلخواه خود قاجارها وچه بسنتی که پیش از آن در میان تاریخ نویسان رایج بوده است قاجارها را از باز ماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که دردوره قاجاریه از نژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند بهمین جا رسیده‌اند.

آمدن طوایف ترك بایران

پیش ازین گفتیم که ترك ومغول دو نژادجداگانه‌اند وآخرین عقیدهٔ بعض‌دانشمندان اینست که ترکان از نژاد آریایی یاهندواروپایی اند، منتهی برخی‌طوایف‌هستند که چون در میان مغولها وترکها زیسته‌اند مخلوطی ازین‌دو نژادندوازطوایفی که اکنون درجهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دو نژادند .

درقرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرك ترك که در سواحل جیحون می زیسته اندك اندك بجنوب مایل شده ونخست خوارزم وسپس ناحیهٔ گرگان راهم گرفته و کم کم بومیان‌وسکنهٔ قدیم آنجارا رانده‌است . این‌قبیله بزرك بدوشعبهٔ کوچکتر «غز» و «تغزغز» تقسیم میشده‌است . گروهی که بایران‌آمده اند ترکمان نام داشته‌اند ودرمیانشان‌طایفه‌ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که باسم سلجوقیان در ایران وناحیهٔ و سیعی از کشور های اسلامی پادشاهی کرده‌اند .

ترکمانان‌ازهمان‌زمانی که‌بدین نواحی‌فرود آمده‌اند‌درآنجامانده‌اندواینك‌قسمتی‌از آنهاجمهوری ترکمنستان‌شوروی‌وقسمت‌دیگر ترکمانان‌سرزمین گرگان رافراهم میکنند.

اززمانیکه ترکان درمشرق ومغرب دریای خزر پدیدار شده‌اند قبایل ترك را بدو شعبهٔ اصلی «ترکان‌شرقی» و «ترکان غربی» تقسیم کرده‌اندوزبانهای ترکی‌امروزراهم بترکی شرقی وترکی غربی قسمت می کنند .

یکی ازطوایف ترکان شرقی که دردورهٔ پیش ازمغول چندان نامی نداشته درنیمهٔ دوم قرن هشتم هجری اندك اندك بزرگتر شده وچون تیمورگورکن ازیشان بوده است در زمان وی وجانشینانش باز نیرومندتر شده واین همان طایفهٔ ایست که از قرن‌نهم‌ببعد همیشه‌همسایهٔ‌شمال شرقی‌ما بوده است ومخصوصاً در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران نامش بسیار برده میشودوازآن زمان‌بنام «ازبك» یا «اوزبك» معروف‌شده وزبانش‌یکی‌ازشعب

ترکی شرقیست که بآن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» میگویند و گاهی هم «جاغاتای» نوشته‌اند که همان ازبکان امروز باشند.

ترکان غربی چنانکه پیش ازین اشاره رفت قرنها در شمال کوههای قفقاز میزیسته‌اند ورشته کوههای بلند ودشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده است که بایران بتازند وحتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرك وطبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند.

معروفترین طایفهٔ ترکان غربی همان خزرها وبلغارها وقبچاقها بوده‌اند وطوایف جزء آنها که بعدها بایران آمده اندبیات وافشار وبایندر وسالور ند وبدلایلی که پس ازین خواهد آمد قاجارها راهم باید ازیشان دانست.

☆☆☆

تازیان پس از آنکه بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خودرا ببغداددرخاك ایران آنروز آوردند دیدند که برای اداره کردن اینکشور بدین پهناوری بسپاهی ولشکری نیازمندند. در آن زمان تازیان از تمدن جهان بسیار دور بودند واینکار بدین دشواری یعنی پایداری در میدانهای جنك ازیشان ساخته نبود.

در آنزمان درهمهٔ جهان معمول بود که جنك را باسربازان وافسران مزدور میکردند ودولت هایی که پیش بین تر ومتمول تر بودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خود را تأمین میکردند.

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که برسر کار آمدند تا بیش ازهشتادسال هنوز بآن درجه ازتمول نرسیده بودند که سرباز زرخرید داشته باشند. در آن زمان این ناحیهٔ شاداب مرد خیز که درشمال وجنوب البرز واقع شده وامروز بنام گیلان معروفست بدو ناحیهٔ ممتاز تقسیم میشد وهریك ازین دو ناحیه مردمی داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیهٔ شمال البرز در ساحل دریای خزر مسکن «گیل» ها بودو بهمین جهت آنجا را گیلان یعنی سرزمین گیلها میگفتند. ناحیهٔ جنوب البرز تارودبار وقزوین مسکن «دیلم» ها بود وآنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان میخواندند. گیلها ودیلمها درسراسر دورهٔ ساسانی بهترین سربازان وجنگجویان ایران بودند چنانکه در دورهٔ هخامنیشان هم دلیر ترین سربازان ایرانی «امرته» ها یا «امرد» ها بودند که ازهمین ناحیهٔ رودبار ومنجیل برخاسته‌اند. دلاوری ودلیری گیلها مخصوصاً درزمان ساسانیان باندازه‌ای معروف بود که بهمترین سرداران وسپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیر دلیران» لقب میدادند وفرماندهی سربازان گیل را بآنها میسپردند. گیلها مخصوصاً

در جنگهای تدافعی زبردست بودندچنانکه سپرداران و نیزه داران گیل معروف بوده‌اند. دیلمها در جنگهای تعرضی و حمله معروف بودندو بهمین جهت زوبین دیلمی شهرت بسیار داشت.

خلفای بغداد هم درین مدت بیش از هشتاد سال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل و دیلم را بکار میبردند.

اندك اندك فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی بدستشان افتاد بسود خود قیام کردند و بهمین جهتست که چندتن ازین فرماندهان نخست « مرداویج » پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ و پس ازو عماد الدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ۳۲۰ و پس ازو علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه در ۳۹۸ بدستیاری سپاهیانیکه داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و بپادشاهی رسیدند بلکه در اندیشهٔ برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان بجایی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه تنها بخود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه‌نشین کردند و تنها مقام روحانی و پیشوایی دینی برای او باقی گذاشتند و خلیفه هم ناچار شد بایشان لقب « امیر الامراء » بدهد و خود تنها برای پیشنمازی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره بمسجد برود و از آنجا بکاخ خود باز گردد. استیلای دیلمان و گیلان بر کارهای خلافت مخصوصاً بیشتر ازین جهت خطرناك بود که ایالات شمالی ایران در کنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروز و گیلان و دیلمستان و طبرستان و رویان آنروز پس از برافتادن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنانکه تا قرنها پس از آن هم نشدند.

درین ناحیهٔ بسیار وسیع که پشت کوه‌های بلند البرز قرار گرفته و بهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی در برابر تازیان بود یعنی از دشت مقان (نه مغان که درست نیست) و سر زمین طالش تا کنار رود اترك چندین سلسلهٔ ایرانی پشت در پشت و پی در پی استقلال داشته‌اند بدین گونه: ساجیان درمقان و طالش ازحدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ - سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۳۳۰ تا ۳۸۷ - روادیان درهمین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ - شعبهٔ دیگر از روادیان بنام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴٦۸ - خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از ۲۵ تا ۱۴۱ - باوندیان درمازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ - خاندان افراسیاب درمازندران از ۷۵۰ تا ۹۰۹ - بادوسپانیان دررویان و نور و کجور و رستمدار از ۴۰ تا ۹۸۳ - جستانیان در دیلمستان ازحدود ۱۸۰ تا ۴۳۴.

این نه سلسله که پی در پی درین نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمینه را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناه‌گاه دشمنان ایشان شده بود چنانکه حسن بن زید بن محمد که از فرزندان زید شهید بود و از دشمنان سر سخت خلفای بغداد بشمار میرفت در ۲۵۰ بطبرستان گریخت و مردم آن سرزمین باو گرویدند و

او را بپادشاهی برداشتند و تا ٤٢٤ علویان در آن سر زمین پادشاهی کرده‌اند . پس از ایشان باز سلسلهٔ دیگری از سادات مرعشی حسینی از ٧٦٠ تا ٨٨٠ در مازندران و سلسلهٔ دیگر سادات کیایی حسینی از ٧٧٠ تا ١٠٠١ در گیلان پادشاهی داشته‌اند و بدین گونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیرو خود کرد شاه عباس بزرگ بود و نزدیك هزار سال، برخی ازین نواحی در همان استقلالی که از زمان ساسانیان بر ایشان مانده بود باقی ماندند.

پس سخت آشکارست که برتری مردم این نواحی و استقلالشان بر کارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس انگیز و خطر آمیز بوده است .

عنصر دیگری که در آن زمان ممکن بود سپاهیان مزدور برای خلفای بغداد فراهم کند مردمی بودند که هنوز هم بنام کرد معروفند و اینك در نتیجهٔ حوادث شوم و خانمان بر افکن گروهی از ایشان در بیرون از خاك ایران یعنی در اتحاد جماهیر شوروی و عراق و ترکیه و سوریه زندگی می کنند ولی قطعاً و بی هیچگونه سخن و چون و چرا از آغاز ایرانی بوده اند و کسی را درین بحث مجال شك نیست .

از زمان هخامنشیان درمیان طوایف چادر نشین فارس ما بنام کرد برمی خوریم. در دورهٔ ساسانیان بیشتر کردها در نواحی مرکزی ایران درمیان اصفهان و آباده میزیسته‌اند وطوایف دیگری دراطراف دریاچهٔ نیریز تا دل کرمان واز آنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اند که طوایف ممسنی و بویراحمدی و کوه گیلویه وشبانکاره بازماندگان ایشانند . دلایل بسیار هست که اصلا ساسانیان کرد بوده‌اند و بی هیچ شکی لااقل مادر اردشیر بابکان دختر یکی از پیشوانان قبایل کرد ناحیهٔ نیریز بوده است .

باز دلایل دیگر هست که کرد اصلا در زبانهای ایرانی بمعنی بیابان گرد و کاملا مرادف همان کلمهٔ Nomade فرانسه است که از ریشهٔ Nomas یونانی بمعنی چراننده است وشگفت تر اینکه درزبان فارسی هم کرد را بمعنی «گله چران» بکار برده‌اند وطبیعی هم هست زیرا که چادر نشینان همیشه گله‌دار بوده اند . معنی کرد با گله چرانی بـاندازه‌ای ملازم یکدیگرست که دردورهٔ ساسانی و تا مدتی ازدورهٔ اسلامی طوایف مختلف کردهارا «رم» می گفتند و این همان کلمه‌ایست که درزبان امروز ما «رمه» شده است و این کلمه بزبان عرب هم رفته منتهی اغلب بخطا آنرا «زم» وجمع آنرا که می بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته اند .

این بحث هرچه بنظر خوانندگان شگفت بیاید و با همهٔ تازگی که دارد بدلایل بسیار نیرومند متکیست و دریغ دارم که بواسطهٔ اینکـه ازمطلب اصلی خود دور میفتم نمی توانم آن دلایل را یك یك بر شمارم .

دربسیاری ازمتون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادرنشین ایران را

برشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و دریناواخر کرد اصطلاحی خاص شده است بـرای چادرنشینان ایرانی نژاد که نژاد و زبانشان ترك و تازی نباشد . بهمین جهتست که هرطایفهٔ ایرانی را که بتر کی و تازی سخن نمی‌رانده وازنژاد ترك وعرب نبوده وچادرنشین بوده در هرجا که بوده است کرد گفته‌اندچنانکه مثلا بختیاریها و لرها و همهٔ چادرنشینان فارس و کرمان وخراسان ونواحی مرکزی و غربی وشمالی ایران رادرهر کجا بوده‌اند کرد دانسته‌اند وحتی آنهایی‌را هم که از نژاد ایرانی‌اندوبزبانهای ایرانی (اقسام کردی) سخن می رانند درهر کشوردیگر باشند کرد می‌دانند و این نکته بسیارمتقن وعالمانه است ودلایل بسیار باخوددارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث وردآنرا برخود هموار کنند .

درآغازدورهٔ خلفای عباسی کردان هم چنانکه هنوزاین خاصیت نژادی را ازدست نداده اند مردمی سلحشورودلیر بوده‌اند وممکن بودخلفای بغداد درصدد برآیند که‌ایشان را هم درکارهای نظامی مزدور کنند ورقابتی درمیانشان باگیلان ودیلمان بر انگیزند تا بدین وسیله شاید خطرآن دونژاد راکمتر کنند وهمین کار را کردند اما کردان هم همان رگ ایرانی وهمان بیزاری ازبیگانگان درخونشان بودودوتن از پیشوایان‌ایشان هم که پس‌ازدیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام کردند ونخست حسنویه بن حسین کـرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در۳۴۸ دینور (نزدیك کرمانشاه) ونهاوند وشاپـورو بروگرد (بروجرد) واسدآباد راکه پنج شهرمهم مغرب ایران درآن زمان بودمتصرف شد وسلسله‌ای فراهم کرد که تا ۴۰۶ درآنجـا حکمرانی می کردند وبسلسلهٔ حسنویـه معروفند . پس ازو ابوالفتح محمد بن عناز که اوهم کرد بود در ۳۸۱ در ناحیهٔ حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسلهٔ عنازی را تشکیل داد که تا ۴۳۷ استقلال داشته‌اند . مهم‌ترین طایفه‌ای که از کردان بسلطنت رسیده خاندان معروف ایوبیست که صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویـان اسلام در ۵۶٤ تأسیس کرده وتا ۹۳۰ درنواحی مختلف شام (سوریه) و مصر ویمن پادشاهی کرده‌اند . شادی جد صلاح‌الدین از کردان ناحیهٔ دوین در ارمنستان بوده است .

این نافرمانی‌ها وسرکشی‌های دیلمان و گیلان و کردان خلفای بغداد را بدان‌واداشت مردمی دیگر راکه جنگی ودلاور ودرضمن فرمان بردارتر و رامتر واگردرست بخواهید ازحس ملیت بیگانه‌تر وازتمدن وشهرنشینی که لازمهٔ آن دوستداری زادگاه نیـاکانست دورترباشند بکاربکشند وخطرهای گوناگون این طوایف ایرانی را بجان نخرند . در جهان متمدن آن روز جزترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط دریشان فراهم باشد. بهمین جهت هشتمین خلیفهٔ عباسی ابواسحق محمد المعتصم بالله پسر هارون‌الرشید که از ۱۶رجب ۲۱۸تا ۱۸ ربیع‌الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس‌ازآنکه هشتاد سال پدرانش

آن چاره جویی‌ها را کرده بودند سرانجام بترکان متوسل‌شد وچون مادرش‌هم کنیز ترك بود خون ترك بیشتروی را برین کار برانگیخت وهشت هزاریا بگفتهٔ دیگر هجده هزار ترك را خرید وبدین گونه سپاهی‌از ترکان زرخرید فراهم کرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند.

هرچند که تاریخ نویسان درین زمینه بحثی نکرده‌اند اما قطعاً این ترکانی که ببغداد رفته وبدین گونه مسلح شده‌اند واشکری فراهم کرده‌اند می بایست از ترکان‌غربی باشند که هنوزدرآن سوی کوههای قفقاز میزیسته‌اند زیرا که راهشان بعراق نزدیك‌تر و بازتر بوده ودربن زمان ما مطلقاً اثری ازترکان درمرکز ومغرب ایران نمی بینیم وبدین گونه ممکن نیست ترکان شرقی ببغداد رفته باشند زیرا که قطعاً می بایست از راه ایران رفته باشند و کمترین اثری ازیشان درین زمان در ایران دیده نشده است.

این کارمعتصم درایران انعکاسی پیدا کرد که بزیان مطلق ایران بود وچندی بعد یك باره وتاجاودان سرنوشت‌ایران رادگرگون کرد وجریان‌تاریخ این سرزمین‌بلادیده ورنج ودرد کشیده را تغییرداد.

یکی‌ازشاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و دربرابر بیگانگانی که ازهرسوآرزومی کردند بایران بتازند وکیسه های تهی را پر کنندطوایف مختلف نژاد ایرانی رااستقلالهای‌داخلی‌داده‌بودند، بدین‌معنی که‌حکمرانانی ازهمان نژاد بریشان گماشته بودند که پدر برپسردرآن‌ناحیه فرمانروابودند وقهرا منتهای دلسوزی و توجه را بپاسبانی خاك پدران خود داشتند وشاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می داد وخود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود و گاهی هم عناوین و القاب مخصوص وموروث داشتند. دربرخی‌ازنواحی استقلال این شاهان محلی باندازه‌ای بود که حق سکه زدن هم داشتند و تنها می بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز ومهرگان بدربار بفرستند ودرجنگها عدهٔ معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن ورفت وآمد وتوقف درمیدان جنگ وحتی گاهی فرماندهی این سربازان هم با همان شاه محلی یا حکمران‌آن سرزمین بود. این روش‌مخصوص برای پاسبانی‌مرزهای ایران مخصوصاً دربرابرترکان شرقی وغربی درچند قرن پی‌درپی بسیار سودمند افتاد و نیزهمین سبب شد که تازیان چون ازرخنهٔ جنوب شرقی که چنین سدی دربرابرآن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان وگیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیار استواربود بمانع بزرگ برخوردند وچندین سال برابری همین حکمرانان محلی و پاسبانان دلیرمرزهای ایران راه را بریشان بست وچون دیگرحکومت مرکزی‌درایران نبود که ایشان را دلیر کند ونیرو بدهد ویاری بفرستد سرانجام ازپای درآمدند.

اما همین زمینه که درچند قرن درمرزهای شمال شرقی یعنی درماوراءالنهر فراهم شده وریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد وپس از کوشش های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی ازین قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی ازهمین خاندانهای محلی که درناحیهٔ سامان در خاك سمرقند حکمرانی مستقل داشتند وبهمین جهة ایشان را «سامان خداه» یعنی خداوندگار سامان می گفتند مستقل شدند وراه استقلال وبیرون آمدن اززیربارخلیفهٔ تازی را بنواحی دیگر ایران آموختند وسلسلهٔ دلیر وایران دوست سامانی بدین گونه فراهم شد.

سامانیان همینکه استیلای ترکان غربی را دردربار بغداددیدند ومتوجه خطر آن شدند چاره را درین دیدند که ایشان هم ترکان شرقی را بعنوان مزدور وزرخرید بخود بپذیرند واز اوایل قرن چهارم بدین کاردست زدند، غافل ازاینکه ترکان ایلك خانی در ۳۸۳ سلسلهٔ ایشان را برخواهند انداخت وحتی زیردستانشان البتگین وسبکتگین که ازهمان افسران زرخرید ترك بودند بپادشاهی خواهند رسید واندك اندك سایر طوایف ترك بایران راه می یابند وغزوترکمانان وسلجوقیان را بپادشاهی می رسانند وپس از آن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیز ترك بودند روی کارمی آیند وایشان همراه را برمغول بازمی کنند ومغول هم روزی که ازتاخت وتازهای دیوانه وار بسرزمین خود بر می گردند وسیله را برای انتشارترکان درنواحی دیگرفراهم می کنند.

امادرین گیرودارترکان شرقی ازماوراءالنهر تجاوز نکرده وبایران امروز نیامده اند ویگانه سبب آن بوده است که ترکمانان درخوارزم وگرگان سرراهشان راگرفته اند و نگذاشته اند که ازقلمروایشان بگذرند وانگهی ترکان شرقی جای آبادان وحاصل خیزی را برایگان بدست آورده بودند ونیرویی پرزورتر ازیشان پیدا نشد که ایشان را ازآن ناحیهٔ حاصل خیز پر نعمت سواحل سیحون وجیحون برانند وترکان غربی بالعکس رانده شده اند و نیروی زورمندتری ایشان را ازسرزمین خود بیرون کرده وبایران وکشورهای غربی آسیا رانده است وبهمین جهة بدلایل بسیارهمهٔ ترکانی که درین نواحی غربی جای گزین شده اند ازهمان ترکان غربی بوده اند.

قاجارها ازچه نژاد بودند

تاریخ نویسانی که تاریخ قاجارهارا نوشته اند همه ایشان را ازنژاد مغول دانسته اند، اما چون هیچگونه سند کتبی بکار نبرده اند این خود می رساند که تنها بگفته ومیل سرکردگان این طایفه رفته اند. پیش ازین هم گفتم که بسیاری ازطوایف ترك بازمانده و نبیرهٔ چنگیز وپادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته وخودرا بایشان نسبت داده اندچنانکه

تیمور گورکن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نژاد همین ازبکان امروز بوده است زیرا که نه تنها در سر زمینی که ایشان هنوز آنجا هستند بجهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همهٔ بازماندگانش تا آخرین روزی که بوده‌اند بدان سخن میرانده‌اند همان زبان ترکی جغتایی یا جغتایست که زبان ازبکان امروز باشد، همهٔ بازماندگان تیمور بدین زبان سخن میرانده و شعر می گفته اند و یکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابرنامه است که خاطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر مؤسس سلسه بابری هندوستان و نوادهٔ تیمور است وچون وی نیز بهمین دلایل خود را از بازماندگان مغول میدانسته خاندانش بسلسلهٔ مغول شده وحتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را « مغول بزرك » می گفتند.

قاجارها نیز برای اینکه بجهان گیریها و کشور گشایی های چنگیز فخر کنند و خود را در آن شریك وسهیم بدانند بخطا خود را مغول دانسته و نسب خود را نخست بتیموریان واز آن راه بایلخانان مغول رسانده وحتی قراقویونلوها و آق قویونلوها را هم که با ایشان معروف نزدیك بوده‌اند باخود درین نسبت نادرست شریك کرده‌اند.

این ادعای شفاهی سر کردگان قاجاررا تاریخ نویسان این سلسله پروبال داده و همه در آن بحث کرده‌اند. چون سراسر این ادعا بی بنیادست نقل آن ضرور نیست و تنها بکلیات آن اکتفا میکنم. این مورخان گفته‌اند که قاجارها با هولاکوخان پیشوا و سرکردهٔ مغول در ٦٥٦ هجری وارد ایران شده‌اند و تا ٧٣٦ که سلسلهٔ ایلخانان مغول منقرض شده بحال چادر نشینی و بیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مغان زندگی کرده‌اند و چون در ٧٣٦ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را در خطر دیدند واز ایران بشام یعنی سوریهٔ کنونی هجرت کردند تا اینکه تیمور گورکن در ٨٠٣ بدان سرزمین رسید وقاجارهارا در آنجا دید، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود بایران باز گردانید.

دور نیست که قاجارها وقتی بسرزمین سوریه رفته باشند واحتمال هم می رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد و نیز ممکنست که تیمور ایشان را بایران آورده باشد اما این وقایع چنانکه تاریخ گواهی میدهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را بمغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را بترکان غربی منتهی میکند.

پیش از این گفتم که در مرز های شمال غربی ایران در آن سوی کوههای قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترك ساکن بوده‌اند. در سال ٦١٩ هجری مغولان از همین راه قفقاز بروسیهٔ امروز و بسرزمین سلاوها تاختند و تا سال ٧٠٢ استیلای مغول بر همهٔ روسیه باقی بود وسپس تا ٨٦٦ بر قسمتی از این کشور مستولی بوده‌اند. در آغاز قرن هشتم هجری که

سلاوها اندك اندك مغولان را از کشور خود میراندند ازچهارسوی یعنی‌ازشمال ومشرق وجنوب ومغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می دادنــد و نواحی را که در همسایگی ایشان و بدست اقوام وملل دیگر بوداز‌دستشان می گرفتند وآنهارا‌آنطرف‌تر می راندند. ازجمله طوایفی که سلاوها از جای خود بیرون کردند و زمینشان راگرفتند همین ترکان غربی بودند وایشان دو راه بیشتر نداشتند یکی آنکه از کـوههای قفقاز بگذرند وبجنوب آن یعنی بشمال غربی ایران‌آنروز پناه ببرند ودیگر‌آنکه درسواحل دریای سیاه پراکنده شوند وهمین کار راهم کردند وبهمین‌جهتست که ازآن زمان ترکان درترکیهٔ امروز ودرشبه جزیرهٔ بالکان وشبه جزیرهٔ کریمه ودر شمال وجنوب رود ارس پدیدار شده‌اند.

سلسله هایـی از ترکان دراین نواحی بپادشاهی آغاز کرده‌اند همه ازین روز ببعد پیدا شده‌اند:

خاندان کرمیان درکوتاهیه در ۶۹۹، خاندان حمید اوغلو درآناطولی در ۷۰۰، خاندان تکه اوغلو درانطالیه پس از ۷۰۰، خاندان منتشا اوغوللری درناحیهٔ دیگر از آناطولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغوللری درالبستان ومرعش در ۷۴۰، خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان‌گرای درکریمه در ۸۲۳، خانهای غازان در ۸۴۹، خانهای قاسموف در ۸۵۶، جلایریان در ایران وعراق در ۷۳۶، چوپانیان‌در‌آذربایجان در ۷۱۸، طغاتیموریان درمازندران در ۷۳۷، قراقویونلو درآذربایجان در ۷۸۰، آق قویونلو در آذربایجان در ۷۸۰.

ازین فهرست پیداست که پس از مغول و درست‌تر بخواهید در زمانی که سلاوها مغولان را ازکشور خود میرانده وترکان دست نشانده وهمدستشان راهم‌از سرزمین‌خود بیرون میکرده اند درکشور ها ونواحی که دراطراف قلمرو ترکان غربی درقفقاز بوده است یعنی درآناطولی وترکیه وسوریه وکریمه‌وغازان وعراق وآذربایجان ومازندران چهارده سلسه از نژاد ترك درحدود ۷۰۰ تا۸۵۶ یعنی بیشتردرقرن هشتم که دنبالهٔ این وقایع بوده است تشکیل‌شده وبدینگونه وبا این‌دلایل گمان ندارم‌دیگر مورخ باریك بین وحقیقت جویی بتواند منکر شود که این‌ترکان درنتیجهٔ توسعهٔ قلمرو سلاوها ومخصوصاً فرودآمدن‌آنها بجنوب روسیه وقفقاز بدین نواحی مجاور رفته واین سلسله‌ها را تشکیل داده‌اند. بدین‌گونه این‌نکته نادرست که‌تقریباً همه‌آنرا مکرر کرده‌اند که ترکان‌مغرب یعنی ترکهای ساکن ایران وترکیه اززمان سلجوقیان باین نواحی‌آمده وبازماندگان همان سلجوقیانند کاملا رد می شود.

برین دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر میتوان افزود:

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنهٔ همهٔ نواحی ترك نشین ایران وقفقاز و ترکیه‌را فراهم کنند . لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدورمرکب ازعوامل مختلف مردم آن‌زمان بوده‌اند وهرگز تاریخ ایران که‌نخستین میدان تاخت و تازسلجوقیان بوده‌است نشان‌نداده که‌هیچ یك ازپادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتواند سکنهٔ این نواحی وسیع‌را تغییردهد با خود ازین سوی ایران بدان سوی یعنی ازخراسان و گرگان بنواحی‌غربی وشمال غربی برده باشد .

دلیل‌دوم اینست که ادبیات‌ترکی شرقی‌یعنی ترکی جغتایی ازقرن‌ششم پدیدارشده واین دلیلست که ترکان شرقی درحدود قرن ششم بسرزمین امروزی خود آمده‌اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم تر ازقرن دهم نیست و این خود میرساند که درین زمان تازه بدین نواحی‌آمده بودند وکاملا متمدن شده وادبیاتی پیدا کرده‌اند .

دلیل سوم اینست که بجزقاجارها بعضی‌دیگرازطوایف ترك هم نخست که بنامشان برمی‌خوریم درهمین نواحی غربیست ازآن‌جمله‌اند افشارهـا وبیاتها و بـایندرها که آق قویونلوها ازآنها بوده‌اند .

دلیل چهارم اینست که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی‌اختلاف‌دارد. ترکان شرقی امروز بدودستهٔ بزرگ تقسیم می‌شوند که هر یك زبـانی جـداگانه دارنـد یعنی ازبکان وترکمانان وزبان ازبك بزبان ترکمان نزدیکست . ترکان غربی نیز همین حال را دارند وبدودستهٔ بزرگ منقسم می‌شوند که هریك زبانی دارند یعنی یك دسته ترکان ایران وقفقازند ودستهٔ دیگرترکان عثمانی یا ترکیهٔ‌امروز وترکی‌آذربایجانی نیزبترکی ترکیه نزدیکست . ما می‌دانیم که سلجوقیـان ترکمان بوده‌اند و زبـانشان همـان زبـان ترکمانان امروزبوده است. اگر مردم این نواحی غربی‌بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل نـدارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنانکه ترکمانـان نگاه داشته‌اند وبچه‌دلیل ترکمانان مشرق دریای خزرزبان خود رانگاه‌داشته‌وترکمانانی که میگویند درمغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رهـا کرده و زبان دیگری اختیـار کرده باشند ؛ ازسوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترك که درآن‌سوی کوههای قفقاز می‌زیسته اند یعنی زبان خزرها وقبچاقهـا وبجناکها و بلغارها همان زبانیست که امروز تاتارهای ولگا وغازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همـهٔ ترکی زبانان کشورما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا ترکیه بدان سخن می رانند و این خود بزرگترین دلیلست که این ترکان غربی‌خودبازماندگان همان ترکان‌ماوراءقفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرترازهردلیل دیگرست‌دلیل نژادیست . ترکان‌شرقی که ترکمانان وازبکها امروزکامل‌ترین نمونهٔ‌آنها هستند بنژادهای شرق‌اقصی یعنی‌چین

ومنچوری وتبت ومغولستان شبیه‌ترند تا بهر نژاددیگر و بالعکس ترکان غربی بنژاد آریایی ایرانی وهندی واروپایی شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر .

درین صورت شك نیست که اگر قاجارها بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند مربوط بهولاکو وتیمور وجنب وجوش وتاخت وتازهای مغولان نیست، بلکه بالعکس ازین جاست که ترکان ماوراء قفقاز راسلاوها از جایگاه خود رانده‌اند وگروهی ازیشان که قاجارها باشند نخست بشام رفته وسپس دراوایل قرن نهم یا تیمور آنها را بایران آورده است یا اینکه خود بایران آمده‌اند .

گویا این نکته که قاجارها وقتی بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند درست باشد زیرا که درمیان طوایف ترکان غربی طایفهٔ معروف بیات هست و درمیان طوایف قاجار طایفه‌ای هست بنام «شامبیاتی» یعنی بیاتهای شام و این می‌رساند که قاجارها ببیاتها نزدیك بوده‌اند ولااقل این طایفهٔ شامبیاتی مدتی درشام مانده است .

دلیل بسیارقوی برینکه قاجارها از نژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده اند اینست که درهمهٔ اسناد نسب خود را بطایفهٔ «سالور» رسانده‌اند و سالورقطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده ودرمیان طوایف ماوراء قفقازهمه جا نام آنها را با خزرها و قبچاقها و بلغارها وبجناکها ودیگران با هم برده‌اند .

بازدلیل دیگر اینست که قاجارها ازنخست خود را خویشاوند نزدیك آق قویونلو دانسته‌اند وحتی بپادشاهی این سلسله فخر کرده‌اند ونام دیگراین طایفه «بایندر» است و بایندر نیز ازطوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده ونامشان رابا طوایف دیگر آن سر زمین توأم کرده‌اند .

وانگهی قاجارها تنها در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران پیدا شده‌اند . درین شك نیست که صفویه ازاولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازمردم آذربایجان بوده‌اند وچون مادر شاه اسمعیل دختراوزون حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی ازترکان آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان طریقهٔ صفوی نیزهمین ترکان بودند شاه اسمعیل ازمیانشان «قزلباشها» یعنی سربازان خود را برگزید وبیاری ایشان بسلطنت رسید ودردورهٔ صفویه طوایف ترك آذربایجان مهم‌ترین ودرحقیقت یگانه عامل نظامی بودند . بهمین جهتست که ماتنها درین دوره بنام سه طایفهٔ بزرگ ترك که دست نشانده وپشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارهاوافشارهاوبیاتها. طوایف کوچك‌تررا که کمتر بودند صفویه بدو دسته‌تقسیم کردند یك‌دسته‌را درآذربایجان گذاشتندو «شاهیسون» یا «شاهسون» نامیدند ودستهٔ دیگر را بفارس بردند وبرخی طوایف ایرانی وعرب راهم باآنها توام کردند و دستهٔ بزرگی بنام «قشقایی» فراهم کردند که مرکب ازین سه عنصر کرد یعنی ایرانی و

عرب و ترك زبانست .

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند وقزلباشها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیاتها هم از آذربایجان آمده‌اند پس شك نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول .

دردوره‌ای که قاجارها درایران بیشتر ازهمه وقت پراکنده شده بودند درآذربایجان ومازندران و گرگان (استراباد) واطراف طهران بودند وهرگز اثری ازیشان درنواحی شرقی دیده نشده است. این خوددلیلست برین که‌ازغرب آمده‌اند واگرازشرق آمده بودند می بایست درمشرق ایران هم بوده باشند .

زبان قاجارها نیزدرهمهٔ‌مراحل ترکی غربی بوده‌است‌واین همان‌زبانیست که نخستین شاعرآن شاه اسمعیل‌صفویست که خطایی تخلص‌میکرده‌وهنوز هم یکی‌ازبهترین شاعران زبان ترکی غربی بشمارمی‌رود و می‌دانیم که مادرش از ترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است .

دلیل مهم پیوستگی ترکان‌غربی خصایص زبانی آنانست که بیکدیگر کاملامربوطند وبحث درین زمینه سخن را بدرازا می کشد اما ازیکی دومثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت : یکی آنست که درمیان همهٔ این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیهٔ قبایل و طوایف کلمهٔ « لو » است که بدین شکل مینویسند وتلفظ درست‌آن «لی» است وبسیاری از طوایف ترکان غربی نامشان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقریونلو وآق قویونلو و شاملو وعزالدین لو واینانلو وقوانلو و دوانلو وسپانلو و قایخلووخزینه دارلووکهنه‌لووکرلو وبکشلو وسوباتایلو وچلبیانلو وغیره . این جزء و ازین‌گونه نامهای مرکب با لودرمیان ترکان شرقی نیست .

پیوستگی ترکان غربی با یك دیگر باندازه‌ایست که هنوزطوایف جزء بنام قشقایی که ضبط درست‌آن «قاشقای» است در دور ترین‌نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند وهمین نام درمیان ترك زبانان جنوب‌ایران دیده‌میشود .آهنگها و سرودهایی هم هست که هردوگروه با این همه مسافت وبیش ازسیصد سال زمانی که درمیانشان هست هنوز می‌خوانند وتغنی می کنند .

درین صورت وبا دلایلی که پیش‌ازین‌آوردم وتحقیقی که درین زمینه کرده‌ام گمان ندارم شکی مانده باشد که :

۱) قاجارها مغول نبوده‌اند بلکه ترك بوده‌اند .

۲) ترکمان وسلجوقی نبوده‌اند بلکه ازترکان غربی وخویشاوند نزدیك خزرها و قبچاقها وبلغارها وبجناکها بوده‌اند .

۳) نژادشان بطایفهٔ سالورمی‌رسیده است که ازهمین‌طوایف ماوراءقفقاز بوده‌اند.
۴) درحدود قرن هشتم با سایر طوایف ترك مـاوراء قفقازازآن سر زمین هجرت کرده‌اند.
۵) نخست بشام رفته وپس‌ازمدتی ازآنجا بایران آمده اند.
۶) مغولان‌آنها را بایران نیاورده‌اند بلکه نزدیك دویست سال پس‌ازآمدن‌مغول ازشام بایران‌آمده‌اند.
۷) زبانشان ترکی غربیست.
۸) صفویه‌آنها را ازآذربایجان بمازندران وگرگان ومرکزایران برده‌اند.
۹) با افشارها وبیاتها وبایندرها بسیار نزدیك بوده وحتی‌شریك سرنوشت‌وشاید همسفرایشان بوده‌اند.

ظهور قاجارها در تاریخ ایران

درمباحث‌گذشته معلوم شد که‌درقرن هشتم پس ازآنـکه مغولان ازروسیه رفتند و سلاوها ازشمال بسوی جنوب آن سرزمین فرودآمدند وجارا برترکان‌غربی تنك کردند این طوایف هم ازسرزمین اصلی وباستانی خود یعنی ماوراء قفقازچشم‌پوشیدندو گروهی ازتنگه های قفقازگذشتند وباران وآذربایجان یعنی نواحی شمال‌وجنوب‌رود ارس‌آمدند وگروهی دیگر بسواحل جنوبـی دریـای سیاه یعنی کـریمه وترکیه امـروز پناه بردند. قاجارها جزو این قبایل بخاك ایران‌آمده‌اند وتاریخ نویسانی‌هم که دردورهٔ پادشاهیشان تاریخشان را نوشته‌اند همه‌این‌نکته را متذکرشده‌اند که‌قاجارها تاسال ۷۳۶دردشت‌مقان چادرنشین بوده‌اند و دربن سال پیشوایشان که خود وقبیله خود را درخطر میدید ایشان را برداشت وباخود بشام برد.

این گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را «قاجارنویان» نوشته‌اندو گفته‌اند که وی پسر « سرتاق نویان بن نویان بن جلایربن پزون تکین »مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون‌آمده وهولاکوریاست‌طوایف قاجاررا باین سرتاق‌نویان سپرده وپس ازمرگ هولاکو جانشین وی اباقا اورابمنصب‌اتابیکی برگزیده وسپس‌از کنار جیحون تاکرانهٔ رود قزآقاج دردشت مقان راباو سپرده است و وی در۶۹۴ مرد و پس ازو پسرش قاجار نویان جانشین اوشد.

پیداست که این نکته با قراین دیگر بهیچ وجه درست نمی آید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی‌غربی بوده‌ونویان کلمه‌ای است‌اززبان‌ترکی‌شرقی ویاجغتایی ودرین زبان بمعنی فرمانده وسرکرده وشاهزاده ونجیب زاده است وهمان کلمه ایست که

« نوین» هم می نویسند واگر بخواهیم کلماتی را که درتسمیهٔ قاجارها بکاررفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته از آنکه بسیاری از آنها درین زبان نیست کلمهٔ «قاجار»هم در ترکی جغتایی « فراری» و«گریزان» معنی میدهد و البته بنفع این طوایف نیست که نـامشان بدین گونه تحقیر آمیز باشد ، درین مطلب بسیار مشکوك که بیشتر ساختگی بنظر میآید نام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده‌اند . مامی‌دانیم که «جلایر» نام یکی ازطوایف مغول بوده وامیر حسن بزرگ که سلسلهٔ جلایریان رادرسال ۷۳۶ درمغرب ایران وسرزمین عراق تاسیس کرده ازین قبیله بوده است وبهمین جهتست که این خاندان را جلایریـان گفته‌اند . پیداست که قاجارها درزمانهای بعد که خواسته‌اند نسب خودرا بمغول بپیوندند جلایر را که نام یکی ازقبایل مغول بوده‌است نام یکی ازاجداد خود کرده وسال ۷۳۶ را که آغاز سلطنت جلایریانست سال رفتن اجدادخود بشام وانمود کرده‌اند واین تاریخ رابدین گونه بدست آورده‌اند .

اما سرتاق نویان پدرقاجارنویان ظاهراً وی را از جای دیگر آورده وبااین قبایل مربوط کرده‌اند . درتاریخ مغول یك سرتاق بن باتوبن توشی بن چنگیز نوادهٔ چنگیزخان هست که معاصر منکوقاآن ونصرانی بوده ودرتاریخ جهانگشای جوینی (چاپ اوقاف گیپ ج ا ص ۲۲۳) ذکر او هست ودیگر سرتاق نامیست که اوهم از امـرای مغول ومعاصر باکیخاتون خان بود و در تاریخ وصاف (چاپ بمبئی ج ۳ ص ۲۸۲) ذکری ازو رفته‌است. چنان مینماید که درتاریخ مغول این نام‌را یافته وقاجارها را بدو پیوسته‌اند تا بدین‌وسیله نسب آنها را بچنگیز برسانند.

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶ راتاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته‌اند اینست که درین سال ابوسعید پادشاه سلسلهٔ ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش برنواحی مختلف کشورش مستولی شده‌اندو کسانی که خواسته‌اند نسب قاجارها را بمغولان برسانند درصدد برآمده‌اند ازین راه ایشان‌راهم جزوامرای دربار ابوسعید درآورند .

درهرصورت تاریخ نویسانی هم که گفته‌اندقاجارهادر ۷۳۶ ازدشت مغان بشام‌رفته‌اند منکر این نکته نیستند که در ۹۹۵ یا ۹۹۶ شاه عباس بزرگ طوایف قاجار را بسه قسمت کرده : قسمتی رادرمرودربرابراز بکان وقسمتی رادرگنجه‌وایروان وقسمت سوم‌را درقلعهٔ مبارك‌آباد درسرزمین استراباد نشانده است . این نکته که قاجارها درقرن دهم نیز در آذربایجان ودرحدود گنجه وایروان بوده‌اند خوددلیل دیگریست که ازترکان غربی باید شمرده شوندوهمین نکته خود دلیلست که تا اواخر قرن دهم وزمان شاه عباس هنوز در آذربایجان ودرمجاورت قفقازمیزیسته‌اند . دردورهٔ صفویه‌اززمان‌شاه عباس ببعد قاجارها

اندك‌اندك همه‌رو باستراباد نهاده‌ودر آنجا گرد آمده‌اند، بدین‌معنی که‌شمارهٔ ایشان درین ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است وازهمانجا دردوره های‌بعد‌بمرکز ایران واطراف طهران و بخراسان ومازندران رفته‌اند و بهمین جهتست که از آن بعد بدودسته‌بزرك‌تقسیم شده‌اند: آنهایی راکه در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری باش‌یا یوخاری باش گفتند و آنهایی راکه درپایین ساکن بودند اشاق باش یا اشاقه‌باش نامیدند .

تاریخ نویسانی که درین زمینه‌بحث کرده این‌نکته راآورده اند که اگر شاه‌عباس قاجارهارا درناحیهٔ مرو وناحیهٔ استراباد نشاند برای‌آن بود که در مرو مانع ازتاخت و تاز ازبکان و دراستراباد مانع ازتاخت و تاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیلست که قاجارها از نژاد دیگری بجزترکان شرقی یعنی ازبکان وترکمانان بودند وگرنه با ایشان مخالفت نمیکردند ومانع ایشان نمیشدند واین نژادجزهمان‌ترکان‌غربی نتواند‌بود.

یکی ازمآخذ معتبری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله بمغول‌بدان استشهادمیکنند گفتهٔ فتحعلیشاه قاجارست واین خود میرساند که‌قاجارها خود این نسبت را ساخته‌اند وآنهم پس‌از رسیدن بپادشاهی بوده‌است، یعنی چون درآن زمانها پادشاهی مغول و تیموریان راکاملا مشروع و حتی افتخارآمیز میدانسته‌اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و ازین موهبت بر خوردار کنند نسبشان را بمغول رسانیده‌اند تا براعتباروشرفشان بیفزایند.

قدیم ترین سندی که من برین گفته وانتساب یافته‌ام رسالتیست بنام«ملوك‌الکلام» ازمنشآت میرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان متخلص‌بصاحب که ازادیبان وشاعران نامی دربارفتحعلی شاه بوده ودر زمان‌وی مدتی صاحب‌ دیوان یعنی رییس دفترمخصوص‌شاهی ومنشی دستگاه سلطنت بوده‌است . فتحعلی شاه درپایان زندگی خود اطلاعاتی بوی‌داده وازوخواسته است که‌آنها را بنویسد تا درسرقبراو برسنك بکنند ووی هم این رساله را ازروی‌همان اطلاعات‌بانشای معمول‌آن زمان‌نوشته‌است‌وپس‌ازمرگ او برسنگ کنده‌اند واینك درديوارمقبرهٔ او درقم باقیست . این رساله «ملوك‌الکلام» که بدین‌گونه وبدین اندیشه فراهم شده است مأخذ ومرجع همه تاریخ نویسانیست که پس از آن درین زمینه گفتگو کرده‌اند . همین‌مطالب‌در کتاب‌دیگری که گویادرهمان دوره‌نوشته شده‌و«شمایل خاقان» نام‌گذاشته‌اند وآنرا بمیرزا ابوالقاسم قایم‌مقام فراهانی ادیب معروف‌آن‌زمان نسبت می‌دهند دیده می شود وچنان مینماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این‌مطالب را بمیرزا تقی علی‌آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام هم داده است که اوهم بنویسد وهر کدام را بپسندد بپذیرد وانشای میزا تقی را چون مغلق‌تروپر کنایه واستعاره‌تر بوده است بیشتر پسندیده وبهمین جهة پس ازمرگش برسرخاك وی جاگذاشته‌اند .

این تاریخ نویسانی که نسب قاجارها را بمغول رسانیده‌اندایشان‌را بازمانده کوك خان پسرچهارم اغوزخان نیای همهٔ ترکان میدانند ومی گویند کوك خان دو پسر داشت که دوطایفه از نژاد او بوده‌اند یکی بایندرها ودیگر بچنه‌ها یا قبیلهٔ بچنه . پیش ازین گفتم که بایندرها ازترکان غربی بوده‌وقطعاً زمانی در آنسوی کوههای قفقاز زیسته‌اند . بچنه هم ظاهراً یاتحریف ویا ضبط دیگری ازنام‌همان‌طوایف‌بجناك‌یا بچناکست که پیش‌ازین گفتم روسها ایشان راپچنك می گویند واین هم‌دلیل دیگرست که قاجارها از ترکان‌غربی بوده‌اند زیرا که خود نسبت خویش را ببایندروبچنه می‌رسانده‌اند .

یکی ازدلایل سست بودن این انتساب قاجارها بمغولان اینست که‌در برخی ازجاها بجای اینکه نسبشان را بقاجارنویان برسانند بقراجار نویان می‌رسانند وفرهاد میرزا معتمدالدوله پسرعباس میرزا نایب‌السلطنه که دانشمندترین شاهزادهٔ قاجاربوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت راگرفته است . مقصود ازین اختلاف هم پیداست : قراجار نویان تحریفی ازنام «قراجه نوین» است که ازامرای لشکر مغول در خراسان بوده است وهمین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجارنویان نوشته‌اند خود دلیل برسست بودن این نسبست .

چنان مینماید که قاجارها درزمانی که شاه عباس آنها را باصطلاح کوچانیده واز دشت مقان بجاهای دیگر رانده است نخست باستراباد نرفته‌اند زیرا کـه فرهاد میرزا معتمدالدوله میگوید اول کسیکه ازگنجه‌آمد شاهقلی خان بودکه در اواخر دولت شاه سلیمان‌صفوی باستراباد آمد . ازین‌جا پیداست که قاجارها تنها درحدود ۱۰۷۷ تا۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می کرده است باستراباد آمده‌اند .

شاه‌عباس بزرگ‌پس ازسلسله جنگهایی که از۱۰۱۵ تا۱۰۲۷ با لشکریان‌عثمانی درآذربایجان وقفقاز کرد عدهٔ کثیرازمردمی راکه درمرزهای کشورعثمانی ساکن بودند وحتی برخی ازارمنیان راکه دربرابرسپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند نـاگزیر کرد ازآنجا بجاهای دیگرایران بروند وبطریق اولی طوایف ترك زبان راکه باترکان عثمانی بیشترسازش داشتند ازآنجارانده‌اند وازجمله‌ترك زبانان قشقایی‌هستند که ازآن‌زمان درفارس جای گرفته‌اند وروی همرفته همهٔ قبایل ترك زبان که درنواحی مختلف ایـران باقی‌مانده‌اند ازآن زمان درین سرزمین‌ها مستقرشده‌اند . این هم بـازدلیل دیگریست که قاجارها ازترکان غربی ونزدیك وسازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند وبهمین جهةشاه عباس آنها را ازآذربایجان رانده است .

تاریخ نویسان دورهٔ قاجار دربارهٔ سر نوشت این طوایف پس از تیموریان وپیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارهـاگرفته‌اند از آن جمله

می‌گویند که پس از مرگ تیمور گورکن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاك شروان و مقان و شکی و ساوجبلاغ مکری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده‌اند و بدین گونه از زاویهٔ شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که در قرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند .

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در ۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز بپادشاهی نشست و در ۱۹ رجب ۹۳۰ در گذشت نسبش بپنج پشت بشیخ صفی الدین اردبیلی عارف مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌رسید که حنفی بود و در نواحی اردبیل و طالش و قسمتی از دشت مقان که در آن زمان «گشتاسفی» می گفتند طریقه‌ای از تصوف را رواج بسیار داده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس از وی فرزندانش تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان خلیل که پدر شاه اسمعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندانشان در بن نواحی داشته‌اند بهره‌مند می‌شده‌اند و سرانجام شاه اسمعیل همین مریدان را مسلح کرد و باخود یار کرد و بدستیاری آنان بسلطنت ایران رسید. مادر شاه اسمعیل حلیمه دختر اوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود و وی از کودکی زبان مادرش که زبان ترکی بود کاملا مانوس شده و زبان طبیعی و خانوادگیش بود و بهمین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی یا آذربایجانیست و نخستین کسیست که بدین زبان شعر گفته است و «خطایی» تخلص می کرده و تنها غزلیات خوبی بدین زبان نگفته بلکه مثنوی ده نامه‌ای هم سروده که معروفست. شاه اسمعیل چادرنشینان ترك زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده‌اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برایشان قرارداد کلاه سرخ بود و بهمین جهت آنها را «قزلباش» یعنی سرخ سر می گفتند .

قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم می کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهانشان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند درمیانشان راه نمی‌دادند و افراد این دسته که بیشتر آنان سوار بودند بدین نام و نژاد بسیار مغرور بودند و بدان فخر می کردند . تا زمان شاه عباس قدرت قزلباشها هم چنان برقرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار می‌رفتند، اما شاه عباس بزبردستی اندك اندك از شمارهٔ ایشان کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره درهم شکست . بالاترین تدبیری که شاه عباس در برانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهرنشین کرد و املاك و مستغلاتی بدیشان بخشید و باصطلاح دستشان را بملك داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست . این کار برای صفویه شوم بود زیرا بمحض اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغانها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت

را ازدست دادند .

درهمان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترك زبان را در آذربایجان بپشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادرنشینان مسلح در آذربایجان نا امنی و پریشانی فراهم کردند ومخصوصاً در بیشتر از تاخت و تاز های ترکان عثمانی بخاك ایران بواسطهٔ رابطهٔ همزبانی وهم نژادی که باایشان داشتند همدست می‌شدند وراه را بر ترکان عثمانی می گشودند . در ۹۱٤ که شاه اسمعیل دست آخرین بازماندهٔ سلسلهٔ آق‌قویونلو را کوتاه کرد درصدد بر آمد که ترکان چادرنشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد .

پیداست که قاجارها درین حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهة یگانگی وهم نژادی خود را با قراقویونلوها وآق قویونلوها همیشه تکرار کرده وحتی آنرا مایهٔ افتخاردانسته وسلطنت خود را دنبالهٔ طبیعی وارثی سلطنت آنها شمرده‌اندواین هم دلیل دیگرست که درین موقع یعنی دراواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز درین نواحی می زیسته وازترکان غربی بوده‌اند .

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب وشاه اسمعیل دوم وشاه محمد خدا بنده هم با همهٔ کوششی که دردفع این طوایف چادرنشین ترك زبان کردندبواسطهٔ گرفتاری درحوادث دیگرازعهده کار بر نیامدند وسرانجام شاه عباس این کاردشوار را پیش برد .

در آن زمان که اروپاییان هنوزاستیلای کامل برسواحل دریای روم ودریای سیاه و دریـای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریا هـای جنوب بسیار دراز و پر خطر بود و بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای صغیروازآنجا شمال‌ایران بود. بهمین جهة صفویه از روزهای نخستین که بپادشاهی پرداختند ازین اوضاع بهره مند شدند و نه تنهـا مال فراوان وسرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را درتقویت تجارت آن زمـان قراردادند . سلاوهای روسیه روز بروزدر جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می کردند وترکان قفقاز را بسوی جنوب می‌راندند .آذربایجان که در سرراه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت وتازاین طوایف چادرنشین ترك شده بود . بهمین جهة شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد درصدد شد ترکان را ازین راه تجارت شرق بغرب بر دارد، اما از ۹۱٤ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ درین شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد وپس ازوشاه‌طهماسب همواره گرفتار جنگ باازبکان درمشرق ایران بود واوهم فرصت این کار را نیافت وسلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم وشاه محمـد خدا بنده هم برای این کارکافی نبود . اینست که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ یـا ۹۹٦ برخی‌ازطوایف ترك زبان چادرنشین آذربایجان را از آنجا براند و بدین گونه



کریمخان زند

(از کتاب « ایران » تألیف لوی دوبر فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م . ۱۲۵۷ق .)

توانست قاجارها را بگرگان وخراسان وقشقایی‌هارا بنواحی فارس و برخی‌ازشاهسونها را بمرکز ایران و برخی ازافشارها را بمشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را باطراف همدان وقزوین وقم وساوه‌ونواحی مرکزی ایران‌براند وحتی برخی ازیشان را بکرمان ببرد واین ترك زبانان‌چادرنشین که درین نواحی‌ایران پدیدآمده‌اند ازآن زمان دریـن سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها ازاواسط قرن‌دهم درتاریخ دیده می‌شود وپیش ازآن یا هنوز بایران نیامده بودند وباآنکه هنوزپا برجا نشده وناچار درحوادث دست اندرکارنبوده‌اند.

قاجارها پیش ازسلطنت

درتاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم بکلمهٔ قاجار برمی‌خوریم و این همان کلمه‌ایست که در زبان مردم ایران «قجر» شده وحتی در ترکیباتی مانند «سر قجری بستن» که نوعی ازآرایش مویهای زنان بوده‌و«رقص قجری» بهمین‌صورت مخفف آمده است واین خود دلیل برینست که دوالف ممدود کلمهٔ‌قاجاردراصل بفتحه بیشتر نزدیك بوده است تا بحرکت مد.

قاجارها ازاواسط قرن دهم تا سال۱۱۹۳ که‌آقا محمد خان‌بپادشاهی رسیدنزدیك دویست وپنجاه سال دردورهٔ صفویه ودورهٔ افشارها وزندیه در حوادث ایران دست اندر کاربوده‌اند. تاریخ نویسان دربارقاجار پیش ازسال ۱۱۹۳ که آقامحمد خان بسلطنت بنشیند سه تن دیگرازسرکردگان این طایفه واز نیاکان‌آقا محمد خان را شاه دانسته و مدت تاخت و تاز آنها راهم جز و تاریخ این سلسله آورده‌اند بدین گونه که سرکشی فتحعلی خان را از۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹وقیام محمد حسن خان را از۱۱٦٤ تا ۱۱۷۲وعصیان حسینقلی خان معروف بجهانسوز را از ۱۱۸٤ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خاندان دانسته‌اند وبدین گونه بیش‌از۲۱ سال برمدت سلطنت این سلسله افزوده وآغازپادشاهی ایشان را شست سال بالا برده‌اند. این نکته حاجت بتأکید ندارد که قیام فتحعلی خان‌در ۱۱۳۳ درزمان شاه سلطان حسین صفوی وسپس‌طغیان محمدحسن خان در۱۱٦٤درزمان شاهرخ افشاروپس ازآن‌طغیان‌حسینقلی خان در ۱۱۸٤ در زمان کریم خان هیچ‌یك‌عنوان پادشاهی نداشته زیراکه این هرسه تن چنانکه بعد خواهدآمد درگوشه‌ای ازخاك‌ایران برخاسته وسربشورش وفتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی خان درآن ناحیه ونه هشت سال‌تسلط محمد حسن‌خان درجای‌دیگرونه‌هفت سال تاخت‌وتازحسینقلی‌خان‌در ناحیهٔ دیگرعنوان‌سلطنت نداشته‌وتنها برناحیهٔ کوچکی مستولی‌شده‌اند وپس ازاندکی هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده وازمیان برده است ودرحقیقت استیلای این سه تن

سرکردهٔ قاجاردرین نواحی حکم سرکشی بسیاری ازروسای طوایف مسلح وچادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت بحکومت مرکزی نافرمانی کرده وسرانجام ازمیان رفته‌اند.

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ نـویسان دورهٔ قاجارست و پیش ازیشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که درین زمینه دارم اینست که بر سرخاکشان هم‌چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند. از آن‌جمله فتحعلی خان درمحل معروف به «خواجه ربیع» دربیرون شهرمشهد مدفونست و در زیر گنبد بقعه که نزدیك مدخل اورا بخاك سپرده‌اند سنگی برسرخاکش گذاشته‌اند که کتیبهٔ منظومی دارد وآن کتیبه را من خود درسفرسال۱۳۲۷خوانده‌ام و برای اینکه ثابت شود درهمان زمانی که او را بخاك می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقـاً چنین مطلبی را نمـی رساند آن اشعار را عیناً هم چنانکه بر سنگ کنده اند نقل می کنم :

جهان عزوشان فتحعلی خان آن فلك قدری
که داد ازوی شرف قاجاررا حق‌درجهانبانی
در دریای تمکین ، آن‌بلند اقبال فرزانه
که بودی‌درخورش‌خاقان، اگرمیکرددربانی
زمین گشتی بخودنازان،فلك درموکبش‌تازان
نمودی در صف هیجا چو آغازسرافشانی
عدو گر حمله‌اش دیدی زجان نومید گردیدی
سها گرددنهان، طالع چوشد خورشیدنورانی
برای دفع یا جـوج ستم سدی شدی محکم
بعالم تیغ او دان سد و او اسکندرثانی
زعالم رفت ناگه ، در غم او خلق راد ایم
فرو ریزد ز جزع دیدها یاقوت رمانی
شهادت‌یافت چون‌آن‌نوجوان و کرد گار آخر
بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی
سوال سال تاریخش چو کردم‌ازخرد ،گفتا:
«مقامش سایهٔ طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع آخراین قطعه که شاعرخواسته است بحساب جمل وابجد تاریخ مرك‌فتحعلی

خان را بسر آید ۱۱۴۳ میشود وحال آنکه باتفاق همهٔ تاریخ نویسان وی در ۱۱۳۹ از میان رفته است وشاعر درحساب خود چهار سال اشتباه کرده و یك دال زیادتر آورده است که برابر با عدد چهارست . وانگهی ازروش اشعارش هم پیداست که شاعر توانایی نبوده است واینکه اشعارسنگ قبرش را شاعرمتوسطی سروده ودرآنها هم با همهٔ مبالغها و اغراقهایی که خواسته است بگوید و او را باسکندر هم مانند کرده است باز عنوان پادشاهی باو نمیدهد واین سند هم ازعصراو وازبازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیلست که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دوره قاجار برایش قایل شده‌اند.

درین دورهٔ ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آنکه بپادشاهی برسند نامی از خود درتاریخ ایران گذاشته‌اند بیشتر ساکن ناحیه استراباد و مأموردفع تجاوز وفتنهای پی‌در پی چادرنشینان ترکمان بوده‌اند .

ترکمانان از روز نخست که کرانهای شرقی وجنوب شرقی دریای خزر را گرفته و درخوارزم و گرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی و گرگان امروز جای گزین شده‌اند همواره بنواحی مجاورخود مخصوصاً خراسان آن روزواستان نهم امروزونواحی مرو و سرخس ونسا وابیورد تا کنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جز وخاك ایران بوده است پیوسته می‌تاخته ومال مردم را تاراج وزنان و کودکانشان را اسیرمیکرده‌اند .

درمدت نهصد سال همیشه دفع ترکمانان وجلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهمترین کارهای دولت‌های ایران بوده است.صفویه یکی از چارهایی که اندیشیدند این بود که چادر نشینان قاجار را از آذربایجان باستراباد وحوالی آن ببرند وبدین وسیله دوسود ببرند یکی آنکه ایشان‌را ازهمسایگی ترکان‌عثمانی که‌همزبان وهمنژادشان بودنددور کنند ونگذارند دیگربا هم بسازند وآذربایجان ونواحی اطراف را درخطر اندازند و دیگرآنکه دربرابرترکمانان که نسبت بایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و باصطلاح دفع فاسد بافسد کرده باشند .

از اوسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفهٔ عمدهٔ قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه از یشان میکرده‌اند برای همین مقصود بوده است.اما گاه گاهی سر کردگان قاجاراز همین پشتیبانی دربارهای ایران دلیرشده وبنفع خود وزیان کشور برمی‌خاسته وبسر کشی و طغیان دست می‌زده ونه‌تنها درهمان نواحی خود بتاخت وتاز وغارت و کشتارمشغول میشده‌اند،بلکه بسرزمینهای همسایه هم می‌تاخته‌وروزگاررا برمردم سخت میکرده‌اند، چنانکه مخصوصاً فتنهٔ سه تن ازیشان فتحعلی خان و محمد حسن خان وحسینقلی خان ازحوادث مهم قرن دوازدهم بشمار میرود ونزدیك شست سال سران قاجاردرشمال شرقی ایران نه تنهامایهٔ

مایهٔ دردسردولت بوده‌اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم‌فراهم کرده‌اند

چنان مینماید که قاجارها در ناحیهٔ گرگان واستراباد تازمان سلطنت شاه‌طهماسب اول کاملا پا برجا نشده بودندزیرا که درتاریخ‌تنها ازز‌مان شاه طهماسب ما بنام‌سر کردگان قاجار که کارهایی بدیشان رجوع کرده‌اند برمی‌خوریم و آنچه‌دربارهٔ سرکردگان‌وروسای قاجارها پیش ازفتنهٔ فتحعلی خان در۱۱۳۳ درتاریخ ایران ضبط کرده‌اند بدین گونه‌است:

در۹۴۳ شاه طهماسب پس ازسپری شدن فصل‌زمستان برای گرفتن قندهار وزمین داوراز‌هرات رهسپارشد وبکنار رود هیرمند واز آنجا بقندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را بیداق خان قاجار که ازهمراهان و سرکردگان سپاهیانش بود داد.وی نخستین کس ازقاجارهاست که کارمهمی باو داده‌اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازهٔ هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم دربار صفویه بشمار میرفته است .

درسال۹۵۳ که شاه طهماسب بجنگ گرجستان میرفت چون بشهر گنجه رسید ودر ناحیهٔ بولاق اردو زد ازآنجا کوگجه سلطان قاجار را که ازسر کردگان این طایفه بود با چند تن دیگراز روسای قبایل با پنج هزارسوار شماخی نزد القاص میرزا شاهزاده معروف‌صفوی‌فرستاد و یك سال بعد که‌شهرشروان را پس گرفت و حکمرانی آنرا بپسرش اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان کوگجه سلطان قاجار را پیشکاراو کرد .

در۹۵۹ که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی‌درجنگ بود بیرام‌بیك قاجار را با چند تن دیگرازرؤسای‌طوایف بجنگ عثمانی فرستاد وبیرام بیك با کیخسرو گرجی‌شاهزاده گرجستان بداوایلی رفتند ودرآنجا ازاسکندرپاشا حکم ارزن‌الروم که فرمانده‌سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند .

در۹۶۲ بازدرزمان شاه طهماسب ترکمانان باردیگر بسرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان رابا عده‌ای بسرکوبی آیشان باستراباد‌فرستاد.ترکمانان بعلی سلطان والی خوارزم پناه بردند واو‌با سپاهیان خود بیاری ایشان‌آمـد ولی صلح کردندودرین میان کوگجه سلطان درهمان جادر گذشت .

در۹۶۷ که ازبکان بتحریك والی خوارزم بخراسان تاخته وتا نیشابورآمده بودند شاه طهماسب‌بداق سلطان قاجاررا با عده‌ای بدفع آنها مأمور کرد وایشان ازشهر‌بیرون آمدند وربیس ازبکان درجنگ کشته شد وایشان فرار کردند .

در ۹۹۲ درزمان شاه محمد خدا بنده‌الله قلی‌بیك قاجاربمنصب قـورچی‌باشی شاه عباس‌اول که درآن‌زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده .

در۱۰۱۱ شاه‌عباس اول‌پس‌ازمدتی محاصره قلعه ایروان راگرفت و حکمرانی آن

ناحیه‌را بامیر گونه‌خان‌قاجارداد. این‌امیر گونه‌خان سر کرده‌قاجارهاازرجال معروف‌دربار شاه عباس اول بوده است .

در ۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را ازعثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن‌شهر حکمرانی آنجا را بمحمد خان زیاد اوغلی قاجارداد .

در ۱۰۱۷ پس‌ازمردن حکمران مروشاه عباس‌اول حکمرانی آنجا را بمهراب خان سر کرده ایل قاجارداد واو را بدانجا فرستاد .

در ۱۰۲٦ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی ازدیاربکر بارزن الروم‌آمد وازآنجا بسوی ایروان تاخت . امیر گونه خان قاجار که هم چنان حکمرانی ایروان را داشت ازآن شهردفاع سختی کرد . چنانکه محمد پاشا پس‌از آنکه چهل هزارتن کشته داد نومید بسرزمین خود باز گشت .

در ۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیك نام قاجار راکه از قورچیان او بود بسفارت بدربار عثمانی فرستاد که‌درضمن‌فتح قندهاروجزیره هرمزرا بسلطان عثمانی خبر بدهد .

در ۱۰۳۲ امیر گونه خان سابق‌الذکر که درضمن بیکلربیکی چخورسعد بر سرراه ایروان بگرجستان هم بود از جانب شاه‌عباس اول مامور شد اخسقه درخاك گرجستان رابگیرد و گرجیان راکه شوریده بودند سر کوبی کند .

در ۱۰۳۵ امیر گونه خان که هم‌چنان حکمران ایروان و بیکلر بیکی چخورسعدبود درجنگ دیگری که باگرجیان کردزخم برداشت و برای معالجه بایروان رفت‌ودرهمانجا مردوشاه‌عباس‌مقامش رابپسرش‌طهماسب‌قلی‌خان‌داد . در ۱۰٤۱ شاه صفی‌همان طهماسب قلی‌خان را که‌هم‌چنان بجای پدرحکمران‌ایروان و بیکلر بیکی چخور سعد بود بسر کوبی کردان که بآذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان راتا سرزمین دیار بکرو اطراف خلاط وعادل جواز دنبال کرد و فیروزمند ازین‌سفر باز گشت .

سال دیگریعنی در ۱۰٤۲ شاه صفی شهرمرو راکه ازبکان متصرف شده بودند پس گرفت وحکمرانی‌آن ناحیه را بمرتضی قلی خان پسرمهراب خان قاجار سابق‌الذکر داد ودرهمین سال درجنگ باگرجیان گروهی ازقاجارهای قراباغ‌آذربایجان کشته‌شدند و پس‌ازآنکه‌گرجیان را باردیگردفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را بامیرالامرایی وحکمرانی قراباغ گماشت‌و وی بگنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد .

در ۱۰٤۳ باز درزمان شاه صفی باردیگر کردان محمودی و کردهای کردستان و فارس ودیاربکر بچخورسعد تاختند وطهماسب قلی خان قاجار که هم چنان امیرالامراءو حکمران‌آن نواحی‌بود کردهارا شکست داد وپراگنده کرد. درهمان سال شاه صفی کلبی

خان قاجار را که دردربار منصب دواتداری داشت با سپاهیانی بموصل و جزیره و عماریه فرستاد وایشان با کردان جنگیدند وفتح کردند . درهمان سال مرتضی قلی باشا بیکلر بیکی دیار بکر که خواستار وزارت بوددراندك زمانی سپاهی ازدیار بکرو کفه ومرعش وآبلستان و آناطولی وقرامان گردآورد و بیاری حکمران وان رفت وخلیل پاشا بیکلر بیکی ارزن الروم هم باو پیوست و با پنجاه هزارتن بخاك ایران تاختند . شاه صفی هم طهماسبقلی خان قاجار بیکلر بیکی را با چندتن دیگر بوان فرستادودرین جنگ هم فیروز شدند .

در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسرمهرابخان را که حکمران مرو ومشهد بود سپهسالاری داد .

در ۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که بتسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجارسپهسالارخود را بپیشاپیش بقندهار روانه کرد .

در ۱۰۶۰ مرتضی قلی خان قاجارسپهسالار را شاه عباس دوم منصب قورچی باشی داد.

در ۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرابخان قاجار که حکمرانی دورق را داشت در گذشت.

در ۱۱۱۴ که گر گین خان پادشاه گرجستان برشاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبعلی خان قاجار را که حکمران گنجه بود با لشکری بجنگ وی فرستادو کلبعلی خان اورا شکست داد و باردیگر تفلیس را گرفت .

در ۱۱۲۴ که افغانها برایران مستولی شده بودند بزرگان دربار صفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح درآن دیدند که طهماسب میرزا پسر مهتر شاه سلطان حسین ولیعهد ایران را ازاصفهان که بدست افغانها افتاده بود بیرون ببرند تاآسیبی باو نرسد وتاج وتخت ایران سرپرستی داشته باشد وطهماسب میرزا راباهشت تن ازسر کردگان قاجار ازاصفهان بقزوین فرستادند .

افغانها سرانجام برایران کاملا مسلط شدند وسر کردهٔ ایشان محمود بن میرویس در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را پادشاه ایران خواند و سر انجام اشرف بن عبدالله افغان که در ۲ شعبان ۱۱۳۷ پس از کشته شدن محمود جانشین او شده بود این پادشاه صفوی را در ۱۱۴۱ کشت .

ظاهراً تاریخ نویسان درضبط این تاریخها بخطا رفته‌اند زیرا که دراصفهان نزد آقای روانبد رییس سابق اداره باستان شناسی آنجا نسخهٔ خطی از زادالمعاد مجلسی دیدم که مالك آن درهمان اوقات پشت آن بخط خود یادداشتهایی کرده است وازآن جمله تاریخ جلوس اشرف ومرگ او ومرگ شاه سلطان حسین را نوشته است که عیناً نقل می کنم :

« بتاریخ یوم الاحد هشتم شهر شعبان المعظم مطابق ۱۱۳۷ کهسی ودوروز از نوروز

فیروز ئیلان ئیل گذشته بوداشرف سلطان دردارالسلطنه اصفهان جلوس نموده و بتاریخ عصرروزسه‌شنبه یازدهم‌شهرمزبور.... (اینجا دراصل‌مطلبی بوده که‌تراشیده‌اند) برحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت اودوعام وپنج ماه و بیست یوم‌می‌شود» .

«بتاریخ یوم‌الثلثاء بیست ودویم شهرمحرم الحرام سنهٔ ۱۱۴۰ مطابق قوی ئیل مرحمت‌وغفران‌پناه‌سلطان‌حسین‌بجوار رحمت‌ایزدی‌پیوسته و بتاریخ یوم‌الاحدبیست وهفتم درمسجد شاه غسل داده ودرجوارامامزاده‌اسمعیل مدفون ساخته .»

بدین‌گونه تاریخ درست اینست که اشرف روزیکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز اول اردی بهشت‌آن سال بوده دراصفهان بتخت نشسته ودوسال و پنج ماه و بیست و یك روز پس ازآن یعنی در روز۲۹ ذی‌الحجهٔ ۱۱۳۹ ازجهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه شنبه ۲۰ محرم ۱۱۴۰درگذشته وروزیکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده ودربقعهٔ امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان بخاك‌سپرده‌اند.

نیاگان آقا محمد خان

سرکردگان قاجارپس ازآنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندك اندك‌بمقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسرمهراب خان که درآن زمان سرکردهٔ ایشان بود در۱۰۵۷سپهسالارایران ودر۱۰۶۰قورچی باشی که بالاترین‌منصب نظامی ایران درآن زمان بود شد .

پس ازمرتضی قلی خان کسی که درمیان‌سرکردگان قاجاردرتاریخ اسمش برده می‌شود فتحعلی خان پسرشاه قلی خان پسرمهدی خان پسرولی خان پسرمحمد قلی‌خانست که پیش ازین گفتم تاریخ نویسان دورهٔ قاجاربرای خوش‌آمد این طایفه اورا پادشاه دانسته‌اند ودورهٔ طغیان و گردن کشی او را دورهٔ سلطنت شمرده اند .

دربارهٔ پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دورهٔقاجار ازنسب او کرده‌اند درتاریخ دیگر اثری نیست ونمی‌دانیم شاهقلی خان ومهدی خان وولی خانو محمد قلی خانی که درین نسب نامه نام برده‌اند چه مقامی داشته‌اند و آیاحقیقت تاریخی داشته‌اند یانه . تاریخ نویسان دربارهٔ سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند وهم در ۱۰۹۷ وهم در۱۱۰۴ ضبط کرده‌اند .

درهرصورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی بامرتضی‌قلی‌خان‌سپهسالارو قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است وازآغازکاراو نیز آگاهی درست در دست نیست. تنهاتاریخ نویسان‌دورهٔقاجارها (وآنهم‌معلوم‌نیست از کدام‌منبع) آورده‌اند که فتحعلی خان دوبرادر داشته بنام فضعلی بیك ومهر علی‌بیك‌ومادرشان شهربانو نام‌داشته

است. فتحعلی خان نخست در قلعهٔ مبارک‌آباد استراباد جایگاه پـدران خود مـی زیسته و حکمرانان مازندران ازو بیمناك بوده‌اند. سرانجام محمد خان ترکمان حکمران قزوین و استراباد بتحریك میرزا احمد قزوینی وزیر خود درصدد برآمده است ویٔ را از میان بردارد و درین کار چندتن از سرکردگان قاجار را باخود همدست کرد و بی‌خبر برمبارك‌آباد تاخت و فتحعلی خـان را با دو برادرش گرفتار کرد و در بند افگند .

فتحعلی خـان پس از چندی از زندان گریخت و بمیان طوایف ترکمان یموت رفت و پس از مدتی جمعی ازقاجار اشاقه باش همدست شدند ودو برادرش فضلعلی بیك و مهرعلی بیك را از زندان بیرون آوردند و کشتند و برای اینکه فتحعلی خان برمبارك‌آبـاد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بردروازهٔ آن گماشتند . فتحعلی خان چون این خبر را شنید درنهان بااصلمش خان ساخت و با گروهی از ترکمانان یموت بدانجا تاخت و اصلمش خان در قلعه را گشود و فتحعلی خان محمد خان و میرزا احـمـد را گـرفت و کشت و از آن روز در استراباد و اطراف نیرویی بهم زد ودست بنواحی دیگر انداخت .

نخست ناحیهٔ فندرسك را از شکربیك نامی که از کردان جهان بیك لو بود پس از جنگی گرفت و او را کشت و از آنجا آهنك مازندران داشت که در راه باو خبر رسید که محمد حسین خان و فضلعلی بیك و محمد تقی بیك با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می بینند با او دربیفتند . فتحعلی خان مرد محتاط و حیله‌گری بـود وایشان را بمجلس ضیافتی دعوت کرد که درآنجا کارشان را بسازد . اما محمد حسین خان پی بـرد وازنیمه راه گریخت ودیگران بدعوت او آمدند وجان بـرسر این کار گذاشتند واز آن پس کار فتحعلی خان روز بروز بالاتر رفت .

در ۱۱۳۵ که خبر محاصرهٔ اصفهان بدست افغانها بفتحعلی خان رسید باهزار تن از سواران خود بیاری مردم اصفهان رفت و چندبار با افغانها جنگید . اعیان دربار شاه سلطان حسین ازو هراسان بودند و بیم داشتند اندیشهٔ پادشاهی کند . بهمین جهة فتحعلی خان دلگران شد و باستراباد بازگشت وچون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان را گرفتند .

پس از آن که افغانها بسوی شهرری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یـاری خواستند واو آمد درابراهیم‌آباد ورامین با افغانها روبرو شد وچون شب رسید باو خبر دادند شاه طهماسب که درین موقع درآذربایجان بود ازشنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان حسین بمازندران آمده است. فتحعلی خان بشتاب آهنگ مازندران کـرد ودر ساری بشاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که این دستیاری را ازو دید بروی خوش پذیرفتش ووی شاه طهماسب را باستراباد برد وآنجا لشکری آماده کـرد و بخراسان رفت وشهر مشهد را محاصره کرد ودرضمن محاصره درهـان بیرون شهر مشهد نزدیك بقعهٔ خواجه ربیع کشته

شد و در همانجا بخاکش سپردند . درین سفر نادر شاه افشارهم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده وتاریخ دورهٔ قاجار کشته شدن‌اورا بتحریك نادرشاه می‌دانند .

فتحعلی خان دو پسر داشت بنام محمد حسن‌خان و محمد حسین‌خان.دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس ازمرگ پدر درزمان نادرشاه بنای سرکشی راگذاشت . ولادت‌اورا بسال۱۱۲۷ ضبط کرده اند و پیداست که‌در۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال داشته است . چون برشد رسید بمیان طوایف ترکمان رفت و گروهی ازیشان را با خود یار کرد و باستراباد تاخت وآن شهر راگرفت .

محمد زمان بیك حکمران استراباد از آنجا گریخت ودرساحل رود اترك با بهبود خان سرکرده سپاه نادرشاه یارشد و باهم بگرگان آمدند ومحمد حسن خان با ایشان روبرو شد و بهبود خان شکست خوردومحمد زمان بیك هم گریخت‌ودر کنگاور درموقعی که نادر شاه ازموصل باز می‌گشت باو رسید وازآن واقعه باو خبر داد . نادرشاه محمد حسین خان ازسرکردگان قاجار راکه با او بود با لشکریانی باستراباد فرستاد ومحمد حسن خان بار دیگر بدشت گرگان گریخت و بطایفهٔ داز پناه‌برد . نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن‌خان‌را بفرستادگان او بسپارندوسرکردگان‌ترکمان درجایگاه طایفهٔ داز گردآمدند ومصلحت را درآن میدانستند که محمد حسن‌خان‌راتسلیم کنند . بکنج نام که سرکردهٔ آن طایفه‌بود باین کار راضی شداما زنش محمد حسن‌خان را درسرای خود پنهان کرد ودرمیان مردان قبیله رفت ومعجر ازسر خودبرگرفت‌وگفت شمادرسایهٔ این معجر بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید . مردان ازین کار شرمنده شدند ومحمد حسن خان را با دواسب ویك غلام ویك بازشکاری فرار دادند و بفرستادهٔ نادرشاه گفتند ازو خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی‌سرگردان‌بودوبا باز شکارمیکرد ومی‌زیست تا اینکه روزی‌بازرا رها کرد وبازنگشت . ناچار یکی از اسبان راکشتند و وخوردند وپس‌ازچندی اسب‌دیگر را هم خوردندوپس ازچندی‌دیگراز گرسنگی‌نزدیك بمردن‌بود که سوارانی باورسیدند ومعلوم شدکه نادرشاه کشته شده‌وآن سواران‌درپی اوهستند . سرانجام بار دیگر در۱۱٦۰ استراباد راگرفت وازین قرارطغیان وسرکشی او پس از ۱۱٤۸ یعنی جلوس نادر بوده است .

چون کریم خان زند در۱۱٦۳ میرزا ابوتراب دختر زادهٔ‌شاه سلطان حسین‌صفوی را بپادشاهی ایران برگزید وخود عنوان وکیل الرعایا گرفت در۱۱٦۵ بجنگ محمد حسن خان تاخت . تاریخ نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسندمحمدحسن خان در۱۱٦٤ بسلطنت رسیده است وچنانکه پیش ازین گفتم معنی این گفتهٔ تملق آمیزاینست که درین سال سر بر افراشته و سر کشی کرده است .

کریم خان درین جنگ چهل روز استراباد رامحاصره کردولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گردایشان را گرفتند وسپاهیان کریمخان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پا در آیند و کرم خان وشجاع الدین خان زند که از سرکردگان اردوی کریم خان بودند نیز کشته شدند ومیرزا ابوتراب صفوی که بنام شاه اسمعیل سوم در اردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و بپای حصار شهر آمد واز محمد حسن خان زنهار خواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت وقاجارها سپاهش را دنبال کردند ودر راه آسیب بسیار بدیشان رسانیدند.

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را باشرف (بهشهر) مازندران برد. امامقیم خان از رؤسای ساری باسبز علی خان لاریجانی همدست شد و دریك فرسنگی بار فروش (بابل) بامحمد حسن خان روبرو شدند. درهمان آغاز جنگ گلولهٔ زنبورك بمقیم خان رسید واورا زخمدار کرد و بدینگونه گرفتار شد ومحمد حسن خان دستورداد هیزم بسیار گرد آوردندو آتش زدند ومقیم خان را بهمان حال زخمداری سوختند و سپس آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت و پس از آنکه بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همهٔ مازندران بدستش افتاد.

در ۱۱٦۸ که احمد شاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهار وکابل و هرات مشهد راهم گرفت شاه پسند خان افغان را با پانزده هزار سوار بتسخیر استراباد فرستاد. ابراهیم خان وعباسقلی خان بغایری وعیسی خان کرد وعلی خان قلیچی باچندتن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری باافغان ها نداشتند از خراسان نزدمحمدحسن خان گریختند وهدایای گرانبها باخود برایش آورده بودند از آنجمله الماسی بود بنام دریای نور که هشت مثقال میشد والماس دیگری بنام تاج ماه که پنج مثقال بود. محمدحسن خان ایشان را بخوشی پذیرفت ومحمد ولی خان قاجار یوخاری باش را باحسین خان برادرش بجنگ افغانها فرستاد وایشان با چهار هزار تن سپاهی درسبزوار باافغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند وتامشهد گریزانیدند.

پس ازین واقعه محمد خان بالشکریان خود آهنگ قزوین و گیلان کرد وآنجارا گرفت واز آنجا بسوی مرکز ایران تاخت ودر راه فرمانده سپاهیان کریم خان راشکست داد واز آن جمله محمد خان معروف بجاکله را باهفده تن از سرکردگان اسیر کردوآنها را باستراباد فرستاد وخود بسوی اصفهان رهسپار شد. کریم خان بدفع او آمد ودر جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان باهم روبرو شدند وپس از مدتی زدوخورد باز کریم خان شکست خورد وبشیراز رفت ومحمد حسن خان اصفهان راهم گرفت.

در ۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزاد خان افغان حکمران آن سرزمین جنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ارومیه با محمد حسن‌خان رو برو شد و سرانجام آزاد خان شکست خورد و گریخت و بتفلیس رفت. محمد حسن‌خان چهارهزار تن از افغانان دست نشاندهٔ آزادخان را هم باخود همدست کرد و تا شهر شوشی تاخت و پس از تاخت و تاز در آن نواحی بتبریز بر گشت و بدین گونه در ۱۱۷۰ بر سراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقامحمدخان مؤسس سلسه قاجار را که در آن زمان هجده ساله بود بحکمرانی آذربایجان گماشت و خود آهنگ فارس کرد. چون بکاشان رسید شیخعلی خان زند که درغیاب محمد حسن خان ازجانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آنجا را گرفته بود بشیراز گریخت و محمد حسن خان با پنجاه هزار سوار و پیاده وارد اصفهان شد وچون مردم اصفهان گرفتار قحط شده بودند گندم از عراق آورد و رفع آن گرفتاری را کرد.

در ۱۱۷۱ محمد حسن خان آهنگ شیراز کرد و دریك فرسنگی شهر اردو زد و شهر را محاصره کرد و درین میان بزرگان فارس که کارش را در پیشرفت می‌دیدند بدو میپوستند از آن جمله نصیرخان لاری با شش هزار تفنگچی باو پیوست.

درین میان که چهل روز از محاصره شهر گذشته بود چون قحط هم چنان در حدود فارس و اصفهان زندگی را بر مردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم در زحمت بودند و افغانهایی که با او بودند نیم‌شب ازو رو بر گرداندند و بکریمخان پیوستند و چون لشکریان دیگر این حال را دیدند سست شدند و در سپاه محمد حسنخان تفرقه افتاد و هر گروه بسرزمین خود باز گشت و چون محمد حسن‌خان از سراپرده خود بیرون آمد اندك جماعتی را دید که مانده‌اند. میخواست با همان عده قاجار که با اوهست و تفنگچیان نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجار دولو که با او بود ویرا نصیحت کرد و وی تسلیم شد و نخست دستورداد اسبش را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند و دختر کی اصفهانی را که از آنجا با خود آورده و دل باو بسته بود بر آن نشاند و مقداری جواهر را که همراه داشت برزین اسب بست و باو گفت تا اصفهان هیچ جا درنگ مکن و من از پی تو میآیم وآن دختر همه جا از کنار راه رفت تا بشهر اصفهان رسید و چون در شهر راه می پیمود اتفاقاً یکی از قاجارها که اسب رامیشناخت درخیابانهای اصفهان اورا دید و عنان اسب را گرفت و پرسید اسب محمد حسنخان را از کجا آورده‌ای. دختر تفصیل را گفت وآن مرد قاجار دختر را بخانه خود برد و بپدرش سپرد و بر همان اسب قراقوزی نشست و نزد محمد حسنخان رفت و در سمیرم باو رسید و بدینگونه محمد حسنخان پس از سه روز از آن شکست باصفهان رسید و در آنجا هم درنگ نکرد و یکسره بمازندران رفت.

محمد ولی خان قاجار چون محمد حسنخان را باصفهان روانه کرد حسین خان دولو

قاجار یوخاری باش هم که ازسوی محمدحسنخان حکمرانی اصفهان را یافته بود از بی این خبر بیدرنگ بمازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسنخان بر آن سر زمین دست یابد. صفرعلیخان قوانلو بدین مطلب پی برد و محمد خان قوانلو عمزاده محمدحسن خان راکه ازجانب وی حکمرانی مازندران را داشت بوسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسینخان شود.

محمد حسنخان هم که ازشیراز باصفهان رسید درباغ قوشخانه که از ساختمانهای صفویه بود فرودآمد وچون از رفتار حسینخان دولو خبرشد دیگر ازجنگ با کریمخان چشم پوشید وشتابان بمازندران رفت. ازسوی دیگرچون مکتوب صفرعلیخان بمحمدخان قوانلو رسید ترسید افغانهایی که محمدحسنخان از آذربایجان بمازندران برده است پس ازورود حسین خان با او بسازند و پیش‌ازآنکه خبر بایشان برسد هشتاد تن ازسرانشان‌را ببهانه مهمانی بخانهٔ خود خواند وهمه را درغل وزنجیر کشید و بزندان فرستاد. افغانها چون خبرشدند جمع‌شدند وسنگر بستند ومحمد خان هم‌یوسف خان هوتکی راکه‌ازسران مازندران بود با پنجاه تن دیگرازسر کردگان بدفع افغانها فرستاد و اوهم افغانها را شکست داد وبرخی راکشت وبرخی را اسیر کرد.

حسین خان که با افغانها همدست شده وبایشان امیدوار بود چون بفیروز کوه رسید وازحالشان خبرشد ازراه هزارجریب وفولاد محله باستراباد رفت وازرفتن بمازندران منصرف شد ومحمد خان پس‌ازدفع افغانها شش هزارسوارآماده کردومنتظر آمدن‌محمد حسنخان بود وچون اوبعلی‌آباد رسید محمدخان بپیشبازاورفت وبا هم بساری رسیدند و چون چند روزآنجا ماندند لشکری فراهم کردند ومحمد حسنخان‌آهنگ استراباد کردو چون حسینخان‌دولو میدانست که ازعهده برنمی‌آیدخویشاوندان وبرادران خودرا برداشت و بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد. محمد حسن خان چون باستراباد رسید اورا دنبال کرد ودر بیرون شهردامغان اردو زد و حسین خان را درشهرمحاصره کرد.

درین میان خبررسید که شیخعلی خان‌زند با سپاهی بفیروز کوه رسیده است.محمد حسنخان ترسید که وی بمازندران برود ومحمد خان ازعهده جنگ بااو برنیاید. ناچار دامغان را رها کرد وشتابان بساری رفت. در راه لشکریان او بکلی خسته شدند و اندك اندك ازو رو برمی‌گرداندند ومی‌رفتند وچون بساری رسید ترکمانانی هم که با او بودند ازو برگشتند وشهررا غارت کردند وبسرزمین خود رفتند.

بازمحمد حسنخان ناچارشد باگروهی ازاشاقه باش وغلامان خود باستراباد رودو شیخعلی خان بی‌مانع وارد ساری شد وحسین خان دولو هم ازدامغان باوپیوست. محمد

حسن خان باردیگر دراستراباد سپاهیانی گردآورد و باشرف رفت وشیخعلی خان هم بااو روبرو شد و جنگ درگرفت . پس از چند روز جنگ شیخعلی‌خان در صدد شد نخست استرابادرا بگیرد تا محمدحسن‌خان پناهگاهی نداشته باشد وبا همه لشکریان خود ازراه ساحل باستراباد رفت . محمد حسنخان هم ازراه خیابان رهسپاراستراباد شد و در ناحیه کلباد بهم رسیدند، چنانکه یك فرسنگ درمیانشان فاصله بود . سر انجام جنگ در کناردریا درگرفت وچون نتیجه نداد محمد حسن خان باستراباد وشیخعلی‌خان‌ازکلباد باشرف رفت .

محمد حسن خان پس ازرسیدن باستراباد کس بخراسان فرستاد وولی خان و نجف خان سرکردگان کردان شادلو را بخود خواند وایشان با ده هزارسوار بیاری اورفتند . سپس سبزعلی‌خان شامبیاتی راکه درسفرآذربایجان با او بود ودردشت قبچاق ازوروبر گردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزعلی خان ازمحمد حسن خان‌این بود که‌محمدولی‌خان دولو که نزدمحمدحسنخان‌مقرب بودپدرسبزعلیخان را کشته بود ووی ازترس جان خود ازمحمد حسنخان روبرگردان شد .

محمد حسنخان باردیگر بدینگونه خود را برای جنگ با شیخعلی خان زندآماده می‌ساخت .

سر انجام محمد حسن خان

آخرین بارکه محمد حسن خان دراستراباد تهیه برای جنگ با شیخعلی خان زند دید ازتفنگچیان استرابادی وجماعت کرایلی وحاجی لروکفشلر وکتول هفت هشت هزار تن گردآورد وسپس محمد ولی‌خان وبرادرانش‌وعمزادگان حسین خان دولورابمشاورت جمع کرد ودرنهان بسبزعلی‌خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو ببهانهٔ خون پدرمحمد ولی‌خان را بکش .

بدین‌گونه ببهانه‌ای ازمجلس بیرون رفت وسبزعلی خان با غلامان خود محمدولی خان‌وصادق‌خان‌وگروهی‌ازسران یخاری‌باش را کشتند. پس ازین واقعه محمد حسن خان با هجده هزارسوارو پیاده بجنگ شیخعلی‌خان رفت‌ودربیرون شهراشرف‌جنگ‌درگرفت. پس اززد وخوردهای بسیارنخست کردان خراسانی شکست خوردند وبخراسان گریختند. محمدحسن‌خان‌چندی با پیادگان‌خود ایستادگی کردوچون‌یارای برابری نداشت از راه خیابان گریخت وسپاهیان شیخعلی خان هم دنبالش می کردند . درمیان راه پل‌شکسته‌ای پیش‌آمد وچون گذشتن همهٔ‌مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنارپل‌فضایی را دید که درمیان جنگل درخت نداشت وبدانجا تاخت اما پای اسبش درگل فرورفت .

درین هنگام سبزعلی نام که سابقا از غلامان او بود اما ازو روی برگردانده و بشیخعلی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادرحسین خان وده سوار دیگر بآنجا رسیدند واورا دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند.

چون این خبر بمحمد خان قوانلودراسترآباد رسید باآقا محمد خان پسرمهترمحمد حسن خان وحسینقلی خان پسردومش وفرزندان دیگراو بگرگان رفت.

در بارهٔ سال کشته شدن محمد حسن خان درمیان تاریخ نویسان اختلافست: برخی در۱۱۷۱ وبرخی در۱۱۷۲ نوشته‌اند وچون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده‌اند گویند نه سال پادشاهی کرد و وی در۱۱٦٤ بنای طغیان راگذاشته است تاریخ ۱۱۷۳ یا لااقل ۱۱۷۲ بدست می‌آید ودرهرصورت ۱۱۷۱ نادرست‌ترست.

پس از کشته شدن محمدحسن‌خان‌سرش‌را جدا کرده و یکی از قاجارها آنرا در توبره‌ای گذاشته و نزد کریمخان که درآنموقع درطهران بوده آورده است. تاریخ نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسند درین موقع کریم خان درمیان دارالامارهٔ خود نشسته بود. در زاویهٔ شمال غربی حیاط معروف بگلستان درکاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف باطاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که ازبناهای کریمخان زندست‌وظاهراً وی درآن موقع درین محل بوده است. درهرصورت مینویسند که آن مرد قاجار نزدیك کریم خان‌آمد وسررا با همان توبره نزداو برد. پرسید‌چیست؟ گفت: سرمحمد حسن خانست. کریم خان چون شنید ازجای جست و هم چنان پای برهنه ازنشیمن خود بزیرآمد وسر را ازتوبره‌درآورد و بادست خود بآب‌شست ومویش‌راشانه زد و گلاب افشاند وسوگواری کرد.

روزدیگردر تابوت گذاشت وخود پیاده تا دروازهٔ شهر از آن تشییع کرد و همهٔ بزرگان دربارش را هم بدان‌کارواداشت وبدین‌گونه آنرا دربقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم درجنوب تهران بخاك سپردند.

فرزندان محمد حسن خان

محمدحسن خان‌نه پسرودودخترداشت: پسران بترتیب سن نخست آقا محمد خان که در۱۱۵۵ ولادت یافته بود ودر۱۱۹۳ بنای تاخت وتاز راگذاشت ودر۱۲۰۹ در طهران بپادشاهی ایران نشست ودر۱۲۱۱ کشته شد. پس ازو حسینقلی خان که در۱۱٦٤ ولادت یافته ودر۱۱۸٤ سرکشی کرد ودر۱۱۹۱ ازجهان رفت ودراسترآباد بخاکش سپردند. حسینقلی خان‌پدرفتحعلی‌شاهست که چون نام جدش را داشت نخست درزمان ولیعهدی‌باو «باباخان» می‌گفتند. آقا محمد خان وحسینقلی خان هردو ازیك مادر وازخواهر ولدخان

قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمد خان بوده است .

پسران سوم وچهارم محمد حسن خان مرتضی قلی خان ومصطفی قلی‌خان بوده‌اند که مادرشان دخترحسین خان دولو بوده که پدرش مصطفی‌خان باشد . پسر پنجم جعفرقلی خان ومادرش دخترمحمد خان قاجارعضدالدین‌لو بود . پسرششم مهدیقلی خان وپسرهفتم عباسقلی خان مادرشان ازمردم کرد محلهٔ استراباد بود . مهدیقلی خان پسری داشت بنام ابراهیم خان که قاجارها اورا «ابراهیم خان عمو» می گفتند وعباسقلی خان درجوانی در گذشت وکسی ازو نماند . پسر هشتم وی رضاقلی خان ومادرش ازمردم استراباد وپسر نهم علیقلی خان ومادرش ازمردم اصفهان وظاهراً همان دختراصفهانی بود که پیش ازین ذکرش رفته است .

دودخترمحمد حسن‌خان نخستین‌شاه‌جهان‌بی‌بی‌خانم نام داشت . کریم خان او را از قزوین بشیراز برد که برای‌محمد رحیم خان‌پسرخود بگیرد . دختر کریمخان او را سزاوار همسری برادرش ندانست وگفت سزای قاطرچیانست واو را بقزوین برگردانیدند وپس ازچندی علی مرادخان زند اورا بعقد خود درآورد وپسری بنام خانلرخان‌آورد . بواسطه همین توهینی که درزمان کریم خان بخواهرآقا محمد خان کرده بودند چون بپادشاهی رسید دختر کریم خان راکه اسیر کرد بانتقام این گفته به «بابا فاضل» نام قاطرچی بخشید وسالها در طهران در خانهٔ این مرد بود و درین حال درگذشت . دختر دوم محمد حسن را زنی‌ازقاجارها که به «زبیده خاله» معروف بود برای پسرخود گرفت و وی درجوانی مرد وکسی ازو نماند .

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علیشاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم‌آقاخان کنونی بوده که در ۱۱۷۰ حکمران کرمان‌شده ونخستین کس ازین خانوادهٔ آقاخانست که نامش درتاریخ آمده است .

حسینقلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس‌ازفتحعلی خان ومحمد حسن خان وپیش ازآقامحمد خان برادر کهتر او حسینقلی خان راهم پادشاه میدانند اما‌چنانکه گفته شد این مطالب درست نیست زیرا که وی نیز مانند پدروجدش تنها چندسالی سر کشی کرده وپس‌ازهفت سال ازمیان رفته است .

چنانکه گذشت پس‌ازکشته شدن محمد حسن خان محمد خان قوانلو پسران او را

برداشت و بگرگان برد وچندسال درمیان ترکمانان یموت ماندندوپس‌از چندی مصلحت را درآن دیدند که درسلك خدمتگزاران کریم خان زند درآیند و نزداورفتند وظاهراً در زمانی که وی هنوز درطهران بوده بخدمتش پیوسته اند. کریمخان هم آقامحمد خان را که پسر مهتر بود و درین زمان سی سال داشت باخود بشیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت.

چون آقا محمد خان در۱۱۵۵ ولادت یافته و درین موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش بدربار کریم خان در۱۱۸۵ بود و درین زمان حسینقلی خان ۲۱ سال داشته است.

چندی پس ازین واقعه حسینقلی‌خان برای دیدار آقا محمد خان از قزوین بشیراز رفت ودرباز گشت کریم خان‌حکمرانی‌دامغان را باو داد وچون بدامغان رسید همان‌داعیه که درسر پدر وجدش بود دروهم پیداشد و در صدد برآمدنخست دشمنان خانوادگی را ازمیان بردارد وبالشکری باسترابادتاخت‌وگروهی‌ازسران یوخاری باش راکشت‌ودرین واقعه بی رحمی وخونریزی‌بسیار کردو بهمین جهة بود که اورا «جهانسوز» لقب دادند. بزرگان‌طوایف کتول‌وحاجی‌لررا هم کشت.مرتضی‌قلی خان‌ومصطفی‌قلی خان برادرانش بدان جهة که مادرشان‌ازیوخاری‌باش‌بود واین‌طایفه‌بدیشان‌آسیبی نمی رساندنددراستراباد درامان‌بودند وچون خبرتاخت وتازبرادر را شنیدند ازشهر بیرون آمدند ونزداورفتند وحسینقلی خان پس از گرفتن‌استرباد بدامغان بازگشت.

درین هنگام محمد خان سوادکوهی معروف به «دادو» که ازجانب کریم خان حکمرانی مازندران را داشت‌ازکارهای حسینقلی‌خان هراسان‌شدودرصددشد پیش‌ازآنکه ازو آزار ببیند ازپایش درآورد. بهمین جهة لشکری بنوکنده بردکه در آن موقع مرتضی قلی خان درآنجا بود تاآنجا رابگیرد. چون این خبر بحسینقلی خان رسیدکس نزد برادر فرستاد وپیغام داد که بامحمدخان‌جنگ‌کندتا اوهم بیاریش برسد.

پس‌ازاندك‌مدتی‌خود رابساری رساند وگماشتگان‌محمد خان که در ساری بودند هراسان شهررا رها کردند. چون خبربمحمد خان رسیدآهنگ‌ساری کرد وچون‌خواست از رستم‌کلا بگذرد مرتضی قلی خان که‌کمین کرده بود بروی تاخت واوراشکست داد ومحمد خان راگرفت ودست بسته نزد حسینقلی خان فرستاد وحسینقلی خان اورا باغل و زنجیر ببار فروش (بابل) برد وپس‌ازآنکه همه‌اموالش‌راگرفت او راکشت ومازندران را تسخیر کرد.

این خبر که‌بکریمخان رسیدمهدی خان پسرمحمد خان دادورابحکمرانی‌مازندران گماشت واو دربار فروش بحکومت نشست.حسینقلی خان بی خبر ببارفروش تاخت و



آقا محمدخان

ازکتاب دوبو

صبحگاهی بآن شهر رسید ومهدی خان چون خبرشد کار از کار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت ومدتی در خرابهای شهر پنهان بود وسرانجام کسان حسینقلی خان اورا یافتند و در زندان انداختند وحسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت ومازندران را گرفت و همهٔ دژهایی را که دراستراباد در دست مخالفانش بود ویران کرد .

کریم خان چندبار لشکر بدفع او فرستاد وازعهده‌اش برنیامد. سرانجام الله‌وردی خان جاجرمی که ازقدیم با او همدست بودوی را بجاجرم خواند وحسینقلی خان بدانجا رفت وچون آنجا رسید نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار هم بجاجرم رفت که در آنجا با حسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین کارتن درنداد ونصرالله میرزا از پیش اورفت .

همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و دربیرون شهر سنگر بستندوجنگ درگرفت. الله‌وردی خان کسی را نزد حسینقلی خان فرستاد وباو این واقعه را خبرداد وحسینقلی خان با دویست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند وبا او صلح کردند وبرگشتند .

از سوی دیگر رؤسای یوخاری باش که پیشرفت کار حسینقلی خان را دیدند بیمناک شدند وچون دیدند از کریم خان هم کاری دردفع اوساخته نیست چند تن از ترکمانان یموت را که درسپاه حسینقلی خان بودند بمال فریفتند وایشان هم نیم شبی خود را بپشت سراپرده اش رساندند ودرخواب اورا با گلولهٔ تفنگ کشتند وکشندگان اورا کسی نشناخت وپیکرش را درشهر استراباد بخاک سپردند .

چون خبر کشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زند رسید زکی خان زند را مأمور حکمرانی مازندران کرد . از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی خان معروف بباباخان که فتحعلی شاه باشد ودر ۱۱۸۵ ولادت یافته است ودیگری که مانند پدر حسینقلی خان نام داشته وچون نام پدرش را بدو گذاشته‌اند پیداست که پس از کشته شدن او در ۱۱۹۱ بجهان آمده است . هنگامیکه حسینقلی خان حکمران دامغان شد زنی ازطایفهٔ عضدالدین لو قاجار گرفته که بعدها در زمان سلطنت فتحعلی شاه بمهد علیا معروف شده است وازآن پس دردربار قاجار همیشه مادر پادشاه را مهد علیا میگفتند . این زن نخست در ۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان را کشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسر دیگری زاد که همان حسینقلی خان دوم باشد .

پس از کشته شدن حسینقلی خان کریم خان زند بمرتضی قلی خان برادر وی فرمان داد که زن وفرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند واو این کار را کرد ، چون آقا محمدخان پس ازمرگ کریم خان ازشیراز بمازندران رفت زن برادرخود را بعقد خود درآورد وبادو برادرزاده‌اش بخانه خود برد وتا زنده بود با او بودند .

آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن‌خان و برادر مهتر حسینقلی‌خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دورهٔ قاجارها در املای نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته‌اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلا بمعنی رییس دربار و چیزی مانند آنست وسپس درمقام تکریم بکار برده‌اند در مورد وی باید باغین «آغا» ودرمورد هر کس دیگر با قاف «آقـا» نوشته شود، بهمین جهة خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمهٔ تـرکی را ترکها خود بهردوشکل نوشته‌اند، کلمه یکیست چه درمورد مرد باشد وچه درمورد دیگر واین امتیاز درمیان مرد وخصی ضرور نیست .

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزارو صد و نود و سه قمری کریم خان زنـد در شیراز درگذشت . آقا محمد خان که پس ازسرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تـا هم اوسرکشی نکندوهم افراد دیگرخانواده‌اش آرام بمانند ازغفلتی که پاسبانانش دربارهٔ او کردند بهره‌مند شد وبایك تن خادم ازشیراز گریخت .

این نکته دهان بدهان از پیران واز کسانی که خود درآن زمان می‌زیسته‌اند بمـا رسیده است که آقا محمد خان درزمانی که درشیراز بود چیزی نداشت و کریم خـان عمداً برای اینکه مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته بـاشد نمی‌گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهة هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود وهمینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد ووی دواسب ازطویلهٔ کریم خان‌دزدید وبا هم شتابان ازشیراز بیرون رفتند .

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند گفته‌اند آقا محمد خان باندازه‌ای تنگ‌دست بودکه پیول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دودینار امروزست با خود نداشت وچون بنخستین منزل پس ازشیراز رسیدندوخود وجلودارش بسیار گرسنه بودند حیله‌ای کرد وآن این بود که بر دردکان جگرك فروش رفت ویك نان سنگك بیك پول خرید وباو گفت یك پول جگرك درمیان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرك را درمیان نان گذاشت ونان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرکت خوب نیست و آنرا پس داد و بدین گونه نـان خود را چرب کرد و بـا جلودارش خورد .

درین جا دونکته بیاد می‌آید یکی آنست که دربعضی ازنواحی ایران جگرك را «حسرة‌الملوك» می گویند و شایداین اصطلاح اشاره‌ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراك را درزبان فارسی «یك پول‌جگرك» اصطلاح کرده‌اند وحتی درمواردی که کسی برای چیز کوچك و بی‌قدر وبهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیاررایجست که «یك پول جگرك سفره قلمکار نمی‌خواهد» . شاید این اصطلاح واین مثل هم اشاره‌ای بدین واقعه باشد .

درهرصورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روزگار پیش ازسلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می‌دانیم،چون بپادشاهی‌رسید مرد بسیارلییم وتنگ چشمی بود واین صفت وی را همهٔ معاصرینش بتأکید و اصرار یاد کرده‌اند . چنان می‌نماید که دورهٔ تنك‌دستی وحسرت آغازعمرش او را بدین گونه لییم کرده باشد و عموماً کسانی که کودکی وجوانی‌خودرا در تنگ‌دستی گذرانده باشند بدین صفت می گرایند .

آقا محمد خان ازشیرازیکسره باصفهان رفت ودرآنجا چند تن از کسانش راکه درشهر بودندید وازیشان‌یاری گرفت و بورامین آمد وطوایف قاجار راکه درآنجابودند با خود همدست کرد .

آقا محمد خان شانزده سال درنواحی مختلف ایران تاخت وتاز کرد تا اینکه توانست‌درماه ذیقعدهٔ سال۱۲۰۹درطهران بخود عنوان پادشاهی بدهد وتاج وتخت ایران را بدست‌آورد. ازذیقعدهٔ ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳٤٤ (نهم آبانماه ۱۳۰٤شمسی) که سلطان احمد شاه‌آخرین پادشاه قاجارخلع شد این خاندان بحساب سالهای قمری ۱۳٤سال و٤ماه وچند روزدر ایران پادشاهی کرده‌اند . البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجارسلطنت‌آنها را ازجلوس ترکان‌آق قویونلوآغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتحعلی خان گرفته‌اند وبدلایلی که پیش ازین‌آوردم این نکته درست نیست .

پس‌ازمرگ کریم خان زند نخست برادرش‌زکی‌خان‌کارها را بدست گرفت‌وبرای اینکه حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بردوپسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان‌ومحمدعلی‌خان گذاشت. اماچون مردی‌بی‌باك وخونریز بود پس‌ازاندك‌زمانی زیردستانش درایزدخواست اورا کشتند وابوالفتح خان پسردوم کریم خان را بپادشاهی برداشتند واودرشیرازبتخت نشست . چندی نگذشت که عمش صادق خان اورا کورکردو اندکی بعد در۱۱۹٦صادق‌خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده‌اش کشت و وی هم چندی بعد در۱۱۹۹مرد وجعفرخان پسرصادق خان بجای او نشست .

درین گیرودارکه پیشوایان وسرکردگان طوایف زند بدین‌گونه بجان یکدیگر افتاده بودند ومجال‌برابری با دشمنان خود نداشتندآقا محمد خان توانست بآسانی بسیار باهمان سواران قاجارکه آنها را با خود همدست کرده‌بود ازاستراباد بنای دست‌اندازی

بنواحی مجاور بگذارد و گیلان ومازندران واصفهان وهمدان وتبریز را بگیرد وخاندان زند تنها فارس و کرمان را دردست داشتند . جعفرخان را هم درسال ۱۲۰۳ زهر دادند و کشتند و پسرش لطفعلی خان پهلوان معروف خاندان زند جانشین اوشد .

دردستگاه خانواده زند درشیرازحاج محمد ابراهیم نام کلانترشهر بیش ازهمه نفوذ داشته وسرانجام لطفعلی خان را بپادشاهی رسانیده است . تاریخ نویسان زمان دربارهٔ این مرد بسیار بد بین وبدگو بوده‌اند . لطفعلی خان چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت . داستان زد وخوردهای لطفعلی خان باآقا محمد خان وسرانجام‌اویکی از حوادث شورانگیزتاریخ ایرانست .

آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی‌خان زند چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود وازهیچ چیز بیم نمیکرد . یگانه عیبی که درو بود این بود که بجوانی ودلاوری ونجیب زادگی خود مغرور بود ودرکارها سختگیری می کرد و درکینه وانتقام جویی پا فشاری داشت وبهمین جهة بمحض‌اینکه درمیان وی وحاج محمد ابراهیم کلانتر شیرازنقاری درگرفت این نقارمنتهی بدشمنی سخت شد . حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی‌درضمن دو رویءبود وپنهانی باآقا محمد خان که درآن زمان کارش کم کم بالا می گرفت همدست شد واورا دلیر کرد که بشیرازحمله کند .

چون آقا محمد خان بشیرازنزدیك شدحاج محمدابراهیم که کلانتربود برشهر مسلط گشت وچون لطفعلی خان درین هنگام درشهرنبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیرازبرگشت، اما نتوانست شهر را ازهمدستان‌حاج محمد ابراهیم بگیرد .

سال دیگرباز‌لطفعلی خان بمحاصرهٔ شیرازبرگشت ودرین زمان‌آقا محمد خان‌در اصفهان بود ودوبارسپاهی بحمایت حاج محمد ابراهیم بشیرازفرستاد وهر دوبارلطفعلی خان‌آنها را شکست داد وعاقبت‌آقا محمد خان چاره را جزین ندید که خود بجنگ لطفعلی خان برود . لطفعلی خان درین جنگی که باآقا محمد خان روبرو شده منتهای دلیری را نشان داده وپس ازآنکه پیشتازان لشکرآقا محمدخان را شکست داد و آنها رو بفرارنهادند با چند صد تن ازهمراهان خود برای دنبال کردن فراریان برلشکریان آقا محمد خان‌که سی هزارتن میشدند حمله برد وتاجایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت .

بواسطهٔ تاریکی شب ورعبی که نام اودرهمهٔ دلهای ایرانیان‌آن زمان افکنده‌بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست بسراپردهٔ وی داخل‌شود

واو را بکشد ولی یك تن ازهمراهانش شاید باندیشهٔ خیانت او را ازین کار بازداشت وگفت آقا محمدخان گریخته است . وی ازشنیدن این سخن فریب خورد ودرین میان صبح شد وهوا روشن شد وبازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند وناچار لطفعلی خان از آنجا بازگشت وبکرمان رفت وسپس روی بخراسان نهاد وپس ازرنج بسیار برگشت وشهر کرمان رامحاصره کردو گرفت . آقامحمدخان هم باتمام لشکرخود بکرمان تاخت وشهر رامحاصره کرد واین محاصره چهارماه کشیدوعاقبت همراهان لطفعلی خان باوخیانت کردند وشهر را تسلیم آقا محمد خان کردند . بازهم لطفعلی خان سه ساعت در کوی وبرزن شهر مقاومت می کرد وچون چاره را منحصر بفرار دید همینکه شب شد با سه تن ازهمراهانش ازمیان سپاه دشمن گریخت .

چون روزشد و آقا محمد خان دانست کـه لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد وفرمان داد که همهٔ مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته را بکشند یا کور کنند وچنانکه نوشته اند درآنروز بیست هزار زن و کودك را درمیان لشکریانش قسمت کرد .

چند روزپس ازین واقعه لطفعلی خان را بخیانت گرفتار کردند ونزد آقا محمدخان بردند و وی دستورداد کورش کنندو بدین گونه پادشاهی او درسال ۱۲۰۹ قمری منقرض شدو دیگر کسی ازخاندان زند درایران بپادشاهی نرسید. لطفعلی خان راپس ازین واقعه بطهران آوردند وپس ازچندی درطهران مرد و معروفست دربقعهٔ امامزاده زید طهران او را بخاك سپرده اند .

جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس ازمغلوب شدن لطفعلی خان دیگردرجنوب ومغرب ومرکزوشمال غربی ایران مانعی دربرابر آقا محمد خان نبود وتوانست بآسانی مازندران وگیلان وعراق و فارس وکرمان ومرکزومغرب ایران را بدست بگیرد . اما درخراسان هنوزبازماندگان نادر شاه وشاهزادگان افشار پادشاهی می کردند ودرتمام مدتی که خانـدان زند در ایـران فرمانروایی داشته اند کسی مزاحمشان نشده بود .

هنگامی که آقا محمد خان پس ازمرگ کریم خان ازشیرازگریخت وبایل قاجار پیوست همهٔ پیشوایان این طایفه ازوپیروی نکردند ودرمیان خاندانش هم برسرجاه طلبی های اونفاق افتاد وآقا محمد خان توانست بزحمت بسیارقسمتی ازایل قاجار را باخود همراه کند وسپاهی شامل سی هزارتن فراهم سازد . درآن زمان پیشوایان قاجـارهمه درشهر استراباد آن روز وگرگان امروز مقیم بودند وآقا محمد خان صلاح کارخود را دراین دید

که پایتخت خود را درجایی قراردهد که نزدیکتر بطوایف قاجار باشد و بهمین جهةشهر طهران را که دراواخرصفویه درنتیجه‌آمد ورفتهای پیاپی پـادشاهان صفوی ازاصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کـرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همـان ارك طهران باشد که تا سی‌وچندسال پیش هنوز آثارآن باقی بود ودرین شهر بپادشاهی ایران نشست .

درزمانی که محمد حسن خان پدرآقا محمد خان بنای طغیان راگذاشت عـادلشاه برادرزاده نادرشاه درخراسان سلطنت می کرد وپس ازاینکه محمد حسن خانرا شکست داد دوپسراو را اسیر کرد و پسرمهتریعنی آقامحمد خان‌را که پنج یاشش ساله بودمقطوع النسل ساخت. این کودك ازهمان اوان‌ترشروی وبدخوی شده بود وناکامی‌آغازجوانی‌و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست دروجود وی قساوت قلب وخونریزی‌و بی‌رحمی وحتی لئامت طبع ودرویی‌فراهم کرد و کینه جوی وبدل و بدگمان شد .

پس ازمرگ عادلشاه آقا محمد خان ازخراسان گریخت ونزد پدربازگشت و در همه سر کشیهای پدرباواوهمراه بود . پس‌ازآنکه‌محمدحسن‌خان کشته شدآقا محمد خانرا باسارت نزد کریم خان بردند واورا درشیرازنگاه داشتند وحتی کریم خان بمنتهی درجه با اوملایم ومهربان بود . پس ازچندی کریم خان را اندك انـدك نسبت بـوی اعتمادی دست داد وحتی درکارهای کشور با اوشورمی کرد وانعامهای وافر باو می‌داد و آزادش گذاشته بود درشهرشیرازبهرکجا می‌خواهد برود وبلکه باواجازه می‌داد که بربهترین اسبان وی سوارشود ودراطراف شیراز بشکاربرود،منتهی اجازه نداشت ازاطراف‌شیراز دورتر رود وبهمین جهة بود که در روزمرگ کریم خان توانست بدان‌آسانی ازشیراز بگریزد .

یکی ازصفات برجسته‌آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت ومی‌توانست احساسات خود را پنهان کند ودگرگون وانمود سازد ومردم رابدین گونه فریب دهد . بهمین جهة چون‌کارش بالا گرفت بـاکمـال احتیاط قدم برمی‌داشت ، منتهی گاهی حس‌خون خواری‌وکینه جویی‌اختیار ازدستش می‌ربود. پس ازفرار ازشیراز بشتاب خود را بطهران رساند وتنها درراه اندکی دراصفهان درنگ کرد .

معروفست درآن موقع علافی دراصفهان بود محمد حسین نام که باکسان‌آقا محمد خان وسران ایل قاجارداد وستد داشت وآقا محمد خان چون باصفهان رسید نزد اورفت وعلوفهٔ اسب خود را ازو نسیه کرد وری نیزچون مردی پیش بین وزیرك بود دریافت که ان مردکارش بالا می گیرد وازین معاملت زیان نخواهد کرد .آقا محمد خان هم چـون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیك کرد واوهمان حاج محمد حسین اعتماد ـ الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصردراصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و یك شب درآنجا ماند و بمازندران رفت ودرآنجا جمعی از طوایف قاجار بروگرد آمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیارداشت که زیربارش نمی‌رفتند وحتی برادرانش بروبرخاستند ویکی‌از برادران بروخیانت کرد ودرنتیجه آقا محمد خان درجنگی‌شکست خوردودستگیر شد وچیزی نمانده بود دشمنان اورا کـور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و بـاز کوشش کرد و گروهی را با خود یار کرد .

درین هنگام علی‌خان افشار که سر کردهٔ طوایف افشاردرآذربایجان بودپریشانی اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیهٔ سلطنت برخاست وگروهی هم بروگرد آمدند . آقـا محمد خان نامه‌ای باو نوشت وباکمال فروتنی ازوی دعوت کرد که بـا یك دیگرملاقات کنند ودرآن نوشته بود که طوایف ترك ومغل که درایرانند باید با یکدیگرمتحدشوند و نگذارند که ایرانیان خود بسلطنت برسند . علی خان همواره از حیله و بی‌اعتباری مواعیدآقا محمد خان هراسان بود وبهمین جهة دعوتش‌را نپذیرفت. آقا محمد خان‌باسپاه خود بجنگ او رهسپارشد وچنان وانمودمی کرد که بجنگ می‌رود، اما چون باونزدیك شد یکی ازبرادرانش راکه همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار ازجانب آقا محمد خان پیغام داد که نباید دوایل ترك با یکدیگربجنگند و مجالی بدشمنان بدهند که برایشان چیره شوند. اگرطوایف افشار بـا وی همراهی کنند وبا قاجارها هم پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود وکسی حدآن نخواهد داشت که بخاکشان تجاوز کند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را ازمیان بردارند .

این حیله وتزویردل علی خان را نرم کرد وباآقا محمد خان همدست شد و همواره با او بود تا اینکه روزی علی خان نزدیکی ازسران سپاه خود مهمان بود وآقا محمدخان کس درپی اوفرستاد واورا خواند که درکارمهمی با وی‌شور کند و علی خـان در رفتن نزدآقا محمد خان ازبس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نـداشت وچون وارد خانهٔ‌آقا محمد خان شد چند تن برسراوریختند وچشمانش را بیرون آوردند وفردای آن روزهم باکسانی که با اوهمراه بودند جنگ کردند وآنها را ازپا درآوردند .

پس ازین واقعه‌آقا محمد خان درصدد شد دست برادران خود را از کار کوتاه کند وسه تن ازیشان که ازو امان نداشتند از ایران گریختند . یك تن دیگراز برادرانش را که گرفت کور کرد وتنها ازبرادرانش جعفرقلی خان مانده بود که‌قسمت‌عمده پیشرفتهای

خود را مدیون او بود ولی چون باباخان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه بپادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادر زاده تمکین نکند ودرصدد آزار او بود . چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را از آقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بمازندران فرستاد . پس ازچندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی ازآمدن ابا کرد وچون درمیان زیردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می ترسید که با او ازدرمخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد وحکمرانی اصفهان را باو وعده کرد وخواست که پیش ازرفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید . جعفرقلی خان هم چنان درتردید بود ولی چون آقا محمد خان پی در پی پیغامهای بسیارمحبت آمیزمی فرستاد ووعدهٔ صریح میداد که بیش ازیك شب او را درطهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد وفریب خورد ونزد برادر بطهران آمد . اوهم وی را باکمال خوشرویی پذیرفت . فردای آن روز پس ازآنکه آقا محمدخان برخی راهنمایی‌ها دربارهٔ حکومت اصفهان باو کرد واو را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این قصرسلطنتی طهران را درست ندیده‌اید، خوبست باباخان شما را راهنمایی کند ببینید وپس از تماشای آن برگردید، بازمطالبی دیگرهست که میخواهم باشما درمیان بگذارم . جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد وهنگامی که ازدالانی تاریك می گذشت چند تن برسراو ریختند واورا کشتند . تا چندی پیش درطهران روبروی کاخ دادگستری کنونی تالاربسیار بزرگی ازهمان زمانهای آغازدوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می گفتند وبجای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته‌اند ودرزیرآن تالاربزرگ دالان درازتاریکی بود که می گفتند جعفرقلی خان راآنجا کشته‌اند .

پس از کشتن جعفرقلی خان آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که ازسالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده‌اند ومیخواست بدین گونه ازهمراهی که با برادرش جعفر قلی خان کرده‌اند انتقام بکشد .این بود که باسپاهی بجنگ ایشان رفت ودرین جنگ خونریزی بسیار کرد وعدهٔ کثیراز زنان وفرزندان ترکمانان را اسیر کرد وبا خود برد وعده‌ای ازین زنان تن باسارت وبردگی درندادند ودر راه خود را کشتند .

ازآن روزدشمنی بسیارسخت وکینه‌ای درمیان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجارپیدا شد وبهمین جهة بود که تقریباً درتمام مدتی که قاجارها درایران پادشاهی داشتند ترکمانان هروقت توانستند برنواحی مجاورخود تاختند ومخصوصاً راه خراسان بطهران همواره مورد تاخت وتازشان بود ومسافران را غارت می کردندوزن وفرزندشان



شهر طهران در زمان آقا محمد خان

از کتاب « ایران » تألیف اوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس(۱۸۴۱ م ۱۲۵۷ ق .)

را باسیری می بردند واین اسیر گرفتن زن وفرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگرهم مأموران دولت هروقت که میتوانستند وترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند واین بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده‌فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرید ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

لشکرکشی بقفقاز

درسراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاك ایران بود وهروقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده وآنجا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بجنگشان رفته و آن سر زمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و دربرخی کارهای جزیی استقلالی بپادشاهان گرجستان داده ودرضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهدهای آن کشور بعنوان گروگان اما باکمال احترام دردربارصفویه دراصفهان بوده‌اند وهنگامی که پادشاه سلف می‌مرده است‌ولیعهد وجانشین اوبا تشریفات ازاصفهان می‌رفته وبرتخت می نشسته وحتی درمیان خاندانهای مهم گرجستان وخانوادهای متنفذ ومعروف اصفهان هم خویشاوندی بوده وبیشترآنها زنان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان ونجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند . پس ازانقراض صفویه وضعف دربارایران پادشان گرجستان اندك اندك دراندیشه استقلال برآمدند وازسوی دیگر روسها برمتصرفات جنوبی خود افزوده وازشمال با ایشان همسایه شده بودند وناچارهروقت که پادشاهان گرجستان ازجانب دربارایران نگران وبد دل‌می‌شدند می کوشیدند پشتیبان وهواخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون‌آقا محمد خان برخاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد وزیربارحمایت روسیه رفت .آقامحمد خان پس ازآنکه درایران پیش برد درسال ۱۲۰۹ درصدد شد باگرجستان جنگ کند و باکمال شتاب وسیله برای این کارفراهم ساخت. هنرعمدۀ نظامی آقا محمد خان که سبب کامیابی وغلبۀ اودرهمۀ میدانهای جنگ شده اینست که باکمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح وآماده کند و با سرعت فوق‌العاده بمیدان جنگ می‌رسیده وبدین‌گونه همیشه چند روز زودترازآنکه حریف انتظاراو را داشته است بر سراو می‌تاخته واورا بدین‌گونه بغفلت می‌گرفته وکاررا ازپیش‌می‌برده است واین‌یگانه

هنر نظامی او بوده وجز ین صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته است.

درین جنك هم آقا محمد خان همین اصول را بکار بست و بپادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود و ازروسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شمارهٔ آن بشست هزار می رسید دراطـراف طهران جمع کرد وتا روزحـرکت هیچ کس نمی دانست بکجا خواهد رفت.

چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقامحمدخان در کتمان نیت واندیشهٔ خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشـه در جنگها تا فرمـان حرکت نداده بود لشکریانش ازمقصد اوخبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان رابطهران احضارمیکرد ودرجلگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می آورد وخود در تپه‌ای که درشمال طهران برسرراه شمیران درطرف راست جادهٔ کنونی واقعست وبعدها فتحعلی شاه درآنجا ساختمانی بنام قصر قاجارساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می کرد ودر آنجا سامـان لشکر خود را می‌داد وفرمان حرکت صادرمیکرد.

درین جنك لشکر آقا محمد خان بیشترمرکب ازسوارنظام تندرو بود وبا سرعت بسیارازطهران عزیمت کرد وبزودی شهرهای ایروان وشوشی راکـه برسراه ودردست مخالفانش بود گرفت وعدهٔ کافی برای نگاهبانی این دوشهر که دومرکزنظامی مهم بـر سرراه ایران بگرجستان بود گماشت وبازمانده سپاه خود را برداشت وبسوی تفلیس حرکت کرد وبا چهل هزارسپاهی بشهر تفلیس رسید.

هراکلیوس بمحض اینکه خبرشد توانست ده هزارتن را برای دفاع پایتخت خود گردآورد ودیگر فرصت نیافت ازروسیه یاری بخواهد. این بود که عدهٔ اوبرای دفـاع ازپایتخت سخت ناتوان بود وباآنکه گرجیان منتهای دلیری ودلاوری را دریـن جنگ نشان‌دادند ازعهده دفاع برنیامدندوناچارازشهر گریختندوهراکلیوس هم‌خودبکوهستان اطراف تفلیس پناه برد.

آقا محمد خان بدین‌گونه وارد شهر بی‌مدافع شد وخونریزی بسیار درآن کرد و کلیساهای شهر را ویران ساخت وشانزده‌هزار پسر ودختراسیر گرفت و بعدها بـا خود بایران آورد.

این بی‌رحمی وخشونت فوق‌العادهٔ آقا محمد خان زیان بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که کینهٔ سختی دردل گرجیان دربارهٔ ایران فراهم شد ودیگر گرجستان بایران بازنگشت.



قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمد خان

از کتاب دوبو

بپادشاهی نشستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجارهنوزدعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنگ گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجهٔ غرورخود رسید و ازین پیشرفت‌های خیره کننده که تاآنزمان تنها جنبهٔ تاخت وتازداشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهمین جهة چون دیگرمانعی دربرابر خویش نمی‌دید درصدد شد علناً خود را بپادشاهی ایران اعلان کند ودرسال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد .

درمجلسی که با حضورسرکردگان درطهران تشکیل داد تاجی راکه پیش ازوقت تهیه دیده بود بدست گرفت وگفت اگرایشان موافقت کنند تاج را برسر خواهدگذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همهٔ حاضران سوگند یادکنند که تا زنده‌اند از یاری و وفاداری با اودست برندارند . پس ازآنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی راکه آماده کرده بود برسر گذاشت و شمشیری راکه ازسرقبرشاه‌اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی‌آورده بودندبر کمر بست وبدین وسیله خود راجانشین‌صفویه و پادشاه واقعی وپیشوای مذهب شیعه قرارداد .

انقراض سلطنت افشارها

پس ازکشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان اودرایران‌بکلی برچیده نشد ودر تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند وگویاکریم خان خان عمداً مزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده رابراندازد این‌بودکه ببهانهٔ‌زیارت عازم مشهدشد و درباطن می‌خواست دست جانشینان نادر را ازآنجاکوتاه کند ودرضمن بجواهر و نقدینهٔ فراوانی که معروف بود هنوزدردست بازماندگان نادرهست دست بیابد .

چون‌آقا محمد خان نزدیك مشهد رسید شاهرخ میرزا پسررضا قلی میرزا و نوهٔ نادرشاه که آخرین شاهزادهٔ خاندان افشار بود ودرخراسان استقلال داشت ودراثنای زدو خورد های سابق دستگیرشده وکورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باوپناه ببرد تا جان وی درامان باشد این بود که نزدآقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم درحضورهمهٔ بزرگان خراسان سوگند یادکرد که آسیبی باو نرساند و وپس از آنکه او را خام کرد جواهری راکه پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا ازتسلیم‌آن خود داری کردوی را درشکنجه کشیدندوچندان شکنجه کردند که چیزی نمانده‌بود جان بسپارد. این بودکه ازترس جان خویشتن جایی که‌آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد. می نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنك زیب پادشاه معروف هند برتاج خود نصب کرده و نادر ازهندوستان آورده بود.

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را باهمهٔ کسانش ازخراسان بمازندران فرستاد، اما در دراه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد ودر آن زمان شست وچهارسال داشت وبدین گونـه سلطنت خاندان افشاردر ۱۲۱۰ قمری پس ازمرك شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ این خاندان منقرض شد.

لشکرکشی دوم گرجستان

آقا محمد خان بااین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد وازآنجا بماوراءالنهر لشکربکشدوبا خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنك کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که درمشهد بود باوخبر رسید که ازروسیه یاری بپادشاه گرجستان رسیده ودوباره گرجیان نواحی راکه وی گرفته بود تصرف کرده‌اند واز رود ارس گذشته و بآذربایجان رسیده‌اند.

این بود که آقا محمد خان ناچاربار دیگر راه گرجستان را پیش گرفت وازخراسان بآذربایجان رفت ودرین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد وآن این بود که درهمان اوان درماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یکاترین ملکهٔ معروف روسیه که پشتیبان بسیارقوی نصارای گرجستان بود مرد وآقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی درپیش نداشت. اما روزگار با اوهم یاری نکرد بدین معنی کـه هنگام توقف در آذربایجان که می‌خواست دراوایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهرشوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی‌الحجه ۱۲۱۱ دوتن ازلشکریانش بچـادری که درآن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند.

هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران واروپا انتشار دارد که چهرهٔ بسیارلاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می‌شود. درین تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست وظاهراً در زمانهای بعد ازواین تصویرخیالی را ساخته اند. یگانه سندمعتبری که دربارهٔ هیأت ظاهری اوهست آنست که سرجان ملکلم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ ایران خودآورده‌است. سرجان ملکلم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی ازجانب شرکت هندوستان بسفارت بدربار ایران آمده است ودرین موقع تازه چهارسال از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و بهمین جهت اطلاعاتی که وی بدست آورده است می بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می نویسد آقامحمد خان لاغر و باریك اندام بود وازدور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد. چهره چین خورده داشت و بی موومانند چهره پیرزنان بود وچون بیشتر درخشم بودسیمای خوش آیند نداشت. بهمین جهة اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد وبدین گونه کسی جرأت نداشت بر چهرهٔ او بنگرد. می نویسند که وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است وگاهی درسفرها این حالت روی می داده وهروقت که مبتلی می شد تا دوساعت بی هوش ودر حال تشنج بوده است. روزی درشکار اسب وی در باطلاقی فرو رفته ودر آن حال گرفتارهمان حملهٔ صرعی شده بود. سربازی که باوی بود بر نج بسیار او واسبش را از باطلاق بیرون کشید ودر کنار او ایستاد تا بهوش آید. چون چشم باز کرد ووی رادید ازو بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد، اما مدتها گذشت و بوعدهٔ خود وفانکرد وآن سرباز که جرأت نمی کرده است مطالبه کند هرزمان که با او رو برو میشد برچهرهٔ او می نگریست شاید بدینوسیله وعده اورا بیادش آورد. روزی که باز برچهرهٔ او مینگریست درخشم شد وفرمان داد چشمان اورا بیرون آوردند.

درین تردید نیست که آقامحمدخان درپنج یاشش سالگی پس ازشکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زادهٔ نادرشاه اسیر شده ودرهمان زمان اورا مقطوع النسل کرده اند وناچار نمو ورشد طبیعی او کامل نبوده وبهمین جهتست که بسیار لاغرو نحیف بودو نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود. این نکته درتاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران درمیدانهای جنگ حال طبیعی نداشته اند و بیشترشان گرفتار حملهٔ صرعی میشده ودر آن حال کارهای شگفت می کرده اند وحتی این نکته را دربارهٔ ناپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته اند.

سیرت آقا محمد خان

درمیان تاریخ نویسان که در بارهٔ وی بحث کرده اند بازسرجان ملکلم بیش ازدیگران اوصاف وی را شرح داده است. می نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود و پس از آن امساك درخرج وسپس انتقام و کینه جویی، اما بیشتر امساك وانتقام رادرمقام جاه طلبی ازیاد می برد وبرای استرضای ریاست دوستی خویش ازهیچ چیز دریغ نداشت.

حقیقت دیگری که در بارهٔ وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می توانست بفریب وخدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدهان این نکته را

مکرر آورده‌اند که ازیکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده اند آیـا وی شجاع بوده است یا نه ؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیاد ندارم بشجاعت کاری ازپیش برده باشد وحیله وتزویراو کاررا چنان ازپیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت .

فکر وی بسیار عملی بوده وبرای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی شده است وهروسیله‌ای را جایز می‌شمرده . معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده وحتی درلشکر کشی‌ها وسفرها نیم شبان بر می خاسته ونماز میکرده وبااین‌همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یك شب درطهران نگاه ندارد وچون اورا کشتند وکشته‌اش را نزد او بردند دستور داد فوراً ازشهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد .

دیگر از صفات او که همهٔ تاریخ نویسان درآن اتفاق کرده‌اند بی رحمی اوست و حتی این لطیفه را ازیکی ازعمال نزدیك اوروایت کرده‌اند که هروقت ازپیش او میآمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند بجای خـود هست یا نه ؛ در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها وپیمان شکنی‌هاهرگز بهیچ کس اطمینان نداشته ودر سراسرمدت‌فرمانروایی خود بزرگان ومتنفذین ایران را مجبور می کرده‌است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تابدین وسیله بدیشان اعتماد کند .

دربرابر این صفات طبیعی که برخی از آنها نـاشی ازنقص خلقت او بـوده است تردیدی نیست که مردی کاردان وباکفایت ومدبر بوده‌چنانکه نه‌تنها بسرعت هرچه تمامتر ایران راگرفت وبپادشاهی رسید بلکه سرزمینی راکه پریشان وگرفتارملوك الطوایف وراهزنان‌مسلح وگردن کشان بود امن کردوجهانیان را ازپیشرفت‌های‌خود خیره ساخت .

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد ازآن جمله این بود که دستورداد بهر شهری که وارد می شود کسی باستقبال اونرود . پیش ازودردورهٔ صفویه وپس‌ازآن دردورهٔ افشارها وخاندان زند درسراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی رابا انشای پرتکلف و پراز کنایه و استعاره وعبارت پردازیهای زاید ومخل می نوشتند واو نخستین کسیست که دستور داده‌است مکاتبات و احکام وفرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند وازعبارت پردازی خود داری کنند وهروقت فرمانی یا حکمی پیش اومی‌بردند که امضا کند وباصطلاح آنروز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح ودرستست وادارمی‌کرد میخواندند واگر بعبارات‌مغلق‌ومقدمهٔ منشیانه‌آغاز کرده‌بودند نمی گذاشت بخوانند ودستور می‌داد عوض کنند .

ازطرف دیگر بمراسم درباری بسیارمقیدبود، چنانکه می نویسند وقتی سفیری از سوی‌پادشاه افغانستان بدربار‌او‌آمده بود وکسی که سفیر را نزد اوبرد گفت سفیرپادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقا محمد خان چنان درخشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت بسلطنت بی‌احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده ازدارایی اورا ضبط کرد.

دیگر ازکارهای مهم او در کشور داری این بود که سربازان ولشکریان خود را بسیار رعایت میکرد وهمیشه جیره وحقوقشان را بموقع می‌رساند ودرآسایش آنها جدی داشت. درجنگهای آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشور گیری بوده‌است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند. اما دربرابراین سختگیریها منتهای رعایت را نسبت بلشکریان خودداشت، چنانکه گفته‌اند درمحاصرهٔ کرمان وجنك بالطفعلی‌خان سپاهیانش‌عده‌ای اززنان‌را اسیر کرده وبا خودآورده بودند. پس‌ازچندی چندتن ازمحترمین کرمان بایك تن ازعلمای‌بسیارمحترم بطهران نزد اوآمدندوخواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمدخان گفت من هرگزراضی نمیشوم آنچه دردست سپاهیان منست ازیشان پس بگیرم و ازطرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریانرا راضی کنند وهرکرا میخواهند با خود ببرند.

این‌رعایت فوق‌العاده‌ای که‌دربارهٔ لشکریان خود داشت‌سبب‌شده بود که‌سپاهیانش نیز نسبت باومنتهای دلبستگی را داشتند واوهم نه تنها رعایت‌آسایش آنها را می کرد بلکه وسیلهٔ تفریح ودرضمن ورزش ایشانرا درسواری‌وبکاربردن اسلحه فراهم می‌آورد، چنانکه هروقت جنگی درمیان نبود لشکریان خود را با خود بشکارمـی‌برد وشکارهای بسیاربا شکوهی فراهم می کرد.

بااین همه بواسطهٔ جنگها وتاخت وتازهای بسیار که‌کرد سر انجام لشکریـانش خسته شدند وازدستش بتنگ‌آمدند ودراواخرپادشاهی او ازو نـاراضی بودند چنانکه عاقبت ببهانه‌ای درلشکرگاه ودر حین لشکرکشی سه‌تن از لشکریانش‌او را کشتند.

تردیدی نیست که مردان مقطوع‌النسل بی‌رحم وسخت گیر وشدیدالعمل میشوند و این صفات درونیز بمنتهی درجه بوده است. وانگهی از کودکی ببیابان‌گردی وتاخت و تازوغارت‌وکشتارخوی گرفته‌ومرارتهایی که‌دربن‌راه کشیده‌بود کینه‌وقهری‌دردل‌اوفراهم ساخته بود وبهیچکس رحم نمیکرد. معروفست درمدتی که درشیرازبوده و اجازهٔ رفتن ازآنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باوبازهم مهربان بوده او راروزها درمجلس خود می‌نشانده ووی هم چنان که روی قالی‌های فاخردستگاه کریم خان نشسته بودچون دیگرکاری ازوبرنمی‌آمد با چاقو فرش زیرپای خود را می‌درید وحتی گفته‌اند که چـون

بردستگاه کریم خان درشیرازدست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگیرد این کار را نمیکردم .

پیداست که این سخت‌گیریها و بی‌رحمی‌ها مخصوصا درجنگها بیشترظاهر میشده و بهمین جهة کشتارهایی که آقا محمد خان درضمن کشور گیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیرازواصفهان وقتل عام کرمان وتفلیس معروفست . در کرمان حتی پیشوایان دینی وطلاب مدارس وزنان پیرو کودکان را معاف نکردند وتا خبردستگیری لطفعلی خان باو نرسید بمردم شهرامان نداد ودرتفلیس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید.

شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان اومیشده وازنخست که بنای کشور گیری راگذاشت چون درمیان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش ازوپیروی نکردندو تنها راهی که‌داشت این بود که بوسیلهٔ خوف وخشیت بر آنهاغالب‌شود ودرین کار باندازه‌ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضا قلی‌خان ومرتضی‌قلی‌خان‌وجعفرقلی‌خان و مهدی قلی خان جنگ کرد وازآن پس این نفاق‌درخاندان شاهی قاجارماند واتحادوپیوستگی که لازمهٔ خانوادگیست‌درین‌خاندان نبوده است چنانکه‌پس‌ازمرگ‌فتحعلی شاه پسرانش برسرسلطنت باهم نزاع کردند وپس ازمرگ محمد شاه همین اوضاع پیش‌آمد.

دربارهٔ لئامت وامساك اودرخرج کردن نیزدر کتابها مطالب فراوان هست ودرین زمینه نمی‌توان شك کرد . دلیل آنهم واضحست که‌وی خردسالی‌وجوانی خود رادرعسرت وتنگدستی گذرانده وبیشتراوقات ازتهیهٔ وسایل زندگی محروم‌بوده است، چنانکه در موقع فرارازشیرازتهی دست بود وچیزی که سبب پیشرفت کاراوشد این بود که مالیاتی راکه ازعراق و مازندران بفارس می‌بردند غارت‌کرد و وسیله برای تامین لشکر کشی خود فراهم ساخت وازآن پس‌نیزمصارف لشکریان خودرا ازغارت نواحی مختلف‌ایران بدست می‌آورد ودرزمان اومالیات ایران وضع مرتبی نداشت .

دربارهٔ تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته‌اند از آن جمله گفته‌اندکه با ولیعهد وبرادر زاده‌اش فتحعلی شاه که ازهمه پیش اوعزیزتربود همواره برسر خوزاك سخت گیری می کرد ومعروفست که باومی گفت ایران استطاعت آنرا ندارد که تودورنك خورش برسرسفرهٔ خود داشته باشی . درسبب کشته شدنش گفته‌اند که آنروز خربوزه‌ای برایش‌آورده بودند ویك نیمه ازآنرا درناهارخورده ونیمی دیگر راگفته بود برای شام‌بگذارند وچون‌موقع شام رسیدوخربوزه‌راخواست معلوم‌شدسه‌تن ازخدمت گزارانش خورده‌اند.درخشم شد وفرمانداد‌آن سه تن را فردا صبح بکشند وآنها نیزکه ازجان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند وبرسر بالینش رفتند وبزخم‌کارد او را ازمیان برداشتند.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ افشار دست یافت و جواهر نادر شاه را که نزد او بود بشکنجه ازو گرفت از دیدن آن گوهر های گرانمایه چنان شاد شده بود که در اطاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می غلتید.

بهمین جهتست که جامهٔ فاخر نمی پوشید و غذای لذیذ نمیخورد و سفرهٔ وسیع نمیگسترد و بسیار ساده زندگی میکرد و بتجمل و تشریفات نمی پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند. معمولا در جنگها یا در شکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می گستردند می نشست و خوراك بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره مینشاند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست میخورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی بخوردن مشغول شد. درمیان خوراك ناگهان دستش را گرفت و مانع ازخوردن اوشد و گفت هرچه پلو ومرباهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری.

دیگر ازحکایاتی که سرجان‌ملکلم در بارهٔ لئامت آقا محمد خان آورده اینست که وقتی مردی دهقانرا برای خطایی که کرده بود بمجازات کشیده بودند ومیخواستند گوشش را ببرند جلاد را خواست ودستورداد درحضوراومجازاتش کنند. دهقان پولی بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد وچون آقا محمدخان‌این مطلب را شنیدروستایی را نزد خو خواند و گفت اگردو برابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گوشترا نمی برم. دهقان بدست و پای اوافتاد وازو شکرگزاری کرد وتصور کردشوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برود آقا محمد خان او را نزدیك خود خواند وجداً پول را ازومطالبه کرد.

نیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریك شد ودرویش‌درحضوراو بدربار آمد ونخست وی برای فریفتن دیگران چیزی باوداد و درباریانرا دعوت کرد هریك چیزی بدرویش بدهند وهریك برای رقابت با دیگری وجلب توجه اوسعی کردند بیشتر بدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطیری گردآورد ولی طمعش جنبیدوشبانه فرار کردوآقا محمدخان هرچه درپی او گشت او را نیافت واین واقعه را خود برای‌درباریان خویش روایت کرده ودستورداده است آندرویش را هرجا بیابند دستگیر کنند،اما درویش ظاهراً از ایران رفته وهرچه گشته‌اند اورا نیافته‌اند.

در جوانی که آقا محمد خان در شیراز در دستگاه کریم خان میزیسته است کریم خان مهربانی بسیار باومیکرده وهمیشه اورا درمجالس خود می نشانیده و حتی در کارهای مهم با اوشورمیکرده است.اما وی همینکه برخانوادهٔ زند چیره شد ازهیچ

گونه آزار و بی‌احترامی بزن ومرد آن خانواده خود داری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بطهران آورد ودر زیر پلهای قسمتی ازساختمانهای کاخ گلستان که درضلع شمال غربی آن واقعست وبحیاط سرچشمه معروفست ومظهر آب درآنجاست دفن کرد که هروقت ازآن پلها بالا وپایین میرود سرش را لگد مال کند . این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود وپس ازخلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پلها را شکافتند واستخوانهایی بدست آوردند و درهمانموقع عکسی برداشتند که معروفست . نیزمعروفست که چون شیراز راگرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد وهرچه داشتند بباد غارت داد .

دیگرازمطالبی که درحق ناشناسی اومعروفست و از پیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف درشیرازیکی ازمردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد وچون وی درشیرازحکم اسیری را داشت ودیگران همه او را خرد میگرفتند واین‌مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بودآقا محمد خان همیشه ازوی امتنان داشت ودرهرموقع ازویاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد . روزی که درحمام بود آقا محمد خان هم وارد شدوآنمرد دربارهٔ وی بسیارمهربانی کرد ونزدیك خودنشاند. آقامحمد خان بسیار ممنون شده بود وگفت اگرروزی بخت بامن یارشود وبدولت برسم سزای این مهربانی های تراخواهم‌داد. آنمرد گفت ازقدیم گفته‌اند که‌دولت‌مانندمرغیست که برسر کسان‌مینشیند وبالهای بسیاربلند دارد وبرروی چشمها می گسترد بطوری که مانع ازدیدن می‌شود . آقا محمد خان گفت چنین نیست واگرآن روزبرسد بتونشان میدهم . اتفاقاً درموقعی که آقا محمدخان اصفهانرا گرفت آنمرد جزوکارگزاران خاندان‌زند دراصفهان بودودستگیر شد واورا هم با دیگران آوردند که درحضور آقا محمد خان بکشند . وی برای اینکه عهد دیرین خود و گفتگوی آنروز درحمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خودگذاشته بود . آقا محمد خان دستورداد او را پیش آوردند وسبب این کار را پرسید وچون اومطالب راگفت‌درخشم شد وفرمانداد نخست چشمانش را درآوردند وپس‌ازآن سرش راببریدند .

ازین گونه روایات دربارهٔ آقا محمد خان وصفات شخصی اودراسنادی که اززمان وی مانده وحتی در خاطرهٔ پیرانی که مادیده‌ایم بسیار بوده است . پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی ازو نداشته‌اند وکارهایش را نمی‌پسندیده‌اند .

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبهٔ وسیعیست که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است. درشمال آن رشته کوههای قفقاز ودرجنوب آن ارمنستان ودرمشرق سرزمینی‌واقع شده که‌ایرانیان قدیم‌بآن اران‌می گفتند وجایگاه آلانیان‌قدیم بودو اینك جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وجمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد ومغرب گرجستان بدریای سیاه می‌رسد.

ایرانیان درزمان قدیم باین سرزمین گردستان گفته‌اند وسپس دردورهٔ بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند ومردم آن دیار بکشور خود « ساخارثولو » (۱) می گویند. کلمهٔ گرج و گرجی را درزبان تازی «جرز» و گرجستان را نیز گاهی «جرزان» نوشته‌اند. درزمانی که‌قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل‌قسمت غربی ومرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقاز بوده است.

درین سر زمین مللی که از یك نژادند واندك اختلافی درزبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اندوزبانهای آنها را که بیك دیگر نزدیك‌اند ازنظر زبان‌شناسی جزو دستهٔ زبانهای « خارثولی » (۲) می‌دانند وخطی دارند که ازخط یونانی گرفته‌اند ولی‌درآن تصرف بسیار کرده‌اند. درنتیجهٔ همسایگی وروابط نزدیك که باایران داشته‌اند یك‌عده معتناء به کلمات فارسی وارد زبان‌گرجی شده وبرخی ازشاهکارهای ادب‌ایران رابزبان گرجی ترجمه کرده‌اند ازآن‌جمله است‌شاهنامهٔ فردوسی وویس ورامین‌فخرالدین اسعدگرگانی.

گرجستان بچند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهمترین آنهاکاخت وکارتیل و ایمرت و مسخت بوده است. یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یالازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی‌هم استقلال پیدا کرده است.

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست وبرخی ازطوایف این نژاد درزمانهای بعداسلام آورده‌اند،مانند لگزیان‌یالزگیان وآجارهاو گروهی ازابخازیان.

دردورهٔ هخامنشی سرزمین‌گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاك ایران بوده است،پس‌ازآن‌دولتهای نیمه‌مستقلی‌در کارتیل و کاخت تشکیل‌شده ودردورهٔ‌ساسانی مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایران بوده است.

Kharthweli (۲) Sakharthwelo (۱)

گرجیان خود مدعی‌اند که زنی بنام «نینو» دین ترسا را بآنجا برده ودرآغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسیای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان درسال ۶۸۰ میلادی برسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی باآنکه درارمنستان گاهی منتهای سخت گیری رابرای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند درگرجستان این معامله را روانداشته‌اند واین می‌رساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی بیش‌از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند.

از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیة‌الصغری در آسیا تشکیل شده همواره درسر گرجستان بادولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد وخوردهایی برانگیخته‌اند وتاپایان دورهٔ ساسانی این کشمکش درمیان بوده‌است وسرانجام آخرین بار در ۶۲۷ هراکلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که برایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند وگرجیان را دردین خود آزاد گذاشتند.

دردورهٔ اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقعست مهم‌ترین شهرآن سرزمین شدوشهری بود که ترسایان ومسلمانان درآن باکمال سازگاری زندگی کردند.

درپایان قرن دوم هجری سلسلهٔ باگراتیان که تازیان بآنها «بقراطیان» می گفتند ودست نشاندهٔ خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیهٔ گنجه کرارا جزو گرجستان شده ودرقرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران‌راهم متصرف شده وتاآذربایجان ایران پیش‌رفته‌اند وشهر تبریز نیزمدتی دردست آنها بوده است چنانکه خاقان اختسان ممدوح عمدهٔ خاقانی که‌شروان و قسمتی از آذربایجان راهم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش‌ازآن درقرن پنجم سلجوقیان گرجستان راهم گرفتند وتنها درسال ۴۹۳هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دورهٔ سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ تا ۶۰۹ دولت گرجستان باوج ترقی رسید وپس‌از آن باز دورهٔ انحطاط آغاز شد،زیرا که پادشاهان مغول گرجستان راگرفتند وپس‌از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰۶ شش‌بار بگرجستان لشکر کشید.

درقرن نهم هجری که‌سلسلهٔ باگراتیان هنوزدرگرجستان فرمانروایی داشت این‌سر زمین بسه‌ناحیهٔ مستقل کرتیل و کاخت وایمرت تقسیم‌شد و پنج‌ناحیهٔ مستقل کوچك‌هم تشکیل یافت واز آن پس دیگر حکومت واحدی دربن ناحیه بر سر کار نیامد.

پس از برچیده‌شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی‌کرد از یک سو ترکان عثمانی و از یک‌سو دولت ایران و از سوی دیگر لگزیان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا اینکه در قرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخت دست نشاندهٔ پادشاهان صفوی شدند.

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودند و ظاهرا دعوی پشتیبانی از آنها داشتند و فرمانروایان ایران کرارا بامردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه بهم‌زدند، چنانکه در ۹۶۵ لوان‌دوم پادشاه کاخت از ایوان چهارم واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری‌خواست . در زمان شاه‌عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان از باریس فئودورویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ۱۰۲۸ تیموراز پادشاه گرجستان نیز سفیری بدربار میخائیل فئودورو ویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد و از و استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکنند، بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد و تنها در دورهٔ سلطنت و اختانگ ششم پادشاهان گرجستان اندک نیرویی بهم‌رساندند.

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است، گاهی در برابر دولت عثمانی و لگزیان و اشکریان ایران ایستادگی کرد ولی در زمان وی حوادث شومی رخ‌داد از آن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸٤ روی آورد وقتل‌عام آقامحمدخان در ۱۲۱۰ بود. بهمین‌جهت جانشین‌وی گرگی دوازدهم در ۱۲۱۵ کشورخودرا بروسیه‌واگذار کرد وچندسال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیهٔ ایمرت یکی از ولایات روسیه شد .

دردورهٔ صفویه از ۱۰۲٤ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی بگرجستان می‌فرستاده‌اند وکسانی که بحکومت گرجستان رفته‌اند بدین قرارند: عیسی‌خان در ۱۰۲٤ ، علیقلی‌خان در ۱۰۲۵، پیکارخان در ۱۰۲۵ ، قرچکای‌خان در ۱۰۳۳، سلیم‌خان در ۱۰٤۳، مرتضی قلی‌خان ملقب بشهنواز خان در ۱۰٦۹ ، بیژن‌خان در ۱۰۸٦ ، عباسقلی‌خان در ۱۰۹۹ ، کلبعلی‌خان از ۱۱۰٦ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطانحسین .

در ۱۲۰۹ ابراهیم خلیل‌خان که از جانب ایران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت باردیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان وفارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس واعیان شروان و شماخی وقبه ودربندهمدست شد و بنای سرکشی راگذاشتند. آقا محمدخان در بازگشت بطهران بمیرزا اسدالله‌خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود وپس از آن بنام اعتمادالدوله

صدراعظم ناصرالدین شاه شد دستور داد که لشکری گرد آورد و در بیرون شهر لشکرگاه ساخت و عازم آذربایجان شد .

پس از آنکه باردبیل رسید بمحمد حسین‌خان قوانلو دستور داد تا باعده‌ای در سه فرسنگی قلعهٔ پناه‌آباد در سر پل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل‌خان نتواند پل را ازمیان بردارد . باهمهٔ شتابی که محمد حسین‌خان کرد چون برسر پل رسید دید که ابراهیم‌خان پل راشکسته‌است وخبر بآقامحمدخان داد. وی‌هم سلیمان‌خان را که ازفرماندهان لشکرش بود مامور کرد پل را ازنو بسازد وچون پل‌را تعمیر کردند چهار برج در دوطرف آن ساختند تا لشکریان خود را ازپل بگذراند و مصطفی‌خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد وسلیمان‌خان رابا پنج‌هزار تفنگچی و محمدحسین‌خان برادر حاج محمد ابراهیم صدراعظم را باسه‌هزار سپاهی درپی مصطفی‌خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن وفرزند ودارایی خود را سوار کشتی کردند وبسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان ازترس آنهاراراه ندادند وایشان ناچاردر میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدند کـه بشنا بمیان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند . سلیمان‌خان و مصطفی‌خان مردمی راکه بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند وجمعی کثیر را اسیر گرفتند . این اسیران راکه نزدآقا محمدخان بردند چندتن ازیشان راکشت و فرزندانشان را بمازندران واردبیل فرستادو تنها شاهنوازخان پسرشاه پلنك راکه از سران گیلان بود بخود نزدیك کرد .

پس ازین واقعه از پل خدا آفرین گذشت ودرراه مصطفی‌خان‌را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیهٔ قپان‌فرستاد ووی‌هم جمع کثیری‌از زن ومرد وپیر وجوان رااسیر کردو باصدوشانزده سر بریده‌نزد آقامحمدخان فرستاد.وی‌هم اسیران رادرمیان‌لشکریان خود تقسیم کرد ورضاقلی خان نام را بناحیهٔ دیگر برای تاخت‌وتاز فرستاد .

سپس درمنزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم‌خان شیرازی وچراغ‌خان بختیاری را با عده‌ای بپاسبانی پل گماشت و سلیمان‌خان ومصطفی‌خان را با ده‌هزار سپاهی برای گرفتن‌قلعهٔ پناه‌آبادفرستادوایشان‌در نیمه راه بلشکریان ابراهیم‌خلیل‌خان برخوردندوجنگی کردند وآن لشکریان بقلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقامحمدخان در دنبال آنها رسید و برقلعه توپ بست وجمعی راکشت. سپس‌مصطفی‌خان را با پنج هزار سپاهی بعسکران سه‌فرسنگی پناه‌آباد فرستادکه راه رابرفراریان ببندد ورضاقلی‌خان‌را هم باعده‌ای بتخت طاوس روانه کردکه راه مسافران وکاروانیان رابگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان بـا ده هزارتن ازقلعهٔ پناه‌آباد بیرون رفت وجنگی درگرفت وهزارتن ازسپاهیانش کشته‌شدند وگروهی نیزاسیرشدند . آقا محمد خان‌دستور

داد نامه‌ای بابراهیم خلیل خان بنویسند واورا باطاعت دعوت کنند. نوشته‌اند که منشی درآن نامه این شعر را نوشته بود:

زمنجنیق فلك سنگ فتنه می‌بارد　　تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار

وابراهیم‌خلیل‌خان درجواب‌این‌شعررانوشت:

گرنگهدارمن آنست که من میدانم　　شیشه را در بغـل سنگ نگه میدارد

سپس پیرقلی‌خان وعبدالله خان که ازسران اشکرآقا محمد خان بودند مامورشدند محمد بیك واسد بیك برادر زادگان ابراهیم خلیل خان راکه دربیرون قلعهٔ پناه آباد بودند بگیرند و نزدآقا محمدخان ببرند. ابراهیم خلیل خان ازشنیدن این خبربرآشفت ویکی ازخویشاوندان خود رانزدآقا محمدخان فرستاد وپیشنهادکرد یکی ازنزدیکان خود رابگروگان بلشکرگاه آقامحمدخان بفرستد وهرسال خراجی بپردازد و بر پیری او ببخشاید واجازه دهد وقتی دیگرخود بنزد او برود. وی ایـن پیشنهاد را پذیرفت ومحمد خـان قاجارایروانی وجوادخان حکمران گنجه وملك مجنون وملك قلی وملك اسمعیل ازسران آذربار با پیشکش‌های فراوان نزدآقا محمد خان رفتند. شیخعلی خان پسرفتحعلی خـان ازاعیان شهرقبه بدست یکی ازنزدیکان خودپنج هزارتومان‌نقدبرای اوفرستاد .حسین‌خان حکمران باکوبه (بادکوبه یا باکو) نیزنامه‌ای باپیشکش فرستاد وسلیمان پاشاحکمران بغداد هم چند اسب تازی وچند استرنزد او روانه کرد.

سرانجام آقامحمد خان‌پس ازسی‌وسه‌روز که‌دربیرون‌پناه‌آباد لشکرگاه‌ساخته بود روزی سران لشکرخود را جمع کرد وبایشان دستورداد که جوانان قاجار که از سی‌سال کمترداشتند با جوانان طوایف دیگر که همراه او بودند در یك سو بایستند و پیران و سالخوردگان‌قاجاروطوایف‌دیگر که بیش از پنجاه سال داشتند درسوی دیگرجابگیرند وخود نخست درمیان جوانان رفت وگفت ما ازعراق‌برای‌گرفتن قلعهٔ پناه‌آبادآمده‌ایم وآنرا محاصره کردیم وکاری ازپیش نبردیم، اکنون زمستان درپیشست وعلوفـه تنگ یاب خواهد شد، چه مصلحت میدانید بمانیم وجنگ بکنیم یا برگردیم؟

جوانان گفتندهرچه‌دستوربدهید همان‌خواهیم کرد. وی رااین‌سخن خوش‌آمدو گفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند. سپس از پیران و سالخوردگان پرسید چه باید کرد؟ پیران قاجار گفتند زمستان درپیشست وآذوقه وعلوفه بزحمت بدست خواهد آمد، صلاح درآنست که بطهران برگردیم وزمستانرا بمانیم وبهاردوبـاره باین جـا برگردیم.

آقا محمد خان‌گفت رای شما درست نیست. بزرگان قاجارمیخواهند بطهران‌نزد زنان خود بازگردند وسران آذربایجان‌همین هوس رادارند وهیچ فکرنکردندکه بزنان

خود چه خواهند گفت . آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند ازعهدهٔ یك جارچی برآیند ومقصود او ازجارچی ابراهیم خلیل خان بودزیرا که یکی ازنیاگان اواین منصب را داشته است .

چون آقا محمد خان این سخنان راگفت پیران وسالخوردگان گفتند ما ازین جا نمی‌رویم تااین قلعه رابا خاك یکسان نکنیم وابراهیم خلیل‌خان رانگیریم . آقامحمدخان گفت شما درست می گویید اما چون من و کیل جوانانم بصوابدید ایشان کارمی کنم . بامداد فردا باید هریك از لشکریان بنهٔ خود را بردارد وخود سوارشود ودر کنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد . فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را درپیش گرفت ولشکریانش نیزدرپی اوره‌سپارشدند ودرمنزل قراچای بنهٔ خود راگذاشتند وحاج محمد ابراهیم‌خان اعتمادالدوله هم درآنجاماندواز آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که درآن زمان درایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خانرا پذیرفتم وچند روزی باو مهلت دادم واینك عازم تفلیس هستم . چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تا کنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمان‌گزار ما باشی

ارکلی خان باین‌نامه اعتنایی نکرد و بتهیهٔ برج و بارو وتدارك جنگ برداخت واز تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت . جنگی سخت درگرفت ودر آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت ومانع کارگرجیان وارمنیانی که درسپاه هراکلیوس بودند شد وایشان پشت بمیدان جنگ دادند . لشکریان آقا محمد خان هم آنها را دنبال کردند تا بدروازهٔ شهر رسیدند. درین‌میان چهارصد تن ازمردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان راداشتند ازدروازه بیرون رفتند وگرد سراپردهٔ اوراگرفتند وبرخی ازطنابهای چادر را با تیغ بریدند . وی نترسید وازجایی که نشسته بود برنخاست وتفنگ چیان مازندرانی که با او بردند فرمان تیرانداختن داد وبرخی از آنها راکشتند وکسانی که ماندندگریختند . درین موقع ارکلی با چند تن ازسران سپاه خود بشهررفت وزنش راکه تاریخ نویسان ایران بنام «ده فال» یادکرده‌اند با خواهر ودخترخود برداشت واز تفلیس بکاخت و کرتیل گریخت وبکوهستان آنجا پناه برد .

آقا محمد خان هفتاد تن ازسران گرجی راکه‌گرفتارشدند کشت و وارد شهر شد وهرچه از زر وسیم ونفایس یافتند غارت کردند وپانرده هزار زن ودختر وپسررا اسیر گرفتند وکشیشان را دست بستند ودر رود کرانداختند وکلیساها را سوختند وخانها را ویران کردند وپس از نه روزازتفلیس بیرون رفتند .

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند وآنها را نواخت وگفت

من وکیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بگنجه رفت و در دهانهٔ جواد که ملتقای رود کر بارودارس باشد شنید که مصطفی‌خان دولو راکه بادوازده‌هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته‌اند. حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بغیت داغی که پناه‌گاه‌خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. دربن هنگام سلیمان خان برادرمحمد حسن خان حکمران شکی که از برادررنجیده بود نزد الکساندرلگزی حاکم «جاروتله» رفته بود و لشکری از آنجا بجنگ برادر آورد. محمد حسن خان هم چون‌یارای برابری نداشت بآقداش گریخت و بآقا محمدخان خبرداد. وی هم بمصطفی خان‌دولو دستورداد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود بآقداش رفت. دربن‌میان حاجی سعید وحاجی‌نبی که از اعیان‌آن دیار بودند نزد آقا محمد خان رفتند و ازمحمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن‌خان را بگیردوبا اموال وی نزد او بفرستد وحکمرانی‌شکی را بسلیم خان‌خان بدهد وخود بشروان برگردد.

مصطفی‌خان هم اورا گرفتار کرد واموالش راگرفت وبدین بهانه بنای بیدادگری راگذاشت وکسان محمد حسن خان واعیان‌آن سرزمین را شکنجه داد ومال بسیاراز ایشان گرفت ویك نیمه ازمال محمد حسن خان را هم برای خود برداشت. چون این خبربآقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گماشت. مصطفی خان هم بسوی لشکرگاه‌آقا محمد خان رهسپارشد، اماکسانی که ازوآزارديده بودند درنیمه راه بروتاختند وجنگی درگرفت وپس ازآنکه چندین تن از دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم‌کشته شد.

آقا محمد خان ازشنیدن این خبرپریشان شد وچون علیقلی خان بعد ازمصطفی‌خان قاجاربآنجا رفت دردفع مصطفی خان شروانی کوشید وتا سرزمین «فنداغی» اورادنبال کرد واو را درمیان گرفت وکار را بروسخت کرد تا اینکه خراجی بعهده گرفت. علیقلی خان دردشت مقان بآقا محمد خان رسید و با اوبطهران‌آمد.

سرجان‌ملکلم می گوید درآن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده وباهم‌اختلاف داشتند وحتی پسران‌ودختران خود را بمردم‌ایران وعثمانی می‌فروختند یك تن‌ازارمنیان آن سرزمین‌که یوسف امین نام داشت ومردی دلیروفتنه جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند. دربن میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود راکه زن پسر مهتراوبود و بیوه مانده بود با ولیعهد خودگرگین خان که مراد همان‌گرگی سابق الذکرست ودامادخود داودخان ودوازده تن‌ازپسران بزرگان دیار و دوازده‌دختر زیبای دوشیزه‌که پیش ازدوازده‌سال نداشته باشند نزد وی بفرستد

تا گروگان باشند. فرستادهٔ کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مامور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربار هراکلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را بپذیرد ولی هراکلیوس خود زیر بار نرفت و چون کریم خان گرفتاری دیگر پیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکلم پس از شرح این واقعه جزییاتی از فساد مردم آن سرزمین و اختلاف در میان آنها آورده است و حتی می گوید در جنگها سران لشکر می گریختند و بدشمن تسلیم میشدند.

سپس جای دیگر می گوید هراکلیوس میخواست حمایت تزارهای روسیه را بر مردم گرجستان که ترسا بودند جلب کند و پشتیبانی زورمند داشته باشد و بهمین جهت آقا محمد خان عزم کرد اورا تنبیه کند.

می گوید در زمان فتنهٔ افغان پتر کبیر با دربار عثمانی قرار گذاشت که شمال و شمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع ازین کار شد و چون او رفت و اوضاع ایران بهم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت الحمایهٔ او باشد و عهدنامه‌ای بسته شد که والی گرجستان خود و از جانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود و در حمایت دربار روسیه قرار بگیرد.

یکاترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی درین عهد نامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون در تصرف والی گرجستانست در حمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هرجایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت.

ازسوی دیگر یکاترین خیال تجاوز بنواحی دیگر ایران هم داشت، چنانکه مرکز تجارتی در اشرف مازندران دایر کرده بود. در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م.) یك تن از امیران روسیه با چند کشتی جنگی باشرف آمد و اجازه خواست در آنجا تجارتخانه‌ای دایر کند، اما چون در داد و ستد بسیار ارزان میفروختند و گران میخریدند و پیدا بود که اندیشهٔ سوداگری ندارند آقا محمد خان بدگمان شد و دستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان را دعوت کرد و شراب بسیار داد و چون مست شدند همه را گرفتند و نزد او بردند و چون عذرخواهی کردند عفوشان کرد و خلعت داد و گفت باید ازین کار بگذرند و بدین گونه این کار سر نگرفت.

ازسوی دیگر لشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس از چهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند بناگاه باز گشتند. چون آقا محمد خان آهنگ تاختن بگرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند. پس از فتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار در اطراف طهران جمع شوند و نزدیك شصت هزار تن گرد آمدند. پنجاه و سه روز پس از نوروز یعنی در بیست و سوم

اردی بهشت ازطهران عازم شد و تاآن‌زمان کسی نمیدانست بکجا خواهد رفت .
لشکریان خود را سه قسمت کرد : یك قسمت را ازسمت راست بمقان و شروان و داغستان فرستاد وقسمت دیگرازسمت چپ بسوی ایروان پای‌تخت ارمنستان رفتند وخود درمیان ایشان راه قلعهٔ شوشی را گرفت که ازدژهای‌استوارقراباغ بود. چنانکه پیش‌ازین گذشت سلیمان خان پل رود ارس رابست وازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند از کرانهٔ دریای خزر گذشتند و امرای آن نواحی‌یا تسلیم شدند ویا شکست‌خوردند . اما سران ایروان وشوشی بهراکلیوس‌تاسی کردند وبنای مقاومت گذاشتند . چون هراکلیوس را دعوت کردند کـه نزدآقا محمد خان برود گفت من جزملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم. چون لشکریان آقا محمدخان بیشترسوار بودند فتح ایروان وشوشی رامصلحت ندید وتنها باظهاراطاعت سر کردگان آن نواحی بسنده کرد وکسانی را بمراقبت ایشان گماشت .

پس ازان دستورداد که لشکریان او که درسمت چپ بودند در گنجه باو بپیوندندو باآنکه سپاه وی در راه پراگنده شده بودند بازچهل هزارلشکری با خود داشت وبـا این عده بتفلیس تاخت . هراکلیوس چون بواسطه شتابی که‌آقا محمد خان بکار برده‌بود امیدوارنبود دربار روسیه با اویاری کند با لشکریان خود که چهاریك سپاه آقـا محمد خان نمی‌شد درپانزده میلی تفلیس با او روبرو شد .گرجیان منتهای دلاوری راکردند اما شکست خوردند وهراکلیوس بکوهستان گریخت وآقا محمد خان وارد تفلیس شد .

سپس می گوید نمی‌توان شماره کسانی راکه در تفلیس کشته شدند تخمین زد .پس از آن شمارهٔ اسیران گرجی را پانزده هزار وبقولی دیگر بیست وپنج هزارمی‌نویسد . سپس‌می گوید زمستان را دردشت‌مقان در ملتقای رودکر بارود ارس گذارند. پس‌ازذکر واقعهٔ شروان چنانکه گذشت می گوید مصطفی‌خان حکمران ایروان هم نزدآقا محمدخان رفت وتسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی‌هم‌چنان درمخالفت بـود وآقـا محمد خان دستورداد سر زمین او را بکلی ویران وتاراج کردند . دریـن سفر گرجستان بود که‌بخیال تاجگذاری وسلطنت افتاد وامرای قوانلو بیش ازهمه محرك او دریـن کار بودند. بنابرین کلاه کیانی برسر گذاشت و گردن‌بندی‌ازمروارید آویخت وشمشیری‌که در مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود وصفویه‌آنرامتبرك میدانستند بر کمر بست .

ملکلم‌می گوید رسم چنین بود که یك شب‌آن شمشیر را برسرقبرشیخ صفی‌الـدین می گذاشتند وتمام شب ازروح‌اوهمت می‌طلبیدند وروزدیگرشیلان‌می کشیدند وآن‌شمشیر رابر کمرمی بستند ومبالغ خطیر بزیردستان وتنگـ دستان میدادند .

دخالت دربار روسیه در کارهای قفقازچنانکه بجای خود بتفصیل خواهدآمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳٤ (۱۷۲۲ م .) ببهانهٔ اینکه برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته‌اند از تنگه دربند گذشت وشهرشماخی را محاصره کرد ودرین زمان بموجب عهد نامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد . اما چند سال بعدآن نواحی را بنادرشاه پس‌دادند. چون هراکلیوس درگرجستان بسلطنت نشست در۲٤ژوییه ۱۷۸۳ میلادی(۲۳ شعبان ۱۱۹۷) درگئورگیوسك (۱) عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد ودست نشانده‌آن شد . دوازده سال بعدآقا محمد خان برای تنبیه اواین لشکر کشی را کرد وبگفتهٔ دیگر بیست هزاراسیر با خود برد . هراکلیوس تنها مختصریاری ازدربار روسیه دید ودر ۱۷۹۸ م . (۱۲۱۳ﻫ) درگذشت . پسرش ژرژیاگرگی‌وباگرگین، بنابرآنچه درایران‌معمول بود، نیز گرفتارانقلابات وحوادث‌شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزارروسیه یاری میخواست ودرهمین حال درگذشت .

ماری‌یامریم که زن بیوهٔ اووجانشین‌او بود نخست خواست ازز یر بار دربار روسیه بیرون رود وحتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی راکه مامورشده بود او را بمسکو ببرد بزخم کارد کشت وسرانجام تسلیم شد . پسرش داویدیا داود چندی پس ازان واقعه درسال ۱۸۰۰ م . (۱۲۱۵ ﻫ .) کشورخود راکاملا بالکساندراول‌امپراطورمعروف روسیه‌واگذاشت و بامادرخود بپترز بورك رفت‌ودرآنجا درگذشت وازان‌روز گرجستان ازایالات روسیه بشمار رفت .

سفر دوم گرجستان

هنگامی که‌آقا محمد خان بازماندگان نادرشاه را برانداخته ودرخراسان بود میخواست بماوراءالنهر بتازد وآنجا رااز دست‌ازبکان بگیرد . درین‌میان‌قاصدی ازطهران رسیدونامه‌ای‌ازحکمرانان آذربایجان آورد که‌محمدخان بیکلربیکی ایروان وحسینقلی خان دنبلی بیکلربیکی تبریز وخوی ودیگران نوشته بودند که چون درسال گذشته گروهی‌از لشکریان روسی درتفلیس کشته شده بودند یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان‌معلوم نیست بچه سبب همیشه اورا «خورشید کلاه » لقب داده اند برای انتقام‌هشتادهزارسپاهی باصد توپ بمقان‌فرستاده‌واینك‌در«ارض جواد» لشکرگاه‌ساخته‌اند وگروهی دربند را محاصره کرده‌اند ومردم باکو وسالیان‌وطوالش بآنها تسلیم‌شده‌اند ومردم شروان وگنجه هم فرمانبردار گشته‌اند .

آقا محمد خان ازین خبربسیارپریشان شد ودرهمان دم محمد ولی‌خان قاجار را با ده‌هزارسواردرخراسان گذاشت‌وفتحعلی‌خان کشول راماموحکمرانی مشهد وتعمیر روضهٔ

(۱) Gueorguievsk

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که بدربار شاه زمان امیر افغانستان رفته بود با « کدوخان » که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که درفتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که درآن ناحیهٔ بلخ را را بدولت ایران واگذار کرده بود.

پس ازان خبر رسید که یکاترین دوم درگذشته وپاول پسر بجای او نشسته است وچون این خبر بسپاهیان روسیه که درقفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند وشروان ودربند را تخلیه کرده‌اند . درهمین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می‌دید . پیش از مرگ یکاترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و با انبری آتشها را پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود وچون روز شد با خشم تمام انبر را درمیان منقل کوفت چنانکه آتشها دراطاق پراگنده شد و گفت : « ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا ازمیان بردار! » وچند روز بعد خبر مرگ یکاترین را باو رساندند .

بدین گونه درماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ درطهران لشکریان خود را جمع کرد و ازراه اردبیل بکنار رود ارس رسید ودرآنجا لشکرگاه ساخت وده هزار سوار برای گرفتن قلعهٔ پناه آباد فرستاد. ابراهیم خلیل خان بار دیگر پل را شکسته بود و با این همه ازآب گذشتند چنانکه کشتی هایی که لشکریانش را می بردند شکستند و برخی ازآنها غرق شدند. ابراهیم خلیل خان بازهراسان شد و بی درنگ خانوادهٔ خود را برداشت و بشکی وسرزمین لگزیها رفت وآقا محمد خان بآسانی پناه آباد را گرفت وآنجا را غارت کرد .

درهمین زمان سه تن ازخدمتگزاران وی که باو خیانت کرده بودند وتهدید کرده بود که فردا بکشدشان وهرچه شفاعت کرده بودند بجایی نرسیده بود شبانه با هم ساختند و ودرهمان شب بیست و یکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ دو تن ازیشان ببستر او نزدیك شدند ونزدیك بامداد بادشنه او را کشتند وصندوقچه جواهر و بازوبندهای جواهرنشان وشمشیر مرصع والماس دریای نور وتاج ماه را که همیشه همراه او بود برداشتند و بصادق خان شقاقی پناه بردند.

جان ملکلم می گوید درسبب اینکه چرا باراول که آقا محمد خان بگرجستان لشکر کشید یکاترین باگرجیان یاری نکرد اختلاف کرده‌اند . کسی که تاریخ گرجستان را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هراکلیوس کرارا ازو یاری خواست و وی نپذیرفت زیرا که گمان نمی کرد کار بآنجا خواهد کشید و می پنداشت آنچه درباره لشکر آقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی درهرصورت پیش ازآنکه شوشی وایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ درآن زمان در « گئور گیوسك » بود و لشکریانش دراطراف سیاه کوه پراکنده بودند ونمیتوانست تا سه چهارهفته آنها را جمع

گنند و بتفلیس برسد وشاید هم که هراکلیوس‌ازلشکریان روسیه واهمه داشته ومیترسیده است اگر بتفلیس برسند درکارسلطنت اوخللی وارد شودوامیدوار بوده است که واقعه‌ای آمدن آقا محمد خان‌را بعقب بیندازد.

ازتدابیری که یکاترین دراین‌موقع کرده پیداست که تنهامقصود اوحمایت‌ازگرجیان نبوده و بیشترمی کوشیده است آقا محمد خان‌را ازسلطنت بردارد ومرتضی قلی‌خان‌برادر کهتروی را که باوپناه برده‌بود بجای اوبنشاند وشمال ومغرب ایران را هم بدین‌وسیله برقلمروخود بیفزاید.

چون خبرشکست هراکلیوس و فراروی بپترزبورگ رسید یکاترین گوداویچ را باهشت هزارسپاهی بگرجستان فرستاد وعده دیگررا ماموردربند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهارسی و پنج هزارسپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف‌روانه کرد ووی دربند وباکووطالش وشماخی وگنجه راگرفت وپیش ازآنکه زمستان برسد سراسرنواحی کرانهٔ غربی دریای خزرازمصب‌رود اترك تامصب رود کروارس‌راتصرف کردند واز راه رود کرباگرجستان مربوط شدند.

پس ازآن زوبف با لشکریان خود ازارس‌گذشت ودرصحرای چال‌مقان لشکر گاه ساخت وگرجیان درشمال‌پشتیبان لشکراو بودند ونیزعده‌ای را ازهشدرخان (حاجی طرخان) بیاری اوفرستادند وپیشروان آنها جزیرهٔ لنکران را هم گرفتند ودراندیشه گرفتن انزلی ورشت بودند.

آقا محمد خان دربهارسال ۱۲۱۲ روانهٔ آذربایجان شد. چون یکاترین درگذشت وپاول بجای اونشست زوبف را احضارکرد وازشنیدن این خبر آقا محمدخان دلیرتر شد. درهمین میان‌هراکلیوس‌هم درگذشت‌وگرگین خان بجای‌پدرنشست وچون‌لشکریان روسیه ازقفقاز رفتند وی چنان ازترس‌آقا محمد خان پریشان شدکه پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند وایشان نیزبعدها هزاران زحمت فراهم کردند.

آقا محمد خان هنوزشست میل تاکنارارس راه داشت که باوخبررسید اعیان‌شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند ووی بداغستان گریخته است وآقا محمد خان‌را دعوت کرده بودند که زودتر بیاری ایشان برخیزد. وی بنهٔ خود را در راه گذاشت و با سواران‌خود رهسپارشد. چون بکنارارس‌رسید رود طغیان کرده بود. بهمین جهت‌فرمان داد که ازآب بگذرند وچون کشتی باندازه نبود جمعی ازلشکریانش غرق شدند و وی پیش ازآنکه وضع وخیم شود وارد شوشی‌شد.

سه روزپیش ازآنکه باین شهربرسد درمیان صادق خان گرجی پیشخدمت‌وخداداد نام فراش برسرپولی نزاعی درگرفت. صادقخان چند روزپیش‌هم برمسندآقا محمدخان

آب ریخته بود واو راخشمگین کرده بود وچون این دوتن با هم نزاغ کردند و بانگشان برخاست آقا محمد خان بیشترخشم گرفت وفرمان داد هردو را بکشند . صادق خان‌شقاقی که ازسر کردگان معروف اشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب‌جمعه است فرداآنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سرجان ملکلم‌حکایت کرده‌اند که درین هنگام اختلال حواسی دروپدیدآمده و گرفتارجنونی شده بود وکارهای دیوانه وارمی کردواز آن‌جمله این کار بود . سرانجام آن دوتن یعنی صادقخان گرجی پیشخدمت وخداداد فراش با عباس نامی ازخدمت گزاران وی همدست شدند وشبانه با خنجر کاراو را ساختند .

برخی گفته‌اند که این کار بتحریك صادق‌خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقا محمد خان‌جواهراورا برداشتند ونزد وی بردند وباوپناه بردند ووی پس ازین‌واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین گونه شب جمعه بیست ویکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ آقا محمد خـان درشست و سه سالگی پس از نوزده سال تاخت وتازدرایران ودوسال پادشاهی ازجهان رفت . یکی‌از شیرین کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که‌کارشان بیك‌دیگر بسیار شبیه‌ست سرنوشتی مانند یکدیگردارند .

نادرشاه از ۱۱٤٤ بنای‌تاخت وتاز را درجهان گذاشت‌وچهارسال بعد در۱۳رمضان ۱۱٤۸ درصحرای مقان یاران خود راگردآورد و بوسایلی کـه پیش ازوقت برانگیخته بود آنها را واداشت باوپیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . درشب ۱۲ جمادی الاخره کـه گرفتارجنون خطرناکی بود درلشکرگاه فتح آباد نزدیك خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجاروافشار کشته شد .

آقا محمد خان ٤۹ سال پس ازوبتاخت وتاز آغاز کرد و۱۷ سال پس از آن و٦۲ سال پس ازتاج گذاری نادر بهمان گونه وسیله برانگیخت که یارانش سلطنت ایران را باوپیشنهاد کنند. دوسال پس ازان واقعه و٥۲ سال‌پس از کشته شدن نادردرنزدیکی شهر شوشی‌درشمال غربی ایران ونزدیك همان جایی که نادرتاج‌برسر گذاشته بود هنگامی که گرفتارجنون شده بود بدست خدمت گزاران خود کشته شد . بـدین گونه دوتن کـه بخونریزی سربر کشیدند وهردو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند وهردو درپایان زندگی دیوانه شده‌بودند یکی درشمال شرقی ایران ودیگری درشمال غربی این کشور شبانه بدست خدمتگزاران خود کشته شدند وبدین گونه بهره از دیوانگی خود بردند !

نادردر ۲۸ محرم ۱۱۰۰ بجهان آمد و چون کشته شد شست سال و چهار ماه و۱۲روز ازعمرش گذشته بود . آقـا محمد خان در ۱۱٥٥ بجهان‌آمده‌بود وچون کشته شد نزدیك شست وسه سال داشت .

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دورهٔ ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را درین دوره شرح داد. رویهم‌رفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دورهٔ مشروطیت در ایران برقرار بود و حتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند و القابی که بسران و کارگشایان و سرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و یاری که از طوایف چادر نشین میخواستند و بهمین جهت نواحی مختلف را دستخوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند هم چنان برقرار بود. درحقیقت کشور ایران حکومت ملوك الطوایفی داشت که در دست طوایف چادر نشین مسلح بود و سر کردگان ایشان پشتیبان هر کس می شدند او را بسر سر کار میآوردند.

مردم شهرنشین و برزگران و پیشه‌وران بازیچهٔ حوادث و این دسته‌بندیها بودند. حتی احترامی که اصناف در شهرها داشتند و دولت مرکزی از آنها حساب می‌برد و در خشنود نگاهداشتن ایشان می کوشید در دورهٔ انقلاب و پریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. بهمین جهت اوضاع اقتصادی ازان پس رو بویرانی گذاشت و مخصوصاً در دوره آقا محمد خان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد و راه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر یکسره بسته‌شد. بواسطهٔ لشکر کشیها و زدوخوردهایی که درهر گوشه و کنار در گرفت رفت و آمد زیان بسیار دید.

آقا محمد خان بجز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندك کوششی نداشت و تنها می کوشید آنهارا دلخوش و راضی نگاه بدارد. امور اداری در دستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی بجز کارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی کرد. تا بپادشاهی نرسیده بود با کسانی که می‌ترسید با او درافتند مدارا می کرد وچون از یاری ایشان بی نیاز شد منتهای سخت گیری و بیداد را روا داشت و کورمی کرد ومی کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیداد گریهای معروف نادرشاه درزمان کریم خان اندك مدتی حکومتی نرم ومهربان برسر کار آمده بود و آقا محمد خان دوباره آن نرمی وسازگاری با مردم را ازمیان برد و بهمان ستم ورزیها بازگشت، چنانکه حتی با خاندان خود بدرفتاری می کرد و تنها باروحانیان که ازمخالفت آنها باك داشت بتزویر

ملایمت میورزید .

با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها باحاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بودو بادیگران سازشی نداشت واغلب کارگزاران خود را جریمه کرد ویکی را بدیگری می‌فروخت و کسی را دربرابر مبلغی که داده بود بر دارایی وزندگی دیگری چیره می کرد . می گوید پیش‌ازآنکه حاج محمد ابراهیم‌را بوزارت برگزینند درزمانی که میرزا شفیع‌مازندرانی که بعدصدراعظم شددردستگاه‌وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع بر انگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال راکه علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگردن وی انداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین‌گونه او را بخانه حاج محمد ابراهیم کشید . حاج محمد ابراهیم چون مرد بسیار حیله‌گری بود بخوشرویی باا‌ورفتار کرد وباو گفت که این کار بدست آقامحمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هرچه کوشید نتوانست مبلغی راکه آقا محمد خان درانتظارآن بود بپردازدحاج محمد ابراهیم‌بازماندهٔ آن‌مبلغ را ازخود دادومیرزاشفیع نجات‌یافت‌ودوباره بکار گماشته شد.

با قاجارهانیز که وی‌را بپادشاهی رسانده بودندغدر کردو سران دولو راکه بیش از همه مدیون ایشان بود واداشت خانوادهٔ خود را بطهران بیاورند ولشکریانی راکه فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراگنده کردو بدین‌گونه نیروی ایشان را ازمیان برد وایل قاجارراکه پیش ازو بسیار نیرومند بودند ناتوان کردوازپادرآورد.

برخی تصرفات که‌دررسوم وآداب آن‌زمان کرده‌اینست که‌هروقت بطهران برمیگشت بمردم شهر اجازه نمی دادچنانکه‌پیش ازو معمول بود ازوپیش‌باز کند ونیز دستورداد که فتح نامها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلق کنایه و استعاره دار ننویسند و بزبان ساده بنویسند .

درهمه کارها همیشه حق رابکسی‌می‌داد که بیشترباو پول‌برساند . بعامه مردم‌ایران وطبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد.حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم‌حکایت کرده است که وقتی دوتن ازمردم طبقه‌سوم که توانگرشده بودند می‌خواستندناحیه‌ای‌را اجاره کنند واین کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که‌چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بپول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند وچون ایشان را دید وپرسید اسم ورسم هردوراگفتم و گفتم برای چه‌آمده‌اند وچه می‌دهند . گفت من بااین مردم سروکاری‌ندارم. گفتم باید بمبلغی که‌میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم واین گونه مردم نباید پیش من بیایند .

همه اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین‌جهت حتی‌درموقعی که درجنك نبود با ایشان نشست و برخاست داشت و یا بشکارمی رفت‌وهمواره با ایشان برزمین می نشست وهم خوراك میشد و همان جامه ساده ایشان را می بوشید وتنها در روز هـای عید جامه فاخر می بوشید .

در دوسالی که عنوان بادشاهی‌داشت و کم کم کشور راامن کرده‌بود و دیگر مردم سر کش یارای‌طغیان رانداشتند بر کسانی که‌تعدی میکردند رحم‌نمی کرد ودورهٔ آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

نتیجه کشته شدن آقا محمد خان

چون‌آقا محمد خان را در بیرون شهرشوشی کشتنددرلشکروی پریشانی روی‌داد. پیکراورا گذاشتند وشهرشوشی‌را رها کردند .صادقخان شقاقی لشکریان خودرا برداشت وبسرزمین خود بآذربایجان رفت وسر کردگان دیگرهم همین‌کار را کردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که باوی همراه بود بازماندگـان لشکر را دل داد وبیاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که درآن‌زمان بباباخان معروف بود وحکمرانی فارس‌راداشت برخاست وایشان را بطهران‌آورد .

امامیرزا محمد خان دوانلو قاجار که درنخست‌باآقا محمد خان درافتاده‌وسرانجام باو تسلیم شده‌وحکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن اورا شنید دروازه‌هـای شهر را بست ودرانتظارفتحعلی شاه بود که ازشیراز برسد . اما فتحعلی‌شاه تاآغازسال بعد تاج گذاری نکرد .

درین میان صادقخان شقاقی درآذربایجان دعوی بادشاهی داشت وحسینقلی خـان برادرفتحعلی شاه نیزدرین دعوی بود اما هردو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زند هم درین زمان‌دربصره‌بود. با بیست‌سی تن‌همدستان خودباصفهان رفت ومردم‌اصفهان هراسان شدند وباوراه دادند ویك دو روزدراصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی‌مردم اورا رها کردند وبخاك عثمانی گریخت .

درخراسان نیزجنگ‌هایی روی داد و درافغانستان سر کردگان مختلف بجان یك دیگرافتادند ومجال دست اندازی بخاك ایران نداشتند . اندکی پس از کشته شدن آقا محمد خان بیکی خان بادشاه ازبك هم که بادولت ایران سازگارنبود درگذشت وپسرش حیدرتوره که دربخارا حکمرانی داشت نیروی‌آنرا نیافت که بخاك ایران‌تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزوخاك روسیه شد.

فتحعلی شاه

پس از آنکه آقا محمد خان درلشکر گاه شوشی درقفقاز کشته شد ولیعهدش که در تهران بود بپادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت درتمام مدت ولیعهدی اورا باباخان می گفتند و بنام فتحعلی شاه بتخت نشست. روزشنبه ۲۱ ذی الحجة ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست وروز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخرة ۱۲۵۰ درگذشت وبدینگونه ۳۷ سال وپنج ماه وبیست ونه روز قمری درایران پادشاهی کرد. وی درسال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهة در روز جلوس خود بیست و هفت سال و دردم مرگ شست وچهار سال داشت.

ظاهراً عمش آقا محمد خان کشور آرامی را که همه سر کشانش سر کوبی شده بودند برای او گذاشت اما درحقیقت جنگهای سخت وخونریزیهایی که درداخلهٔ کشور ومرزها کرده بوددشمنان بسیارفراهم ساخته وپادشاهی برادر زاده وجانشینانش را دشوار کرده بود وبهمین جهة فتحعلی شاه در۳۷ سال واندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود. دشوارتر ازهمه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران درقفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان گزای عمش در جنگ گرجستان همهٔ نصارای آن سوی رود ارس را ازایران خشمگین وهراسان کرده بودوسلاوهای شمال که دربن موقع دیگر باایشان همخاک شده بودندو اندیشه جهانگیری داشتندازین نفاقی که درمیان ایرانیان ونصارای دست نشانده شان افتاده بود ببهانه پشتیبانی ازیشان هرچه بیشتر بهره مند شدند.

درغرهٔ محرم ۱۲۱۱ که آقا محمد خان بلشکر کشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته وسر رشته کار های کشور را بدست اوداده بود وبا این همه چون درآن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلاتی برای رسیدن بپادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها و کج پیمانی ها وحق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی باخویشان نزدیك خویش وفانمی کرد وازآن پس این اصول درسلطنت قاجارها باقی ماند وهرپادشاهی که بتخت می نشست مدعیان ومخالفانی درخانوادهٔ خودداشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه برادران واعمام محمدشاه برو بیرون آمدند وحتی پس ازمرگ محمدشاه هم ناصرالدین شاه درمیان اعمام و برادران خود مدعیانی داشت.

فتحعلی شاه باآنکه در۲۷ سالگی بپادشاهی رسیده بود مهم ترین خصال جوانی را که دلیری ودلاوری باشد نداشت ودرحقیقت همهٔ معایب عمش درو بود ومحاسن اورا که

تدبیر وشجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازهٔ وی لئیم ومال‌دوست بود و بلکه درین زمینه از عم‌خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقا محمد خان از پرداخت خرج لشکر کشی و حقوق سربازانش خود داری نداشت و بالعکس یکی از اسباب عمدهٔ شکست خوردن وی درهر دوجنگ با روسها این بود که حتی ازپرداخت‌حقوق سربازان ورساندن خوراك و علوفهٔ آنها در میدان جنگ خویشتن داری می‌کرد و گاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان درمخارج جنگی اوشرکت کند.

اعتقاد بخرافات مانند اوراد وسعد ونحس ستارگان‌وتوسل بدعانویس‌وطلسم و جادو وامثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت‌تر وچندبرابر کرده‌بود و بهمین جهة قوهٔ تصمیم وتحمل‌شداید درو نبود. بهترین‌معرف روحیات‌او اینست که خویشتن‌را مردی‌بسیار زیبا وجالب ترین مردان روزگار خویش در شرق وغرب جهان می‌دانسته است و بهترین سندی که ازین دعاوی گذاشته اینست که دراواخر زندگی خود بمیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحبدیوان ومتخلص بصاحب که ازشاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و دراواخر پادشاهیش منصب صاحبدیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد واوهم رساله کوچکی با انشای‌پرتکلف معمول آن زمان‌نوشته که « شمایل‌خاقان » نام‌گذاشته ودرهمان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته وتذهیب کرده‌اند که هنوزهم دربازارهای ایران خرید وفروش میکنند. پس از مرگ وی همین رساله راروی‌سنگ مرمرباخطخوش کنده‌وبرسرقبرش‌درصحن قم‌گذاشته‌اند. درین‌رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند. دیگر از معایب‌اساسی کاراو در پادشاهی وسیاست این بوده است که‌گویا درمدت عمر بیش ازهزارزن گرفته و درهر صورت ۱۵۸ تن ازآنهارا در کتابهانام برده‌اند و ازین زنان ۲۶۲ پسرودختر داشت که ۱۵۹ تن ازآنها درحیوهٔ وی مردند وصد وسه تن پس از مرگ اوزنده‌بودند که ۵۷ تن پسر و ٤٦ تن دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان وگرجی و کردوترك وچرکس وجز آن بوده‌اند وقهراً فرزندانشان که ازنژادها ومادرهای مختلف بوده وحتی هرگزخلطه وآمیزشی با یکدیگر نداشته‌اندهیچگونه‌الفت وانس‌ویگانگی‌نمی‌توانسته‌اند بایکدیگر داشته باشند وحتی بالعکس دشمنی ورقابت سختی درمیانشان‌بوده ودردربار وی‌همواره برسر ولیعهدی درمیان پسرانش‌آتش اختلاف‌باندازه‌ای زبانه می‌زده که سراسرمملکت درین آتش میسوخته ودودستهٔ مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می‌شده وقهراً این دسیسه ها وفتنه ها عواقب بسیاروخیم درکارهای کشور داشته‌است.

درمیان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزه‌تر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده و چون وی پسرارشد نبوده است و برادران مهتری هم دعوی ولیعهد داشته اند در همهٔ جنگهای مهمی که درزمان وی شده وفرماندهی سربازان حقاً بعهده او بوده است برای خفیف کردن وسرشکسته کردن اودردربارحتی بغلبهٔ بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول بلشکریان او برسانند وباویاری بدهند، تا اینکه درمیدان جنگ درمانده شود وازپای درآیدواین حقیقت بسیار تلخ درهمهٔ اسنادی که ازین دوره بما رسیده است لایح وآشکارست.

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود واین نفاقهاواختلافها را روزبروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران ومخصوصاً نواحی سرحدی حساس رامانند مغرب وجنوب غربی وشرقی و جنوب ایران بپسران خودداده بود ونه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند وازهرگونه کارشکنی وفتنه جویی دربرابریکدیر خود داری نمیکردندبلکه بیشتراوقات ازفرمانبرداری ازحکومت مرکزی شانه تهی میکردند وناچار این اوضاع ازنیروی ایران دربرابرهمسایگان و بیگانگان می کاست وپیشرفت مقاصدشان راآسانتر میکرد، چنانکه درتاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر ازسلطنت سی وهفت سالهٔ فتحعلی شاه نیست ودرهیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم ازدست ایران بیرون نرفته‌است.

چیزی که عواقب این پریشانی‌هارا درایران‌وخیم‌تر میکرد این بود که درسلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیارسختی درمیان دولت های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا وافریقا درگرفته بود وهردولت آسیایی وافریقایی که نیروی مادی ومعنوی برای برابری با این اوضاع ودفاع ازخاک خود نداشت قهراً با سرعتی شگفت ازپادرمی آمد ومستعمره ویا تحت‌الحمایهٔ دولتی‌اروپایی میشد.

درشمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روزبروز نیرومندترو وسیع‌ترمیشد. در مغرب ایران همهٔ دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابرومقتدرآل عثمان را از پای درآورند و وارث متروکات آن شوند.در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهناور هندوستان روزبروزاستوارترمیشد وثروتهای سرشار بی‌مانع هند همهٔ دولتهای بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه وفرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها راهر روز و هرشب بهوس میانداخت که دست انگلیس را ازهندکوتاه کنند و خودجانشین آن شوند. ایران همسایه هندوستان وراه‌طبیعی وصول بدان سرزمین ازقارهٔ اروپامخصوصاً برای‌روسیه وفرانسه بود. ناچار روسیه‌می بایست هرچه‌بیشتر بتواندایرانرا کوچك کند وراه خود را بهندوستان نزدیك‌تر سازد. امپراطوری فرانسه هم‌امیدواربود از راه ایران دست بهندوستان بیازد.

دربن میانه انگلستان‌نفع وآرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اماآن دولت

هم صمیمانه مدافع ایران نبود وجداً نمی خواست آنرا در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند زیرا که نخست می کوشید درمیان هندوستان ومتصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتروسیع وسدرا استوارتر کند وافغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا نا توان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آنرا ناتوان کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی و گاهی دولت روسیه این کار را میکردند و بمانعی بر نمیخوردند .

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی ومدنی عجیبی درهندوستان داشت . بیش ازهشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولتهای هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگررا نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگرداشتند . فکرایرانی وتمدن ایرانی درسراسرهندوستان رواج قطعی مسلم‌داشت و برای‌دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی‌درهند بدست‌آورد رقیب بسیارخطرناك ونیرومندی بود .

درجنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس راگرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می‌بایست این اعراب فرمانبرداروودست نشانده حکومت هند باشند. دولت‌ایران درنتیجهٔ قرنها استیلای مادی ومعنوی بردریاهای‌جنوب نفود سرشاری‌برتازیان این نواحی داشت وبسیاری‌ازلنگرگاه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود . این هم لازم میکرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشدوتازیان اطراف خلیج فارس واوقیانوس‌هند ازمقاصدآن پیروی نکنند .

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی درمیان دول‌اروپا ومخصوصاً درمیان روسیه وانگلستان قرارداد. دربارناتوان فتحعلی شاه دربن میان‌چون پرکاهی‌لرزان بدین‌سو وبدان‌سو، گاهی‌متمایل بدین‌و گاهی‌متمایل بدان بود. این‌سیاست ایرانرا تشویق میکرد بـا روسیه جنگ کند تا هـم از قوایش کاسته شود وهم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع گردد و هم دول دیگری کـه گرداگرد ایران بـودند از آن بهره‌مند گردند ودیوارهای هندوستان روزبروز بلندترو استوارترشود .

دربرابراین حوادث واین سیاست های رنگارنگ زیرپرده هر کشوری که مردان بزرگ وسرداران دلاوروسیاست مداران‌ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری کند . پادشاه ناتوان مال دوست گرفتاردسایس هم‌نمیتوانست مردان بزرگ را بپروردوبهمین جهة بود که درسلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه دردربار ایران مرد بزرگی که این نقایص ذاتی پادشاه را جبران کند پیدا نشد . تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطه خصال جبلی که دروبود چند تن مردان شایسته پرورش داد که معروف ترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسندهٔمعروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ دریـن دریـای طوفانی ودرمیان این همه دسیسه وفتنه چه میتوانستند کرد ؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیارشومی بزاید وآثارآن تا جاودان درتاریخ ایران بماند .

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودندوسراسرجهان بازیچه قدرت سیاسی ونظامی آنها شده بود وحتی کشورهای نیرومند تر ازایـران در برابر نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور فرانسه وپاول وآلکساندر امپراطوران روسیه وپرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند ودرضمن دول اروپا باشتاب بسیار درصدد تسخیر کشور های آسیا وافریقا بـرآمده وسیاست خاصی راکه «سیاست مستعمراتی » نام گذاشته اند پیش گرفته بودند . در همین قـرن نوزدهم میلادی وقـرن سیزدهم هجری بود که روز بـروز بردامنهٔ متصرفـات ومستعمرات دول اروپـا درآسیا و وافریقا افزوده می‌شد وناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا رابخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود ودفـاع در برابـر حرص وطمع اروپـا حاجت بمردان بـزرگ داشتند وایران ازین نعمت بزرگ محروم بود.درهمین قرن بیش‌از یك ثلث ازخاك‌ایران ازسوی شمال شرقی وشمال غربی ومشرق ومغرب از دست ایران رفت .

نکته دیگر اینست که درتاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین‌دورهٔ ترقی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف بـا اواخر قرن سیزدهم واوایل قرن چهاردهـم هجری بوده است وبیشتر از اختراعات واکتشافاتی که پایهٔ تمدن جدید را فراهم کـرده در همین دوره راه تکـامل پیموده است و کشور هایی که درین دوره گرفتار مشکلات بوده ونتوانسته‌اند بخود بپردازند‌وازین پیشرفت علم و فن‌بهره‌مند شوند زیان بسیار برده‌اند وایران یکی ازآن کشورهاست . تردیدی نیست که تاپایان دورهٔ صفوی ایران درعلم وصنعت ازهیچ کشورجهان پست‌تر نبود،بلکه درپاره‌ای‌ازصنایع بسنت دیرین‌هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت‌وتنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان کار های کشور رابدست گرفته بود وجهانیان بشتاب هرچه‌بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی‌داشتند نـاتوانی وسستی قوهٔ حاکمه در ایران مـردم این سر زمین راکه از آغاز تاریخ هرگز درعلم وهنر ازهیچ‌کاروانی بازپس نمانده بودند از همهٔ این بهره های بزرگ بازداشت .

فتحعلی شاه درکارهای کشور باهیچکس مشورت نمیکردوحتی دربسیاری‌ازموارد در برابر گفتهٔ دیگران لجاج نشان داده است و همهٔ کارهای کشور را برای خودبر گذار

میکرد و بزرگترین سرشکستگی ایران درین دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز ومخصوصاً از اوضاع جهان وسیاست بسیار پیچیدهٔ درهم آنروزگار یکسره بی خبر بود و بااین همه غروری هم درو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق وجستجو بر آید . بهترین دلیل برین نکته همان کتیبه ایست که بگفتهٔ وی نوشته و برسر قبرش درقم بر دیوار نصب کرده اند. در آنجا حتی شکست های فاحش خود را معکوس وانمود می کند وهمهٔ زیبایی های باطنی وظاهری را برای خود بر شمرده است وخودرا موجود کامل می پندارد . بهمین جهة بود که برتری درهیچکس نسبت بخود نمیدید وحتی از ناپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمیدانست و بعادت قدیم درباریان ایران همهٔ پادشاهان جهان را دست نشانده خود می پنداشت . این نکته از بدیهیاتست که غرور بزرگترین وسرسخت ترین دشمن آدمیست و کسانی که مغرور باشند کورو کری هستند که خطاهای خویش را نمیبینند ونمی شنوند وحتی ناصحان و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ابقا نمی کنند .

فتحعلی شاه درسیاست خارجی وهنگام برابری با دول بزرگ که با او سر و کار داشتند یعنی با روسیه وانگلستان وفرانسه وعثمانی همواره باهمین غرور بمیدان میآمدو هرگز تصور این را نمی کرد که هیچ یك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند ویااینکه خود خبطی وخطایی کرده باشد .

اوهم مانند عم وسلفش آقامحمدخان بسیار پول دوست ولئیم بودوحتی هنگام لشکر کشی ودرسخت ترین موارد جنگ میخواست صرفه جویی کند . در پایان دوجنگی که با روسیه کرد ودر هردوشکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همهٔ سخن درین بود که غرامات جنگی را کمتر کنند ومطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامد که از خاك ایران کمتر بیگانه باز گذارد. چنانکه پس ازین درجای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده ای هست که اگر ایران بادولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان درماه مبلغی درهزینهٔ جنگ باایران یاری کند وخلف وعده انگلستان درین بارهٔ زمینهٔ مذاکراتی شده است که تا چندسال دوام داشته ویگانه گلهٔ فتحعلی شاه از عهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعود بوده است .

پیداست که چنین پادشاهی قهراً دربار خود را از مردم متملق زبون پرمیکند و برای اینکه چیزی از کیسهٔ خود بدیشان ندهدایشان راآزاد میگذارد که هرچه میخواهند ازمردم کشور بربایند وغارت کنند وهرروز وهرشب او را از راه تملق بفریبند وگمراه کنند و کارهای بدش را درپیش چشمش بیارایند وجلوه دهند .



فتحعلی شاه
از کتاب دوبو

درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده وقهراً وی را ظاهر پرست وعوام فریب کرده بودند و کم کم اعتقادبخرافات دراندیشهٔاو ریشه گرفته بود ومهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش ببرد . توسل او بروحانی نمایان دردو واقعهٔ بسیار مهم جلوهٔ شگرفی درتاریخ ایران کرده است: یکی در جنگ دوم با روسیه وحکم جهادیست که دستاربندان تبریز داده اند وآن وقایع بسیار شوم را درپی داشته است ودیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن نیزدستاربندان پایتخت بوده‌اند .

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریك مردم میرزا عیسی قایم مقام پیشکار آذربایجان وپدر میرزاابوالقاسم‌قایم مقام متخلص‌بثنایی که ازشاعران و نویسندگان‌نامی زمانه‌بوده وسمت‌پیشکاری آذربایجان و عباس‌میرزانایب‌السلطنه‌و ولیعهدایرانرا داشته وبعد ها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایـران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد واحکام جهاد ومحسنات جهاد بزبان فارسی‌نوشته ودرچاپخانهٔ سربی که در همان زمان ازاروپا آورده بودند دوبارچاپ کرده واین رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی درایران چاپ کرده‌اند و بنام «رسالهٔ جهادیه» معروفست .

پیداست جنگی که با این وسایل ومقدمات بدان‌آغاز کنند نتیجهٔ نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود .

حقیقت‌آشکار اینست که درآن زمان ایران ازسوی شمال وجنوب ومشرق بازیگاه سیاست اروپایی ومطامع بیگانگان شده بود وبـرای نجات ایران ازین خطرجانکـاه کسی میبایست که گذشته ازصفات مردی ومردانگی وجانفشانی وایثار زروسیم‌ازسیاست جهان وازآرزوهای دیرین هریك ازین دول بزرگ با خبرباشد وبتواند بوسایل‌خویش راه خطر را ببندد یا لااقل بنیروی سازگارتری بپیوندد ونیروی ناسازگاری رابدین وسیله دفع کند،یا بعبارت دیگر بدولتی متوسل شود و خطردولت دیگررا بدینوسیله از میان ببرد وبرای اینکارصفات و اطلاعاتی لازم بود که فتحعلی شاه و درباریانش ازآن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که‌پادشاهان صفوی مدت نزدیك بدویست وپنجاه سال درهرچهارسوی ایران‌جنگ کرده بودند وهمهٔ همسایگان ایران مانندودولت عثمانی ودولت روسیه وحکومت بخـارا وافغانستان وهندوستان وتـازیان ساکن خلیج فارس ازایران رنجش بسیارداشتند.سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل‌عثمان نجات‌داد تعصب شدیدی‌درایران فراهم کرد که درمیان‌ایران وهمهٔ‌همسایگانش چه ترکان عثمانی وچه ازبکان وافغانهاوچه ارمنیان وگرجیان دشمنی سختی پیش‌آورده

بود و پس از آن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه درمیان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند و از طرف دیگر آن دشمنی در میان از بکان و افغانها و مردم خاك عثمانی نیز وخیم ترشد .

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران وقفقاز پیش آمد زیرا که نصارای این ناحیه مخصوصاً درنتیجهٔ تاخت وتازهای شاه عباس و نادرشاه وآقا محمد خان روز بروز از ایران رنجیده‌ترشده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود وایشان را ازمیان برداشتند وبدیشان همسایه شدند واین رنجش و کینه ودشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیار سودمند و برای ایران بسیار زیان‌آور بود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصارای قفقاز دانست وبدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز ازدست ایران رفت .

درشرق ایران سرزمین پهناور هند که درادوار مختلف طمع هرجهانگیری را تحریك کرده است وآن را ذخیره‌ای برای غارت زروسیم دانسته‌اند روز بروز در دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشتر راه می‌یافت وروز بروز بر نفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین میفزود . ازقرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملا درهند ریشه گرفته و چنان جایگیر شده بود که حتی اقوام مختلف هند که زبان یك یکدیگر نمیدانستند بزبان فارسی متوسل می‌شدند وفارسی هشتصد سال زبان درباری وزبان رسمی هندوستان بود وفکر ایرانی حتی ادبیات وفلسفهٔ هندوان را هم اداره میکرد. هنگامی که انگلیسها واردهندوستان شدنداین رقیب توانا یعنی فکر و زبان ایران رادر برابر خود دیدندو برای اینکه در پیشرفتهای خوددرآن دیاراین رقیب توانارادر برابر نداشته باشند راه طبیعی این بود که آنرا ازپای درآورند یالااقل ناتوان کنند، زیرا قطعاً درآن زمان نفوذ ایران که ازدوهزاروچهارصدسال پیش سراسر آسیای اسلامی رافرا گرفته بودهنوزدر توانایی خودباقی بودوجداًمانع می‌شد که هیچ نیروی دیگری دراین سرزمین‌هاومخصوصاًدرهندوستان که حتی زبان راهم پذیرفته بود پیش ببرد. افغانستان که همسایهٔ دیگرهندوستان بوددر پاره‌ای ازمسایل مانع سیاست انگستان درهند بشمارمی‌رفت وچون رسیدن بدان سرزمین دشوار وپرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان آنرا ناتوان کنند وفتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن دربرابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند وبتاخت وتازدرآن سر زمین گماشتند ونتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت ورنجش سخت‌ترشد .

یکی از نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطورمعروف فرانسه رفتن بهندوستان وکوتاه کردن دست انگلستان ازآن سرزمین بود ونقشه‌ای که کشید این بود که از راه روسیه وایران بهندوستان بتازد .فتحعلی شاه مطلقاً ازاوضاع جغرافیایی این کشورها و

ازرموز نظامی خبر نداشت و نمیتوانست بواهی بودن این نقشه بسیارجسورانهٔ ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیسها در برابرآن فراهم خواهندکرد پی ببرد . این بودکه فوراً تصور کرد می‌تواند بدین وسیله دل ناپلئون را بدست‌آورد وبتوسط او نواحی از دست رفته را ازروسیه پس بگیرد ودر نتیجهٔ این اندیشهٔ کودکانه دولت انگلستان را هم ازخود رنجانید . درهمین اوان حوادث سرحدی بادولت عثمانی سبب شدکه باآن دولت هم جنگی بکند وشاید دراینکاردیگران هم وی را تحریك کرده باشند . در هرصورت نتیجه این شدکه دولت عثمانی نیزرنجید .

پس ازچندی که سیاست انگلستان دردربارفتحعلی شاه پیش رفت واو را ببهانهٔ اینکه با روسیه صلح کرده است بنقض عهد با ناپلئون وادار کردند آخرین تکیه‌گاه احتمالی اوهم که ناپلئون باشد ازدستش‌رفت . درضمن تازیان‌سواحل خلیج‌فارس درنتیجهٔ خبطهای پی‌درپی دربارطهران ازدولت ایران رنجش داشتند ودرشمال شرقی هم دولت بخارا ودولت خیوه کراراً ازایران رنجیده بودند .

این بودکه روزگاربسیاردشواری برای ایران پیش‌آمدکه رهایی از آن محال بود. ازیك‌سوهمهٔ همسایگان ایران یعنی‌دولت بخارا ودولت‌خیوه وافغانستان‌وهندوستان وتازیان خلیج‌فارس ودولت عثمانی ازدربارایران کینه در دل داشتند وازسوی دیگر سه دولت بزرگ‌آنروزجهان انگلستان وروسیه وفرانسه هریك بجهتی خشمگین شده واز سیاست ناپایداروسست وبی‌اعتبارایران خوشدل نبودند .

بهمین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه‌فرانسه ازایران‌پشتیبانی‌می‌کرد، نه عثمانی، ونه انگلستان وفتحعلی شاه از هرسو رانده شده بود ودربرابر نیروی عظیم روسیه که‌ناپلئون اول‌را هم ازپای درآورده بودجزپرکاهی که باندك جنبش بادی‌ناپدید شود چیزی نبود .

جنگ دوم روسیه وشکست فاحش ازلشکرپاسکیویچ سردارمعروف روسی‌وعهد نامه ترکمان چای ضررمعنوی بسیاربزرگی بایران زدکه هنوزماگرفتارآنیم و شاید بدین زودیها دست از سرمابرندارد وآن این بودکه ایرانیان کاملا مرعوب اروپا شدند وچنان رعب و وحشت اروپا دردل ایرانیان افتادکه‌ازآنروز تاکنون کمتر کسی‌درایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی واندیشهٔ محتمل اروپا قدمی برداردوهمهٔ‌ایرانیان درین مدت‌مدیدمقاومت‌با اروپا وایستادگی دربرابرهوی وهوسهاوخواهشها وحرصهاو طمع‌های‌آنراسفاهت‌محض‌ونوعی‌ازجنون‌وگشادبازی خطرناك‌پنداشته‌اند واگرچندسالی این اندیشه ازدل‌ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ این رعب و وحشت را باردیگردردلهای ما جاداد .

کسانی که بحوادث زمان فتحعلی شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آنروزگار بیفگنند شاید این اندیشه در دلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زبردست وحیله گری بوده، بدین معنی که کاملا ابن الوقت بوده است و بمقتضای زمان گاهی بدان متوسل میشده و بهر کس که در آنروز نیرویی درو می پنداشته متوسل میشده ومی کوشیده است بطفیل او گلیم خود را از آب بدر برد. این نکته درست نیست زیرا که بواسطهٔ بیخبری از سیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل میشده که دیگر دیر شده بود و توسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجهٔ تردید ووسواس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم میشد که دیگر موقع آن کار گذشته بود واین زیانیست که همواره مردم سست رأی ومردد می برند و کسانی که ضعف اراده دارند در موقعی از وسواس و تردید بیرون مـی آیند و مصمم می شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگر هم در نتیجهٔ تاخت و تازهای صرع آمیز آقا محمد خان سرحدات ایران نسبت بپیش از آن توسعه‌ای گرفته و بدخواهان ایران در برخی از نواحی سر کوبی شده بودند ودوباره نام ایران رعبی در دلها افگنده بود همه این فواید در سلطنت فتحعلی شاه ازدست رفت وایران در دورهٔ تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و بهمین جهة می توان سلطنت فتحعلی شاه را آغاز دورهٔ نزول و وخیم ترین دورهٔ تاریخ ایران دانست.

اختلاف ایران و روسیه

در زمانهای تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرز طبیعی ایران ازسوی شمال غربی رشته کوههای قفقاز بوده است. درحدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترک که از ترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همهٔ سواحل شمالی دریای خزر را گرفته و بسوی مغرب آنـدریا پیش رفته‌اند، اما ازسوی مشرق رود جیحون وازسوی مغرب کوه‌های قفقاز مانع ازپیشرفت آنها شده‌است. بهمین جهت درپشت جیحون ودرپشت کوه قفقاز مانده وبا نژاد ایرانی همسایه شده‌اند. در آن زمان ایرانیان درصدد برآمده‌اند دربرابر آنها دیواری دردوانتهای کشور شاهنشاهـی ساسانی بسازند وهمین کار چندین قرن ترکانرا مانع شده‌است که بخاك ایران وارد شوند، چنانکه درمشرق تنها در قرن چهارم هجری و درمغرب تنها در قرن هشتم هجری ازموانع طبیعی گذشته و دست اندازی بخاك ایران کرده‌اند.

درسراسر این دوره که ترکان درشمال وقسمتی ازمغرب دریـای خزر ساکن بوده اند ازسوی شمال ومغرب با طوایفی از نژاد آریایی همسایه بـوده‌اند کـه تاریخ نویسان

ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند .

سلاوها که نخست درشمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی بدو شعبهٔ شرقی و غربی تقسیم شده‌اند وسپس درقرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم بدودسته شمالی وجنوبی منقسم گشته‌اندوازیك سوی تا رود دنیپروازسوی دیگر تاکرانهای دریای سیاه ودریای آزو تاکنار رود دون پیش رفته‌اند . این پیشرفت های سلاوها بسوی جنوب ترکانی را راکه درپشت کوه قفقازدرمرزشمال غربی ایران بوده‌اندبسوی ایران رانده واندك اندك از کوه قفقاز گذشته و وارد خاك ایران آن روز وسرزمین طبیعی و موروثی آراییان ایرانی شده‌اند .

در زمانی که سلاوها بسوی سواحل شمال غربی دریای خزرومصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اند گاهی که ترکانراشکست داده‌وبسوی جنوب رانده‌اند با ایرانیان روبروشده‌اند ونخستین بارکه نامی ازروسها درتاریخ ایران برده میشود درسال ۲۹۸ هجری و ۹۱۱ میلادیست که جمعی ازروسها با شانزده کشتی دریای خزررا پیموده وبخاك طبرستان حمله کرده‌اند وزد وخوردی درمیان روی داده است .

تا اواخرقرن هفدهم میلادی (اواخرقرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی که روسها بنواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوزحالت دستبرد نداشته ودنباله‌ای پیدا نمیکرده است . نخستین دستبردی که روسها بخاك ایران زده‌اند یکی ازمدارج واقعه‌ایست که درتاریخ روسیه‌هم اهمیت بسیاردارد.

یکی ازقزاقان ناحیهٔ روددون ستنکو رازین‌نام عدهٔ بسیار ازمردم سرزمین دنیپررا که بدانجا پناه برده وگرفتارقحطی شده بودند با خودهمدست کرد ودرسال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سرکشی راگذاشت واندك اندك درسواحل دریای خزر پیشرفت کردتا اینکه دربهارآن سال از راه دریا بسواحل ایران درمیان دربند و باکو تاخت . شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) که از ۳ ربیع الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ ذی الحجهٔ ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مأمور کرد که با او برابری کند ومردم آن سرزمین دفاع سختی کردند ولشکریانش راکه تا دروازهٔ شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند ووی برای انتقام ازین واقعه درشهرفرح آباد مازندران کشتارسختی کرد . در تابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی‌های ایران راکه برای دفع اومجهز کرده بودندغرق کرد اما دیگر بخاك ایران دستبردی نزد .

درآغازقرن هجدهم تسارهای روسیه درنتیجه راندن وفرمان گزار کردن طوایف ترکان غربی که‌قرنها حایل‌درمیان سلاوها وایرانیان بوده‌اند بقلمرو ایران رسیده اند.در آن زمان هنوز ارمنستان وگرجستان که‌مدتها پادشاهان صفوی وسلاطین عثمانی برسر آنها

زد وخورد کرده‌اند بیشتر تابع وخراج گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای ازامیران نصاری پادشاهی میکردند که کاملا بتمدن ایرانی خو گرفته ونه تنها بیشترشان نامهای ایرانی داشته اند بلکه فرزندان ونزدیکان خود را باصفهان میفرستاده واغلب دختران خود را بشاهزادگان صفوی می داده‌اند.

ازمیان تسارهای روسیه نخستین کسی که درصدد کشورگشایی ازسوی ایران برآمد پتر کبیر بود که ازیك سوی میخواست برمتصرفات آل عثمان دست بیازد وازطرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود. نقشهٔ اساسی وی این بود که روسیه رامرکز روابطاروپا وآسیا کند وبهمین جهت پس ازآنکه کشورهای بالتیك رادست نشاندهٔ خود کرد درصدد شد بسوی دریاهای آسیاراهی باز کند وپس ازجنگ باکشور عثمانی درسال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) بسوی ایران متوجه شد. شاه سلطان حسین صفوی جانشین ضعیف و درماندهٔ شاه سلیمان که در ۱۴ ذی‌الحجهٔ ۱۱۰۵ بسلطنت رسید ودر ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را ازپادشاهی خلع کرد ناتوان تر ازآن بود که بتواند مانع از جهانگیری پتر کبیر شود.

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمی والینسکی (۱) را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد وبرای وی دستوری ازوزارت امور خارجهٔ تسار نوشتند که پتر کبیر خود برخی مطالب بخط خویش برآن افزوده‌است وآنچه بخط اوست باحروف سیاه نموده می شود: درعبور از متصرفات ایران چه در خشکی وچه در دریا وعبور از همهٔ شهرها وبندرها وجاهای دیگر باید ازوضع عمومی این نواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که بدریای خزرمی ریزند کدامند و **تاکجادرداخلهٔ این رودهامی توان باکشتی رفت وآیارودی نیست که ازهند بیاید ودرین دریا بریزد**، دربندرها کشتی های جنگی وبازرگانی که شاه ایران درین دریا دارد کدامند، قلعها واستحکامات کندامند، مخصوصاً دربارهٔ گیلان تحقیق کند کوهها وراه‌های دشوار گذر که بنابرآنچه می گویند آن ناحیه را ازولایات دیگرایران درکنار دریای خزر جدامی کنند کدامست.

درضمن پتر کبیر باواختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم‌زد ومیخواست بوسیلهٔ اوازاوضاع ارمنستان هم با خبرباشد وچون گرجیان وارمنیان مسیحی بودند وگاهی که ترکان عثمانی بکشورشان می تاختند باآنها بدرفتاری میکردند وگاهی از ایرانیان هم بواسطهٔ اختلاف دینی ناراضی میشدند پتر کبیر درصدد بود رسما خودرا پشتیبان و حامی نصارای گرجستان وارمنستان معرفی کند.

درین میان افغانها براصفهان پایتخت ایران مستولی شدند ومحمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را بجای اوبپادشاهی ایران رساند.

۱- Artemi Volynski

این خبر که بپتر کبیر رسید ببهانهٔ پشتیابی از سلطنت صفویه بنای دست اندازی بخـاك ایران را گذاشت ودرماههای مه‌وژون آن‌سال یعنی‌دوماه آخر بهار که‌مصادف باصفرو ربیع الاول ۱۱۳۵ می‌شده است ازراه رود ولگا بنیژنی نوگورود وازآنجا بحاج طرخـان رفت‌واز راه‌خشکی ودریا بشهردربند که‌درخاك ایران بودحمله برد ودرین حمله۲۲هزار پیاده و نه هزارسواراز‌سربازان خود و بیست هزارقزاق و بیست هزار کالموك وسی‌هـزار تاتاروپنج هزارملاح همراه داشت.

پیداست که دولت بسیارضعیف ایران که افغانها بـدان‌آسانی‌آنرا ازپـادرآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سر بصد وشش هزارتن می‌زد برابری کندوتنها قوه‌ای که درمقابل‌آن بود لشکریان محلی‌آذربایجان وگیلان بودند و آنها هم پس از اندك مقاومتی ازپا درآمدند. مردم دربند دروازها را بـاز کردند وتسلیم شدند ولـی بواسطهٔ اینکه بیم قحطی می رفت پتر کبیرناچارشد بحاج طرخـان بـاز گردد ودر راه قلعه‌ای ساخت که‌آنرا «سویاتوی کرست (۱)» یعنی«چلیپای مقدس» نام گذاشت.

با این همه دسته‌ای ازلشکریان خود را مامور گرفتن‌گیلان کرد و بدین‌گونه در ماه نوامبر۱۷۲۲ (صفر۱۱۳۵) شهررشت تسلیم شد ودرماه ژویه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکوتسلیم شدند. درماه سپتامبر سال۱۷۲٤ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترز-بورگ عهدنامه‌ای درمیان فرستادهٔ ایران ودربار پتر کبیر امضا شد وتسار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یـاری کند و نیرویی بمـدد او بفرستد بشرطاینکه پادشاه ایران تا « جاودان مالکیت » نواحی دربند وباکو و ولایات گیلان ومازندران واستراباد را بدولت روسیه واگذار کند.

پس ازآنکه در۱۱محرم ۱۱۳۵محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده‌بود چند تن ازمردان‌دربارصفویه در۲۰محرم همانسال شاه طهماسب دوم را بپادشاهی‌اختیار کرده بودند که‌سرانجام نادرشاه در١٤ ربیع‌الاول ۱۱٤٤ اورا خلع کرد. شاه‌طهماسب برای اینکه دربرابرافغانها پایداری کند بهرکس وهرچیزمتوسل شده بود وازآن جمله این عهدنامه را با پتر کبیر امضا کرده است،اما پدیدآمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه ازین عهدنامه بهره‌مند شود.

ناتوانی دربارایران درین دوره وپیشرفت روسها درقفقازوآذربـایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی بدربارعثمانی متوسل شدند وازآنجا یاوری وپشتیبانی‌خواستند وبهمین جهة حتی دولت مسیحی گرجستان درسال ۱۷۲۳میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت

Sviatoy krest —۱

دولت عثمانی را اسما پذیرفت . با این همه پتر کبیر نواحی را که درسواحل غربی دریای خزرازایران گرفته بود هم چنان دردست داشت وحتی دربار عثمانی در عهد نامه‌ای که در ماه ژون ۱۷۲٤ (رمضان ۱۱۳٦ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی راجزو خاك روسیه شناخت ودرین عهد نامه قید شده است که مرز روسیه وعثمانی در۲۲ ساعت فاصله ازمغرب شهر دربندست وخط مستقیمیست که ازشماخی بملتقای رودارس و کورمیرسد .

درآن زمان سواحل شرقی دریای خزرهم جزو خاك ایران بود و پتر کبیر می‌خواست ازآن جانب هم قلمرو امپراطوری خود را توسعه دهد، بهمین جهة در آغاز سال ۱۷۱٦ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیاز آلکساندر بکوویچ چرکاسکی (۱) را که ازنژاد چرکس بود و پیش از آن سفری باین نواحی کرده بود مامور کرد دو قلعه یکی درمصب سابق رود جیحون ویکی درجایگاه کنونی شهر کراسنو ودسك (۲) بسازد وسپس نزد خان خیوه برود و اورا قانع کند که قیمومت روسیه را بپذیرد وازواجازه بخواهد که یکی ازبازرگانان روسیه ازراه جیحون بهندوستان برود ، دربارهٔ راههایی که بهندوستان میرود اطلاعاتی بدست آورد و ببیند که آیا خان بخارا مایل بدوستی با روسیه هست یا نه . جاهایی که برای ساختمان این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت وازسوی دیگر چادرنشینان بیابانهای اطراف با مردم خیوه همدست شده وراه را برلشکریان بکوویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش ازیك عدهٔ سه هزارنفری که ازنژادهای مختلف بودندچیزی همراه نداشت . پس اززدوخوردی که درماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی‌القعدهٔ ۱۱۲۹ قمری) درجایی که تا شهر خیوه شش روزراه بودروی‌داده بوددشمن حیله کرد و ببهانهٔ اینکه یافتن آذوغه‌وخوراك آسان تر باشد بکوویچ چرکاسکی‌را وادار کرده بودندسربازان خودرا بپنج دسته قسمت کندوبدین وسیلهٔ مردم خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند وسلاحشان را بگیرند و اسیر کنند. بکوویچ چرکاسکی را هم اجازه‌داده بودند بعنوان‌سفیر روسیه وارد خیوه شودولی سرش را بریده وبردروازهٔ شهر آویخته بودند. برای انتقام ازین خیانت پتر کبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیرحاکم‌خیوه‌رابزندان افکندووی درزندان‌مرد .

مشکلات تصرف این نواحی باندازه ای بود که نه تنها پتر کبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد وپنجاه سال پس ازین تاریخ درین نواحی کاری نکردند .

پس از پتر کبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه بخاك ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگهای نادرشاه درمیان همسایگان ایران افکنده بود مانع ازین کارشد .

---

۱ — Alexandre Bekovitch-Tcherkaski   ۲ — Krasnovodsk

درزمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم باعثمانی که دولت روسیه نتوانست چنانکه می خواست آن دولت را از پای درآورد و ملل عیسوی بالکان را دست نشاندهٔ خود کند و ظاهراً بپشتیبانی آنها بر خیزد درباریان وی نقشهٔ دیگر ازسوی دیگر طرح کردند. درین موقع اختیار دولت بدست پلاتون زوبف (۱) نام سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه باو دل سپرده بود ووی مصمم شده بود برادرش والریان (۲) را بفرستد که ایران را بگیرد وروابط روسیه را با هندوستان برقرار کند و پس ازآنکه شهرهای ایران را تصرف کرد ودرهریك پادگانی گذاشت برقلمروعثمانی درآسیای صغیر بتازد ودرضمن سردارمعروف ژنرال آلکساندر سووارف (۳) ازبالکان عبور کند و باستانبول نزدیك شود واز سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بوسفور شود وازراه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و درصدد بود که یکاترین را وادار کند خود باآن ناوگان همراه باشد.

دراواخرماه فوریه ۱۷۹۶ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زوبف از سن پترز-بورگ رهسپار شد ووعده میکرد که درماه سپتامبر همان سال (ربیع الاول ۱۲۱۱ ق) دراصفهان باشد.

می بایست سپاهی شامل ده هزارتن بفرماندهی ژنرال کارساکف (٤) از کوههای قفقاز بگذرد وتفلیس را بگیرد وزوبف بابیست هزار سرباز می خواست ازساحل غربی دریای خزر بجانب ایران فرودآید وچون دردربند وباکو بمقاومتی بـر نخواهند خورد بلشکریان کارساکف ملحق شود وباهم بسوی اصفهان بروند. امادرماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود دراصفهان باشد هنوز تاسرحد ایران ششصد ورست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. بهمین جهت از سن پترزبورگ دو ولان (٥) نام مهندس فـرانسوی را بانقشهای جغرافیایی ودستورهایی بیاری اوفرستادند وچون سر انجام دانست که این نقشه جزخیال واهی نیست درباکو ماند تا اینکه ملکه یکاترین در ۱۷/٦ نوامبر ۱۷۹٦ (جمادی الاولی ۱۲۱۱ ق) درگذشت و پاول امپراطورجدید بمحض اینکه بجای مادر نشست فوراً لشکر کشی بایران را موقوف کرد.

آقا محمد خان در ذی القعدهٔ ۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان سلطنت ایران داده و درسال ۱۲۱۰ تاج برسر گذاشته ودرهمان سال ۱۲۰۹ پیش ازآنکه عنوان سلطنت بخود بدهد بگرجستان حمله برده وآن جنگ معروف را کرده بود. اراکلی یـا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمایهٔ یکاترین دوم ملکهٔ روسیه بود وناچار این حمله آقا محمد خان بروبسیار ناگوارآمد. درضمن مرتضی قلی خان برادر کهتر آقامحمد خان که ازو

---

(۱) Platon Zoubof (۲) Valerian (۳) Souvorof (٤) Korsakof

(٥) de Volan

امان نداشت واز بیم بروسیه گریخته بود بدربار یکاترین پناه برده ودر آماده کردن این لشکر کشی مؤثر بوده است .

اندیشهٔ لشکر کشی یکاترین وماموریت والریان زوبف یگانه نتیجه‌ای که داد این بود که دشمنی در میان دربار روسیه ودربار ایران را سخت تر وفتحعلی شاه را از آغاز سلطنت، از روسیه هراسان کـرد وهمین سبب شد که دوجنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد .

فتحعلی شاه وناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را بدست سلطان محمد فاتح آل عثمان درسال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهمترین وقایع تاریخ اروپـا میدانند و معتقدند که درین سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال۱۱۵۲ قمری و۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد وپادشاه بابری آن سرزمین را از پادرآورد باید یکی از مهمترین حوادث تـاریخ آسیا دانست وگفت که درین سال سرنوشت آسیا تغییر کرد .

پیش از آن همهٔ دول جهان نامی ازهندو ازثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود شنیده بودند،اما هیچ کس جرأت نمی کرد بهند بتازد واندیشهٔ تصرف هند را دردماغ خویش بپزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت وجهانیان باشگفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می نمود پی بردند که بیهوده ازین کار می‌ترسیده‌اند وگرفتن هندوستان ازمحالات نیست .

ازآن روزدول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند وهر کدام توانستند باین کار جـورانه دست زدند .

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م . (۹۰۸ق .) وپس از آن انگلیسها در سال ۱۶۰۰ م . (۱۰۰۸ ق) در هندوستان بکشور ستانی آغاز کرده بودند وازآن ببعد کاملا دلیرشدند. پیشرفت انگلیسها درهندو کوتاه کردن دست فرانسویان ازین کشور نـه تنها باعث حسد همهٔ دول بزرگ جهان شد بلکه مدتهای مدیـد سیاست روسیه وفـرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود وچون راه طبیعی وصول بهندوستان از خشکی کشورایران بود این بود که ازآغاز قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری کشور هـای اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را دردل داشتند توجه خاصی بایران پیدا کردندو همین توجه بدبختی‌ها ودشواریهای جانفرسا برای ایران فراهم کرد .

ناپلئون بناپارت سردارمعروف فرانسوی که درنتیجهٔ کشورستانی های شگرف در

۱۸۰٤ میلادی (۱۲۱۹ ق .) بتخت امپراطوری فرانسه نشست اندیشهٔ بسیارجسورانه ای داشت که ازراه ایران بهندوستان بتازد . خبرتاخت وتازآقا محمد خان بگرجستان و تسخیرتفلیس وقتل عام وحریق آنجا بگوش اورسیده بود وتصورمیکرد جانشین آقامحمد خان هم مانند او درمیدا نهای جنگ کامیاب خواهد شد .

درزمانی که ناپلئون درصددشد ازایران در پیشرفت این نقشهٔ جسورانه یاری بخواهد فتحعلی شاه مشغول جنگ اول با روسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ق. (۱۲اکتبر۱۸۱۳) بیش ازده سال دوام داشت . درنخستین مراحل این جنگ که فتحعلی شاه ناتوانی خود را دربرابرالکساندراول تسار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول واختلاف او با تساررروسیه بوی رسیده بود درصددشدازناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد . بهمین مقصود در۱۲۱۹ق . نامه ای بانشای پر از کنایه واستعارهٔ معمول آنزمان بناپلئون نوشت وازوخواست دربهارآینده که وی بجنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم ازسوی خود بروسیه بتازد تا هردو متفقاً دولت روسیه را بجای خود بنشانند.

این نامه که بناپلئون رسید وی را دراندیشهٔ دیرین اتحاد با ایران برای حملهٔ بهندوستان یاری کرد ودرصدد شد با ایران رابطه بهم زند وسفیرانی بایران بفرستد . نخست آمده‌ژوبر(۱) راکه خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه بایران بیاید وسپس آدژودان ژنرال رومیو(۲) را درپی اوفرستاد . ژوبردر خاك عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شد وبهمین جهة رومیوزودتر بایران رسید ونامه‌ای ازناپلئون برای‌فتحعلی شاه آورد که در۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ق .) ازپاریس نوشته شده بود. ژوبرهم چون بایران رسیدنامهٔ دیگری ازناپلئون بتاریخ ۱۶فوریهٔ۱۸۰۵(۱۶ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ق)همراه داشت .

فتحعلی شاه درماه رمضان ۱۲۱۸وارد جنگ با روسیه شد . نخست با غروری که از زمان غلبهٔ آقا محمد خان برگرجستان درذهن اوجای گرفته بود بمیدان آمد ولی دراندك زمانی حس کرد که ازعهده برنخواهدآمد واین بود که بناپلئون توسل یافت.دولت انگلستان هم که تازه ببسط منافع ونفوذ خود درهندوستان آغاز کرده بود درایران منافع بسیارداشت وناچار بود که پیشرفت روسیه را درایران ونفوذ فرانسه راکه خطرناك‌ترین رقیب خود میدید درین سرزمین مانع شود ودرضمن ازقوای ایران هم بکاهد تا نتوانند درهندوستان وافغانستان ازنفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره مند شود . بهمین جهة

۱— Amédée Jaubert

۲— Adjudant-Général Romieu

رقابت بسیار سختی درمیان روسیه وفرانسه وانگلستان درایران در گرفت. انگلستان می کوشید ایرانرا بدست روسیه ضعیف کند ومانع از نفوذ فرانسه شود. روسیه درمدتی که با فرانسه متحد بود درایران بنفع فرانسه ودرمدتی که رقیب آن بود بضرر آن قیام میکرد. سیاست فرانسه هم همواره بزیان انگلستان و گاهی بسود و گاهی بزیان روسیه بود. فتحعلی شاه بسیار نادانتر و ناتوانتر از آن بود که درین گیرودار ودرمیان این سیاست‌های جانکاه کاری بنفع ایران از پیش ببرد واینست که هرچه میکرد بزیان کشور تمام میشد. بالاترین خطای او آن بود که میخواست بیاری فرانسه که راهی بایران نداشت و بسیار دوراز ایران بود و بیاری انگلستان که درسیاست خود صمیمی و باوفا نبود ومی خواست هر دوسنگ یعنی ایران وروسیه را بهم بساید با روسیهٔ نیرومند زمان الکساندراول در بیفتد واندیشهٔ واهی تسلط بر گرجستانرا عملی کند و بزعم خود انتقام از تجاوزات دولت تساری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلی‌شاه برای ایران این شد که هروقت بفرانسویان پروبال میداد کینهٔ انگلستان سخت‌تر میشد وانگهی فرانسه دراروپا برای پیشرفت مقاصد خود بسازش با روسیه بیشتر حاجت داشت وروسیه را بایران نمی‌فروخت واز همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد وناپلئون ازمیان رفت خشم آن دولت نسبت بایران تیزتر شد ونیروی عظیمی راکه داشت در برابر ایران بکار گماشت. هروقت هم که بانگلستان نزدیك میشد فرانسه وروسیه هردونگران می‌شدند. جای دیگر این نکته را را ثابت خواهم کرد که درین هنگام دولت انگلستان همیشه ایرانرا بجنگ با روسیه تشویق میکرده و حتی وعده میداده است که نه تنها در هزینهٔ جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد وپیداست این نقشه برای آن بوده است که ایران گرفتار جنگ باروسیه شود ودرافغانستان کاری از پیش نبرد ودرضمن نیروی نظامی آن درمیدانهای جنگ با روسیه ازپا درآید ودرجای دیگر مانع سیاست انگلستان نشود ونتواند با نقشهٔ شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشهٔ حملهٔ برهندوستان از راه ایران را طرح کرد درصدد بر آمد از راه روسیه وایران وافغانستان لشکری بهندوستان بفرستد، بهمین جهة درضمن اینکه میکوشید ایرانرادرین کارشرکت دهد باپاول تسار روسیه قرار گذاشت که یك عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپارشوند ودولت روسیه هم عده‌ای ازلشکریان خودرا باآنها همراه کند.

پیش ازآنکه ناپلئون درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسها نیز کوشیده بودنداورا باخود یار کنند و درسال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ ق) دربارلندن کمپانی هندوستان

را وادار کرده بود سفیری بایران بفرستد و سرجان ملکلم (۱) معروف مؤلف تاریخ ایران وسفرنامهٔ مشهوری که ازومانده بعنوان سفیر کمپانی هندوستان بایران آمده و بگفتگوهایی آغاز کرده بود . چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها بمذاکره قانع شود تدبیری بنظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیرهٔ قشم را درخلیج فارس بگیرد وفتحعلی شاه را بدین گونه بترسانند ومرعوب کنندتا ازدرسازش درآید . دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکلم وشرکت هندوستانرا پذیرفت ودرصدد اجرای آن بود اما معلوم نیست بچه‌سبب ناگهان ازین کارچشم پوشیدند وخواستند ازراه‌دیگر بنتیجه برسند این بود که سرجان ملکلم مبالغ گزافی هدایا ورشوه بفتحعلی شاه و درباریانش داد و بیش ازدومیلیون روپیه درآن سفرخرج کرد تا ازوقول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه‌سال بعد شاید در نتیجهٔ غروری که ازهمین راه درو پیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست بموانع بسیاربزرگی برخورد درصدد شداین بارازفرانسه یاری بگیرد ودرنتیجه خشم انگلستان را هم بخود جلب کرد ، شاید درآن موقع ازرقابت ودشمنی درمیان فرانسه وانگلستان خبر نداشته است .

سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) آمده ژوبر را مامور سفارت ایران کرد . وی ازراه استانبول وآسیای صغیررهسپارایران شد و چنانکه پس ازین خواهد آمد در راه گرفتاریهای سخت برایش پیش‌آمد وچون دربار فرانسه ازو بی‌خبر بود ناپلئون شتاب داشت‌هرچه زودتر روابط خودرا با ایران‌برقرار کند.دراوایل اکتبر۱۸۰۵ (اوایل‌رجب ۱۲۲۰)آدژودان‌ژنرال رمیورا بانامهٔ دیگری که در۳۰مارس ۱۸۰۵(سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹) بفتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد بایران فرستاد . رومیوحامل هدایا وپیغامهای ناپلئون برای جلب توجه ومساعدت فتحعلی شاه در لشکر کشی بهندوستان بود . دربارطهران نخست بخوشی واحترام اورا پذیرفت اما پس از چند روزتوقف درطهران ناگهان وبی آنکه گرفتار بیماری شده باشد درگذشت وکسی ندانست سبب مردن اوچه بوده است وتنها میتوان حدس زد بوسیلهٔ کسانی که ورود او بطهران بضررشان بوده است او را ازمیان برده باشند . دربارطهران بشتاب او رادر قبرستان بیرون شهردرجنوب طهران بخاك سپرد .

آمده‌ژوبرسفیردیگر ناپلئون‌یکی ازخاورشناسان معروف آن زمان بوده‌وزبانهای

۱- Sir John Malcolm

ترکی و عربی را نیکو میدانسته و با ناپلئون بمصر رفته بود و از اوضاع کشورهای اسلامی خبر داشت و در انشای احکام و مکاتیب بزبان تازی منشی ناپلئون در سفر مصر بود و پس از آن بان او بروسیه رفته و از اوضاع آن کشور هم خبر داشت و بعد از آن مدتی در استانبول ماموریت داشته است و از اوضاع کشور عثمانی هم آگاه بود و بهمین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون میتوانست بایران بفرستد.

ژوبر برای اینکه دولت عثمانی و رقیبان فرانسه مانع از سفر او نشوند ماموریت محرمانه داشت و باو دستور داده بودند بلباس مبدل و ناشناس بایران سفر کند و تا کردستان عثمانی بی‌مانع آمد، اما همینکه بشهر بایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که از جانب دولت عثمانی حکومت داشت بی‌آنکه بهانه‌ای بتراشد وی را گرفت و در سیاه چالی بحال زار زندانی کرد. پیداست که در اینکار هم دست کسانی که از سفر او زیان میدیده‌اند در کار بوده است. این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماند و تنها پس از مرگ او توانست خود را از مهلکه نجات دهد. سرانجام توانست بزحمت بسیار عباس میرزا نایب‌السلطنه پسر فتحعلی شاه را که ولیعهد ایران و حکمران آذربایجان بود از حال خود خبر کند و دربار ایران کوشش بسیار کرد تا اینکه توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد و بایران بیاورد.

ژوبر از راه آذربایجان عازم تهران شد و چون فتحعلی شاه بیشتر تابستانها باردوگاه خود در سلطانیه میرفت که از آنجا بروسیه لشکر کشی کند ژوبر را در ۱٤ شوال ۱۲۲۰ (۵ ژوییه ۱۸۰٦) در چمن سلطانیه بحضور خود پذیرفت. ژوبر پس از آنکه تقریباً یکماه در ایران ماند فتحعلی شاه را باتحاد با فرانسه دعوت کرد و ماموریت سیاسی خود را ببهترین وجهی انجام داد و درضمن طرح عهد نامه‌ای درمیان ایران و فرانسه ریخت که رضایت دولت ایرانرا درطهران بدان جلب کرد و قرار شد سفیری از ایران باو بدربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آنجا امضاء کنند. فتحعلی شاه میرزا محمد رضا خان حکمران قزوین را مامور کرد که با ژوبر بفرانسه برود و وی در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) در اردوگاه نظامی فین کن شتاین (۱) درخاك لهستان هنگامیکه ناپلئون مشغول جنگ با پروس بود بحضور وی رسید و هدایای فتحعلی شاه و نامهٔ او را بناپلئون رساند. پس از آنکه چندی در ورشو متوقف بود باردیگر بحضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود درمیان دولت فرانسه و دولت ایران بامضا رسید.

عهدنامهٔ فین کن شتاین در ۱٦ ماده در ٤ ماه مه ۱۸۰۷ مطابق با ۲۵ صفر ۱۲۲۲ بامضای « عالیجناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی

---

۱ — Finkenstein

قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا » نمایندهٔ ایران وهوگ برنارماره دوك دوباسانو(۱) ازرجال دربار ناپلئون وازوزرای همراه او درین جنگ رسیده است . درین موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیهٔ چهارم اروپا بودکه مرکب بود از پروس و روسیه وانگلستان وسوئدکه باهم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند .

- ناپلئون نقشهٔ حملهٔ بهندوستان را از راه قفقاز وایران باپاول امپراطور روسیه طرح کرده وبا او درین کار هم پیمان شده بود وپاول بعهده گرفته بود پنجاهزارسرباز بایران بیاورد وبادستیاری دولت ایران از راه هرات (که درآن زمان هنوز جزو خاك ایران بود و بهمین جهت انگلیسها چندین بار کوشیدند تاآنرا از ایران جدا کردند) بهندوستان حمله کند . پیش ازآنکه ناپلئون با ایران روابطی بهم زند درسال ۱۸۰۱ (۱۲۱٦ ق .) پاول تسار روسیه بدست درباریانش کشته شد وجانشین اوآلکساندراول این تعهد را بهم زد،حتی باکشور های دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد . بهمین جهت ناپلئون دیگر بیاوری روسیه برای لشکر کشی بهندوستان امیدوار نبود و بوسیلهٔ این عهدنامه با ایران میخواست قوای خودرا درایران برای لشکر کشی بهندوستان بکار ببرد .

عهدنامه فینکن شتاین

عهدنامهٔ فینکن شتاین از اسنادیست که برای تاریخ ایران اهمیت بسیاردارد. نخست ازین حیث که در میان دولت ایران ودولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان بسته شده وناپلئون بواسطهٔ قدرت نظامی که داشته است کمتر با دولتهای بیگانه عهدنامه بسته واین عهدنامهٔ با ایران از اسنادیست که در آن روزگار اختصاصی دارد.دوم آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی درآسیا وبخصوص درایران فراهم کرد که عواقب آن مدتها باقی بود وشاید تا امروز باقی باشد . بهمین جهت این عهدنامه راکه در ٤مه ۱۸۰۷ = ۲۵صفر۱۲۲۲ درفینکن شتاین بامضای نمایندگان دودولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می کنم :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان پادشاه ایتالیاواعلیحضرت پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستانه وعقد معاهدهٔ اتحاد این کسان را مأمور می کنند :

« اعلی حضرت امپر اطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا آقای هوگ برنارماره وزیر مشاور ودارای حمایل لژیون دونورو نشان سنت اوبر(۲) از کشور باویر و نشان خدمت گزاری ازکشور باد(۳).

Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano (۱)

Saint-Hubert (۲) Bade (۳)

پادشاه ایران جناب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و پیشکارشاهزاده محمد علی میرزا .

ایشان پس از ارائه ومبادلهٔ اعتبار نامهای خود درین موافقت کردند:

ماده اول ـ در میان اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلی حضرت پادشاه ایران صلح ودوستی واتحاد همیشگی برقرار خواهد بود .

مادهٔ دوم ـ اعلیحضرت امپراطورفرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران راحمایت میکنند .

مادهٔ سوم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً از آن اعلیحضرت پادشاه ایران میدانند .

مادهٔ چهارم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بعهده میگیرد همهٔ کوشش خود را بکار برد تا روسها گرجستان وخاك ایران راترك کنندو برای رسیدن باین نتیجه درعهدنامهٔ صلح خواهد کوشید.تخلیهٔ این نواحی همیشه جزوسیاست و نظریات او خواهد بود .

مادهٔ پنجم ـ اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یك سفیر فوق العاده وچند منشی سفارتخانه دردربار ایران خواهد داشت .

مادهٔ ششم ـ چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستارست پیاده نظام و توپخانه واستحکامات نظامی خود رابنا برروش اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراطورفرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکنند توپهای صحرایی وتفنگها وسر نیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کندوبهای این اسلحه برابر ارزش آنها دراروپا خواهد بود .

مادهٔ هفتم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند بهر اندازه افسر توپخانه ومهندسی و پیاده نظام که اعلی حضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دژها وایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنا برروش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد دراختیارش بگذارد .

ماده هشتم ـ اعلیحضرت پادشاه ایران هم ازسوی خودتعهد میکند که همهٔ روابط سیاسی وتجارتی خود را با انگلستان قطع کند وفوراً بآن دولت اعلان جنگ بدهدواز همان دم باآن خصمانه رفتار کند. بنا برین اعلی حضرت پادشاه ایران متعهدست وزیرمختاری را که ببمبئی فرستاده بخواهد و کنسولهاونمایندگان و کارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً ازآنجا بیرون کند وهمهٔ کالا های انگلیسی را ضبط کند ودرقطع هرگونه رابطه با انگلیسها چه درخشکی وچه در دریا بولایات خود

حکم اکید بدهد واز پذیرفتن هر وزیر مختار یاسفیر یاکارگزاری که‌درضمن‌جنگ ازآن دولت بیاید خود داری کند.

مادهٔ نهم – درهرجنگی که انگلستان و روسیه درآن در برابر فرانسه وایران اتحاد کنند فرانسه وایران‌نیز بهمان‌گونه دربرابرآن دودولت اتحاد خواهند کرد وهمین که‌یکی‌ازمتعاهدین که در تهدید یا حمله‌قرار گرفته باشدرسماً بدیگری‌اطلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترك جنگ خواهند کرد واز آن پس درباره هرگونه روابط سیاسی‌و تجارتی بمدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد.

مادهٔ دهم – اعلی حضرت پادشاه ایران همهٔ نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افغانان ودیگر اهالی قندهار را با ارتش خود دربرابر انگلستان متحد کند وپس ازآن که بدان نواحی راه یافت لشکری بمتصرفات انگلستان درهندوستان‌بفرستد.

ماده یازدهم – چنانکه از نیروی دریایی فرانسه یك دسته کشتی بخلیج فارس وبندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسداعلیحضرت‌پادشاه‌ایران همهٔ وسایل وتسهیلاتی راکه لازم باشد فراهم خواهد کرد.

ماده دوازدهم – اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا اراده کندکه برای حمله بمتصرفات انگلستان در هند ارتشی‌از راه خشکی‌بفرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همانگونه که متحد صمیمی وباوفای اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست بآنها راه خواهد دادکه ازکشورش بگذرند. اگر این‌کارعملی شود دودولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهندگذاشت وراهی‌راکه ارتش‌باید درپیش بگیرد ولوازم ووسایل‌نقلیه‌که لازم شودویاوری راکه اعلیحضرت پادشاه‌ایران می تواند دربن راه بکند درآن معین خواهند کرد.

مادهٔ سیزدهم – هرچه‌ازلوازم وتدارکات‌درایران‌بلشکریان‌بری‌ونیروی‌دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه ببهایی که درکشور بمردم کشور داده میشود بحساب خواهدآمد.

مادهٔ چهاردهم – مقررات مادهٔ دوازدهم که در بالا ذکرشده تنهاشامل حال فرانسه است، بنابرین این حقوق نباید باعقد عهدنامهای دیگر بانگلستان یا روسیه واگذار شود.

ماده پانزدهم – برای بهره جویی‌هردوطرف‌یك‌عهدنامهٔ تجارتی هم درطهران بسته خواهد شد.

ماده شانزدهم – این عهدنامه تاچهار ماه دیگر از تاریخ امروز درطهران‌نیز امضاء خواهد شد وبتصویب خواهد رسید.

درلشکرگاه امپراطوری درفینکن شتاین در ٤مه ۱۸۰۷ (۲۵صفر ۱۲۲۲)منعقد شد و بامضا رسید .

امضای هوگ ب. ماره
امضای سفیر ایران

رونوشت مطابق اصلست
وزیر روابط خارجی
ش . م . تالران ، پرنس دوبنوان (۱)

پیداست که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای درمحافل سیاسی اروپا ومخصوصاً در دربار روسیه وانگلستان که این عهدنامه بزیان آنها بسته شده بود میفگند. از جسارت فکری وبلند پروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفتست سستی رای و بی خبری فتحعلی شاهست که حاضر شد درهمسایگی روسیه وانگلستان با فرانسه‌ای که درآن سوی جهان واقع شده بود وهیچ راهی بایران نداشت چنین قراری بگذارد واعلان جنگ گستاخانه‌ای با نگلستان در برابر وعدهٔ واهی پس گرفتن گرجستان ونواحی دیگر از روسیه بعهده بگیرد .

امضای این عهدنامه هرچند که موهوم بوده باشد ونتیجهٔ عملی از آن نگرفته باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی بایران زد وآن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت بایران بدگمانی دیگر هم افزود .

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران وزبان فارسی وتجارت ایران درهندوستان نفوذ عجیب وفوق‌العاده‌ای داشت ودرحقیقت هندوستان مستعمرهٔ فکری ایران بود وهرتجارتی که باهر کشور دیگری ازجهان داشت بتوسط ایران بود. انگلیسها برای اینکه در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز این نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای اینکه بدین نتیجه برسند راهی جز ضعیف کردن ایران وازپا در آوردن آن نبود وبرای اینکار بهتر ازهمه این بود که هر چه بیشتر ممکن شود ایران را کوچك بکنند و منابع مهم ثروت راکه آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند وآنرا گرفتار زدوخورد باهریك ازهمسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که درآن زمان ممکن بود بجان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تسارهای روسیه ودرجه دوم دولت طماع عثمانی ودردرجه سوم طوایف راهزن وبی انضباط وسرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند .

گذشته ازینکه فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار وحریف تاریخی انگلستان درهند آن سرزمین را ازدور تهدید میکرد تسارهای روسیه هم باشتاب هرچه

(۱) Ch. M. Talleyrand, Prince de Bénévent

تمامتر روز بروز بهندوستان نزدیکتر میشدند وچیزی نمانده بود بسرحد آن سرزمین زرخیز برسند. دولت کوچکی درمیان هندوستان ونواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روسها آنها رایکی پس ازدیگری ازپا درمیآوردند درنتیجهٔ ضعف وتجزیهٔ خاك ایران چندی پیش تشکیل شده بود وآن دولت افغانستان بود.

درشب ۱۱ جمادی‌الاخرهٔ ۱۱۶۰ که نادر شاه را چندتن از زیردستانش درفتح آباد قوچان کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفهٔ چادر نشین ابدالی ازافغانها بودند ورییسشان احمد خان درهنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گران بهایی راکه نادر از هند آورده وهمیشه باخود همراه داشت ربود وبسرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و بدین گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز بنام افغانستان خوانده میشود از ایران جدا شد. هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند افغانها نیرومند شده وحتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور وملتان ودر ۱۱۷۰ دهلی راگرفته ودر ۱۱۷٤ بار دیگر بهندوستان تاخته بودند.

پیداست که نفع دولت انگلستان در هند این بودکه افغانها را در میان هندوستان وآسیای مرکزی که روسها روزبروز درآن بیشتر پیش میرفتند نگاه بدارد ونیرودهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود واحیاناً گاهی هم ایران را بنفع افغانستان کوچك بکند، چنانکه باکوششهای فراوان بر ناحیهٔ هرات که در لشکر کشی باافغانستان وهندوستان اهمیت بسیار داشت ودروازهٔ هندوستان بشمار میرفت وپیش ازآن جزو خاك ایران بود سه بارافغانها تاختند وایرانیان آنرا پس گرفتند وتفصیل جنگهای هرات پس ازین خواهد آمد.

همین نفوذ فوق‌العادهٔ مادی ومعنوی که ایران در هند داشت چند برابر آنرا در افغانستان که مردم آن فارسی زبان وازهمان نژاد ایرانی بودند داشت و ناتوان شدن دولت ایران درافغانستان نیز بنفع سیاست انگلستان بود.

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامهٔ فینکن شتاین فراهم‌آورد زیرا دولت انگلستان دید بمحض اینکه حریف نیرومندی دراروپامانند ناپلئون پیدا کند دولت‌ایران باآن عهد میکند که منافع انگلستان را درآسیا مخصوصاً درخلیج فارس وافغانستان که دو دروازهٔ مهم هندوستان‌بشمار میرفتند مانع‌شود ودرین ۱٤۸ سالی که ازامضای‌عهدنامهٔ فینکن شتاین‌میگذرد همیشه کوشش‌انگلستان‌درایران این‌بوده است که دیگر ایران‌نتواند با رقیبان منافع انگلستان درین نواحی سازش کند.

برای پیش بردن این‌مقصود دووسیله‌ای که انگلستان‌بکار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ وخمهای سیاست خارجی و گاهی جنگهایی باهمسایگان زورمند ودیگر

رعب افگندن درداخلهٔ کشور و تضعیف قوای روحانی واحیاناً بهره جویی ازعوامل داخلی بوده است .

هیئت نظامی فرانسه در ایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران ازعهدنامهٔ فینکن شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه بایران بود . ازدوتن سفیری که پیش از آن ناپلئون بایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود ووی ماموریت داشت دراوضاع ایران مطالعه کند و ببیند درصورتیکه اتحادی درمیان ایران وفرانسه برقرار شودایران تاچه‌اندازه میتواند درین کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر ازفرانسه از راه استانبول رهسپار شده بود ودراواسط ماه مه ۱۸۰۵ (صفر ۱۲۲۰) باستانبول رسید ودرآن موقع ژوبر هنوز درآن شهر بود. برای آنکه مردم بمقصد اوپی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره (۱) نام منشی خود بسوی ایران حرکت کرد ودراثر وقایعی که شاید عمداً پیش‌آورده باشند مجبور شد نزدیك چهل روز درحلب بماند ودرآنجا بیکر (۲) کنسول انگلستان سرانجام بماموریت او پی برد و بیدرنك جونز (۳) کنسول انگلستان دربغدادرا ازسفر اوخبر کردواوهم بلندن اطلاع داد. سرانجام رومیو از راه همدان دراوایل اکتبر ۱۸۰۵(اواسط رجب ۱۲۲۰) هرطورشده بودخود را بطهران رساند وباآنکه دولت ایران ورودش را بشادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنك درین شهر ببیماری که معلوم نشد چه بوده است درگذشت .

پریشانی دولت ایران درین واقعه خود می‌رساند که این مرك شاید طبیعی نبوده باشد زیرا باتأثر واحترام بسیار جنازه اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوزآثاری از آن باقیست بخاك سپردند. قرینه‌دیگری که در بارهٔ این واقعه وطبیعی‌نبودن آن دردستست اینست که دراسناد ایرانی‌وکتابهای آن زمان مطلقاً اشاره‌ای بآمدن رومیو وماموریت او ودرگذشتن او نیست .

میرزا محمدتقی‌سپهرلسان الملك درناسخ‌التواریخ دروقایع‌سال ۱۲۲۱ که بمناسبت ورود ژوبر بدربار ایران خلاصه‌ای ازتاریخ روابط ایران وفرانسه را نوشته کمترین اشارتی بآمدن رومیو ندارد ومطلب راچنین ادا کرده است :

« . . . روزجمعهٔ بیست‌وپنجم ربیع‌الاول خیمه بیرون‌زد (٤) وتا چمن سلطانیه‌عنان بازنکشید . این هنگام موسی (٥) ژوبرازدولت فرانسه برسالت‌آمد، چه روزگاری‌بود

---

(۱) Outrey (۲) Baker (۳) Jones

(٤) مقصود بییلاق رفتن فتحعلی شاه بسلطانیه است .

(٥) درآن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می‌نوشتند .



لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه

(ازکتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱م. ۱۲۵۷ق.)

که پادشاه فرانسه درخاطرداشت که با دولت ایران‌ساز موالات طراز کند وطریق وداد بازدارد ، چنانکه درسال شهادت آمحمد شاه (۱) دوتن رسول ازدولت فرانسه باسواد عهدنامهٔ سلاطین‌صفویه که‌درمیان دولتین‌رفته بود بدارالملك‌طهران آمدند. وقتی برسیدند که هنوز بعد ازشهادت آقا محمد شاه شهریار نامدارفتحعلی شاه ازشیراز باز طهران نشده و برتخت جلوس نفرموده بود . لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر بازفرستاد وهمچنان بعد ازقتل سکنهٔ کربلا، چنانکه مذکورشد ، اسمعیل بیك بیات سفیر بغداد گشت. یك تن از بازرگانان ارامنه که‌داودنام داشت وتجارت فرانسه‌میگذاشت بنزدیك اورفته ومکتوبی چند بخط فرانسه بنمود وخود را ازجانب آندولت سفیرخواندو وباتفاق اسمعیل بیك بطهران آمد، اولیای دولت ایران سخن اورا استوارنداشتندو کتاب اورا بکذب پنداشتند . این هنگام که سلطنت مملکت‌فرانسه را ناپلیون داشت‌وبادولت روس کار بمعادات میگذاشت موسی ژوبررا بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشنست و خصومت ما با ایشان مبرهن ، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند ، خاصه این وقت که وداد واتحاد دولت ایران وفرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیانست. چون موسی ژوبرطی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه وعثمانیه اورا گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان اورامقتول‌نمود . چون این خبردراردبیل معروض حضرت نایب‌السلطنه‌افتاد درحال مکتوبی بحاج یوسف پاشا که ایالت‌ارزن‌الروم‌داشت‌فرستاده‌اوراگسیل ساخت و موسی ژوبر بدرگاه نایب‌السلطنه‌آمد وازآنجا درچمن سلطانیه حاضرحضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستارشدکه شاهنشاه ایران درپاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاهست تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود. ملتمس اومقبول افتاد . پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ اونگارشد و میرزا رضای قزوینی منشی ، که روزگاری وزارت شاهزاده‌محمد علی میرزا را داشت ، باتفاق اوبسفارت فرانسه مامور گشت...».

پیداست شرحیکه مولف ناسخ‌التواریخ دربارهٔ امپراطوری ناپلئون و برسمیت شناختن او نوشته مبالغه آمیزست وهمین بیان مختصر روحیات مردم آنزمانرا نشان‌میدهد.

برای اجرای عهد نامهٔ فینکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری بایران بفرستد که درضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد . برای این کار ژنرال کلودماتیو-کنت دوگاردان (۲) را برگزید . این ژنرال چهل ویك ساله در۱۱ ژویه ۱۷۶۶ در

---

(۱) دراصل چنینست .

Claude-Mathieu Comte de Gardane (۲)

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران درلنسل (۱) درناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش ازانقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتراز آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو (۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰۴ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامورایران شد وپس ازبازگشت ازین سفردر ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود ازنظر ناپلئون افتاد وپس ازچندی لقب کنت وبیست و پنج هزارفرانك باوانعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که درپرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازازنظر ناپلئون افتاد وباردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن‌شتاین آنرا صادر کرده‌است و ازین‌قرارشش روز پس‌از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین گاردان را مامورایران وازهمانجاروانه کرده است.متن این‌دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن‌شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هرچه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبا وزیر روابط خارجی (۴) ومکاتبه آن وزیر با اوسریع باشد. اگرممکن شود که این کار راباکار گزاران بابعالی (۵) بکنند بهترست هرهشت روزمکاتبه کنند . **همه مکاتیب فوری که‌اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(۴) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(۵) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی و بزبان‌فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که در بارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی دردست نیست مناسب باشد. جغرافیا ونقشه برداری آنکشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند. ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند(۲)؛ گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسر کارآمده همواره باآن درجنگ بوده اند. آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت. آنها را بکوششهای دیگر وبلشکر کشیهای بیشتر تحریك خواهد کرد. برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی‌هایی که آزمودگیش باوتلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند. بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع راکه روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند بر گردند. گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود رابآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم‌خود را میخورند. وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست: اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تاایران وبابعالی‌عثمانی تامیتوانند در بارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزربا هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان درخطرند زیرا که زمین‌حاصلخیزتر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد. اما ایران نفع‌دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع ازپیشرفت انگلستان‌درهندوستان‌شود.

ایران امروز درمیان روسیه‌ومستملکات انگلیس در فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوندباید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد:

---

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیرفرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست.

اگر ازهمین امروز دراندیشهٔ دفع این خطر نباشدو بزیان انگلستان ازهمهٔ عملیات فرانسه در برابـرآن پشتیبانـی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود .

فرانسه ایران را ازدو نظر جالب میداند : بعنوان دشمن طبیعی روسیه و بعنوان وسیلهٔ عبور برای لشکر کشی بهندوستان .

بواسطهٔ همین دومنظورست که عده‌ای کثیر صاحبمنصبان مهندسی و توپخانه وابسته بسفارت ژنرال گاردان شده‌اند . باید آنها را گماشت که نیروهای نظامی ایرانرا نسبت بروسیه وحشت‌انگیزتر کنند وجستجوها واستخبارهایی بکنند و گزارشهایی ترتیب‌دهند که معلوم کنند موانعی که لشکر کشی درعبوراز آنجا بدان برمیخورد کدامست و بـرای رفتن بهندوستان چه از راه حلب وچه از راه یکی ازبندرهای خلیج فـارس کدام راه را بایدپیش بگیرد .فرض کنیم درشق اول سپاهیان فرانسه با رضایت بابعالی دراسکندرون پیاده شوند ؛ درشق دوم ازدماغهٔ نیك عبور کنند ودرمدخل خلیج فارس از کشتی پیـاده شوند . درشق اول‌وشق دوم باید اطلاع داد ازمحل‌فرودآمدن تا هندوستان‌راه کدامست واشکالات آن چیست،آیا سپاهیان وسایل نقلیهٔ کافی‌خواهند یافت ،آیا راهها اجازه‌خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند ، ودرصورتیکه موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا بحد وفور آذوقه و مخصوصـاً آب خواهند یافت ؟

درشق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدامست ، بندرهایـی کـه کشتی‌های دارای سه‌عرشه و کشتی‌های هشتاد توپ و کشتی‌های هفتاد وچهارتوپ بتوانند درآن وارد شوند کدامست ؛ بندرهایی که بتوان درآنهاآنشبارهایی جا داد کدامست تا اینکه کشتی‌ها دربرابرحملات ناوگان دشمن‌درپناه باشند؟ کدامست بندرهایی که ناوگان بتواندرآنجا پول بدهد وآب و خوراك بدست بیاورد ؟

اگرآقای ژنرال گاردان تنها بود نمیتوانست بهیچ یك ازین پرسشها پاسخ بدهد، زیراکه مادراروپای خود وحتی درمرکزآلمان میبینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند همیشه نادرست ونامفهومست . اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی ودریا داری‌وافسران توپخانه در زیرفرمان خواهد داشت که راهها را خواهند پیمود ، محل را معاینه‌خواهند کرد ، بندرهای امپراطوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه دردریای‌خزرخواهند دید ، نقشهایی خواهند کشید و بـرای او وسیله‌فراهم خواهند ساخت که پس از چهار ماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد در بـارهٔ مـوضوعهای مختلف این استخبارها بفرستند . همیشه مراقب خواهد بود که هرچه میفرستددو نسخه باشد، تا اینکه

اطلاعات باین مهمی اگراتفاقی برای چاپار بیفتد گم نشود .

این افسران نیزاین فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی دربارهٔ فن نظام اروپا بایرانیان خواهند داد وبا آنها یاری خواهند کرد استحکامات تازه ای برای دفاع قلاع خود بسازند .

دو منظور عمده‌ای که درپیشست بدین گونه تامین خواهد شد زیرا که ایران برای روسها وحشت انگیزتر خواهد گشت ووسایل عبور وهرچه مربوط باین کشورست کاملا معروف ماخواهد شد . اینست قسمت نظامی .

اما قسمت سیاسی، ژنرال گاردان مجازست قراردادهایی ببندد تا ازفرانسه تفنگ با سرنیزه وتوپ ویك عده افسر وافسر جزء کافی برای تشکیل کادر یکعدهٔ ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود . بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد . پرداخت آن درقرارداد قید خواهد شد . مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که ازپانصدیا ششصد هزار فرانك خرج خود داری کند بلکه برای اطمینان ازین نکته است که دولت ایران چون پول آنها را داده باشد بیشتر بآن اعتنا خواهد کرد تا اینکه باوداده باشند . وانگهی مطمئن خواهد شد که چون آنها را میخرددرحقیقت اراده دارد آنها رابکار ببرد . این اسلحه وافسران وافسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد . درقرارداد محل پیاده کردن و طریقهٔ پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کردوممکنست قسمت عمدهٔ آن آذوغه مانند نان خشك وبرنج وگاو وغیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه آورده‌اند درین دریاها بهم خواهند پیوست. مقداراسلحه‌ای که تهیهٔ آنرا بعهده خواهند گرفت میتواند بالغ برده هزار تفنك وتاسی توپ صحرایی باشد .

سرنوشت افسران وافسران جزء هم چه آنهایی که همراه ژنرال گاردان هستند وچه آنهایی که فرستاده خواهند شد باید درین قرارداد معین باشد . اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت میکنند برای آنها باقی خواهد گذاشت ؛ امامناسبست از ایران حقوق وفوق العاده‌ای که همیشه برای اروپاییانی که ازوطن دور میشوند لازمست بگیرند .

اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد وایران میل داشته باشد وژنرال گاردان هم پس ازآنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن ٤ یا ٥ گردان ودو یا سه آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران لازم بداند ژنرال گاردان میتواند این قراررا بگذارد وامپراطور آنرا تصویب خواهد کرد .

این وزیر مختارالبته تا اندازه‌ای **ازاوضاع کارها باخبرست** که بداند تنها بوسیلهٔ اختفای کامل واطلاعات درست دربارهٔ محل پیاده کردن نیرو میتوان ناوگانی بیاری

ایران فرستاد .

درصورتیکه یك عدهٔ ۲۰/۰۰۰ نفری فرانسوی بهندوستان فرستاده شود لازمست بدانند چه عده کمکی ایران باین سپاه خواهد افزود ومخصوصاً چنانکه بیش ازین گفته شد آنچه در باب محل پیاده کردن وراههایی که در پیشست و آذوغه وآب لازم برای لشکر کشی را باید دانست. نیز باید دانست کدام فصل برای عبور ازخشکی مناسبست .

ماموریت ژنرال گاردان بهمین منتهی نمیشود : باید با ماهراتها (۱) مربوط شود وهرچه قطعی تر ازپشتیبانیی که ممکنست سپاهیان درهندوستان بیابند مطمئن گردد. این شبه جزیره ازده سال پیش چنان تغییر کرده است که آنچه دربارهٔ آنست بزحمت در اروپا معروفست . هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکنست کسب کند و روابطی که ممکنست بر قرار سازد مفیدتر نیست .

سرانجام ژنرال گاردان نباید از نظر دور کند که منظور عمدهٔ ما استقرار اتحاد سه گانه درمیان فرانسه و بابعالی و ایرانست و نیز اینست که راهی بهندوستان باز کنیم ومعاونینی در برابر روسها بدست آوریم . اگر اجرای این منظور آخر را بتوان از راه تاتارستان (۲) توسعه داد جالب دقت خواهد بود . چون روسیه نگران مرزهای خودست دیر یازود نتیجهٔ وسایلی را که ما برای خود تهیه کرده ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید .

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه یاوری ایران می تواند با تجارت ما بکند ، کدام یك ازمواد کارخانه های مادرآنجا جالب خواهد بود ودرعوض چه میتوانیم ازآنجا بگیریم . سپس او مجازست دربارهٔ یك عهدنامهٔ تجارتی براساس عهدنامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ (۳) گفتگو کند . باجزیرهٔ فرانسه (٤) مربوط خواهدشد و بیشتر با این توجه بتجارت آنجا مساعدت خواهد کرد که جزیرهٔ فرانسه باید نخستین بار انداز تجارت کشور ما باخلیج فارس باشد » .

امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون بژنرال گاردان داده همهٔ اهمیتی را که درآن زمان برای رقابت با انگلستان وروسیه با یران میداده است می رساند ودرضمن نمونه ای ازصراحت گفتار او وتوجه خاصیست که بجزییات مسایل نظامی داشته ویکی ازخواص عمدهٔ اوست.

(۱) راجه های جنوب هندوستان

(۲) مقصود ترکستانست

(۳) مقصود عهد نامهای فرانسه با شاه سلطان حسین صفویست

(٤) جزیرهٔ موریس

هیئت سفارت بازژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است بدین گونه: گاردان برادرژنرال دبیر نخست، روسو(۱) دبیردوم که در بغداد بوده ودرآن زمان رهسپار ایران شده بود، لاژار (۲) دبیر سوم ، ژوانن (۳) مترجم اول که پیش از وقت بطهران آمده بود، آندرآس نرسیا (٤) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی بعنوان مترجم دوم موقتی بایران فرستاده وباسروان بونتان (٥) دراردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانوار (٦) معاون مترجم، تانکوانی (۷) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی موقتاً فرستاده است، بواسون (۸) آتاشهٔ سفارت، اسکالون (۹) مترجم، دوپره (۱۰) که با مهندس ترزل (۱۱) ببغداد فرستاده شد، دکتر سالواتوری (۱۲) پزشك وجراح نخست موقتی سفارت، داماد (۱۳) مبلغ مذهبی کشیش سفارت که ازصومعهٔ سن بنوا (۱٤) درمحله برای استانبول مامور باین کار شده بود، فرانگوپولو (۱٥) کشیش ازهمان صومعه. گذشته از ین عدهٔ غیر نظامی ۱٤ تن افسر وافسرجزء ازصنوف مختلف نیزهمراه ژنرال گاردان بایران آمده اند وهیئت نظامی راکه برای تقویت سپاه ایران درنظر گرفته بود تشکیل میدادند . بدین گونه :

کامیل ترزل (۱٦) ستوان مهندس جغرافیا وآجودان ژنرال گاردان که بماموریت ببغداد فرستاده شد . کامیل ترزل در ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافته ودر ۱۸٦۰ درگذشت. وی ازافسران معروف نیمهٔ اول قرن نوزدهم درفرانسه شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و مخصوصاً در جنگهای الجزایر کارهای مهم کرد . برنار (۱۷) ستوان مهندس که هنگام ورود بخاك ایران درزور آباد دربیرون شهر خوی ازطاعون مرد ، تروئیلیه (۱۸) سروان مهندس که بماموریت بحلب فرستاده شد ، لامی (۱۹) سروان مهندس ، بونتان سروان مامور اردوی عباس میرزا ، بیانکی (۲۰) سروان مهندس ایتالیایی . وی ازخاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی رابسیار خوب فراگرفته بود وباژ . د . کیفر (۲۱) فرهنگی برای زبان ترکی بفرانسه نوشته که معروفست . شارل نیکولا بارون فابویه (۲۲) ستوان پونخانه ، فابویه در پونتا موسون (۲۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵

---

(۱) Rousseau (۲) Lajard (۳) Jouannin

(٤) Andréas Nerciat (٥) Bontemps (٦) Joinnard

(۷) Tancoigne (۸) Boisson (۹) Escalon (۱۰) Dupré

(۱۱) Trézel (۱۲) Salvatori (۱۳) Damade

(۱٤) Saint-Bénoit (۱٥) Frangopoulo (۱٦) Camille-Trézel

(۱۷) Bernard (۱۸) Truilhier (۱۹) Lamy

(۲۰) Bianchi (۲۱) J. D. Kieffer

(۲۲) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۲۳) Pont - à - Mousson

درگذشت واو نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و در جنگ استقلال یونان که از برخی از کشور های اروپا لشکریانی بیاری یونانیان فرستاده بودند وی از فرانسه مامور شد و در آن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول(۱) ستوان توپخانه، پپین(۲) سروان سوار، پرئو(۳) نقشه بردار، وردیه(٤) سروان تیپ ٦١ پیاده، فینو(٥) گروهبان همان تیپ، مارشال(٦) گروهبان همان تیپ، دامرون (۷) گروهبان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران ودرجه داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته‌اند، از آنجمله دو کارخانهٔ توپ ریزی در تهران واصفهان دایر کرده‌اند، جنگ با سرنیزه را که سابقاً در ایران معمول نبود رواج داده‌اند، لباس یك شکل (اونیفورم) وتشکیل صنفهای مختلف ومجزای پیاده نظام وسوار نظام وتوپخانه ومهندس وحتی ایجاد توپخانهٔ کوهستانی بجای زنبورکهایی که پیش از آن درسپاه ایران معمول بود کارهای آنهاست. حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن بتقلید روسها در ایران سالدات می گفتند وهنگامیکه گاردان باصطلاح آنروز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کار شدند ازمیرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده وشاعر معروف که بعدها قایم مقام لقب گرفت وصدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تا بین بسازد ووی کلمهٔ «سرباز» را که از اصطلاح «سر باختن» فارسی گرفته بود وضع کرد.

مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن ماموریت خود در ایران وجلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود از ین ساعت بآن ساعت تغییر عقیده بدهد. نمی توان فتحعلی شاه را درین کار مقصر دانست زیرا که با ارتباط کندی که در آن زمان درمیان ایران وفرانسه وجود داشت ویگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود بحد وسط دوماه از ین کشور بآن کشور راه بود وانگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور باندازه‌ای بود که هنوز برای ایرانیان ومخصوصاً برای مردان کامل ومعمری که دربار فتحعلی شاه ازیشان تشکیل می شد فهم ودرك اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود.

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسها بقصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه وکشتن لوی شانزدهم و برچیدن خاندان

Finot (٥) Verdier (٤) Préaux (٣) Pépin (٢) Reboul (١)
Damron (٧) Marchal (٦)

سلطنتی قدیم باو داده بودند وقهرا برای پادشاهی در آسیا شنیدن این واقعه واهمهٔ مخصوص فراهم میکرد تا مدتی رومیو مجبور بود در پاسخ فتحعلیشاه علت این وقایع وجرایم و خطاهای لوی شانزدهم را توضیح دهد و نتیجهٔ انقلاب وعظمت فرانسه را در دورهٔ ناپلئون بگوید، تاذهن این پادشاه بی خبر را از شایبه‌ای که در آن وارد کرده بودند تهی کند و ودل اورا برای ناپلئون واتحاد با او بدست بیاورد.

رومیو نخستین کسی بود که ازجانب ناپلئون بفتحعلیشاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود وروابط خودرا باانگلستان قطع کند ودر برابر این کار وعده کرد سپاهی بگرجستان بفرستد ودرضمن کمك هایی هم بکند. این پیشنهاد فتحعلیشاه را نرم‌تر کرد. اما بواسطهٔ همان تردید ودودلی مخصوصی که داشت باز درنظر گرفت ببیند انگلیسها چه وعده باو میدهند. درین زمان انگلستان هنوز نمایندهٔ دایمی ومخصوص در دربار طهران نداشت ونزدیك ترین مأمور انگلیسی مستر جونز (۱) نام کنسول انگلستان در بغداد بود.

پیش ازین وقایع سرجان ملکلم سفیر شرکت هندوستان بایران آمده ووعده هایی داده بود، اما فتحعلیشاه سندی دردست نداشت وجواب صریحی هم باو نداده وهمان شك وتردید را درکار اوهم نشان داده بود. این بار بوسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران درهند انگلیس بودو نمایندگی ایران را از اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) ببعد در آن مستعمرهٔ جدید داشت بجونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگلستان چه خواهد شد چندان اعتنایی بـرومیو و پیغامهای ناپلئون نمیکردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنانکه پیش ازین گفتم بی مقدمه درطهران تلف شد. پیداست که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو درطهران بود وچون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند وهمین کار را کردند.

سرانجام جونز از بغداد باستانبول رفت که باسفیر انگلستان درآنجا درین زمینه سخن بگوید. درین میان در بهار سال ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را بلندن نوشته است ودوسال است که وزرای انگلستان درین باره گفتگو میکنند وهنوز تصمیم نگرفته اند.

پیداست که این بهانه جویی ودفع الوقت دولت انگلستان تاچه اندازه مانع بود که فتحعلیشاه یك طرف را اختیار کند. رومیو درسفر ایران یك منشی هم که اوتره (۲) نام داشت باخود آورده بود و وی را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اما جان دربرده وپس از مرگ ناگهانی رومیو سرگردان درطهران مانده بود وشاید بیم داشت که بی نتیجه بفرانسه باز گردد. ناچار فتحعلیشاه باو متوسل شد ووی از راه بغداد بفرانسه

---

(۱) Jones (۲) Outrey

رفت . چندی پس ازآن واقعه که ژوبر بطهران رسید ومواعیدسابق را مکرر کردچون هنوز خبری در رد وقبول از انگلستان وهند نرسیده بود فتحعلی شاه دیگر از تردید بیرون آمد ومیرزا رضای قزوینی را بسفارت بدربارناپلئون فرستاد .

ژوبر بواسطهٔ رنجهای فراوانی که در راه برده بود نمیتوانست در طهران بسیار بماند وانگهی ناتوانی که در راه بروچیره شده بود فتحعلی شاه را نیز نگـران کرد و میترسید اوهم بمیرد ومرگ دوسفیر ناپلئون درطهران عواقب وخیمی داشته باشد. این بود که ژوبر روز ٥ژوئن ۱۸۰٦ (۱۷ ربیع الاول ۱۲۲۱) بطهران رسید وفتحعلی شاه عجله کرد زودتر کار را با او تمام کند وویرا بفرانسه برگرداند . این بود که اورابیش از ۱۹ روز درطهران نگاه نداشت وروز ٢٤ ژون (۷ربیع الثانی آن سال) که بعادت هر سال برای ییلاق بسلطانیهٔ زنجان میرفت اورا باخود برد وروز ٥ژویه (۱۷ ربیع الثانی) وارد سلطانیه شدند وروز ١٤ ژویه (٢٦ ربیع الثانی) ویرا روانه‌فرانسه کرد.دردربار فتحعلیشاه کسی که بیش‌ازهمه بنفع‌فرانسه کار میکردومعتقدباتحادبا ناپلئون بود میرزاشفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود واومنتهای مهربانی را در باره ژوبر میکرد وحتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرمخانه راگماشته بودکه شب وروز مراقب باشد وچون رهسپار فرانسه شد این پزشك راهمراه کردوحتی محمد خان افشار که مهماندار ژوبر بود وباواو بمرز ایران میرفت مامور بودکه اگر میرزا شفیع درکارکوتاهی کندو ژوبر در راه بمیرد او هم‌طبیب رادر همانجا بسزای خود برساند .

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بودکه بعادت پادشاهان قدیم هرگز نمی خواست کسی از کارش سربدر ببرد واز ضعف اوخبرشود وچاره جویی از کسی نمیکرد ، بلکه بیشتر میکوشیدکسی را که باو احتیاج داشت فریب بدهد ودر هرموردی‌می کوشید نیروی خود را بطرف بنماید ووانمود کندکه اگرازویاری می‌خواهد ازناتوانی نیست . چنانکه برای جلب توجه وارعاب ژوبر روزی همهٔ جواهری راکه داشت باو نشان دادو باز برای همین مقصود بمیرزا رضای قزوینی سفیر خـود دستور داده بـود حقیقت را بناپلئون‌نگوید وبروز ندهدکه وی ازجانب روسیه بسیار نگرانست وبالعکس بگویدکه وی بتنهایی از عهده روسیه برمیآید، اما درضمن‌وظیفه وتکلیف ناپلئون هم اینست که با او درین‌کار شرکت کند وسهم مساوی درین‌کار داشته باشد ؛ حتی بناپلئون بگویـدکه ایران میتواند درلشکرکشی بهندیاری کند ونه تنها ازراه‌کابل وقندهـار بدانجا بتازد بلکه کشتی های‌فرانسوی که بیکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم‌در آنجا بایشان خواهند پیوست و باهم بسوی هندوستان رهسپار خواهند شد .

ازین جاپیداست که در آن روزها بهمان‌اندازه که ناپلئون باتحادبا ایران بـرای

استیصال روسیه وانگلستان معتقد بوده بهمان اندازه هم شخص فتحعلی شاه باتحاد بافرانسه عقیده داشته است.ژوبر حامل پیشنهاد هایی هم ازجانب فتحعلی شاه بوده اما همان جونز کنسول انگلستان در بغداد که درین کارها دست داشته و نه تنها در سفری که رومیو بایران می آمده نوکر محرم وامینی راکه داشته است در بغداد ازمیان برده بلکه باقرب احتمالها باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهاد های فتحعلی شاه را که با ژوبر بوده است برباید و بلندن بفرستد .

درمدتی که درمیان مأموریت ژوبر و گاردان فاصله شده باز ناپلئون بی دربی چهار نماینده دیگر با نامهایی بایران فرستاده است . نخست ژوانن (۱) نام که چندی بعد درجزو اعضای سفارت ژنرال گاردان بسمت ترجمان اول معرفی شده وازین قرار وی پیش از گاران بتهران آمده ودرین جا مانده وزمانی که گاردان بطهران رسیده او را بعضویت سفارت خود معرفی کرده است . پس ازو لابلانش (۲) نام مامور تهران شده است و پس ازو بونتان (۳) سروان مهندس را با نامهایی بایران فرستاده وخواستار شده است که دولت ایران بمواعید خود زودتر وفا کند. سروان بونتان بفرمان ناپلئون پس ازچندی توقف در طهران باردوی عباس میرزا نایب السلطنه رفته که درآن موقع مشغول جنك با روسها بود و وی نیز تاآمدن ژنرال گاردان در ایران ماند و گاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرد .

لابلانش خواهرزادهٔ وزیر امور خارجه فرانسه بود وتا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) درطهران ماند وچون درین تاریخ رومان (٤) نام بتهران رسید جای اورا گرفت ووی درطهران بود تا گاردان وارد طهران شد .

پیش ازآنکه گاردان بطهران برسد دربار لندن گویا ازعهد نامهٔ فین کنشتاین بو برده وازعواقب آن هراسان شده زیرا که چهار ماه ویك روز کم پیش از امضای آن عهد نامه وپیش ازآن که رومان با نامهٔ ناپلئون بتهران برسد این خبر پیچید که در ۵ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵ شوال ۱۲۲۱) دولت ایران وارد اتحادی بزیان فرانسه میشود .اما در ۱۳ فوریه (۳ ذی الحجه) خبر جنك معروف اینا (٥) وفتح بسیار مهی که ناپلئون درجنك باپروسیها درچند ماه پیش کرده بود رسید و دو باره اتحاد با انگلستان نقش برآب شد .

سه روز پس ازوصول این خبر یعنی در ٦ ذی الحجه و ۱٦ فوریهٔ همان سال ایستیفانف (٦) سفیر فوق العاده ای ازروسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاد هایی برای صلح بود وپیدا بود که خبر اتحاد با ناپلئون بدربار روسیه هم رسیده وآنها راهم نگران کرده است.

Rouman (٤) Bontemps (٣) Lablanche (٢) Jouannin (١)
Istifanof (٦) Iena (٥)

فتحعلی شاه بهمان عادت معهود درین زمینه هم دودل بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱٦ آوریل ۱۸۰۷ (٥ محرم ۱۲۲۲) ناچار ازطهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست ازجنك بکشند دولت تساری هم جنك را دنبال نخواهد کرد . در همین موقع بود که فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را بدربار ناپلئون فرستاد ورسیدن او باردوی فین کنشتاین باعث عهدنامه میان ایران وفرانسه وماموریت گاردان وهیئت نظامی فرانسه بایران شد .

میرزا رضا قزوینی که هنگام عزیمت باین سفر برای اینکه محترم تر شود فتحعلی شاه عنوان ولقب خانی باوداده بود بنام میرزا رضا خان وارد بلشکرگاه ناپلئون شد و پس ازادای مراسم ودادن نامهای فتحعلی شاه بورشو رفت ودولت فرانسه درآنجا ازو پذیرایی کرد زیراکه لهستان را ناپلئون گرفته بود وباردیگر بفین کنشتاین برگشت وعهد نامه را امضاء کرد .

گذشته ازاجرای مواد عهدنامه گاردان ماموریت محرمانه ای هم داشت بدین گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزارسرباز فرانسوی راازایران برای حمله بهندوستان آماده کند وازدولت ایران بخواهد جزیرهٔ خارك را در خلیج فارس برای اینکه ناوگان فرانسه ازآن بهره مند شود بدولت فرانسه واگذار کند. درآن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود وکشی هایی که از اروپا بهند میرفتند ناچار بودنـد دریکی از جزایر خلیج فارس اندکی بمانندوسپس دنبالهٔ سفرخود رادر اوقیانوس هند بگیرند وبرای اینکار جزیرهٔ خارك را مناسب تراز همه میدانستندو بهمین جهة انگلیسها نیز کراراً خواستار این جزیره شده اند .

ژنرال گاردان بـا همراهانش روز۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (٤ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد وازهمـان آغـاز شروع بکارکـرد . یکی از نخستین کارها این بـود که در درذی الحجهٔ ۱۲۲۲ (فوریهٔ ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را باصفهان فرستادند ووی با وسایلی که همراه آورده بود یك کارخانهٔ توپ ریزی واسلحه سازی در آن شهردایر کرد واز جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود . در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران وناتوانی مهمشان در برابر ارتش روسیه نـداشتن توپخانهٔ کامل بود، مخصوصاً توپهای سنگین که درآن زمان « قلعه کوب » میگفتند . در سراسر جنگ های ایران وروسیه همواره شاهکار ارتش ایران حملهٔ سوار نظام بوده و ضعف عمدهٔ آنها در گرفتن یا پس گرفتن قلاع جنگی بوده وهرچه عباس میرزا شکست خورده درین زمینه بوده است .

بهمین جهة در دورهٔ فتحعلی شاه ومحمد شاه بریختن توپهای سنگین اهمیت بسیار می داده‌اند وحتی‌حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف‌محمد شاه اینکارراز بزرگترین خدمات خود بایران میدانسته وهمهٔ هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قناة میکرده است . فتحعلی شاه باین کار باندازه‌ای اهمیت میداد که بیشتر توپهایی که در زمان وی ساخته شد روی لولهٔ آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر بشعر نوشته بودند وچند نمونه از توپهای تاریخ دار اینك درخیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سابق قزاق خانه هست وازهمه معروف تر توپ‌مروارید‌است که معروف ترین این توپها بود ومردم خرافاتی برای آن واثر مخصوصی در رفع حوایج و بر آوردن نذرها وآرزو ها قایل بودند و مدتها در میدان روبروی وزارت کشور در طهران بود واینك در باغ باشگاه افسرانست وروی آن‌اشعاری‌ازفتحعلی‌خان‌صبا کاشانی ملك الشعرای معروف فتحعلی شاه هست که می رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده .دردیوان صبا چندین قطعهٔ دیگر درتاریخ توپ هست که آنها را برای‌توپهای دیگری که درهمان دوره ساخته‌اند سروده است وچون بیکی‌ازین توپها «توپ مروارید» گفته‌اند پیداست که برخی ازین توپها مانندشمشیرها واسبها درزمانهای قدیم اسم ولقب داشته‌اند .

گذشته ازین کارخانهٔ اصفهان که قسمتی از حوایج ارتش ایرانرا تامین می کرد فتحعلی شاه قرار گذاشته بود درموقعی که جنگ هندوستان ولشکر کشی بآنکشور پیش بیاید بیست هزارتفنگ ازقرارهر تفنگی سی فرانك ازفرانسه بخرد .

افسران دیگری که باگاردان بایران‌آمدند هریك بخدمات دیگری که مامور آن بودند مشغول شدند وسه مرکز تعلیمات درطهران وتبریزواصفهان تشکیل دادند و مدت یکسال ودوماه ونه روز که در ایران ماندند بتعلیم وتربیت چهارهزارسرباز ایرانی اشتغال داشتند . درآنزمان حتی لباسهای پیاده وسواروتوپخانهٔ ایرانرا از روی‌لباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردندوصنوف مختلف نظام‌را ازروی همان سازمان ناپلئونی ترتیب دادند واین را درآنزمان « نظام جدید» نام گذاشتند .

میرزا محمد تقی‌سپهردرناسخ‌التواریخ درحوادث سال۱۲۲۲ دربارهٔ‌آمدن گاردان چنین مینویسد : «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روزدوشنبهٔ‌هفتم رجب وارد تهران گشت ... ودرهشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیرمملکت فرانسه بود ، چنانکه مذکور گشت،، از نزد ناپلئون مراجعت کرد وجنرال غاردان ، که حکمران دوازده هزارتن لشکر بود، نیزبحکم ایمپراطورفرانسه با بیست وچهارتن ازمردم‌مجرب وهنروران‌آن اراضی‌را (!) باتفاق‌او برسیدنخستین جنرال غاردان بحضرت نایب‌السلطنه آمد ونامهٔ نیز که ازبهراوداشت بداد ومورد اشفاق گشت آنگاه نایت‌السلطنه فتحعلی

خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ، ایشانرا روانهٔ دربار شهریار داشت.روزدوازدهم شهررمضان دردارالخلافهٔ طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت . مکتوب ناپلیون را برسانید واشیایی که بارمغان آورده بود پیش داشت ودرتشید مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید ، خلاصهٔ آن بدین شرح که: ناپلیون برخویشتن نهاده است که‌روسیانرا، خواه ازدرمصالحت ومداهنت وخواه بطریق مناجزت و مبارزت ، از اراضی گرجستان و دیگرحدود ، که بتحت فرمان آورده‌اند ، بیرون کند وقبل ازفیصل این امرهرگز با روسیان سازموالات و مصافات طرازنکند و شاهنشاه ایرانرا ، چندان که آلات جنگ در بایست افتد، از انفاذ مضایقت نفرماید ودارای آن سلطان ایران ازمهربانی وصفاوت باجماعت انگریز پرهیز فرماید وآنگاه که کار روسیان‌یکسره شود وناپلیون سپاهی بتسخیرهندوستان ماموردارد عبورایشانرا ازخاك ایران مضایقت نرود مع‌القصه‌بعد ازآنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت وخبر عهدنامه‌بپای‌برد شهریار نامدار فتحعلی‌شاه پذیرای‌آن‌پیمان گشت وجنرال غاردان را نوازش ونواخت فرمودواورا بلقب خانی‌مخاطب ساخت وعسکرخان افشاراورومی‌را، که یك‌تن‌ازسرکردگان سپاه بود ،با جواب مکتوب وبعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه‌ناپلیون رسول فرمود ...»

همین مورخ درصحیفهٔ بعد دربارهٔ «نظام جدید» چنین مینویسد : «هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون ، چنانکه مذکورشد ، درممالك ایران سپاهیانرانظمی جدید برای جدال نهادند وحکم دادندکه یك نیمه لشکربقانون مردم‌فرنك پیاده‌آهنك جنگ کنند وبیشتردرکارحرب‌توپ‌وتفنگ بکاربرند. نخستین‌درآذربایجان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بدین‌طلب‌رنج وتعب‌فراوان‌برد وبنیروی‌بازوی‌سلطنت وحسن‌تدبیرمیرزا بزرك قایم مقام این مقصود بروفق‌مرام‌آورد وهم بفرمان پادشاه دردیگربلدان وامصارولات و حکام کاربدینگونه کردند ، نظام‌آذربایجانرا سربازخواندند ونظام عراق و مازندرانرا جانبازلقب دادند ویوسف خان گرجی، که ازعهد صبی‌وایام کودکی درحجرتربیت‌شهریار پرورش یافته ونیك وبدروزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته‌بود،سپه سالارسپاه گشت وبلقب سپهداری بلندآوازه شد وفرمان‌گذاری(!) عراق‌ازاراضی فراهان و کزازو کمره وسربند و وفس وبزچلو وشراه وتفرش وآشتیان بدوتفویض‌گشت ودوازده هزارتن‌پیاده نظام ازین اراضی اختیارنموده ، قانون جنگ با تفنگ وتوپ ، بر قانون اهالی یورپ بدیشان‌آموخت .»

کارهای ژنرال گاردان در ایران

چنان میشماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه درایران حاج محمدابراهیم

خان شیرازی صدراعظم آقا محمد خان وفتحعلی شاه بوده است زیـرا که مورخ معروف زمان فتحعلی شاه عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی در کتاب «مآثـر سلطانیه» که در زمان فتحعلی شاه در ۱۲٤۱ در تبریز چاپ کرده است در بارهٔ ماموریت ژوبر در ایران چنین می نویسد :

« بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه : درسال شهادت خاقـان شهید دو نفر فرستادگان دولت فرانسه باسواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه وایران درسوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود وبوضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی وتجدید عهد یك جهتی بر آمده اند . امـا حاجی ابـراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی مملکت بایـن مطاب خارج نپرداخته بدون آنکه گذارش (۱) را بعرض واقفان عتبهٔ اقبال رساند جوابی بآنها داده دو نفر مزبور را پس فرستـاد . بعد از آن در هنگامی که اسمعیل بیك بیات بنحویکه سابقاً ذکـر شد برای چارهٔ کار طایفهٔ وهابی مامور بیغداد گردید احدی نزد او آمـده شرحی مبسوط خط فرانسه اظهار وادعای رسالت از جانب آن دولت نموده بـاتفاق او وارد طهران وچون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایـران ادعای او رامحض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند . اما بعد از آنکه ناپلیون با روسیه بنای ستیز را گذاشت موسی ژوبو (۲) نام را بسفارت تعیین وروانهٔ دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلمست دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من بادولت روس که دشمن دولت ایرانست نهایت دشمنی دارم پس اولی آنست که با دولت ایران میانـهٔ ایران وفرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه برعالمیان ظاهر وفایدهٔ این دوستی که اخراج روسیه ازگرجستان وحواشی ایرانست بـرجهانیان روشن وباهر گردد . اما بعد از آنکه موسی ژوبر وارد بایزید گردید محمود پـاشا حاکم آنجا برعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی وهمراهان اورا گـرفته محبوس ساخت و اموال اورا ضبط نموده بقتل دو نفر ازهمراهان او پرداخت. نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال وآنجناب از راه مآل بینی وعاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانهٔ دربار شوکت مدار ساخت وایلچی مزبور بعداز دریافت حضور باهرالنور دراردبیل پیغام را بعرض نایب السلطنه رسانیده روانهٔ درگاه خاقان جم نشان گردید ودر چمن سلطانیه شرف تلثیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد

---

(۱) دراصل چنینست و باید « گزارش » باشد

(۲) در اصل چنینست و باید «ژوبر» باشد.

ازابلاغ نگارش وسفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت . میرزا محمد رضای قزوینی را هم که ازنجبا ومعارف قزوین ووزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود بموافقت او از راه اسلامبول برسالت فرانسه مامور فرمودند . اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاك خدا ازهیچ کس چشم یاری نبود ومقصود ازفرستادن سفیر رعایت‌قانون تعارف روزگار بود »

ازین شرحی که در همان زمان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در۱۲۲۱) درسال۱۲٤۱ در تبریز چاپ شده وحکم بیان رسمی ازجانب عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران را دارد خوب پیداست که لااقل برخی ازمردم مطلع و بیدار درایران از کنه وقایع کاملا آگاه بوده‌اند واز دسیسه های دولت‌های بیگانه درین کارها خبرداشته‌اند .

درمدتی که ژنرال گاردان درطهران بوده دواشکال‌عمده درپیش داشته است یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکاروزمانی‌زیر پرده‌مانع از پیشرفت کارهای اومیشده والبته برخی از درباریان متنفذ آن‌زمان هم‌پشتیبان‌آن‌بوده‌اند.دیگر تغییر روابطفرانسه با روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر میشده و کارسفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار میکرده است .

چنانکه پیش ازین گذشت درموقع انعقاد عهد نامهٔ فینکن شتاین در٤ مه۱۸۰۷ و۲۵ صفر۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت وبهمین جهة درمادهٔ سوم آن عهد نامه‌گرجستانرا ازآن ایران دانسته ودر مادهٔ چهارم وعده کرده‌اندکوشش خود را بکاربرند تا روسهاگرجستانرا رهاکنند .

دستوری که ناپلئون برای ماموریت ایران بگاردان داده تاریخ ۱۰مه ۱۸۰۷ و اول ربیع الاول ۱۲۲۲ را دارد . ظاهراً چند روزپس ازصدوراین‌دستور گاردان ازراه استانبول بایران حرکت کرده وپس ازآنکه چند روزی دراستانبول مانده در۹سپتامبر ۱۸۰۷و۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیرایران بسوی ایران رهسپارشده است و درمرز آذربایجان وارد خاك ایران شده وچنانکه پس ازین خواهدآمد روزهشتم‌رمضان ۱۲۲۲مطابق با ۱۷ نوامبر۱۸۰۷ وارد تبریز وسپس در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با٤ دسامبر۱۸۰۷وارد طهران شده‌اند ودرتاریخ ۲۰دسامبرمطابق ۱۰شوال عهدنامهٔفینکن شتاین بامضای ایران رسیده است .

ازین قرار گاردان تقریباً شش ماه در راه بوده است تا بطهران برسد.درین‌میان سیاست فرانسه نسبت بروسیه بکلی دگرگون شده ودر۲ ژویه ۱۸۰۷ و۲٦ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲درموقعی که‌گاردان در راه میان فرانسه واستانبول بوده ناپلئون برای اینکه در

مخالفت با انگلستان تسارهای روسیه مانعش نباشند درتیلسیت (۱) درخـاك پروس بـا روسیه صلح کرد و ناچار آنچه درعهدنامهٔ فینکن شتاین بایران وعده کرده بود اعتبـاری نداشت . وقتی که گاردان بایران رسید هنوزخبراین عهد نامهٔ تیلسیت بایرانیان نرسیده بود وازتغییرسیاست ناپلئون خبر نداشتند، بهمین‌جهة درورود گاردان بایران آرزوهـای دیگرداشته‌اند .

مؤلف مآثرسلطانیه دربارهٔ ورود میرزا محمد رضا و گاردان بتبریز در حـوادث سال ۱۲۲۲ چنین مینویسد : «. . . درهشتم شهررمضان‌المبارك سفیرنیکوتقریرسخندان میرزا رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت ، ناپلیون اورا قرین اعزازواکرام ساخته ودرمضماردوستی ظاهری رایت مصادقت وموافقت افراخته بود. پس جنرال‌غاردان راکه درسلك‌مقربان ومحرمان‌درگاه اومنسلك وسرداردوازده‌هزارلشکر بود با بیست وچهارنفردیگراز نام‌آوران تجربت پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه نامهٔ دوستی ختامه وعهد نامهٔ محبت‌انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامگاروشاهزادهٔ نـایب‌السلطنه بفرستاد . خلاصهٔ مضمون عهد نامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بود که روسیه را خواه بجنگ وخواه بصلح از گرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید وتا این‌کارفیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود ودولت ایران‌هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت انگریزنبوده مسئول‌اورا درباب تداخل بهندوستان مقرون بحصول سازند ومیرزا محمد رضا وجنرال غـاردان ایلچی دردار السلطنهٔ تبریز بخدمت نایب السلطنه هنگام با رعام تشرف جسته نامهٔ ناپلیونرا گذرانیدند وانواع التفات واحسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب‌السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی راکه ازاعاظم درگاه و مردی بارتبه و کارآگاه بود بمهمانداری ایلچیان تعیین وایشان در دوازدهـم شهر رمضان روانهٔ درگاه خـاقان جم نگین شدنـد وبعد ازورود ایشان بـدار السلطنهٔ طهران خسرو کـامران انواع الطاف و اشفاق در بـارهٔ ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را بخطاب خانی سر افراز و همرهـان او را بنوازش بی پایان مفتخرو ممتازفرمودند وازتختگاه‌سلطنت‌عسکرخان افشاراورومی که‌ازسر کردگان بود با تدارك و سامان تمام بسفارت فرانسه مامور و ازاجنـاس نفیسه و تحف مـرغوبه برسم یاروبود (۲) با نامهٔ محبت‌آغازموالفت طرازازطرف قـرین‌الشرف اعلی حضرت گردون رتبت ونواب نایب‌السلطنة والخلافه مصحوب او روان گردید .»

گاردان خود درنـامه‌ای که در۲٤ دسامبر۱۸۰۷مطـابق با ۱٤شوال ۱۲۲۲ از

(۱) Tilsit

(۲) دراصل چنینست والبته باید «یاد بود» باشد .

طهران بوزیرامورخارجهٔ فرانسه نوشته می گوید: «در تاریخ بیستم عهد نـامه‌ای را کـه حامل آن بودم بامضا رسانیدم . یك عهد نامهٔ تجارتی شبیه بعهد نامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که بس‌ازاجرای مادهٔ چهارم عهد نامهٔ اتحادگذشته ازجزیرهٔ خارك آزادی مذهب را درهمهٔ شهرهایی که کنسولهای فرانسه درآن خواهند بود می دهد . این اسناد اصلی را ببرادرم تسلیم می کنم که برای شما ببرد. باید بهمین زودی رهسپارشود ،زیرا قوطی طلا که می‌بایست شامل عهد نامه باشد هنوزتمام نشده است ...»

در۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۲ یعنی یکماه و۱۷ روزپس‌از ورودگاردان بطهران قراردادی درمیان وی ومیرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بامضا رسیده که آقای احمد توکلی درضمن مقالهٔ خود بعنوان « یك فصل مهیج ازتاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه» درشمارهٔ ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه درمهرماه ۱۳۲۹ آنرا چاپ کرده ومتن‌آن بدین‌گونه است :

« بسم‌الله تعالی شانه - چون قبل‌ازین پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران‌خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست‌هزارتفنگ سرنیزه‌دار بجهت سالدات ازجبه‌خانهٔ حضرت ایمپراطوراعظم‌پادشاه ایطالیه بایران‌آورده شود امپراطورخواهش پادشاه‌والا جاه‌ایرانرا قبول نموده درین‌وقت عالی جاه رفیع‌جایگاه عظمت وحشمت واجلال‌دستگاه آصف جاهی میرزا شفیع دستورمعظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیهٔ ایرانیه و عالیجاه معلی جایگاه جنرال غاردان خان ایلچی حضرت امپراطورازجـانب دولت بهیهٔ فرانسه باهم نشسته این مطالب را قراردادنمودند وازدو طرف قبول کردند که انشاءالله بنابرخیرخواهی فیما بین دولتین علیتین باشد :

مطلب اول - موازی‌بیست هزارتفنگ بجهةسالدات که وجه قیمت هریك ازآنها یك‌تومان و پنجهزاردینارتبریزی بوده‌باشدبا انضمام‌سر نیزهٔ‌غلافدارسوزن‌ماشه‌کاروپنجهزار قالب‌گولوله (۱) ودوهزاروپانصدگولوله کش وصد هزارسنك از جـانب دولت فرانسه بدولت علیهٔ عالیهٔ ایران تسلیم شود وبنا برخواهش سلطان ایران .

مطلب دوم - این بیست هزارتفنگ را درکشتی‌های دولت فرانسه جا داده‌واز بحرعمان روانهٔ مملکت ایران‌نموده در بندر بوشهرهرگاه چنانچه مانعی‌بهمرسددربندرات دیگرلنگراندازی کنند.

مطلب سیم - دروقت ورودکشتیهای فرانسیس ازجـانب دولت علیهٔ ایران و از جانب سرکردگان کشتیها مباشرتعیین شود که بحامل تفنگ‌ها رسیده تحویل نمایند .

مطلب چهارم - درباب اداء قیمت تفنگها که مبلغ سیهزارتومان بحساب ایران

(۱) بجای «گلوله» املای معمول امروز .



شهر بوشهر در زمان فتحعلی شاه

از کتاب روبو

وبحساب فرانسه موازی ششصد هزارفرانك میشود شرط وتعهد اینست که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را بسرداران کشتیهای فرانسیس بسپارند وهرگاه سرداران کشتیها درعوض قدری از آن تنخواه اجناس ماکولی مثل آرد یا برنج یا گاو ویا گوسفند بخواهند بایشان بدهند وهرگاه نخواهند وجه بگیرند.

مطلب پنجم - باعلام شرعی تحریرشد بزبان ایرانی وزبان فرانسیس که سواد آن اعلام در نزد مباشران هردوطرف سپرده وسواد علیحده هم بدفترسفارت فرانسیس که در پای تخت ایران میباشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند.

مطلب ششم - پادشاه والاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفراهل حرفه ازقرارتفصیل ازجانب دولت فرانسه روانهٔ ایران گردند: سازندهٔ مکری و ماهوت، نقاش، باسمه‌چی کتاب، بلورسازوبلورتراش، مینا سازوسازندهٔ پریوره‌ومینای الوان، ساعت‌ساز که‌ساعت اندك بزرك بتواندبسازد، زرگرو کندن‌کاروجواهرتراش‌ونقاش زرگر، فنرسازوچخماق سازوسایراسباب‌آهن، چیت ساز، چینی‌ساز، نجار، سنك تراش، توپچی‌وعراده‌ساز، معدن‌جوی‌وکارکن‌معدن، عکس‌سازوباروت‌سازومواجب‌آنها راهریك بفراخورصنعت وحرفهٔ ایشان ازسر کار گردون اقتدار پادشاهی بناگذاری خواهد شد. تحریرافی شهرذیقعدةالحرام ۱۲۲۲مطابق یکهزار ودویست‌وبیست ودوهجری‌مهرمیرزا شفیع وامضای ژنرال گاردان.»

چنان مینماید که این قرارداد خرید بیست هزارتفنگ وپنجهزارفشنك ودوهزار وپانصد جای فشنك وصد هزارسنگ که درضمن میبایست دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشتهای مختلف فنی بایران روانه کند هرگزعملی نشده است وگویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه ازایران ودر درجهٔدوم بیپولی دولت ایران درآنزمان باشد. دلیل مسلم براینکه این قرارداد عملی نشده واین بیست هزارتفنگ فرانسوی بایران نیامده اینست که عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد ایران وقتی بپرنس مترنیخ (۱)صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده وازوخواسته‌است نمونه‌هایی ازاسلحهٔ معمول اروپا بایران بفرستد،تا دستوردهد ازروی‌آنها درایران بسازند و درزمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را بسفارت اروپا میفرستاده نامه ای درین زمینه بپرنس مترنیخ نوشته و وی درتاریخ ۷ مارس۱۸۱۹مطابق با ۱۷جمادی‌الاولی۱۲۳۴ پاسخی بعباس میرزا نوشته وبرخی نمونهای اسلحهٔ جدید ارتش‌اتریش را باآن نامه‌نزد وی فرستاده است واصل این نامه دردست مرحوم سرهنك شرف‌الدین قهرمانی بود و نزد اودیده‌ام. البته اگرتفنگهای فرانسوی بایران‌آمده بود تا چندی سربازان ایرانی

---

(۱) Mtternich

را ازاسلحهٔ اروپایی بی نیازمیکرد وچهارده سال پس از آن واقعه ولیعهد ایران محتاج نمیشد ازصدراعظم اتریش نمونهٔ اسلحهٔ آنکشور را بخواهد و اینکه عباس میرزا این درخواست را ازصدراعظم اتریش کرده دلیلست برین که این قرارداد درمیان میرزاشفیع صدراعظم وژنرال گاردان برای خرید بیست هزارتفنك ازفرانسه عملی نشده، چنانکه اثری هم از آمدن کارگران فرانسوی بایران درآنزمان دیده نشده است .

تردیدی نیست که امضای عهد نامهٔ تیلسیت برای ایران شوم بود، زیرا که روسها که سالها بود از ناپلئون درهراس بودند ونیروهای خود را بیشتر برای دفاع ازخود در مرزهای اروپا آماده میساختند بمحض اینکه خیالشان ازآنسوی آسوده شد درمرزهای قفقاز تجهیزاتی کردند ودراندیشهٔ آن شدند که دنبالهٔ فتوحات و لشکر کشی‌های خود را درین سو بگیرند .

جنگهای اول ایران وروسیه در۱۲۱۹ آغازشد وبعهد نامهٔ گلستان در۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر۱۸۱۳ انجامید . جنك دوم درآغاز سال ۱۲۴۲ وماه اوت ۱۸۲۶ درگرفت وبعهد نامهٔ ترکمان چای در۵ شعبان ۱۲۴۳ مطابق با۱۰ فوریه۱۸۲۷ منتهی شد . ازین قرارجنگ اول بیش از نه سال وجنك دوم نزدیك شش‌ماه کشید .در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و٤دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنبالهٔ جنگهای اول‌ایران وروسیه ادامه داشت،منتهی این‌جنگها پـی دربی نبود و گاهی درمیان برخی ازنبردها متارکهایی پیش‌می آمد که بیش‌و کم دوام داشت.ازآنجمله درآغاز مدتی که گاردان‌در ایران بودمتار که دنباله داشت ولی هنوزگاردان از ایران نرفته بودکه دوباره جنك آغاز کرد وپیداست این درموقعیست که عهد نامه تیلسیت امضا شده ودرباررروسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند بفراغ بال وآسودگی کامل دنبالهٔ جنگهای قفقاز رابگیرد .

همینکه جنك دوباره شروع شد ازیك سوعسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در پاریس ازدولت فرانسه خواستارشدباکنت‌تالستوی (۱) سفیر کبیر روسیه‌درپاریس بنفع ایران وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که درمواد سوم وچهارم عهدنامهٔ فینکن شتاین کرده بود درین زمینه کاری نکرد و حتی ازگفتگو با دولت روسیه سرباز زد . ازسوی دیگردرطهران که شنیدند عهد نامهٔ تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستارشدند بعنوان سفیر فرانسه دردربارایران با مارشال گوداویچ(۲) فرمانده‌ارتش‌روسیه وفرمانفرمای گرجستان‌وارد گفتگو شود واورا از جنك منصرف کند .گاردان هم کوشش درین راه کرد اما بجایی

(۱) Tolstoï (۲) Goudowitch

نرسید و بدین گونه عهد نامهٔ فینکن شتاین و ماموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیانهای سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کار هاییست که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است .

وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش از ین گذشت که دولت تساری روسیه در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ مطابق با ۱٤ فوریه ۱۸۰٦ یعنی تقریباً بیست و یك ماه ونیم پیش ازورود گاردان بایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح بطهران فرستاده بود واین تقریباً شانزده ماه ونیم پیش ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت وصلح با فرانسه بوده است و پیداست که درین موقع دولت روسیه‌حاجت بدان داشت که همهٔ نیروهای خودرادر اروپا گردآورد وناگزیر نباشد درمرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد وناچارحاضر بود با ایران بکنار بیاید .

دولت ایران هم که گویا هنوزازعهدنامهٔ تیلسیت خبر نداشت درین موقع باتحاد خود با ناپلئون مغرورشده بود وامیدوار بود بزودی بتواند نواحی ازدست رفته را پس بگیرد ومصلحت خود را درین می‌دید که عجالة جواب صریحی بفرستادهٔ دربارتسار ندهد وبدفع الوقت بگذراند . ایستیانف یك ماه ویکروزدرایران ماند وچون نتیجه‌ای از اقامت خود نگرفت ودولت ایران انتظارورود سفیرناپلئون را داشت که میبایست درست هشتماه پس ازآنواقعه واردطهران شود سرانجام در ۲٦ محرم ۱۲۲۱ (۱٦ آوریل ۱۸۰٦) از ایران رفت ویگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روسها حمله نکنند وی هم متبادربجنگ نشود وفقط دفاع کند . درست دوماه پس ازرفتن ایستیفانف ژوبروارد طهران شد واندك زمانی پس ازرفتن ایستیفانف دوباره جنك در میان ایران وروسیه درگرفت .

دولت ایران ورود ژنرال گاردانرا فرج آسمانی میدانست واز پذیرایی که هنگام ورودش درطهران کرده‌اند پیداست که تا چه اندازه بورود اواهمیت داده‌اند وچگونه هرچه اوخواسته است اجابت کرده‌اند . درچند روزاول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیار گرمی ازیشان کرده و تقریباً ورودشانرا جشن گرفته‌اند ودرهمین گیرودار فتحعلی شاه عهدنامهٔ فینکن شتاین‌راامضاء کرده‌وانگلیسهایی راکه‌درایران‌بوده‌اندبیرون کرده است‌وسفیرایرانرا که دربمبئی بوده است احضار کرده‌اند .

چند روزپس ازین‌واقعه است که قرارداد راجع بخرید فشنك با فرانسه نیزامضاء شد ونیزسخن ازامضای قراردادتجارتی بوده که گویا آنرانیز امضاء کرده‌وجزیرهٔ خارك

راهم بفرانسویان واگذار کرده‌اند .

باآنکه ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترك رابطه کرده بوددر دربارفتحعلی شاه هم چنان کسانی هواخواه منافع انگلستان بودند واین هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی ومنطقی بود. اولا بواسطهٔ آنکه در آنزمان تقریباً همهٔ تجارت ایران با هندوستان بود وبا ترکیه (دولت عثمانی آنروز) وروسیه تجارتی نداشت . دوم آنکه روزبروز انگلیسها در هند بیشتر پیش میرفتند ومرتباً خبرعزل فلان راجه ومهاراجه ونواب بایران میرسید ورعب انگلستانرا دردلها بیشترمی کرد. سوم آنکه بسیاری ازدرباریانرا ازسال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰م.) که نخستین سفیرشرکت هندوستان بایران آمده بود بواسطهٔ هدایای گرانبها بخودجلب کرده بودند وبرعکس پشتیبانی ازسیاست روسیه یا فرانسه درآنزمان نفع کسی را بـر نمی‌انگیخت. نوشته‌اند که سفیرشرکت هندوستان درآنزمان برای جلب توجه این و آن نزدیك دومیلیون روپیه که درآنزمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کـرده است وحتی در دم رفتن وعده‌هایی هم برای آینده داده بود . شکی نیست که اگردولت انگلستان درروابط سیاسی خود درآنزمان بیشتراز آنچه کرد صداقت بکاربرده بود باترسی جانکاه که ایرانیان ازپیشرفت روسها داشتند وقتی که هنوزمتمایل بفرانسویان نشده بـودند کارشان بمراتب بهترپیش میرفت، اما درآنزمان سیاست انگلستان بیشتربفریب واغفال متمایل بوده است تا بدوستی صمیمانه وصداقت در روابط سیاسی .

اما ایرانیان آنزمان در روابط خود صدیق‌تر بودند ودر دربارفتحعلی شاه جمعی کثیرحتی ازپسران وی هنوزطرفداری ازسیاست انگلستان می کردند وچنان می نماید که موثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه دربرابرروسیه شخص عباس میرزا نایب‌السلطنه ومشاورین اوبوده‌اند وفتحعلی شاه بسیاق طبیعی وفطری باین پسررشید ومدبروکاردان خود بیشتر می گرویده وعقل وتدبیراو را ازدیگران برترمیدانسته است و وی میکوشیده که برای دفع مضارسیاست های روس و انگلیس دول دورتراروپارا درایران جلب کند، چنانکه چون ازفرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده‌است دولت اتریش وصدراعظم متنفذآن پرنس مترنیخ راکه پس ازناپلئون موثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است بنفع ایران جلب کند .

ورود هیئت نظامی فرانسه درایران زودتراز آنچه انتظارمیرفت نتیجه‌داد، چنانکه اندك زمانی پس ازورود وردیه افسرپیاده نظام این هیئت چهـارهزارسربازایرانی را تربیت کرده وفابویه افسرتوپخانه بیست توپ بزرگ قلعه کوب درکارخـانه توپ ریـزی اصفهان ساخته بود . گاردان هم گزارشهـای بسیارجامع و سودمنـد برای لشکر کشی بهندوستان از راه ایران بفرانسه‌فرستاده‌بود ومنظماً گزارشهای اوبوسیلهٔ سفرای فرانسه

درسن پترزبورگ واستانبول بپاریس میرسید .

ناپلئون نخست از نتیجهٔ کار گاردان باندازه‌ای خشنود شد که ۵۰ هـزارفرانـك مستمری ازعایدات هانور(۱) ووستفالی(۲) دربارهٔ ژنرال گـاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی راکه با او بودندترفیع درجه داد .

چنان می نماید که درضمن مذاکرات صلح درتیلسیت امپراطور روسیه از ناپلئون خواسته است که درایران اقدامی بضررروسیه نکنند وبلکه ایران و روسیه را بیکـدیگر نزدیك کند،زیرا که بلافاصله پس‌ازامضای عهدنامهٔ تیلسیت ناپلئون بژنرال گاردان دستور داده است بکوشد میانهٔ ایران وروسیه‌را بگیردو بجای دستور سابق که دفاع ازحق ایران دربرابرروسیه باشد دستورمیانجی گری باوداده شده است .

درین زمان جنك پس ازبازگشت ایستیانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب السلطنهٔ گرجستان وفرمانده لشکریان آنسرزمین مامورایـن کار بود . پیداست که آزاد شدن روسیه‌ازمیدانهای جنك اروپا پس ازصلح تیلسیت برنیروی‌آن درجبهه ایران‌بسیار افزوده بود . گاردان بدستورناپلئون با مارشال گوداویچ وارد گفتگو شد . پیش بردن وظیفه ای که بگاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود،زیراکه دوطرف مایل بسازش نبودند:روسها می‌خواستند آنچه راکه گرفته اند نگاه بدارند وایرانیان میخواستندآن را پس بگیرند .

چهار ماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانیی(۳) وزیرروابطخارجی(امور خارجه) ناپلئون ازفونتنبلو(٤) قصرمسکونی ناپلئون درتاریخ ۱۰ نوامبر۱۸۰۷(۹رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱٦روزپیش‌ازورد گاردان بطهران نامه‌ای نوشته که قهرا چند ماه بعددر طهران باورسیده است و ترجمه این نامه بدین گونه است :

«فونتنبلو ۱۰ نوامبر۱۸۰۷

آقا

نامهایی که بمن افتخارداده ایددر ۲۳اوت و ۹ سپتامبر بفرستید رسید: نامهای‌آخر حرکت فوری شما را ازاستانبول بمن خبر می داد . امیدوارم کـه سفر خود را بخوشی کرده باشید وسفیرایران که شما بااو بودید یاری کرده باشدتا سفرآسیای صغیرآسانتر شده باشد .

ادامهٔ جنك‌درمیان‌ایران‌وروسیه امروزسودی نخواهد داشت. اعلی‌حضرت‌امپراطور میل دارد صلح درمیان این دودولت برقرارشود وباکمال میل دریـن کاریاری خـواهد

(۱) Hanovre (۲) Westphalie

(۳) Champagny (٤)Fontainebleau

کرد . این صلح ممکن نشد در تیلسیت برقرارشود، زیرا فتحعلی شاه در آنجا نماینده نداشت ولی امپراطوردرصدد برآمده است در گفتگوهایی که با امپراطور روسیه داشته آنرا تهیه ببیند وهیچ دلیلی نمی تواند مانع از تصمیم درآن باشد. ایران نیز باید خواستار آن بشود نه اینکه بآزادی بیشتر نظرخود را متوجه انگلستان بکند، زیرا که امروز یگانه دشمنست و باید درست همهٔ درهای خود را هم چنان برروی آن بسته نگاه بدارد .

انگلستانرا ازحالا تقریباً ازهمهٔ بندرهای اروپا را نده اند؛ میخواست تجارت اروپا را بخود انحصار دهد ولی کالاهای آن دیگر درجایی پذیرفته نیست ؛ میخواست در کشتی رانی آزاد تنها باشد ولی کشتی هایش دیگر نمی توانند بساحل اروپا بیایند . باتجارت خود جنك را دامن میزد ؛ اینراه برویش بسته میشود .

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجری کنند . چنان مینماید که درماه مه سال گذشته چند کار گزار انگلیسی را در آنجا پذیرفته اند . فتحعلی شاه باید ازهمهٔ این گونه هیئت ها حذر کند وپیشرفت انگلیسها در هند باید دایماً مراقبت او را برانگیزد . هرچه بیشتر درین شبه جزیره پیش بروند بهمان اندازه افغانها وخراج گزاران ایران بیشتر تهدید میشوند .

یوسف (۱) رااعلیحضرت خوب پذیرفت . ازدیدن کسی که مـی توانست بااو از فتحعلی شاه سخن بگوید ومورد احترام واعتماد این شاه بوده است لذت برد . هرچه بتواند درادامهٔ روابط دوستانه که درمیان دو کشورروی داده است یاری کند جزء نظریات اعلیحضرت خواهد بود .

تاریخ آخرین نامهایی که ازایران بمارسیده ۲۴ ژون است . نامهایی که بمن خواهید نوشت معمولا همان قدمت تاریخ را خواهد داشت وازآن پس باید منتظر فاصلهٔ هفت ماهه در میان نامهای خود وپاسخهای من باشید . درین مدت حوادثی پیش می آید و برخی مواردی که درموقع نوشتن نامه عملیست ممکنست درموقعی که پاسخ آن میرسد دیگر این حال را نداشته باشد ؛ برخی دستورهاهست که جزواساس ماموریت شماست وجزوحالتیست که باید معمولا باقی باشد . این دستورها ممکنست همیشه درموقعی که بشما میرسد سودمند باشد ؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما دربارهٔ کار هایی که نـوع آنها موقتیست و نمی توان مدت مدید منتظر تصمیم دربارهٔ آنها شد باید بقوهٔ تمیز و فرزانگی شمااعتماد بکنم . وانگهی درموارد خاصی که دستورهای شما چیزی پیش بینی نکرده راهنمای شما روح آنخواهد بود .

باحترامات کامل من اعتماد کنید

« شامپانیی »

---

(۱) سفیر فتحعلی شاه پس ازعسکرخان

این دستور که ژنرال گاردان رسید وی راواداشت بوساطت درمیان ایران وروسیه بپردازد. اما این کارهم چنان دشوار بود و بهمین جهة درنامه‌ای که در۲ ژون ۱۸۰۸ (۷ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس ازصدور نامهٔ شامپانیی باو نوشته وممکنست کـه دستور ناپلئون پیش ازوقت باو رسیده باشد، مشکلات خودرا دراین زمینه شرح داده‌و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«طهران ۲ ژون ۱۸۰۸

آقای من ،

آقای بارن‌دوورده (۱) نایب‌سرهنك‌توپخانه راآقای‌فلد مارشال کنت دو گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه درگرجستان بدربار ایران فرستاده است . همچنانکه در نامهٔ مورخ ٦ مه شمارهٔ ۱۱ افتخارداشتم‌بجناب شما اطلاع‌دهم من‌ازورودش بتبریزخبرداشتم. درمه ۲۱ مه نامهٔ بسیاردوستانهٔ آقای کنت دو گوداویچ را بمن داد . جناب وی در همـان زمان نامه‌ای بنخست وزیر میرزا شفیع نوشته ودرآن پیشنهادهایی راکه بوسیلهٔ آنهـا روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است . این سند باطلاع من نیز رسیده و مستخرجی ازآن ضمیمهٔ این نامه است . کاملا مطابق نامه‌ایست که خطـاب بوالاحضرت شاهنشاهی شاهزادهٔ عباس میرزاست وازآن نیزمرا مطلع کرده‌اند.

آشکارمیشد که دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگوممکن‌نیست بی‌وساطت‌دولت سومی خاتمه بپذیرد . حتی عالی حضرت (۲) دربارمخصوصی که بمن‌داد گفت نخواسته است ازنامهای‌آقای مارشال گوداویچ مطلع شود وتنها باین‌شرط‌صریح وارد گفتگو خواهدشد که روسهاایالات ایرانرا کاملا تخلیه کنند . آنوقت من‌بعالیحضرت عرض کردم که منافع خود را بدست پادشاه عالی مقام‌من واگذاشته وهمچنانکه موردآن پیش آمده است‌چندین بارپیشنهادکنم ممکنست گفتگو درپاریس درمیان عسکرخان(۳) وآقای کنت تالستوی (٤) با وساطت اعلیحضرت روبدهد . من عـالی حضرت را مصمم کردم اختیار های کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشهٔ خود را باطلاع اعلیحضرت امپراطوروشاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمهٔ آنها برای جناب شما بفرستم. خواهیددید که بعسکرخان فرمان داده‌انـد وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود وهمـهٔ شرایطی راکـه اعلیحضرت تصویب کندامضا کند . درهمان‌ضمن شاهزاده‌عباس میرزا بامپراطوارلکساندر

---

(۱) Baron de Wrede

(۲) گاردان‌دربارهٔ فتحعلی‌شاه‌لقب Sa Hautesse بکاربرده که‌عالی‌حضرت‌ترجمه میکنم

(۳) سفیرایران (٤) Tolstoy سفیر کبیرروسیه درپاریس

خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را بتجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالی حضرت پذیرفته است باواطلاع دهد ومیرزا شفیع از آقـای کنت رومانزوف (۱) خواسته است که اعلیحضرت امپراطورهمهٔ روسیه اختیارات کامل برای سفیر کبیرش بپاریس بفرستد .این رفتار بنظرمن بسیاری ازدشواریها را ازمیان خواهد برد ودو پادشاه بزرك پس از آنکه اندیشهای خود را دربارهٔ ایران باطلاع یکدیگر رسانند می توانند گفتگویی را که قطعاً نتیجهٔ آن کاملا بسته باردهٔ آنهاست بپایان برسانند .

بایددربارهٔ عالی حضرت انصاف بدهم که میل مفرط نشان میدهد با دو دولت درجهٔ اول اروپا اتحاد کند وعزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی راکـه نفع مشترك ایجاب کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب باو فرمان رسیده است این احساسات را برای‌من بیان کندصادقانه باآنها شریکست وافتخاردارم نامه‌ای‌را که بجناب‌شما نوشته است باین نامه منضم کنم.

این وزیردیروز بمن‌خبرداد که کاپیتن ملکلم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج‌فارس شده وبشش کشتی دیگروچهار کشتی بارکش که پیش ازوقت در آنجا بوده ومن افتخار داشته‌ام جناب شما را ازآن خبر کنم ملحق شده است . عالی حضرت چهار هزار سپاهی رارهسپار کرده است که‌سواحل خلیج‌را مستعددفاع کنندومانع ازاقدامات انگلیسها باشند.

آقای بارون‌ورده درشرف رفتنست که بتفلیس بر گردد وبزودی متارکه‌ای‌در آنجا برقرارخواهد شد . درتمام مدت گفتگو جنك قطع خواهد شد . دراینجـا پذیرایی ازو کرده‌اند که تاکنون ازهیچ یك ازافسرانی که پیش‌ازین آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند . عالی حضرت باودوبارداده وخلعت فاخری برای اوفرستاده است . وزیراسبها وپارچه‌هایی باوداده است . جناب شما بخوبی مطمئن باشد که من وظیفهٔ‌خود دانسته‌ام با این افسربا همان احترامی که درخوراوبوده است رفتار کنم .

عالی حضرت فردا تا مدت بیست روز بکمال‌آباد که دهیست دارای دوروزمسافت‌تا طهران میرود چادربزند.ما روزچهارم با وزیرراهی خواهیم شد تا بدربارملحق شویم . ازکمال‌آباد با منازل سبك وبا چند توقف باردوگاه سلطانیه‌خواهند رفت .اگردریـن سفر که پنج تا شش هفته خواهدکشید چیزجالبی رخ ندهد جناب شماازراه لطف‌اجازت دهند چیزی باو ننویسم. گماندارم که‌درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد . لطف کنید ...»

درپایان نامهٔ‌دیگری که گاردان‌دربارهٔ سیاست فرانسه وایران‌ازاردوگاه سلطانیه بهمان وزیر امور خارجه درتاریخ ۲٦ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳) یعنی‌تقریباً سه‌ماه

(۱) Romanzow وزیرامورخارجهٔ روسیه

پس از آن نامهٔ سابق الذکر نوشته می گوید :

«. . . عالی حضرت بی صبری بسیار نشان میدهد زیرا که هنوز اطمینان تازه‌ای از اعلی حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسیان باو نرسیده است و اضطرابی را که ازین حیث دارد آشکار می کند».

شامپانبی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون دربارهٔ کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت درمیان ایران و روسیه کرده است از شهر تولوز (۱) در تاریخ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخره ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یك ماه پیش از نامهٔ دوم گاردان باو چنین مینویسد:

«تولوز ۲۷ ژویه ۱۸۰۸

آقا

نامهایی که تا ٦ مه افتخار نوشتن آنها را بمن داده‌اید پی در پی رسید. شما بمحض ورود توانسته‌اید جنك درمیان روسیه و ایران را قطع کنید. این نخستین واقعه مرا باین فکر مینداخت که گفتگوی صلح درمیان دو دولت آغاز شده و ایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد. چنان می نمود که خواستار آنست مخصوصاً بدین جهة که باید با افغانها جنك کند و شاید در اندیشهٔ لشکر کشی بجاهای دورتر باشد. در برابر آینده‌ای چنین مشکوك احتیاط در ینست که در پشت سر نگرانی نداشته باشند و چون جزو دستور شما بود که این سازش را آسان کنید ممکن بود شما بفهمانید که طبیعیست درین زمینه در طهران گفتگو کنند. اما عسکر خان تازه بپاریس آمده و می توان فرض کرد که بتواند در بارهٔ جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد. وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره بشما شرحی خواهم نوشت. برای اینکه عهد نامهٔ تجارتی را که شما امضاء کرده‌اید وقرارداد مربوط بتهیهٔ بعضی اسلحه وذخایر را بنظر اعلی حضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم.

آقای ژوبر را بپیشباز عسکرخان فرستاده‌اند. اورا باهمراهانش درچند فرسنگی مرز ملاقات کرده واین سفیر را همه جا باملاحظات خاص پذیرفته اند؛ درپاریس منتظر بازگشت امپراطور خواهد شد. اعلیحضرت ازدیدار فرستادهٔ دوستش شادخواهد گشت. هر چند که سرگرم کارهای مغرب اروپاست روابطخود را با ایران از نظر دور نمی کند ومی‌خواهد هرفرصتی را غنیمت شمارد و برای منافع دوامپراطوری مساعد کند.

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتی که شما بوسیلهٔ عهد نامه‌ای باز کرده‌اید برای لشکر کشی از راه خلیج فارس واسلحه فرستادن بآنجا بهره مند شویم. بهمین جهت افسوس نخورده‌اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد؛ اما

---

(۱) Toulouse

آنچه ممکن نیست عقب بیفتد وبهیچ عنوان قطع شود اقداماتیست که برای طرد انگلیسها وتجارتشان باید کرد. فتحعلی شاه بعهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد. امپراطور باین وعده اعتماد دارد. انگلیسها درصدد برنیامده‌اند ماموری نزد فتحعلی شاه بفرستند مگر برای آنکه ازهمسایگی و نیروی اومی‌ترسند. این تعارف از ترسست ولی درنهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراطور می دانند.

شما می‌توانیدبآنها بفهمانید که اگر ماموری بایران می‌فرستند که در آنجا اطلاعاتی بدست آورند واز راه این کشور رابطه‌ای درمیان هندوستان واروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند درصددآنند که گرفتاری برای او پیش آورند ونیروهای وی رادرجاهای دیگر گرفتار کنند. شك نیست که جنك افغانها باایران نتیجهٔ تحریکهای آنهاست.

آقا، یادداشت های مختلفی راکه برای من فرستاده بودید باتوجه خواندم. نتیجهٔ آنها اینست که دربسیاری ازموارد مهم کشوری راکه در آن اقامت دارید وکشورهایی را که از آنها عبور کرده‌اید معرفی می کند. مخصوصاً متوجه شده‌ام که شما ازتوجه کسانی که وابستهٔ بهیئت ماموریت شما هستند خشنودید وخدمات آقایان افسران ازحالا نتایج سودمند بسیار درایران داشته است. این کار بسته بوزیر جنگست ولی می توانم بشما بگویم هرچه راکه ممکنست بافتخار هیئت‌ماموریت شماباشد تا چه اندازه باشادی تلقی میکنم.

آقا باحترامات بسیارمن اعتماد داشته باشید.

شامپانیی»

بعد ازتحریر: آقا، کما فی‌السابق ماموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این ماموریت برای شما وسیلهٔ جلب اعتماد امپراطورست و باید بمقام خود دلبسته باشید وتا میتوانیدآنرا ازدست ندهید.

شامپانیی»

ژنرال گاردان در نامهٔ دیگری که در۱۸ ژون ۱۸۰۸ (۲٤ ربیع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱٦روزپس ازنامه‌ای که ازطهران پیش‌ازسفر کمال‌آباد وزنجان نوشته بود از کمال آباد بشامپانیی وزیرامورخارجه نوشته سیاست انگلیسها را در مقابل سیاست ناپلئون بدین گونه شرح داده است:

«درارددوگاه کمال‌آباد ۱۸ژون ۱۸۰۸

آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده است. با تأسف دیدم که بیگلربیگی اصفهان مامور بوده است درآن حاضر باشد. مردیست که برای پیش بردن هر کاری بجز کارهای مالیه شایسته نیست (۱). چنانکه سابقاً افتخار داشته‌ام بجناب شما

(۱) مقصود گاردان حاج محمد حسین‌خان اصفهانی امین الدوله است که پس‌ازمیرزا شفیع صدراعظم فتحعلی شاه شدودرین موقع حکمران اصفهان ومستوفی کل یعنی وزیرمالیه بود.



شهرشیراز در زمان فتحعلی‌شاه

ازکتاب دوبو

اطلاع دهم وی در رأس دستهٔ انگلیسهاست . عالی حضرت یك قسم توجهی باو دارد، زیرا که در موقع می‌داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند . اما چنان می نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند . شاید خواسته بودند اورا اطمینان دهند که اگر یك انگلیسی دردربار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم. درهرحال مقصود ازین مذاکره این بود بمن خبر دهند که ناوگان انگلیس را درخارج فارس بسی کشتی رسانده اند ؛ ملکلم اجازه خواسته است یك نفرچاپار معمولی بطهران بفرستد ؛ شاهزادهٔ شیراز (۱) درین زمینه ازعالی حضرت دستور خواسته‌است ؛ می‌خواستند بدانند من بآمدن این چاپار رضایت میدهم یا نه . من صریحاً مخالفت کردم ، من مکرر بوزیران گفتم که هررابطه‌ای با انگلیسها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دارد وبا منافع خود ایران منافات دارد واگرعالی حضرت یك انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت. چنان می‌نمود که ایشان ازعواقب امتناع دربرابرملکلم نگرانند . بمن میگفتند که کرانهای خلیج فارس وایالت فارس (۲)را بآتش وخون خواهند کشید . من ازآنها پرسیدم‌چهار هزارتنی که وزیر بمن گفته بود یك ماه پیش بسوی شیرازو بندربوشهر فرستاده است چه شده‌اند . بمن اقرار کردند که این عده بهزارتنزل کرده بود و اینك شاهزادهٔ شیراز ناتوانست که دربرابر کارهای انگلیسها مقاومت کند . بیگلربیگی میخواست مرا مطمئن کند که ازپذیرفتن چاپارملکلم مقصود جزین نیست که عالی حضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند . چندین بار باین مقصود بر گشت که رضای مرا جلب کند ؛ اما من هیچ ازپاسخ اول خود فروگذار نکردم واکیداً اصرار کردم که لازمست بیدرنك لشکریان شاهزادهٔ‌شیرازرا نیرودهند. وزیران بشورای عالی‌حضرت‌رفتند تا گفته‌های من‌وایرادات مرا باو اطلاع دهند .

امروز بامداد وزیرازمن خواهش کرد بچادراو بروم . تنها بود . گفت عالی حضرت تصمیمی گرفته است که پسندیدهٔ من خواهد بود . الان باسمعیل بیك پیشخدمت باشی واز نظامیان برجسته دستورداده است بشیراز برود وتهیهٔ دفاع را ببیند واگر انگلیسها نیرو پیاده کنند باآنها بجنگد . من بمیرزا شفیع باردیگر تاکید کردم که هیچ رابطه‌ای درمیان ایرانیان وانگلیسها نباشد . همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه هزارتن را بشیراز بفرستند واگرضرور باشد با افراد دیگر بایشان نیرودهند . وزیرپاسخ داد اطمینان‌میدهد که این لشکریان بزودی رهسپار خواهند شد وباسمعیل بیك فرمان داده خواهد شد بمحض اینکه انگلیسها بخواهند پیاده شوند بجنك آغاز کند. بمن خبرداد که این سرتیپ

(۱) مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرفتحعلی شاه حکمران فارسست .

(۲) دراصل مطابق معمول زبان فرانسه «فارسستان» نوشته شده‌است .

بعد ازظهر بدیدن من خواهدآمد .

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل بیك پیش من آمد . چنان می نمود که بماموریت خود کم اهمیت میدهد . همچنانکه بوزیرو بیگلر بیکی اصفهان‌فهمانده بودم‌باو هم فهماندم که اگرانگلیسها درجنوب گامی بردارند وتنبیه نشوند ازشمال هم روسها داخل خواهندشد. اوپاسخ داد که‌انگلیسها هنوزپیاده نشده‌اندوحتما این‌هوس رانخواهند کرد ووی را برای جنگ با روسها بشمال فرستاده بودند واینك‌می بیند که برای جنك با انگلیسها بجنوب می‌فرستند. من باواطمینان‌دادم که آبروی وی وابسته بنتیجه‌ماموریت اوست واگربا پایداری رفتار کند وبا دشمنان دوستی نکند باید بتوجه دو دربارعالی متکی باشد وبنا براحساساتی که همواره نسبت بفرانسه آشکار کرده و دوستی که دربارهٔ همهٔ فرانسویان درطهران نشانداده است حق دارم منتظر آن باشم . ما از هم‌جدا شدیم. رفت ازعالی حضرت‌اجازه بگیرد وآخرین دستوررا دریافت کند تا همانشب رهسپارشود.

میرزا شفیع همانده بمن‌پیغام داد که امپراطوربنیروهای‌امدادی که بفارس‌میفرستند یکدستهٔ ششصد سوارازپاسبانان خود را افزوده وبا اسمعیل بیك بشیرازخواهند رفت . ازترس‌این که مبادا درمذاکرهٔ با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آنرا درنامه‌ای که باونوشتم ضبط کردم .

بیگلربیکی اصفهان فردا میرود مدتی درقلمروحکومت خود باشد. در سلطانیه دوباره بدربارعالی حضرت ملحق خواهد شد .

مانیزفردا برای اردوی صایین‌قلعه (۱) حرکت‌میکنیم . امپراطورازراه‌قزوین(۲) بآنجا میرود .

افتخاردارم ...»

نتیجه وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه

هم چنانکه دولت فرانسه بژنرال‌گاردان دستورداده است که بکوشد صلح‌درمیان روسیه و ایران را بر قرار کند از دربار سن پترزبورك نیز دستورهایی درین زمینه بفلد مارشال‌گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان درین زمینه یاری‌کندووی نیزنامهایی بگاردان نوشته. از آنجمله نامه‌ایست که در۲۵ مارس (۵آوریل) (۳) ۱۸۰۸ (۲۷محرم۱۲۲۳) بگاردان نوشته وترجمهٔ آن

(۱) دراصل : San Kala (۲) دراصل : Kazwina

(۳) تاریخ اول روسی وتاریخ‌دوم اروپاییست



یکی ازاعیان ایران درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

بدین گونه است :

«سر تیپ من ،

چون اکنون موافقت کامل ودوستی نزدیك درمیان دو امپراطوری بزرك هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را ازسوی اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا بدولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت می‌شمارم آشنایی پیدا کنم وبا شماوارد مکاتبه بشوم . افتخاردارم درضمن‌شما راآگـاه کنم که انگلستان‌دشمن‌مشترك ما هرفورد جونز(۱) نمایندهٔخود را بطهران فرستاده است تا اغوای بجهل کند و صـاحب ایـالات ایرانرا برانگیزد که درجنك با روسیه بکوشد،بگمان‌آنکه از نیروهای روسیه بکاهد.هر چندکه انگلستان کاملا اشتباه می کند زیرا که عدهٔ لشکریان‌اعلیحضرت امپراطورپادشاه والا مقام من‌که افتخارفرماندهی آنـرا دارم‌اینك باندازه‌ایست که بهیچ وجه ازنیروهای هراس انگیزروسیه دراروپا چیزی نمی کاهد . ایران خود ناتوانی خـود را درکشمکش با روسیه حس کرده ومدتیست پیشنهاد صلح کرده است ، اما چـون همواره امیدوار بود وعده‌هایی که فرانسه درضمن جنك درمیان دوامپراطوری بزرك که خوش بختانه بپایان رسیده بآنداده بود اجابت یابد دربارهٔ مواد عمده و بسیارمعتدلی که مـن بآن پیشنهـاد کرده‌ام واینك نیزبفرمان‌عالی‌اعلی حضرت‌امپراطورپادشاه‌بلندمقامم پیشنهادمیکنم‌تصمیم نمی گیرد.آقای سرتیپ، من افتخاردارم گمان‌کنم که چون شما سفیر کبیرامپراطـوریـی هستید که اینك اتحاد نزدیك با امپراطوری روسیه دارد ایرانرا ازاشتباه‌بیرون‌بیاورید، زیرامن مطمئنم قطعاًبشما دستورهایی رسیده است که دربرابرمنافع روسیه‌واردنظریات ایران‌نشوید. بیانی را که اعلی حضرت امپراطورپادشاه والامقام من بپادشاه سوئد کرده است بااین ضمیمه می کنم ودرضمن بشما اطلاع میدهم که لشکریان ماازحالا واردفنلاند سوئد شده‌اند . بـرای‌اظهارموافقت امپراطوروپادشاه شماپـرنس دوپونت کورو(۲) را با دستهٔ کثیری برای الحاق بلشکریان دانمارکی که‌با ما متحدند فرستاده‌است . حامل‌را فرستادم که کاغذی هـم‌برای وزیرایـران‌دارد ودرضمن ازشماخـواهش‌میکنم هرچه‌زودتر اورا بـاجواب دوستانه‌ای ازسوی خودتان بفرستید .

افتخاردارم بالاترین احترامات را بشما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان‌گوداویچ

ژنرال فلد مارشال

۲۵ مارس (۵آوریل) ۱۸۰۸»

ازین نامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته‌خوب پیداست که پس ازعهد نامهٔ‌تیلسیت

---

(۱) Harford Jones (۲) Prince de Ponté - Corvo

نه تنها ناپلئون بهیچ وجه دراندیشهٔ آن نبوده است که بایران یاری کند ودنبـال مواعید خود را بگیرد بلکه بروسها وعده کرده است که منافع آنها را در برابر ایران حفظ کند وبسفیرخوددرطهران دستوردهد که از نظریات روسها پشتیبانی کند نه از نظریات ایرانیان و درین موقع که روسها با سوئدیها جنك می کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری میکرده و درین صورت بهیچوجه ممکن نبوده است بسود ایران و بزیان روسیه کاری بکند . عجیب تر از همه اینست که باز بـا این عهد شکنی ها فرانسویان متوقع بوده اند کـه ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه ای بهم نزند. تقریباً سه ماه پس از نامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته است و پیش ازین نقل کـردم گـاردان در ۲ ژویه ۱۸۰۸ (۸جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) ازلشکرگاه سلطانیه این نامه را بشامپانیی وزیرامور خـارجهٔ فرانسه نوشته است :

«ازلشکرگاه سلطانیه ۲ ژویه ۱۸۰۸

آقای من

عالی حضرت امروزصبح میل کرده است مرا ببیند . ساعت یـازده با جناب میرزا شفیع بحضور رفتیم . فتحعلی شاه می‌خواست خودمرا مطمئن کند که هر گفتگویی درمیان ایران وانگلستان قطع شده وازدوسوی تهیهٔ جنك می بینند . عالی حضرت امیدوارست که برادروالا مقامش‌این وضع رامطابق‌با نیاتی که اعلی حضرت اغلب باو اظهار کرده است بداند .

بنابرآخرین خبرهایی که ازخلیج فارس رسیده چنان‌می نماید ناوگان انگلیس که درآن جاست مرکب از۱۸ کشتی بزرك وکوچکست . سروان ملکلم میکوشد ایرانیان را بخدمت شرکت هند جلب کند . می گویند بهر کسی که بخواهـد در کشتی خدمت کند ماهی چند غروش میدهد . خبرمیدهند که انگلیسها چون دانسته‌اند جزیرهٔ خارك‌رابا‌علی حضرت واگذار کرده‌اند تهیه می بینند که آنرا بملکیت تصرف کنند .

اغتشاشات قندهاردنباله دارد . دوبرادرشجاع‌الملك ومحمود دوباره تهیهٔ جنك با يك دیگر را درقندهارو پیشاورمی بینند .

آقای سروان مهندس تروئیلیه (۱) ازطهران بسوی مشهد درخراسانرفته است . بواسطهٔ اوضاع کنونی باودستورداده‌ام درآنسوی مرزایران تفتیش‌نکند . شرح مسیراز اسکندرون تا طهران اورا بنخستین افسری که افتخارداشته باشم بحضورجناب‌شما‌بفرستم خواهم سپرد .

لطف کنید ...»

---

(۱) Truilhier

درهمین گیرو دار گراف نیکلا رامانزف (۱) وزیرامور خارجهٔ روسیه در ۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی الاخره ۱۲۲۳) دستوری درهمین زمینه ها برای گراف گوداو یچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان بطهران فرستاده است و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت ،

آقای مارشال گزارش شما را بنظرامپراطور رساندم وبدان وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران میدهید که یک سال متارکه را امضا کنند و گفتگوی در بارهٔ صلح را درپاریس طرح کنند، تا درآنجا بوساطت امپراطور ناپلئون و با مذاکره در میان کنت تالستوی وعسکرخان منعقد شود .

اعلی حضرت امپراطور این اقدام را که شما فورا پیشنهاد چنین متارکهٔ طولانیرا رد کرده‌اید تصویب کرده است . نفع خود ومصالح خود را درآن نمی‌بیند .آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامهٔ جنك لازم یا مفید باشد بشما واگذارمیکند و درموقعی که باید بلشکریان متوسل شد دربارهٔ اداره کردن عملیات نظامی بهنرنمایی شما اعتماد دارد .

استراحتی که باین لشکریان داده شده بود درنتیجهٔ تعهدی نبود ؛ جناب شماخوب میدانید بواسطهٔ اهتمامهای دایمی بود که ممکن بود ایرانیان بزودی خواستار صلح بشوند وخودشان ازمادرخواست انعقادآنرامیکردند، بی آنکه پیش از آن متارکه‌ای برقرارشود و اینقدر درخواستن آن شتاب داشتند .

آقای مارشال ، لطف کنید بوزیرایران بگویید که عقیدهٔ اعلی حضرت دربارهٔ متارکه واعادهٔ جنك چنینست .

اما دربارهٔ پیشنهادی که بشما کرده‌اند که مذاکرات در پاریس بشود امپراطور عقیده دارد هرچند بسیار راستست که ممکن نیست منافع خود را بکسی که بهترازو باشد واگذار کند زیرا که امپراطور ناپلئونرا دوست خود میداند وازمیان همهٔ شاهانی که امروز سلطنت می کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگویدواین پادشاههم بنوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسیست که بیشتر دوستی باو میکند و با این همه برتری هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراطوری روسیه داشته باشد اعلی حضرت

---

(۱) دراصل : Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas Petrowitch Roumiantsef است که دراین موقع وزیرامورخارجه بوده وسال بعدنخست وزیرروسیه شده است .

نمی تواند بدان متوسل شود. وضع جغرافیایی سه دولت مانع آنست . فواصل بسیاری که درمیان ماو فرانسه است همهٔ فواید وساطت آنرا ازمیان می برد و ناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را بجای آنکه تسریع بکند مانع می شود.

اعلیحضرت خود درین زمینه با آقای سفیر کبیر فرانسه که درین جا مأموریت دارد سخن رانده است ومیل دارد شماهم ازسوی خود این علل را باطلاع آقای ژنرال گاردان برسانید وباو بگویید تا چه اندازه اعلی حضرت خشنودست ازاینکه وی میل دارد ایرانیان را بما نزدیك کند ودرهرموردی که بتواند بماحسن خدمت خود را نشان بدهد.

باتوجهی که اعلی حضرت دربارهٔ کار های ایران دارد غافل ازین نیست که هر وقت وزرای ایران بشما پیشنهاد میکنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید بجناب شما میگویند که میل دارند مرز کشور ما مسدو(۱) باشد ودرضمن مذاکره درهر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراطور وپادشاهشان برقرار خواهد شدسخن میرانند، گرجستان راهم لازمهٔ این اتحاد میدانند . اگر گرجستان مستقل میبود اختلاط عجیبی دوست میشد واینك که متعلق بماست طعمهٔ غریبیست که مارا بصلح وادار کند!

تنها بواسطهٔ همین اغفال امپراطورحق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران اینست که جنك را دنبال بکند، متارکهٔ یك سال را برای این میخواهد که نیرو هایی دربرابر لشکریان اعلی حضرت تهیه ببیندوفراهم کند وقطعاًما امروز برابری جنك با این نیرو را ندارد. آقای مارشال بدیهیست که سود امپراطوراینست که تحمل نکند. در حقیقت بهتر میداند بشما اجازه دهد جنك را دنبال کنیدتا اینکه یك سال آنرامتارکه کنید ومجبور شوید آن وقت جنك را با زیان بیشتری ازسر بگیرید.

پس ازآنکه اوامراعلی حضرت را بجناب شما ابلاغ کردم چیزی که میماندابنست که احترامات بسیار خود را مکرر کنموافتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیرو بسیارمطیع جناب شما باشم.

کنت نیکلادورامانزوف

رونوشت مطابقست

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲٦ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳) گاردان گزارش مفصلی درباره اوضاع ایران وسیاست ایران در آن زمان ازلشکرگاه سلطانیه برای شامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمانست وبدین گونه است :

Mosdow (۱)

« ازلشکرگاه سلطانیه ۲۶ اوت ۱۸۰۸

آقای من ،

میرزا شفیع پریشب پیش نویس‌اصلی اظهارات شفاهی راکه‌عالی حضرت‌میبایست در حضورآقای بیانکی‌دادا (۱)سروان مهندس بکند بمن‌داده است . افتخار دارم ترجمهٔ آنرالفا برای جناب شما بفرستم .

این سند بسیار جالبست ؛ شامل‌جزییات‌سیاست ایران‌واساسهاییست که‌فتحعلی‌شاه اتحاد خود را با اعلی حضرت بدان متکی کرده است . مواردی راکه بیشتر طرف توجه اوست درآن معین کرده است ؛ ونتیجه ای که عالی حضرت ازآن میگیردمیرساند که‌اگر امیدهای او روانشود در رفتارش نسبت بفرانسه تغییر پیش خواهدآمد .

وقایعی که اواظهار میکند همیشه حقیقت ندارد . چند بندآن‌نیز شامل جزییاتیست که وظیفه دارم‌آنچه میدانم‌بخلاف‌آن اظهاربکنم . جناب شمامیتواند آنها رابا‌ملاحظاتی که باو تقدیم میکنم بسنجد .

بند اول ودوم تنهاشامل تکرار شرح‌سفارتهاییست که دو دربار عالی ازجانب‌خود فرستاده‌اند وتعهداتیست که دربارهٔ یك دیگر کـرده‌اند . دربندسوم عالی حضرت ببیان وقایع‌آغاز میکند. ازتدارك های خود در برابر افغانستان وهندوستان خبرمی دهد .

من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این‌لشکر کشی‌هـابشاهزادهٔ حکمران‌خراسان نداده است . تنها پیداست که وی‌بایك‌عده‌لشکریانی که چندان قابل‌ملاحظه نیستندبسوی مرو رهسپار شده است . قطعاً ایران تاوقتی که قلمروش بروی روسها باز باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد . صفت مبالغه که طبیعی ایرانیانست‌در اطمینانی که‌عالی حضرت در گفتگوازین لشکر کشی دارد دیده میشود. حتی گاهی‌هم بسمع ما رسانده‌است که میل دارد تنهاعدهٔ کمی ازسپاهیان فرانسه با او یاری بکنند وآنها را برای معاونت خود نگاه میدارد . ولی نتوانسته است کتمان کند که‌تا روسها گرجستان رادر دست‌دارند نمی تواند فکر این کار را بکند .

میتوان‌ازآن‌نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان‌سند وسفارت نصرالله‌خان درتته منحصر بتاکید دوستی و وعدهای بسیاراحتمالی بوده است .

بند ۵ مربوط بوهابیان وانگلیسهاست . راستست که فتحعلی شاه درصدد برآمده است رابطهٔ دوستانه با سعودبهم بزند . ولی جناب شما ازگزارش های من‌توانسته‌است متوجه شود که هیچ تهیه‌ای دیده نشده‌تادرموقع ورود ناوگان انگلیس کرانه‌شرقی‌خلیج فارس را حال دفاع بدهند . گفتگوهای من جزین نتیجه‌ای نـداشته است که وعده‌هـایی

---

(۱) Bianchi d' Adda

داده‌اند و درموقع عزیمت اسمعیل بیك هنوز بآنها وفا نکرده بودند . چنانکه عالی‌حضرت تاکید میکنند باید باور کنم که ملکلم رفته است تا نتیجهٔ ماموریت خود را بحکمران کل هندوستان اطلاع دهد ؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی میدهد که هنوز در آنجاست .

اطمینانیرا که در بند ششم هست میتوان تا اندازه‌ای تابع نتیجهٔ اقداماتی دانست که عالی حضرت تمنی دارد اعلی حضرت بنفع ایران در برابر امپراطور روسیه بکنند . با این همه تصور میکنم فتحعلی شاه کاری نکند که فرانسه را برنجاند و اتحاد با آن بالمره یگانه سد در برابر روسیه است .

عالی حضرت روابط دوستانه با بابعالی را دنبال میکند تا اینکه روابط خود را با فرانسه از راه استانبول آسان کند . ولی رفتاری را که دربارهٔ ایالات ترك همسایهٔ ایران داشته بهیچ وجه تغییر نداده است . چنانکه کما فی السابق در اختلافاتی که درمیان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت میکند . لشکریان ایران بسوی کردستان در حرکتند ومیتوان پیش بینی کرد که باوجود اطمینانهای قطعی که وزیر داده است از ورود بقلمرو عثمانی خود داری نخواهند کرد .

عالی‌حضرت ازدعاوی خود نسبت بعراق عرب وقلمرو بغداد و بصره هم دست نکشیده است . مکرر هم اقرار کرده که تنها منتظر موقع مناسبست که آنجا را بگیرد . ولی البته لازمست که سلیمان پاشا کاملا پیرو ایران باشد ؟ بازمسلم نیست که عالی حضرت در تعیین او بحکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد . تصور میکند درین کار یاری کرده است زیرا موافقت* داشته سلیمانرا که درجنك علی پاشا با عبدالرحمن اسیر اوشده بود آزاد کنند . پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایرانرا میکند : رعایت انگلستانرا بواسطهٔ بصره و تجارت آن با هند میکند ؛ رعایت ایرانرا بسبب اطلاع ازمقاصد فتحعلی شاه میکند و این که همیشه ازدخالت او بنفع عبدالرحمن یاغی ترسیده است . امانفرت شدید نسبت بهرچه نام ایرانی دارددروهست .

دربارهٔ بند ۹ جناب شما خوب میداند که درموقع ورود سفارت اعلی‌حضرت بطهران با وجود نمایندگیهای مکرر فرانسه بیش ازیك سال بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی دربرابر روسها نکرده بودند. فتحعلی شاه بپاشای ارزروم وعده کرده بود عملیات لشکریان خود را با عملیات لشکر عثمانی توام کند . اما چون یوسف پاشا وارد جنك شد دید عالی حضرت که دایما مانع بود شاهزادهٔ عباس میرزا وارد جنك شود او را رها کرده است . بدیهیست که ایران میخواست با نتظار پایان جنك درمیان فرانسه و روسیه کاری نکند و امیدوار بود که یا روسها گرجستانرا ترك کنند یا اینکه دلشانرا بدست بیاورد که درموقعی

که ضعیف بودند بآنها حمله نکرده است . البته میل ندارد کشمکشی که بستی خود را درآن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همهٔ کوشش های عالی حضرت تنها آنست که خواستار حمایت اعلی حضرت باشد، برای اینکه ایالات ایرانرا که دردست روسیه است فوراً تخلیه کنند . دربارهٔ تمایلات همهٔ مردم این‌ولایات درحق ایران اشتباه میکند. البته ازاستیلای روسها شکایت دارند ؛ ولی بازآنرا براستیلای مستبدانهٔ ایران ترجیح‌می دهند وتنهادر اندیشهٔ استقلال خود هستند، زیرا که حال مضطرب وشرارت‌آمیزشان سبب‌میشود که با بی حوصلگی هر تسلط بیگانه راتحمل کنند . اما فداکاریهایی که عالی حضرت مدعیست برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیزست. مخصوصاً کارهای ساختن توپ و تفنك‌هرروز دوچار وقفه‌است زیرا که‌آن کارها را بطفیل‌حکمران اصفهان وشیرازمیکنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظهٔ درستست . تنهااین ایراد رادارم که تردیدست‌انگلیسها توانسته باشند برافغانها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که‌ازسرنوشت‌هندوان‌آگاه‌شده‌اند طبعاً ازاستیلا جویان بیزارند . مخصوصاً ازوقتی که بی‌اعتمادند که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربارایرانرا وادار بحمله‌برزمان‌شاه بکند، زیرا که اندیشهٔ‌او این بود باسیکهاومهراتهاهمدست بشودو برانگلیسها بتازد. اما ازیك سو شرکت‌هندمشغولست روابطی باملل‌ی که‌دراطراف رود سند‌اند برقرار کند، تااینکه اگر فرانسویان برمتصرفات انگلیس درهند لشکر بکشند خط دفاعی درکناراین رود داشته باشد . از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد ودرصدد خواهد بود دشمنانی را برایران برانگیزد، زیرامی بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است . بدین گونه می توان پیش بینی کرد که عمال انگلیس که با افغانها مربوطند طرفدرانی در میان این مردم بدست بیاورند،خواه بوسیلهٔ پول دادن بیکی ازسران یاغی‌وخواه بوسیلهٔ دادن توپخانه ویاوری بشجاع‌الملك پادشاه دربرابرایران که آشکاردشمن اوست .

دربندهای ۱۱و۱۲ عالی حضرت دوباره بموضوع تخلیهٔ ایالات ایران از تصرف روسها برمی گردد. پیداست که‌این‌موضوع عمده‌ایست که‌خاطرش‌را مشغول کرده‌ومخصوصاً مربوط بآبروی اوست. نمی‌تواند بااین اندیشه‌تن دردهد که مجبورشود برای بیرون کردن روسها نیرو بکار ببرد ؛ ومی‌توان پیش بینی کرد که اگر بواسطهٔ مساعدت اعلی حضرت باسترداد ایالاتی که ازدستش رفته است کامیاب نشودروی خوشی بتقاضاهایی که‌ممکنست فرانسه درآینده ازو بکند نشان‌ندهد.

بند ۱۳ تکرارآن چیزیست که فتحعلی شاه درباری که درهفتم این ماه بمن داده بودگفته است. ولی‌عالی حضرت بی‌حوصلگی بسیارآشکارمی کند که هنوزاطمینانی‌ازسوی

اعلی‌حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسها باو نرسیده است ؛ اضطرابی راکه ازین حیث دارد نشان میدهد .

سرانجام در بند آخر اظهارمیل می کند که اعلی حضرت مرحمت کند و هرچه زودتر تصمیمی‌را که لطف خواهد کرد دربارهٔ موضوعهایی که درین‌اظهارات شفاهی بدان اشاره شده است خواهدگرفت باطلاع او برساند .

ازجناب شما خواهشمندست لطف کنید . . »

درضمن اینکه گاردان ازین گونه گزارشها برای وزارت امورخارجه فرانسه مینوشته،بامارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای‌اجرای دستوری که ازپاریس باومیداده‌اند مکاتبه داشته است و ازآنجمله پاسخ نامه‌ای راکه گوداویچ در ۲۵ مارس (۵آوریل)۱۸۰۸مطابق‌با۲۷ محرم۱۲۲۳باونوشته بود وپیش‌ازین درصحیفهٔ۱۳۱ چاپ شده‌داده‌است وباردیگرمارشال گراف گوداویچ درتاریخ ٤ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه‌ای باو نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« آقای سفیر کبیر ،

افتخاردارم که نامهٔ دوستانه‌شما ازراه ایروان بمن رسیده است . ازآن‌آشکارست که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را بایران نزدیك کند و دریغ نخواهم داشت گزارش بسیارعبیدانهٔ خود را درین باب باعلی‌حضرت امپراطوربدهم وپیش‌ازوقت نامهٔ شما را برای‌آقای دوك‌دوویسانس(۱) با چاپارفرستاده‌ام . ولی چنانکه پیش ازین افتخارداشته‌ام بوسیلهٔ چاپارمخصوص ازجانب خود درتاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراطورپادشاه عالی مقام خود را باطلاع جناب شما برسانم گمان نمی کنم بهیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران‌بشوم، مگرانعقاد صلح‌رسمی وبی‌درنگ برهمان اساسی که بایران گفته‌ام ودرمدت مدید گفتگوها هرگزآنرا تغییرنداده‌ام .برای این کاروکالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرش همان وکالت را داشته باشد .

آقای سرتیپ، لطف کنید و باحترامات صادقانه دربارهٔ خود وبالاترین تعارفات من اطمینان داشته باشید .

کنت ژان دو گوداویچ

ازلشکرگاه نزدیك تزوپی (۲) ٤ سپتامبر۱۸۰۸»

---

(۱) [illegible]

(۲) Tzopi

مذاکرات صلح ایران وروسیه بمیانجی گری فرانسه

ازاسنادی که پیش ازین نقل کردم پیداست که از یك طرف ناپلئون بوعده‌هایی که بایران کرده بود که منافع آنرا دربرابر روسیه حفظ کند پس از عهد نامهٔ تیلسیت دیگر پابست نبوده وهیچ حمایت جدی ازایران نمی کرده است . از سوی دیگرروسیه تقاضای متارکهٔ یك سالهٔ ایرانرا نمی‌پذیرفته وجداً مصر بوده است که هرچه زودتر باید صلح بر قرارشود، بالعکس می کوشیده است جنگ را یك ساله ترك کند، شاید درین‌مدت‌فرجی برسد یا اینکه بتواند نیرویی فراهم کند . درین گیرودارایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود وانگلیسها سخت ازین کارناراضی بودند ومی کوشیدند ایرانرا ازخود بترسانند ووادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد . درین موقع روسها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده ومانع بودند که ایران رابطهٔ خود را با انگلیس دوباره برقرار کند . گاردان ماموریت داشت میانهٔ ایران وروسیه را التیام دهد ولی اینکارممکن‌نبود، زیراکه هیچ یك از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی‌پذیرفت . درین میان روسها هم چنانکه سابقا الکساندرامپراطور روسیه بمارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم درنامه‌ای که بگاردان نوشته بود اطلاع داده بود درصدد بوده‌اند جنگ را ازسر بگیرند . گاردان درین زمینه درتاریخ ۳ اکتبر۱۸۰۸ (۱۳ شعبان۱۲۲۳) نامه‌ای بشامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون نوشته که‌ترجمهٔ آن بدین‌گونه است :

«طهران ۳ اکتبر۱۸۰۸

آقای‌من ،

دربارایران بااطمینان بمواعیدی که‌ممکن بود من بآن بدهم‌آرام‌بودوآنهم بنا برنامهٔ آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند وایران‌هم درتصمیمات خود دربرابردشمن مشترك که انگلستان باشد پایداربماند ارتش روسیه‌هم‌از هرحمله‌ای بخاك ایران خود داری خواهدکرد . عالی حضرت از اتحاد صمیمانهٔ اعلی حضرتان امپراطورفرانسه وپادشاه ایتالیا وامپراطور روسیه‌آگاه بود وامیدواربود که امپراطورالکساندروساطت مخدوم عالی‌مقام‌مراخواهدپذیرفت ودرعهد نامهٔ صلح ایران‌با دربار سن‌پترزبورگ‌ممکنست‌درپاریس گفتگو کنند . چاپاری که‌آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریزشده است . نامهایی که وی حامل‌آنها بوده وفوراآنها را بتوسط یکی ازسوارهای شاهزاده عباس میرزا بطهران فرستاده‌اند همهٔ تصوراتی راکه دربار حق داشت بکند باطل‌کرده وعالی حضرت و وزرایش را درمنتهای اضطراب انداخته

است . وزیرمرا فوراً خواست ودونامهٔ آقای مارشال گـوداویچ را بمن نشانداد یـکی بشاهزاده عباس میرزا ودیگری بوزیرش میرزا بزرگ . افتخاردارم ترجمهٔ این دوسند راکه بروسی وفارسی نوشته‌اند ضمیمه کنم . میرزا شفیع توجه مرا بدین جلب کرد: «که آقای کنت گوداویچ در آن آشکار اخبرداده‌است که امپراطور الکساندر نخواسته‌است توسط فرانسه‌را بپذیرد؛ وی اجازه داشته‌است آخرین بار ایرانرا دعوت کند بر اساس‌هایی که‌سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً باوی گفتگو کنند واگرعالی حضرت یا شاهزادهٔ‌عباس میرزاتصمیم نگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند باوفرمان‌داده‌اند بخاك ایران حمله ببرد . وزیرمضایقه نداشته است دربارهٔ‌لحن نامناسب نامه‌ای که‌خطاب بشاهزادهٔ تبریزست‌واظهارات اشتباه‌آمیزی که دربارهٔ وضع کنونی نیروهای امپراطوری ایران در آن هست تاکید کند ؛ مرا باین توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است که سرحد امپراطوری روس‌راتا سواحل آرپاچای و کورو ارس پیش بیاورند واین ایرانرامجبورخواهد کرد که‌ناحیهٔ ایروان و اچمیاتزین یااوچ کلیسیارا واگذار کند.وزیر می گفت‌بدین گونه‌روسیه بتمامی قلمرو کنونی ماهم‌آسیب میزند واین‌تمامی‌رااعلیحضرت امپراطور وشاه درمادهٔ ۲ عهد نامهٔ با فتحعلی شاه تضمین کرده است . عالی حضرت حق دارد متوقع باشد که بنا برهمین ماده ومواد ۳ و ٤ همان عهد نامه شما بآقای مـارشـال گوداویچ مطالبی بگوییدکه او را وادارد تصمیمات خود را در بارهٔ ایران تغییردهد و کاری بکنید که مناسب سفیرپادشاهی باشدکه وفاداری وی در رعایت تعهداتش بحق تا اندازه‌ای‌معروفست. عالی‌حضرت زودترموادی راکه در عهد نامهٔ اتحاد بعهدهٔ او بـوده اجری کرده وراه کشورخود را برانگلیسها بسته ونخواسته است هیچ یك ازافراد هیئت سفارتی را که ژنرال‌ملکلم رییس آن‌بوده است بپذیرد . شك ندارد شما که‌نمایندهٔ‌فرانسه دردربار‌اوهستید با عجله‌این موقع را غنیمت‌میشمارید وصدق اظهارات‌دوستی واتحاد را که‌آن همه بنام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده‌اید نشان میدهید . وانگهی ما بشـما فشارنمیآوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چا پار روس که وارد تبریز شده بطهـران بیاید ونامهایی راکه ازجانب‌آقای مارشال‌گوداویچ برای شماآورده است‌تسلیم کند .»

من بوزیرجواب دادم که ایرادات اودرستست ؛ راستی هم‌لازمست که پیش ازاتخاذ هرتصمیمی ازاطلاعاتی که ممکن است‌آقای مارشال‌گوداویچ بمن بدهدآ گاه شده‌باشم، ولی میتواند مطمئن باشدکه همهٔ دقتها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت‌گوداویچ قطع رابطه کند واین فوق‌العاده برای دربارمن ناگوارخواهد بود زیرا که جناب شما درنامهٔ آخرمورخ ۲٤ ماه مه که ازبایون (۱) نوشته بودید دوباره تاکیدکرده ایدکه‌تا میتوانم

---

(۱) Bayonne

بکوشم نزدیک‌شدن ایران وروسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع حاجت داشت که اظهارات من‌وی را اطمینان دهد و حق‌شناسی بسیاری آشکار کرد. رسیدن دو نامهٔ آقای مارشال برخی ناراحتی‌های شخصی برای اوفراهم کرده بود. عالی حضرت درموقع دریافت این دو سند بدخلقی را که معمولش نبود با وزیرش کرده بود و ناگهان ازپیش او رفته‌و باو گفته بود که تاآنوقت اورافریب‌داده‌اند. دشمنان میرزا شفیع فیروز بودند وازحالا درصدد بودند این موقع را غنیمت بشمارندو نفوذ اورا درحضورفتحعلی شاه بهم بزنند؛ اما عالی حضرت چون باآرامش بیشتردر کارها اندیشیده است فردای‌آنروزوزیررا خواسته و بیش ازپیش باواعتماد نشانداده و حتی توجه را باین‌جا رسانیده که بکوشد با سخنان ممنون کننده خشونت روزپیش را از یاداوبرد. وی نیز از سوی خود ازگفتگویی که من با میرزا شفیع کرده‌ام‌خشنودبنظر آمده است.

شاهزاده عباس میرزا پس‌ازدریافت نامه‌های مارشال گوداویچ فرمان داده است که همهٔ نیروهای حاضردرلشکرگاه او درخوی جمع شوند. فرج الله خانرا با دستهٔ سوار نظامش احضار کرده است. این سرتیپ هم چنانکه افتخارداشته‌ام بجناب شما اطلاع‌دهم پس ازآنکه بسرحد کردستان رفته است نتوانسته است در آنجا بماند واختلافاتی را که ازقدیم درمیان سلیمان‌پاشاوعبدالرحمن پاشا بوده‌است‌رفع کندوازکالاشولان‌نزدشاهزاده عباس‌میرزا رفته است. سوارنظامی که‌پسرش‌امان‌الله خان نایب‌الحکومهٔ زنجان فرمانده آنهاست نیزدرپی آنها رفته است.

من بوزیر خاطر نشان کردم که فرمانهای والا حضرت امپراطوری شاید بسیار عجولانه وبسیارآشکار بوده و بنظرمن‌لازم بود که شاهزاده اطمینان‌کاملی وانمود کند تا اینکه مذاکرات مناسب باآقای مارشال‌گوداویچ بعمل‌آید. میرزا شفیع بمن پاسخ داد که اندیشهٔ شاهزاده اینست تا وقتی که روسها اولین خصومت را بکنند کاملاآرام باشد.

ازجناب شما تمنی دارم بتعارفات احترام‌آمیزمن که بوسیلهٔ‌آن افتخاردارم .. باشم اعتماد کنید.»

گاردان قسمتی ازپایان نامه‌ای راکه مارشال‌گوداویچ در۲ سپتامبر(۱۴سپتامبر) ۱۸۰۸(۲۳ رجب ۱۲۲۳) بشاهزادهٔ عباس میرزا نوشته ودر۱۱اکتبر ۱۸۰۸(۲۱شعبان ۱۲۲۳) بطهران رسیده ضمیمهٔ این نامه خود کرده ودرآغازآن چنین نوشته‌شده‌است: «نتوانسته اند نسخهٔ اصل این نامه را بدست‌آورند زیراکه والاحضرت امپراطوری بواسطهٔ نفرت فوق‌العاده‌ای که ازآنروی داده پاره کرده است. نیز ممکن نشده است رونوشتی راکه ازآن درطهران برداشته‌اند فراهم کنند. این رونوشت تنها در مدتی که

برای ترجمهٔ مواد این سند لازم بوده در دست امضاءکننده بوده است و این مواد در نامهایی که آقای کنت گوداویچ بجنابان میرزا شفیع ومیرزا بزرگ نوشته‌است نیست. »

سپس مدلول‌آن نامه بدین‌گونه است :

« ۱۲٤ کتبر ۱۸۰۸ (۵رمضان ۱۲۲۳)

آغازاین نامه کاملا مطابقست با سه بند اول نامه‌ای که خطاب بمیرزا بزرگستو تفاوتی که درمیان آن دوهست اینست که بجای این کلمات: «مخصوصاً اعلیحضرت‌خیلی دور از آنست که بخواهد هیچ یك ازشرایط را تغییر دهد ...» شرح زیر آمده است :

« آخرین بار بوالاحضرت امپراطوری شما عرض می کنم کـه دولت علیهٔ روسیه نمی‌تواند انعقاد قطعی صلح‌را بپذیرد مگر براساسی که پیش‌از وقت بایران اطلاع‌داده‌ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور وارس وارپاچای معین خواهد شد واز دو طرف عهدنامه را بی‌هیچ نوع مهلتی امضاء خواهند کرد. چون محرك من عشق بنیکی است وبیش‌از یك برهان درین زمینه بوالاحضرت امپراطوری شما نشان داده‌ام عقیدهٔ‌خود را درین زمینه ازو پنهان نمی کنم و بواسطهٔ رعایت کامل که نسبت بوی دارم اینك هم با همهٔ صداقتی که ممکن باشد آنرا آشکار خواهم کرد. نامهٔ والاحضرت امپراطوری شما که فتحعلی‌خان نوری آنرابماداد حدودی راکه سابقاًسرحد امپراطوری شمارا‌تشکیل می‌داده است یادآوری میکرد ودعاوی ایران را درین زمینه باطلاع می‌رساند. از تمام نواحی که شما ادعا می کنید وامروز درزیر استیلای اعلیحضرت امپراطور روسیه‌مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند مافرمان بردار کرده‌اند و بقیهٔ آن کاملا بمیل خود فرمان مارا پذیرفته است. اگر از یك‌سو این ایالات هرگز اصلا و کلا تابع‌ایران نبوده‌اند از سوی دیگر منتهای عظمت وقدرتی که دولت روسیه بنیروی لشکریان خود وفتوحات وسیع خودبدست آورده است باو حق میدهند دربارهٔ سرحداتی که میل بکند فراهم سازدباز دعاوی بیشتری داشته باشد. بهرحال اعلیحضرت امپراطور مخدوم من چون میل شاهانه‌اش متوجه خوش رفتاریست که میل دارد باهمسایگان بکند ودربار ایران راهم مشمول آن دارد وتنهااز احساسات انصاف وبزرگواری خودپیروی میکند لطفاً صلحی راکه دربار ایران خواستارست منعقد میکند وکاملا خاطر آن را آرامش میدهد. دربارهٔمطالبی که والاحضرت امپراطوری شما درباب‌سرحدات گفته‌است میتوانم جواب بدهم که همهٔ ایالت گیلان‌را مرحوم اعلیحضرت پتر کبیر گرفته بود؛ اما مخدوم بلند مقام من بواسطهٔ وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها بپیشنهادهایی که امروز میدهد قناعت میکند وآنها را من‌برای والاحضرت امپراطوری شما بیان کرده‌ام وباید حتما اساس عهدنامه باشد. پس‌از آن دعاوی‌ایران دربارهٔ نواحی

مجاور که امروز دراختیار اعلیحضرت امپراطورروسیه‌است بکلی بی‌موردست، مخصوصاً باوضع وخیمی که اکنون دارد ومن نمی‌توانم‌از اظهار تعجب خودداری کنم، زیرا که از مقتضیات‌دوستی دورست وحتی‌میتوانم گفت که میتوان آنهارا اعلان‌جنك آشکاری‌دانست. در آن موقع میبایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد و پیروزیهای بیشتری نصیبش شده باشد. اگر دربارهٔ گذشته واز فوایدی که دولت روسیه از ادامهٔ جنگ برده است بیندیشیم باز بوالاحضرت امپراطوری شما اعلام میکنم که مخصوصاً درحال کنونی تهی‌دستی که ایران دارد این برتریها‌خیلی بیشترخواهد بود. ماخبر داریم که بسیاری‌از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشورشما درحال‌طغیانند؛ انگلیسها برسواحل خلیج فارس حمله میبرند و پاشای بغداد کــه او نیز متوجه انگلیسها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان کرده است. درصورتیکه دربار ایران در چنین وضع وخیمیست آیا موقع هست که درصدد باشد برشمارهٔ دشمنان خود بیفزاید و بخواهد بوسیلهٔ دعاوی مغرورانه کینهٔ دولتی را که ماننددولت روسیه هراس انگیزست جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراطوری شما را از نظر دور نمیکنم‌بوی اطلاع میدهم که امپراطور عالی‌مقام من‌بواسطهٔ احساسات منصفانه ومردم‌داری نمیخواهد بهیچ وجه ازوضع شوم دربارشما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی دارد که هیچ‌چیز نمیتواند باآن برابری کند پیشنهادهایی راکه‌من‌بشماداده‌ام مکرر میکند ووالاحضرت‌امپراطوری شماهم میداند که کاملا بسود ایرانست؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهد نامه است بــی‌هیچ مهلت و درنگی. وانگهی چون مــن از وسعت فرزانگی و کثرت نبوغ والاحضرت امپراطوری شما اطلاع دارم‌کاملا این موضوع را بفکر صایب شما واگذار میکنم و گمان می کنم دربار روسیه چون بقوت وعظمتی که اکنون داردرسیده است‌باید برای حفظ آبروی خود کشورهایی راکه پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش بــدست آورده نگاه بدارد ودعاوی راکه‌ایران دربارهٔ متصرفاتی که اکنون دردست آنست‌دارد بهیچ وجه معتبر نمیدانم. پس‌از آنکه این اظهارات صادقانه رابوالاحضرت‌امپراطوری شماکردم‌گمان میکنم باید باردیگر نظر او را بمنافع حقیقی وی جلب کنم وباوسفارش میکنم آنچه راکه بسیار بنفع ایرانست رد نکند و اگر پیشنهاد های عادلانه و مساعد دولت مارا دربار ایران بپذیرد وبی‌آنکه وقت تلف شود عهدنامهٔ صلح قطعی را امضاء کند اقبالیست که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد. تنها ستایشی که من نسبت بوالاحضرت امپراطوری شما دارم وعقیدهٔ عالی که نسبت باو پیدا کرده‌ام مرا وامیدارد که‌بااین لحن باونامه بنویسم واگر دربن کار نیت صادقانهٔ من‌آسایش امپراطوری‌ایران نبود که میبایست روزی‌شمادر آن پادشاهی کنید(واین آسایش تنها نتیجهٔ صلح با دولت

نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی را که باز امروز میکنم نمیکردم » .

درذیل این ترجمهٔ فرانسه مترجم ژنرال گاردان مینویسد : « پایان این سند عیناً مانند پایان سند سابق الذکرست وسپس این کلمات هست : « سرانجام والاحضرت شما بایددر نظر داشته باشد که اگر ایران بارفتاری که مخالف منافع آنست ..... » درطهران (در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) بوسیلهٔ مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد .

اگوست دونرسیا (۱) »

فردای آن روزیکه این نامهای تهدیدآمیز مارشال گوداویچ بطهران رسیده یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال گاردان درپاسخ نامه‌ای که گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ رجب) باو نوشته بود مکتوبی باو نوشته وبتوسط لاژار (۲) از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که ترجمهٔ آن بدین گونه است:

« نامه خطاب بجناب آقای فلد مارشال کنت گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیر نظامی همهٔ ایالات روسیه واقع درمیان دریای خزر ودریای سیاه وغیره .

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال ،

آقای لاژار منشی سفارت خودرا مامور کرده‌ام مطالب محرمانه‌ای دربارهٔ مدلول نامه‌ای که بمن افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگوید . جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایران فوراً مصمم نشود در بارهٔ صلح باجناب شما مستقیماً و بی‌توسط فرانسه که خواستار آن شده بود گفتگو بکند برآن حمله ببرد . اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفهٔ منست رسماً بشما اظهار کنم که‌چون ایران متحد اعلی‌حضرت امپراطور وشاه مخدوم والامقام منست وتمامی خاکش راکه اشکریانش اکنون آنرادرتصرف دارند اعلی‌حضرت امپراطور وشاه ضمانت کرده است من هرحملهٔ باین خاك را تحریك در برابر دربار عالی خود تلقی می کنم . و من حق دارم از فرزانگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست بهیچ اقدامی در برابر ایران بزند منتظر شود از تصمیماتی که اعلی حضرت مخدوم والاجاه من باعلی حضرت امپراطور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود ومسئولیت واقعه‌ای راکه ناچار سبب مشاجرات ناگواری درمیان دودربار عالی فرانسه وروسیه خواهد بود بعهدهٔ خود نخواهد گرفت .

همهٔ احترامی که می‌دانم باید نسبت بشما داشته باشم دارم . ژنرال گاردان»

---

(۱) Auguste de Nerciat (۲) Lajard

پیداست که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده واین نامهٔ تندراهم میبایست بتحریك احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار برو گران بوده است که با آن عهدنامهٔ معروف فینکن شتاین و بادستورهایی که ناپلئون باو داده وبا اینکه دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملا چشیده و گرفتار خشم ودسیسه بازی انگلستان شده‌است بازهم روسها درموقعی که باناپلئون اتحاد دارند وحتی از پشتیبانی‌او دراروپا ودرمقابل سوئد وفنلاند بهره‌مند می‌شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را بعهده بگیرد برایران حمله ببرند.

اینجاکاملاشخصیت گاردان وپابست بودن بشرف وآبرودروظاهر می‌شود وپیداست که مرد شریفی بوده وهرجاکه وسایل شخصی اوبوی اجازه می‌داده است دریغ نداشته درضمن اینکه منافع فرانسه را درایران حفظ کند از منافع ایران هم‌پشتیبانی کند وگویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از ماموریت وی درایران راضی نبوده و وقتی که‌از ایران رفته است مغضوب شده ومدتی ازکار بیرون مانده است. چنانکه پس ازین بحث خواهم‌کرد ناپلئون هم ازگاردان توقع عجیبی داشته ومتوقع بوده است که باهمهٔ پیمان شکنی‌های او با ایران بازهم گاردان بتواند ایران را از انگلیسها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطهٔ خود را با انگلیس برقرار کند وبعبارهٔ دیگر درموقعی که فرانسه دیگر دربرابرروسیه ازایران حمایت نمی‌کند ایران رادربرابر روسیه تنها بگذارد وازنزدیك شدن بانگلستان بامید آنکه شاید از آن سوی بهره‌مند شوند بازدارد.

مقدمات جنگ دوم ایران وروسیه

نامهٔ توهین‌آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه درقفقاز بعباس‌میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص وآشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران وروسیه را تیره کرد. چون دولت تساری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه وایران سر بازمی‌زد وایران‌هم شرایط روسیه را نمی‌پذیرفت وروسیه نیز ازقبول متارکه خودداری‌میکرد چاره‌جزین نبود که جنك دوباره دربگیرد. کوشش‌های گاردان برای‌اقناع روسیه وجلوگیری ازجنك قهراً بجایی نمی‌رسید. گاردان دربن زمینه‌نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ (٦ رمضان ۱۲۲۳) بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است:

« طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار (۱) در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است ومجبور خواهد بوداز راه لشکرگاه شاهزاده عباس میرزا برود زیراکه جناب صدراعظم فرمانی باوداده بود ودرآن فرمان عالی حضرت بوالاحضرت امپراطوری دستور می‌داد دربارهٔ همهٔ مسایل مربوط بماموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت آقای مارشال گوداویچ رابرای امضای متارکه جلب کند وکالت تام باو بدهد. من نیز بآقای لاژار وکالت تام داده‌ام که درهمان مورد بکار ببرد.

شاهزادهٔ عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت گوداویچ باو رسیده رنجیده و بدربار اطلاع‌داده است که قصد جواب ندارد. من بصدراعظم گفتم بنظرم مناسب‌تر اینست که والاحضرت امپراطوری نامه‌ای بآقای مارشال بنویسد وباو بفهماند که بیانات وی در بارهٔ وضع کنونی ایران متکی براطلاعات نادرستست. جناب میرزا شفیع ایراد مرا درست دانسته واز آقای لاژار خواهش کرده است همهٔ کوشش خودرا بکند که‌شاهزاده آنرا بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم بمن گفته است چنان می‌نماید نامهایی‌که‌خود بآقای کنت رومانزف (۲) وآقای مارشال‌گوداویچ نوشته نیز همین‌لحن رادارد‌وشامل دلایل عاقلانه ومتقنست. آنها را بچاپارروسی که آقای لاژارباخود آورده بودداده‌اند ووی از صفوف مقدم روسها خواهد فرستاد تا ورود خود را بآقای مارشال خبر بدهد.

باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلی‌حضرت برای انعقاد یك عهد نامهٔ صلح درمیان دربارهای روسیه وایران لازمست.

پیشنهادهایی که از دوسوی می‌کنند ناسازگارست واندیشهٔ صلح در آنها نیست؛ بدین‌گونه هرگفتگویی که درمحل بشود بدرازا خواهد کشید وهرگز آنها رابهم‌نزدیك نخواهد کرد.

آخرین نامهای جناب شما تاریخ ۲٤ مه(۳) رادارد ونامهای استانبول تاریخ۲۹ ژون (٤) را. درین عدم اطلاع ازاخبار سیاسی نمی‌دانم دربارهٔ آنچه روسها را بحملهٔ بایران وادار می‌کند چه‌تصور کنم، مگر اینکه می‌خواهند زودتر کار آنها را بسازند تا ازین سوی آسوده باشند وشاید هم بعدها آنها را بچنك ترکان بیندازند. درصورتی که‌چنین‌پیش آید که لشکریانی باین مملکت‌بیایند وذخیرهٔ ایرانیان باشند مناسب‌خواهد بود مرکب از پیاده نظام وتوپخانه و سواران نیزه‌دار (٥) باتفنك باشند. سوار نظام این کشور که دربرابر افغانها وهندوها ودیگران خوبست چون وحدتی ندارد هرگزدر

(۱) Lajard (۲) Romanzoff (۳) ۲۸ربیع‌الاول۱۲۲۳
(٤) ٥ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (٥) Dragons

برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد .

در ۱۲ اکتبر (۱) بافسران فرانسوی که مامور خدمت و الاحضرت امپراطوری عباس میرزا بودند فرمان‌داده‌ام که اگر جنك درمیان ایرانیان وروسها دربگیرد بطهران برگردند . از آقای لاژار خواهش کرده‌ام بکوشد شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازمست با اوضاع کنونی بی‌طرفی را از دست ندهد .

درناحیهٔ فراهان درشمال غربی اصفهان بمناسبت مالیاتهای معوق اغتشاشی روی داده،زیراکه‌تابیست‌سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰۰ فرانك) ازآنجا وصول‌میشد واینك ۵۰۰۰۰ تومان (۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانك) مالیات بسته‌اند.در نتیجه عالی حضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر وسبب این اغتشاش دانسته‌اند . این تهمت افترا آمیز کـه بیگلر بیکی اصفهان (۲) وکسان دیگری کـه از دستهٔ مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی بجناب میرزاشفیعست، زیراکه میرزا ابوالقاسم وابستهٔ باوست. نباید ازجناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست‌وچهار سال‌دارد واز خدمت‌گزاران محترم عالی‌حضرتست بواسطهٔ هنرها وصفات خاص‌وی شایستهٔ‌احترام همهٔ فرانسویان واعتمادیست که وزیر بوی دارد وشك ندارم که روزی مرد مهمی‌خواهد شد (۳) . درنامهٔ شمارهٔ ۲٤ بتاریخ ۲۱ژوییه (٤) خودکه ازلشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام باجناب شمادربارهٔ اسمعیل‌بیك سخن بگویم (٥) که‌درماه ژون گذشته(٦) مامور شده بود بشیراز برود وسفیر انگلیسی‌ملکلم را برگرداند؛از ۲۰ سپتامبر(۷) باین جا برگشته است.فرصتی یافتم چندروز بعد اورا ببینم ، اما پذیرایی وی رمن ثابت کرد که وی را برفرانسویان تحریك کرده‌اند .

چندیست که میرزا محمد رضا بسمت مستوفی (بازرسی دارایی) بواسطهٔ حمایت بیکلر بیکی که دست نشاندهٔ اوست منصوب شده است . وی اندکی بعد بدیدن من‌آمد ، ومی‌توان مطمئن بود هرچه میتواند بمنافع فرانسه درین کشور زیان خواهدزد .

اخیراً تاکید این خبر بمن رسیده است کـه عبدالرحمن پاشا را خلعت پـاشایی شهرزور (۸) داده‌اند . با این همه چنان می‌نماید که این آشتی درمیان سلیمان پاشا و

---

(۱) ۲۲ شعبان ۱۲۲۳ (۲) مقصود حاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی صدراعظم آینده است که‌درآن‌موقع حکمران اصفهان‌ودست نشاندهٔ انگلیسها بوده‌است. (۳) پیداست که مقصودمیرزاابوالقاسم قایم‌مقام‌وزیرمعروفست (٤) - ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳ (٥) رجوع کنید بصحایف۱۲۹ و۱۳۰ (٦) ربیع الثانی۱۲۲۳ (۷) ۲۹ رجب ۱۲۲۳ (۸) دراصل بخطا Chéhve zour

این سرکردهٔ کردها بازهم ظاهریست.

لفاً گزارشی از آقای لامی(۱)سروان دستهٔ عالی مهندس تقدیم جناب‌شماخواهد شد؛ منتظر موقع مناسبی بودم که دربارهٔ این افسر ممتاز باجناب شما سخن‌بگویم، وی عاقل وبراز حرارت وتدبیرست؛ اجازه بدهید سفارش او را بجناب شما بکنم، تاازراه لطف از اعلی‌حضرت نشان لژین‌دونور(۲) را برای این افسر تقاضا کنید.

آخرین اخبار خوی لشکرگاه والاحضرت امپراطوری عباس میرزا بتاریخ ۱۳ اکتبر (۳) گواهست که سردار ایروان درضمن تفتیشی بیك دسته از سوار نظام روسی درخاك ایران برخورده است وآنها نخست برو حمله برده‌اند. درین زدوخورد چند تن کشته شده‌اند. ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه (٤) لشکرگاه خود را نزدیك اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درسه فرسنگی ایروان قرار داده است.

دیروز بیست و چهارم (۵) دربار چاپار مخصوصی نزد والاحضرت امپراطوری فرستاده است تا دستورهای عالی حضرت را باو برساند. شاهزاده نباید ازخوی جایی برود تا اینکه دردسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد. جنگ از سوی ایرانیان باید بکلی دفاعی باشد ومنحصر باین باشدکه دشمن را خسته کنند.

افتخار دارم نامه‌ای رامنضم کنم که عالی حضرت دربارهٔ وضع کنونی کارها باعلی حضرت نوشته ونامهٔدیگر راکه جناب صدراعظم میرزاشفیع بجناب شمادرهمین زمینه نوشته‌است. تنها پس ازحرکت آقای‌لازار نوشته‌اند آنهارا بمن‌برسانند و چاپارمن درراه تبریز باوملحق خواهد شد».

سرانجام پس ازین همه اصرارهایی که گاردان کرده و خواستار شده استکه ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کند شامپانیی وزیر امور خارجهٔ او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (۱٤ رمضان ۱۲۲۳) از پاریس بگاردان چنین نوشته است:

« پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

در آخرین نامهای خود بمن نوشته‌اید که دولت ایران میل دارد گفتگوی صلح با روسیه را در پاریس دنبال کند. آقای سفیر کبیر ایران درهمین زمینه بامن گفتگو کرده وخواسته است فوراً باآقای کنت دوتالستوی وارد مذاکره شود؛ ولی این سفیر کبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای درین زمینه دریافت نکرده بود.

---

(۱) Lamy (۲) Légion d'honneur

(۳) ۲۳ شعبان ۱۲۲۳ (٤) ۲۰ شعبان ۱۲۲۳ (۵) ۵ رمضان ۱۲۲۳

شد. بکوشید این دو دولت را بیك دیگر نزدیك کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمیتواند گفتگو درین زمینه از ین فاصلهٔ دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگر خواهد شخصاً فرانسه را ذی نفع کند بگردن فرانسه نیندازید وازسوی دیگر اگر بمیل دربار ایران تمام نشود جزین که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد.

قراردادی را که دربارهٔ فرستادن اسلحهٔ مورد تمایل شاه ایـران امضاء کرده‌ایـد باعلی‌حضرت نشان دادم[۳]. پیش از آنکه اعلی‌حضرت امضا کند خواسته است عقیدهٔ وزیر جنگ را بداند . وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم .

پیش از آنکه عهدنامهٔ تجارتی را امضا کنید مناسب بود پیشنهاد آنرا برای من بفرستید،زیرا دربارهٔ مواد مختلفی که میبایست در آن وارد کنید هیچ دستوری بشما داده نشده بود . وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جوابهای من باشید .

این عهدنامه کمتر از عهدنامهای ۱۷۰۸و ۱۷۱۵(۱) مساعدست،زیرا که واردات وصادرات مارا مقید بهیچ حق گمرکی نکرده بود؛ امابی‌آنکه درین‌زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیا تغییر مقتضیات ممکن بوده‌است وادار کند که درین‌زمینه عهدنامهٔ اول را تغییر بدهند یانه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج بتغییراتی باشد یانه . این تاخیر بهیچ وجه ضرری بـروابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند .

آقا باکمال اطمینان احترامات فراوان مرا بپذیرید .

شامپانیی »

سه‌روز پس‌از فرستادن نامهٔ سابق‌الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانیی این‌نامهٔ مختصر دیگر رابگاردان نوشته است ودیگر پس‌از آن‌سندی درین زمینه بامضای او دردست نیست :

« پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا ،

نامهایی که بافتخار من از ۲۹ ژوییه تا ۲ دسامبر(۲) نوشته‌اید با المثنای نامهای سابقتان رسید . اعلی‌حضرت امپراطور بلشکرگاه خود باسپانیا رفته وقسمت‌های نامهای شما راکه ممکنست جالب توجه وی باشد باطلاعش خواهم رساند .

آقای سفیر کبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب‌بدهم

---

(۱) سالهای ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ قمری (۲) از ۵ جمادی الاولی تا ۱۱ رجب ۱۲۲۳

خواستم لااقل وصول گزارشهای شما را خبر بدهم.
آقا باحترامات بسیارمن اطمینان داده باشید.

شامپانیی»

چون دیگر پس ازین نامه‌ای ودستوری ازشامپانیی خطاب بگاردان نیست پیداست که ناپلئون یانخواسته ویانتوانسته است میانهٔ ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متحد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانیی هم بهمان دستور سابق خود بگاردان که بکوشد درایران میانهٔ دودولت را التیام دهد قناعت کرده است.

اما مارشال گوداویچ درپاسخ نامه‌ای که گاردان در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) باو نوشته وپیش ازین چاپ شده است(۱) وآنرا بتوسط لاژار نزدوی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یکماه بعد نامه‌ای باو نوشته که ترجمه آن بدین گونه است:

« آقای سفیر کبیر،

افتخار داشته‌ام نامهٔ جناب شما را بتوسط آقای لاژار منشی سفارتتان که مردی محترم و درخور اعتماد شماست دریافت کنم. ازهمهٔ اظهارات دوستانه که جناب شما لطف کرده ودر نامهٔ خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم.

جناب شمامرا متوجه‌می کندکه درنیات‌خود توجهی نسبت بروابطی که درمیان‌فرانسه وایرانست ندارم. درین زمینه افتخار دارم نخست باو توضیح بدهم که من تنها ازفرمان اعلیحضرت امپراطور مخدوم بلند مقام خود پیروی می کنم وآنرا در رونوشت محرمانهٔ نامهٔ وزیر کنت روما نزوف باطلاع شما رساندم. دوم آنکه افتخار داشته‌ام در نامهٔ اول خود در سال گذشته بشما بنویسم که گمان می کنم وباید گمان بکنم دستورهایی که بزبان روسیه بجناب شما در ضمن جنگ روسیه بافرانسه که خوش‌بختانه تمام شده است داده‌شده بود پس‌ازصلح بواسطهٔ دوستی نزدیک‌دوپادشاه بزرگ‌مادیگر موردندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی‌تواند شک‌داشته باشدکه من از فرمان مطاعی که بمن داده شده است پیروی می کنم ونه‌از هوس خود. آقای دولاژار که درنامهٔ خود همهٔ اطمینان خود را درباره‌اش اظهار می کنید روابطی راکه درمدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم‌زده بیان کرده است. دربرابر این ایرادی ندارم‌مگر روابط نزدیک که اکنون پس‌از جنگ درمیان پادشاهان بزرگ ماهست. وپس از همهٔ این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی راکه بفرمان اعلیحضرت

---

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱۴۴

امپراطور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و بهیچ وجه نمی‌توانم ایالاتی راکه بواسطهٔ پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم.

جناب شما کاملا مطمئن باشد که من با کمال صداقت و مانند کسی باو نامه می‌نویسم که از کشوریست که اتحاد نزدیك باروسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا بپذیرید.

کنت ژان دو گوداویچ

از لشکرگاه نزدیك ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸ »

درین موقع که گاردان می کوشیده است میانهٔ ایران و روسیه را بوسیلهٔ ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را درین کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً باین کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی وزیر بار نرفتن دربار تسار دو دلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی اینکه بهیچ وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند و از قدم مهمی که بسوی هندوستان برداشته بودند بر گردند. دیگر اینکه از جانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده و یقین داشته‌اند که اتحاد باوی پایدار نخواهد بود، چنانکه بزودی هم این پیش‌بینی محقق شد و برای اینکه از نفوذ او در ایران بکاهند و ایران را از پشتیبانی وی مأیوس و از اتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله را درین می‌دانستند که اولا او را در مصالحهٔ خود با ایران دخالت ندهند و ثانیاً هرچه زودتر ایران را از پا در آورند و خیال خود را ازین سوی آسوده کنند که اگر بار دیگر در اروپا با ناپلئون روبرو می‌شوند از جانب ایران آسوده خاطر باشند و ناچار نباشند که عدهٔ بسیار لشکریان خود را در مرزهای ایران معطل نگاه بدارند و از وجود آنها در میدان های جنك اروپا محروم بمانند. این بود که صریحاً بمارشال گوداویچ دستور داده بودند که بهیچ وجه بمصالحهٔ با ایران حتی باشفاعت گاردان هم تن در ندهد و جداً خواستار باشد که کار را یك طرفه بکند.

مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

درمدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته گاه گاهی درمیان دربار ایران و دربار فرانسه نامهایی رد و بدل شده است. آنچه باقی مانده دو نامه از ناپلئون بفتحعلی شاه و چند نامه از فتحعلی شاه باو و چند نامه از عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون و چند نامه از میرزا شفیع صدراعظم بوزیران فرانسه است. دو نامه‌ای را که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته ژرژ بارال (۱) در کتاب « ناپلئون اول - پیامها و خطابهای سیاسی »(۲) چاپ کرده است. ترجمه نامهٔ نخستین بدین گونه است:

---

(۱) Georges Barral (۲) Napoléon Ier-Méssages et discours politiques

«پاریس ۱۶، فوریه ۱۸۰۵ (۱)

بناپارت (۲) امپراطورفرانسویان بفتحعلی شاه ایرانیان ، سلام برتو ،

من همه جا مامورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد بمن اطلاع میدهند ، بوسیلهٔ ایشان میدانم بکجا ودرچه موقع می توانم بپادشاهان ومللی که دوستدار شانم آرای دوستانه اظهار دارم ویاوریهای خودرا بفرستم. آوازهٔ شهرت که همه چیزرا آشکارمی کند برتو معلوم کرده است که من کهام وچه کردهام ، چگونه فرانسه را بالاتر از همهٔ ملل غرب جای دادهام ، بکدام دلایل آشکار بپادشاهان مشرق دلبستگی خویش را دربارهشان ظاهر کردهام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشهایی که برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم .

میل دارم خودبمن بگویی که چه کردهای و برای تامین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظرداری. ایران سرزمین شریفیست که خداوند عطایای خود را از آن دریغ نکرده است . ساکنینش مردمی هوشیار و بی باکند وشایستهٔ آنند که حکومت خوب داشته باشند و می بایست از یك قرن پیش تاکنون بیشتر ازاسلاف تودرخور حکمرانی برین ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشتهاند ازمصایب نفاق خانگی آزار ببیند و ازمیان برود .

نادرشاه جنگجوی بزرگی بود، توانست توانایی بسیار بدست آورد ، در . . ر ابرفتنه جویان هراس انگیز ودر برابر همسایگان خویش دهشت افزای بود، بردشمنان خود چیره شد و با مفخرت پادشاهی کرد ، ولی این فرزانگی را نداشت که هم درفکرحال وهم در اندیشهٔ آینده باشد . احفادش جانشین او نشدند . تنها محمد شاه (۳) عم تو در نظرمن شاهانه زندگی کرده وخسروانه اندیشیده است ، قسمت اعظم ایرانرا بتصرف خویش درآورده وسپس آن توانایی شاهانه را که ازفتوح خویش بدست آورده بود برای تو گذاشتهاست.

ازسرمشقهایی که وی بتوداده است پیروی خواهی کرد وفراتر از آن خواهی رفت، توهم مانندوی از آرای ملتی ازسوداگران که درهندوستان با جان وتاج شاهان بازرگانی می کنند حذرخواهی کردوارزش ملت خویش را وسیلهٔ جلوگیری از تجاوزهایی که روسیه درقسمتی از کشورتو که همسایهٔ خاك اوست بدان کوشش داردقرارخواهی داد .

یك تن ازخدمتگزاران خویش را نزد تومی فرستم که دربرمن مقامی مهم واعتمادی کامل دارد . مامورش می کنم که احساسات مرا بتو بگوید وهرچه باو بگویی برای من ادا کند . باوفرمان میدهم که ازاستانبول عبور بکند ومیدانم که یکی ازاتباع تو اوسف

(۱) ۱۷ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ (۲) Bonaporte اسم خانوادگی ناپلئون

(۳) مقصود آقا محمد خانست

وازیسوویچ (۱) بآنجا رسیده و خود را فرستادهٔ توقلمداد کرده است ، تا بنام تو بمن پیشنهادهای دوستی بکند ، خدمت گزارمن ژوبر (۲) در ماموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد . از آنجا ببغداد خواهد رفت و آنجا روسو (۳) یکی ازمامورین با وفای من راهنمایش خواهد شدوسفارشهای لازم را باوخواهد کرد تابدربارتو برسد . بمحض اینکه پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی وبرقرار بماند .

همهٔ ملل نیازمند بیك دیگرند . مردم مشرق زمین جرات وهوش دارند ، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظامات که باعث افزونی نیرو و فعالیت اشکرست ایشانرا درجنك با مردم شمال ومغرب نقصان میدهد. دولت توانای چین سه باردرتصرف آمده است وامروزحکمران آن یك ملت جنوبیست ، وخود بچشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یك ملت غربیست ودرمیان مادرشمارهٔ آن مللیست که جمعیت آن کمترو قلمرو آن تنك ترست همهٔ دول هندوستان را می لرزاند .

بمن آگاهی خواهی داد که چه می خواهی وماروابط دوستی وتجارت را که پیش ازین درمیان کشورتو وکشورمن بوده است تجدید خواهیم کرد. ما با یك دیگر همدست خواهیم شد، تاملل خویش را تواناتر ومتمول تر و نیك بخت تر کنیم . از تو خواهش دارم خدمت گزار با وفایی را که نزد تو می فرستم خوب بپذیری و یاری خدای وسلطنت طولانی و مفتخروسرانجام نیك را برای تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری (٤) درتاریخ ۱۷ پلوویوز (۵) سال ۱۲ (٦) وسال اول سلطنت من نوشته شد (۷) ».

پیداست که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون درایران بوده است وازلحن نامه و فحوای آن پیداست که نخستین نامه ایست که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و نیز از مدلول آن برمی آید که ناپلئون درین کار مقدم شده و نخست وی بفتحعلی شاه نوشته وراه مکاتبه را باز کرده است . رونوشت برخی از نامهایی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته نیز در دست ست.دردربار وی دوتن منشی بوده اند که ازجانب وی احکام وفرمانها صادرمی کرده

---

(۱) Osseph-Vasissowitch (۲) Jaubert نخستین سفیرفرانسه

(۳) Rousseau کارگزارفرانسه دربغداد

(٤) Tuileries از کاخهای سلطنتی پاریس

(۵) Pluviôse ماه پنجم ازتقویم جمهوری فرانسه

(٦) ازتقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است

(۷) کتاب سابق الذکر ص ۹۹-۱۰۳ .

وبپادشاهان نامه می‌نوشته‌اند نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط بوده که از رجال محتشم دربارفتحعلی شاه ویکی ازبزرگترین شاعران زمان بود ودر۱۲٤٤ درگذشت وپس ازومیرزا تقی علی آبادی پسرمیرزا زکی‌مستوفی الممالك ماموراین کارشد که اوهم شاعری زبردست بود ودرقصیده «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می کرد و نخست‌منشی‌الممالك‌لقب داشت وسپس لقب‌صاحبدیوان‌باو دادند ودر۱۲۵٦ درگذشت . مجموعهٔ نامهایی که‌این دو نوشته‌اند وبنام منشآت ایشان‌معروفست در دستست .

نامهایی که ازفتحعلی شاه‌خطاب‌بناپلئون دردستست جزیکی ازآنها هیچ یك‌دیگر تاریخ ندارند ومعلوم نیست کدام یك ازین نامها درپاسخ کدام نامهٔ ناپلئون نوشته شده است وروابطه درمیان‌آنها برقرار کردن دشوارست .درمنشآت نشاط برخی نامهاهست که تنها قسمتی ازآغازمطلب را نقل کرده ودنباله را حذف کرده‌اند و بهمین جهة نمی‌توان دریافت درکدام مورد نوشته شده . نامهٔ دومی که ازناپلئون دردستست تاریخ ۳۰ مارس (سلخ ذی‌الحجه ۱۲۱۹) را دارد وازین قراریك ماه وسیزده روزپس ازنامهٔ اول‌نوشته شده واین نامه را بوسیلهٔ‌رومیوبایران فرستاده است . ازین جا معلوم می‌شود که‌ناپلئون ازبس شتاب داشته است روابط خود را باایران برقرار کند نخست در ۱٦ فوریه ۱۸۰۵ (۱۷ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وژوبر را مامور کرده است بایران بیاورد وسپس یك ماه وسیزده روزپس ازآن همین ماموریت را برومیوداده و نامهٔ دومی‌نوشته و باوسپرده است‌که برساند.ترجمه این نامه‌بدین‌گونه است(۱):

پاریس ۳۰ مارس ۱۸۰۵

من‌باید باورکنم فرشتگانی که‌پاسبان سعادت دولند خواستارندکه من باکوشش‌هایی که تو درتامین نیروی کشورخویش می کنی یاوری کنم ، زیراکه یك اندیشه دریك زمان در اذهانمان خطور کرده است . ماموریتی که حامل نامهای ما بوده‌اند در استانبول بهم برخورده‌اند ودرضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو بافرستادهٔ من در حلب رابطهٔ مکاتبه رامی گشوده است بآن ماموراز جانب من‌فرمان رسیده بودروابطی باوزیران تو درمرزهای عثمانی افتتاح‌کند .

باید تن بقضای آسمان درداد،زیرا پادشاهان را برای آن قرارداده است‌که ملل را نیك‌بخت‌کنند وچون قرن بقرن مردان بزرك را پدید می‌آورد این قاعده را بریشان هموار می کندکه با یك دیگر همداستان شوند ، تا اینکه موافقت در میان مقاصدشان

---

(۱) کتاب سابق‌الذکرص ۱۰۳-۱۰۷

مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد واراده‌ای را که در نکوکاری دارند نیرو بخشد. جزین نظر دیگری هم‌توانیم داشت؟ ایـران شریفترین کشورآسیاست. فرانسه نخستین کشور مغربست، برملل وممالکی حکمرانند که طبیعت بزیبایشان مایلست و خواستار آنست که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند، فرمانروایی برمردم صنعتگر و هوشیار ودلیری که درین دو کشور سکنی دارند آیا از هرسرنوشتی پسندیده‌تر نیست؟ ولی‌در روی زمین کشورهایی‌هست که طبیعت آنهاحق‌ناشناس وعقیمست،واز تولید آنچه برای‌معاش لازمست دریغ می‌ورزد. درین کشورهامردم‌مضطروحریص وحسود بجهان‌می‌آیند و بدابحال اقطاری که‌آسمان باآنها مساعدست ولی درضمن‌آنکه نیکی خود را در باره‌شان دریغ نمی‌کند پادشاهان‌کاری و بی‌باك بایشان نمی‌دهد،تا بتوانند از نتایج جاه طلبی و حرص و فلاکت ایشان را حفظ کنند.

روسها از بیابانهای خود گسل شده‌اند و بزیباترین قسمت های کشور عثمانی‌تجاوز می کنند، انگلیسها که بجزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچك‌ترین ایالت دیارترا هم نداردولع‌نسبت‌بثروت‌ایشانرا برانگیخت‌ودرهندوستان قدرتی‌فراهم کردند که هرروز هراس‌انگیز ترست. این دولت را باید مراقب بود و باید ازیشان تـرسید، نه ازآن جهة که نیرومندند بلکه ازآن جهة که حاجت دارند وشهوت دارند که نیرومند شوند.

یکی ازخدمت‌گزاران‌من می‌بایست علایـم‌دوستی مرا بتو رسانده باشد،آجودان ژنرال رومیو که امروزنزد تومی‌فرستم مخصوصاً مامورست ازآنچه مربوط بمفاخر تو و قدرت تو وحوایج ومنافع ومخاطرات تست تحقیق کند. مردیست که جرأت و فـرزانگی دارد، خواهد دید که رعایای توچه کم دارند تاآنکه دلاوری طبیعی ایشانرا بوسیلهٔ این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیراکه‌وضع ملـل شمالی و غربی معرفت‌آنرا برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من ازاخلاق ایرانیان‌آگاهم ومیدانم‌آنچه راکه لازمست برای افتخـاروامنیت خود فرا بگیرند بشادی وآسانی می‌آموزند. امروزممکنست سپاهی مـرکب از ۲۵۰۰۰ بیگانه ایرانرا قتل و غارت کند وشایدآنرا منقاد خود کند، ولی وقتی که رعـایای تو ساختن اسلحه‌را بدانندوسربازان تو تربیت‌شوند که بمجموع‌حرکات‌سریع ومنظم جمع بشوند و متفرق گردند، وقتی که بتوانند صواعق توپخانهٔ‌متحرکی را باخود یار کنندوسرانجام وقتی که مرزهای توبوسیلهٔ قلاع‌عدیده‌مامون باشد ودریای خزردرموجهای خودبیرقهای بحریهٔ ایران راببیند توکشوری خواهی داشت که‌کسی‌حمله بآن نتواند ورعایایی خواهی داشت که‌کسی ایشانرامغلوب نکند.

میل دارم همواره باتو روابط مفیدی داشته باشم . از تو خواهشمندم ازخدمتگزار باوفایی که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی . کسانی راکه بدربار امپراطوری من خواهی فرستاد باملاطفت خواهم پذیرفت ودوباره‌یاری آسمان وسلطنت دراز وسعادتمند وسرانجام نیك را برای‌تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری در پاریس بتاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ وسال اول سلطنت من نوشته شد » .

نخستین نامه‌ای که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست مکتوبیست که اصل آن دربایگانی وزارت امور خارجهٔ فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست ویا اینکه از آن کتاب فوت‌شده است واین نامه تاریخ اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد . ژوبر در۱٤ شوال ۱۲۲۰ (٥ژوبه ۱۸۰٦) بدربارفتحعلی شاه رسیده ودر٢٥ صفر۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) با محمدرضا خان قزوینی سفیرایران درفینکن شتاین بحضورناپلئون رفته است وچون این نامه نزدیك دو ماه پس از بازگشت اوباروپا نوشته شده پیداست که وی بـا خـود نبرده وبهمین جهت نبایست نخستین نامه‌ای باشد که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته است واحتمال میرود که پیش ازآنهم مکاتیب دیگری نوشته باشد که نسخهای آنها بمانرسیده است . متنهای‌این نامهها که اصل آنهایارونوشت آنها دردستست نه‌تنهاازحیث اینکه‌سند تاریخیست‌اهمیت‌دارد بلکه ازنظرادبی ونمایاندن روش‌نامه نویسی آنزمان نیز جالب توجهست . بهمین جهت عینـاً آنها را نقل می کنم :

« آغازنامه نام خداوندیست که نیستی را بساحت هستیش راه نیست ودرنیستی‌هیچ هستیش حاجت لشکر و سپاه . هرکه بی یاد اوست بر بادست و هرچه بـی‌داد اوست بیداد . پیغمبران پیش را بگونه‌گونه کیش برای آزمـایش فـرستاد و خسروان معدلت اندیش را بجهت‌آسایش یافتن خلق خویش‌توانایی وگشایش . بررای مهرضیای‌شهریار بختیار کامگارتاجدار خدیو ملك آرای کشورگشای ، فیلفوس (۱) عزم ، اسکندر رزم ، حیقوق (۲) حقوق ، عیوق منجوق ، دانیال دانش ، مسیح بینش ، ظفرمند ،عدوبند ، برق

(۱) دراصل: فیلقوس اما پیداست که بایدفیلفوس باشدزیرا که این کلمه‌معرب Philippos نام یونانی پدراسکندرست .

(۲) دراصل کتاب « سیاست ناپلئون درایران درزمان‌فتحعلی‌شاه تألیف‌دکترخـانبابا بیانی چاپ طهران ص ۹۷ کـه این نامه درآنجا نقل شده این کلمه بهمین صورت آمده وقطعـاً درست خوانده نشده است .

سمند ، مجره کمند ، اثیرخاصیت ، صبا نهضت ، آب آهنك ، زمین درنك ، مؤسس اساس دشمن شکنی وجهان ستانی ، مهندس بنای مردانگی ومرزبانی ، شیرازه بندتربیت الفت ، زینت بخش صلیب مواحدت ، پادشاه سپهر گاه بلند جاه قوی دستگاه ، برادرمحبت پرور مودت شیم ، ایمپراطوراعظم ، ملك ملك ایطالیه ، مالك ممالك فرانسه عالیه که پیوسته دوستانش را نصرة وفیروزی روزی باد محجوب وپوشیده نماناد که اکنون بخواستهٔ خداوند بیچون پایهٔ اتحاد ویگانگی این دودولت روزافزون بحدی استحکام یافته که تا زمین را قرارست ازتصاریف روزگار بهیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دوجانب برنهان خانهٔفواد چنان تافته که [تا] آسمان را مدارست ازتراکم غمام فتنه وفساد واغیارغبار نگیرد ، بساط نشاط انگیز بزم وفا بلندتراز آنست که شورانگیزان را بدان دستی رسد وساغر نشاط انگیزصهبای صدق [وصفا محکم تراز آنست که دست] اختران را ازسبکسری برآن شکستی رود وازین روی پیوسته خاطر بهانه جوی درانتظار وصول اخبارفتوحات آن برادر کامگارو بهنگام رسیدن سفرای پیام گزارازمژدهای نوخرمیهای تازه دردل پدیدارست. تادرین اوقات دلگشاترازبهار نخستین نامهٔ موالفت نگارمصحوب فرستادهٔ فرزانه موسی لابلانش (۱) زیب محفل دوستی گردیده وازسفارشات دوستانه و نوید فتوحات آن یگانهٔ زمان پیمان محبت را مشید مبانی و پیمانهٔ الفت را مالامال بادهٔ شادمانی گردانیده ومقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفرآیات را در فضای دلگشای چمن سلطانیه هنگام پروازوقباب آفتاب تاب خیام فیروزی فرجام با قبهٔ مهروماه انباز بود سفیر نیکوتقریردوم دانشمند سخندان موسی اوغوست بنطان (۲) برسید و نامهٔ نامی ثانی راکه رشك نگارمانی بود برسانید وبدست آمدن غنایم بی اندازه وعراد های توپ وشکست سپاه روس واصناف مملکت روسیه وغیرآن ازولایات روسیه برملك محروس ورسیدن فرستادهٔ دانشورموسی ژوبر (۳) و رسانیدن پیغام وخبروصول عالیجاه رفیع جایگاه عمدة الاعاظم میرزامحمدرضا بسرحد حضورآن برادردوستی دستور وشمول لوازم احترام ومهربانی ازجانب خیرجوانب بسفیرمزبور بوستان خاطرخلت سرایرچندان شکفته وخندان گشت که بتوالی خزان وبرد افسردگی درآن راه نیابد وارکان مصادقت مجدداً چنان موکد شد که بتغییرات زمان رخنه درآن پدید نگردد وچون ازنهایت یکدلی واتحاد همیشه مکنون فؤاد آنست که با دوستان آن برادر کامران متحدومتحالف و بادشمنان ایشان متضاد ومتخالف باشیم همچنانکه آن شهریار نیکو کاررا با پادشاه سپهر بارگاه خورشید گاه

---

(۱) Monsieur Lablanche (۲) M. Auguste Bontemps

(۳) Mr. Jaubert

جمشید جاه آل عثمان رابطهٔ موالات قرین استحکامست مارا نیز باآن دولت علیه موافقت ومطابقت تمام ودرمخاصمت ومدافعت روس کمال جد واهتمامست وبیاری آفرینندهٔ مهرو ماه درین اوقات فرخنده آیات که باسپاه افزون تراز اختر وسوزنده تراز اخگر وتوپخانهٔ قیامت اثراز تختگاه خلافت نهضت روی داده ، فرزند ارجمند آزاده ، فروزنده اختر برج سعادت ، تابنده گوهردرج جلادت ، نایب السلطنة العلیة السنیه عباس میرزا [را] کـه بمرزبانی ممالك آذربایجان وارمن موسومست ،مأمورداشته‌ایم که ازسه جانب تفلیس و دربند وداغستان همت بردفع روس گماشته ازهرطرف بیست هزارلشکر رستخیز آشوب و عرادهای توپ کوه کوب عنان بتخلیص گرجستان ودربند وغیره گشاده وبعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان وقیزلار (۱) نهاده وسپاه فیروزرا اجازت تخریب وغارت آن دیار داده باشد وازبس شوق خاطرورغبت ضمیر بمژدهای دلپذیرفتح و نصرت آن برادر کامگار وغلبه بردشمن زشت کرداردرین اوان که جواب نامهای آن شهریارمودت آداب نگاشتهٔ خامهٔ محبت ترجمان گردیده فرستادهٔ کارآگاه موشی لابلانش‌را باردوی فلك پوی همراه وسفیر سخندان موسی اوغوست بنطان‌را روانهٔ [نزد] فرزند ارجمند کامران نمودیم که ازآنجا بپیشگاه حضورشتابد و گمان آن بود که دیرتربارحضورآن برادرمهرگستر یابد واخبار مسرت بارظفروفیروزی ایشان بجانب دوستان بعلت دوری دیاردیرآید . عجالة این نامه رقم زد خامهٔ راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید ،که مصحوب مسرعان تند روتراز پیك ماه نودردارالخلافهٔ اسلامبول بدست کیاست وفراست مصلحت گـزار آن پادشاه [سپهر]گاه سپارد واونیزرسانیدن را ببزم حضورلازم شمارد ، تا درهردوسه ماه بلکه زود ترخبرهای غلبه و ظفرآن برادر نامور بجانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود ومعلومست که نظر باتحاد ویگانگی وموافقت دل وزبان هرچه ازآنجانب خبرهای دلپذیرومژدهای فرح فزا زودتروبیشترمتواترآید سرورخاطر دوستـان منتظر افزون ترخواهد بود . ازنهایت عنایت کردگار امیدوارست که تا هنگام استیلا بر ممالك روس وتختگاه آن گروه ومعاودت عالی جاه عزت پناه سفیر کارآگاه میرزامحمدرضا وابلاغ اخبار فتح و ظفرآن برادر تا جورسپاه فیروزمندما نیزولایات گرجستان و دربند وارمن و ممالك دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاك برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت باشارت یك و نامه یك دیگر رسیده باشد . ازآنجا که خاطرشوقمند راغب بزود رسیدن سفرا ومکتوباتست بعد ازین بترادف وتوالی دوستان‌راازچگونگی وقایع مطلع‌سازند که بوسیلهٔ آگاهی ازقصد وعزیمت یکدیگر

(۱) شهری درشمال دربند ودرجنوب حاج ترخان که نام آنرا «قزلر» هم نوشته اند .

موافق مصلحت ریشهٔ درخت بد ثمر دشمنان بآسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیك ازین دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را بمقام نگارش در آورند و یگانگی و مغایرت بهیچوجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند. همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افولش مرساد.

بتاریخ اواسط ماه ربیع الاخر سنهٔ ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنهٔ ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون در دارالانشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام (۱) ».

این نامه پس از امضای عهد نامهٔ معروف فینکن شتاین نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) بامضا رسیده اما در آن زمان مسافت از اروپا بایران از راه ترکیه بیش از دو ماه راه برمی داشته است و گمان نمیرود که درموقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه بدربار فتحعلی شاه رسیده باشد و اگر اشارتی باتحاد با او هست بواسطهٔ وعده ایست که طرفین بیك دیگر داده بودند. از فحوای این نامه پیداست که فتحعلی شاه را ناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند و بالعکس با روسیه وارد جنك شود و وی هم بهمین پشتیبانی او در آغاز سال ۱۲۲۲ قمری بار دیگر بمتصرفات روسیه حمله برده و چنانکه از لحن این نامه پیداست امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا برروسیه می تاخت وی هم روسها را درموقع ضعف شکست بدهد و گرجستان و داغستان را تا دربند پس بگیرد.

درین نامه نیز اشارتی بسفارت لابلانش هست که خواهر زادهٔ وزیر امور خارجهٔ فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه واندی پس از نوشته شدن این نامه درطهران مانده است. درین نامه اشارتی هم باوگوست بونتان سروان مهندس هست که اورا نیز ناپلئون با نامهایی بایران فرستاده بود و ازین نامه پیداست که درموقع نوشتن این مکتوب لابلانش و بونتان هردو درطهران بوده اند وفتحعلی شاه این نامه را بلابلانش داده که بلشکرگاه ناپلئون ببرد و بونتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب السلطنه بآذربایجان فرستاده که از آنجا باروپا برود. اما بونتان درلشکرگاه عباس میرزا مانده ودرجنگهای وی با روسیه شرکت کرده وزمانی که گاردان بایران آمده او

(۱) مولف کتاب « سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه » این نامها را با غلطهای فراوان چاپ کرده که درین جا اصلاح شده وذکر غلطهایی که دراصل بود درین جا زاید می نمود.

را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است .

نامهٔ دومی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته و نسخهٔ اصل آن در بایگانی پاریس موجود است تاریخ ندارد و نسخهٔ آن درمنشات نشاط هم نیست وازین جا پیداست که او انشا نکرده است ومتن آن ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

«خدیو فلك جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسروقضا عزم قدرهمم دوست بلند اخترمعالی‌شیم امپراطورمعظم مفخم پادشاه مملکت فسیحة المسالك فرانسیس که گوهروجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری واختر بخت فیروز ضیا بخشای‌فلك دولت وشهریاری باد . مبار کنامهٔ آن دوست خجسته درزمانی بصنوف سرور وبهجت پیوسته رسید ، شمع آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب افزای چمن یك جهتی گشت بتازگی جلوس ... (۱) وعقد وعهد دوستی این دو دولت پرداخته‌و الفت قدیم این دوشوکت قویم راشرحی تازه ساخته تقاضای خاطردوستی ذخایروخبایای ضمیرعظمت مظاهر را بترسیم مراسم یك جهتی‌وتبیین مبانی یگانگی درطی آنست‌ظاهر گردانیده،دل محبت مایل را ازتنظیم مهمات آن دولت ابدآیت‌ابتهاجی کامل حاصل‌شد. بی‌نهایت خرسند وخوشوقت شدیم،مراودت ومرابطت وموافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعدالفت وضوابط محبت ازسوالف اعصارفیمابین این‌دوشوکت پایدار برقرار بوده وتجدید عهود عهداً بعد عهد برمراسم یك جهتی ودوستی‌افزوده،آری مسافت مابین را تدارك ازنزدیکی دلها کرده‌اند.اکنون نیزاز هرجانب شایسته است که ابواب مراودت بازواسباب مراقبت برسازآغازباشد وثمراین یك جهتی و مهر براولیای آن دولت ظاهر و مقصود خاطر ها حاصل گردد.سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه‌وبیگاه خاطردوستان را ازوصول نامه‌های دوستانه مشعوف سازند.ایام شوکت‌وکام گاری مستدام باد .»

پس از آن نامهٔ دیگری دربایگانی‌فرانسه هست که آنهم تاریخ ندارد ودرمنشات نشاط نیست ومتن آن بدین گونه است :

«چندانکه سفینهٔ گردان لنگرافگن وسواحل مستقیمة‌المراحل دوران‌دارالقرار کشتی نشینان جهان کون ومکانست سفاین وجود معرکه‌آرای عرصهٔ شهامت و هنگامه سرای مضمار بسالت ، ناظم مناظم ملك وملت ، متمم امورشوکت ودولت،جوهر شمشیر جلادت وخصم افگنی،عنوان جریدهٔ دانشمندی وفرزانگی لنگر کشتی‌عزت‌واقبال،ناخدای دریای حشمت‌وجلال،زبدهٔ‌دانش پژوهان عدالت گستر عمدهٔ‌خردمندان ملك‌پرور،مقوم‌قوایم

(۱) دراصل‌سه کلمه هست که بواسطهٔ ساییده شدن کاغذ خوانده نمی‌شود

محبت ابد تاسیس بونی فارت(١) وسرهنگان جلیل‌الشان ممالك فسیح‌المسالك‌فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم ازامتعهٔ‌کامیابی وحصول مرام‌گران باروازتـرا کم تهاجم امـواج حادثات بر کنار باده. بعد از تأکید مبانی ایتلاف‌واستیناس برمرآت خاطرمهراقتباس‌عکس پیرامی سازد که چون فرمانفرمای ملك روس رسم تودد مصافات راکـه درصحیفهٔ‌عوالم امکان نقشی شریف‌تر ازآن مندرج نیست نسبت بسلاطین اکثری ازممالك متروك‌وبعدم صواب‌اندیشی وملاحظهٔ وخامت‌عاقبت طریق معاندت‌ومشاجرت راباهریك ازفرمانروایان ولایات قرب جوارمسلوك داشته ودرین‌سال باندیشهٔ‌آنکه ایدی تطاول بسرحدات‌ممالك ایران دراز وابواب استیلا درین حدود برچهرهٔ خود بازدارد غافل ازاینکه صعوه را در آشیانهٔ شاهبازآغازتمکن ممتنع‌الوقوع وآسایش‌غزال در کنارشیرژیان مستغرب‌وممنوع است سپهبدی را با معادل چهل‌هزارلشکرودویست اراده (٢) توپ وآلات حرب بتملیك ولایات ایروان که ازملحقات مملکت‌آذربایجان وازولایات مضبوطهٔ سرکار خلافت بنیان است مأمورولوای عزیمت بجانب این ثغورافراخته‌اند . چون صورت این وقایع درآیینهٔ ظهورانطباع پذیر ومسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردید که سپهبدمذکور با جنود خویش‌آغازمداخلت درین حدود نموده وابواب‌تطاول ودرازدستی برچهرهٔ‌حال اهالی‌آنجاگشوده است مواکب قیامت‌آشوب والویهٔ نصرت اسلوب بدون اینکه‌باجتماع مجامع لشکرممالك پادشاهی پردازد ویا سرهنگان و جنـك جـویان ولایات محروسهٔ خسروانی را برین‌آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیاد که در رکاب مستعد وموجود بـودند بمدافعه ومنازعهٔ‌آن طایفهٔ ضاله عزیمت پیراگشتند . درزمان تقارب فئتین وتقابل‌جانبین نوایرجدال اشتعال‌پذیرفته عساکر بهرام کین وجنود ظفرآیین با تیغ وصمصام جان‌ستان وسنان وخنجرخون فشان برلشکرروس‌متهاجم وحمله‌ور واز زمان طلوع تیرجهان افروز تا هنگام افول وغروب درآنروز بسفك دماء وقطع اعضاء وبریدن رؤس ودریدن‌صدور وقمع هستی‌آن گروه ضلالت دستورقیام واقدام نموده مساوی دوازده هزارنفرازمعاندین مزبورین را روانهٔ عدم وخاك معرکه را با خون ایشان‌آغشته وتـوام ساخته اکثری از توپخانه‌وادوات طعن وضرب‌ایشان متصرف فیه لشکرنصرة توامان گردید . سپهبدمذکور بقیةالسیف عسکرخویش را چون مستغرق بحربلا وفنا مشاهده ونـایرهٔ سطوت وصلابت غازیان فیروز جهانسوز را ملاحظه نمودند ازمعرکهٔ‌گیرودارفرارو گریزان روی بجانب دیارادبارخودنهادندوعساکرنصرت متظاهرتا حدودگرجستان علی التعاقب بقتل‌آنگروه

---

(١) پیداست که مراد بناپارت نام خانوادگی ناپلئونست

(٢) دراصل : عراده

پرداخته ومساحات این سرحدات را ازلوث وجود ایشان پاك ومصفی ساختند و مواکب جهان گشاازفضل ایزد بی‌همتاظفرمند ونصرة اندوز بمستقرخلافت کبری منصرف گردیدند. ازاینکه عسکرروس درحدود مملکت محروسهٔ سلطانی دست هدم و و یرانی گشوده‌اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آنست که درسنهٔ آتیه بالشکری انجم احتشام ومعشری مالا کلام بعزم تلافی وانتقام بجانب ملك روس انتهاض و ولایات قزلر وآن نواحی را عرصهٔ قتل و تاراج ساخته الویهٔ استیلا واستعلا درآن حدود بر افرازیم و فرمانفرمای ملك مزبور از قراری که ازمطلعین ومترددین استماع می‌افتد با اهالی مملکت فرانسیس درمقام ستیزه جوبی وعناد و منازع و جدال انگیز باآن دولت قوی بنیاد می باشد و مکنون خاطر اشرف آنست که بنیان اتحاد وموافقت بین‌الدولتین قرین استدامت‌واستقرار واین رسم الفت و مواحدت مـوبدا و مخلدابین الجانبین مستحکم و برقـرار باشد . بناء علی هذه‌المراتب رقم نگارخامهٔ التفات ختامه می گردد که درفصل بهار که موکب جهان گشا واعلام‌آسمان فرسا بجانب مملکت روس نهضت پیرامی گرددآن موسس اساس دولت و حکمرانی نیز ازطرفی که معبرومسلك عسکرمملکت فرانسیس‌است لشکری گران‌وسپاهی بی کران تعیین وعازم‌آن سرزمین سازندکه ازین جانب جنود انجـم حشر پادشاهی واز آن طرف اجناد ظفر پرورآن مملکت پناهی آغازمداخلت بملك روس نموده کوس ونای رعدآوای کینه خواهی وانتقام را درساحات‌آن صفحات بلندآوا وفتنه جویان آن دیـار را قرین انواع استهلاك وفنا سازیم و بطریقی که باید وشاید بانهدام وانعدام‌آن مملکت پردازیم که بعدازین دراعوام عدیده‌فرمانفرمای‌آنجا باین گونه اعمال‌ناپسندیده جسارت پیرانگردد وقدم‌ازمراحلی که پایه ومراتب اوست‌خارج نگذارد . شرایط ومراسم‌ایتلاف وموالفت وضوابط قواعد استیناس مقتضی ومستلزم‌آنست که همهٔ اوقات بمقـالید مکاتبت دوستانه‌ابواب مصافات وموالات درمیانه بازوتقدیم رسوم‌موافقت ومطابقت راآغازنموده بدستیاری‌خامهٔ مؤالفت نگارمطالب ومهمات‌را بـرصفایح ابرازواظهارمـرفوع ومشروح سازند ، باقی روزگارحکمرانی بروفق‌آمال وامانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه در همـان سال ۱۲۱۹ که روسها بـایـران حمله کرده‌اند وجنك اول ایران با روسیه درگرفته بناپلئون نوشته است و ازین قرار پیش ازنامه‌ای که قبل ازین نقل کرده‌ام نوشته شده است . از لحن این نامه پیداست کـه شاید فتحعلی شاه مقدم بنامه نویسی شده وهمینکه خود را درخطرجنك با روسیه دیده وشنیده بوده است که ناپلئون هم با روسها رقابت ودشمنی دارد پیشنهاد اتفاق واتحاد باو کرده است وشاید اندیشهٔ اتحادنظامی درمیان ایران وفرانسه بوسیلهٔ این‌نامه نخست ازفتحعلی

شاه برخاسته وسپس ناپلئون آنرا دنبال کرده باشد.

نامهٔ دیگری که در بایگانی دولت فرانسه ازفتحعلی شاه بناپلئون هست بازتاریخ ندارد اما آغاز آن در منشات نشاط (۱) هست و در صدر آن نوشته شده « بیکی از سلاطین نوشته » . در میان نسخهٔ اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشات نشاط چاپ شده اندك اختلافی هست ، نسخهٔ اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس ومتن قرار می دهم و اختلاف نسخه راکه در منشات نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت میکنم :

«خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که بی‌سزا نبخشد و سزایی هم او بخشد، گل از گل آورد ومهر ازدل، آرایش بوستان ازچهر گلها دهد وآسایش‌دوستان از مهر دلها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان رابی هیچ دستان ولاغ ازپی‌داستان همدستی‌دوستان‌واسطهٔ ابلاغ وپس ازنیایش (ستایش) یزدان پاك درود ما بر پیام‌آوران نیکو نهاد ورهبران مبدء ومعاد وازآن‌پس سلامی‌دوستانه وتحیتی بی کرانه نثارانجمن [حضور آفتاب‌ظهور آن(۲)] مهین‌خسرو یگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جودگستر عدل شعار کرم پرور بی‌دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملك ستانی و] کشورگشایی برترآوازهٔ صیت گیتی خدایی ، پادشاه ذیجاه سپهربنگاه [ملك دستگاه] برادرمعظم مکرم امپراطوراعظم اکرم شهریارممالك فرانسه وایطالیا (فرانسه و ملك ایطالیا) لازالت رایات اقباله ملفوفة بالعزوالنصر وقصور اجلاله مصروفة عن‌الکسرو القصرساخته ، مکشوف رای ملك مهر (رای مهر) ضیای گرامی میدارد (می‌داریم) (۳) که نامهای دوستانهٔ آن برادر نامداریگانه درفرخ‌ترین اوان ونیکوترین زمان بدیدهٔ یك جهتی ودوستی ملحوظ وازشهود ومضامین محبت‌آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجستهٔ دولت قویم بوده بغایت مبتهج ومحظوظ گشته و وضوح مراتب یك جهتی وهواخواهی ما ازآن گذشته است که اکنون حاجت شرح و بیان وذکرواعلان باشد . بر آن برادرمعظم این معنی پیدا ومعلوم شده‌است ومکرر نامهای دوستانه بهمراهی‌سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطرخود را درمجاری مهمات یك جهتی ودوستی بر رای مودت آرای آن برادرمکرم شرح داده‌ایم وازقراری که این نوبت نامهٔ مکرم آن برادرمعظم رسیده‌وازمقصدمدعای دوستانه‌حاوی اشعارواظهارنبوده‌چنین نمود که‌مقاصدوضمایرما بر

---

(۱) گنجینهٔ نشاط چاپ طهران ۱۲۸۲ ص ۹۶

(۲) آنچه درمیان دوقلابست درنسخه چاپی منشات نشاط نیست

(۳) درمنشات نشاط بازماندهٔ مکتوب ازین بعد دیگرضبط نشده است

آن خجسته برادر چنانکه (۱) مقصود و مراد خاطر دوستی اثر ست هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است . بنابرین عالی جاه رفیع جایگاه فطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمدة الاشباه موسی ژوآنین (۲) را که دراوقات توقف درین حدود در خدمات دوستی و یك جهتی این دو دولت مسعود لازمهٔ کوشش وجهد کرده بود از تفاصیل ضمایر و مکنونات خاطر ما آگاهی بهم رسانده روانهٔ خدمت حضرت سپهر بسطت ایمپراطوری نموده بدین نامهٔ دوستی ختامه نیز محرك سلسلهٔ یك جهتی و یگانگی گردیدیم . مشارالیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر بکمال اطلاع و استحضاری که دارد تمامی مهام و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیك و دور را چنانکه (۱) بایدو شایدحالی و معلوم رای یك جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنك ایمپراطوری نماید و چنانکه (۱) خاطر دوستی ذخایر ما خواهان و طالب مقتضیات یك جهتی و دوستی آن برادر والاگهر می باشد از آن جانب نیز آن همایون برادر درمقام اقدام بر شروط وایفای عهد و یگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که بمراد هواخواهان عایقی و مانعی برای آن برادر گرامی نیست دراتمام مقصود و معهود اهتمامی داشته باشند. همه روزه منتظر وصول نامهای دوستانه از آن برادر یگانه می باشم. باقی ایام سلطنت و ایمپراطوری مستدام و بردوام باد » .

ژوانن که حامل این نامهٔ فتحعلی شاه بناپلئون بوده° نخست پس از ژوبر از جانب وی بسفارت بایران آمده و پس از آنکه گاردان مامورطهران شده از اعضای سفارت او بوده است . ازین نامه معلوم میشود که ژوانن یك بار بایران آمده و در بازگشت این نامهٔ فتحعلی شاه را با خود برده است و بار دوم باگاردان بسمت عضویت سفارت او بایران آمده است .

نامهٔ دیگری از فتحعلی شاه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی فرانسه هست باز درمنشات نشاط (۳) قسمتی از آن ضبط شده و آنرا نیز بهمان سیاق سابق نقل میکنم :

« نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوارست سپاس خداوندیست یگانه (خداوند یگانه ایست) جل و تعالی شانه (جل شانه) که ما را توقیع یك جهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست و شخص یگانگی درظل وحدت او ، همه را کفیل است و (کفیل و) هونعم الوکیل و از آن پس درود پیام آوران و رهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت

(۱) دراصل : چنانچه

(۲) Jouannin سفیر ناپلئون پس از ژوبر و پیش از گاردان

(۳) ص ۹۰ و ۹۱

حضرت اودلیلند و با اختلاف شرع و کتب (شرع وافتراق کتاب) راهنمای یك سبیل و بعد
[(۱) سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهرست و سپهر یك جهتی را تابان اختر و
دعایی که گلغونهٔ چهرهٔ خلوتیان تمناست وغازهٔ گونهٔ هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر
شهریارمهر نظرسپهرمنظر گردون مکین زمین تمکین مایهٔ عقل وپیرایهٔ تاج وتخت موج
بحراجلال واوج چرخ اقبال خدیوا کرم افخم ایمپراطوراعظم پادشاه ممالك فرانسه و
ملك ایطالیا که تافلك رامدارست وزمین را قرار تختش پاینده وبختش فراینده بادساخته]
مکشوف رای مهرضیاومشهود ضمیرموالفت پیشه میدارد (مهرضیا میدارد) که چون
نضارت اشجاردوستی (طراوت اشجار) ازاوراق(تواتر) نامهو کتابست ودرگلزار(گلشن)
یك جهتی خامه را منزلت سحاب ، نشید رسولان درمحفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت
بوستانست وسزاوارما یکدلان چنانکه گاه و بیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را
آگاه سازیم(احوال یکدیگر آگاه باشیم) [(۱) وبتحریرمکنونات ضمیروارسال سفیری
خبیرپردازیم] تاکارها برکارگاه حصول با نقش یکرنگی صورت بندد وآرزوها از هر
جانب بسلك یك جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یك رنگی بندد ومراد خاطرهااز دو
جانب بهم پیوندد) [(۱) وازین راه بعد ازفرستادن عالی جاه عمدةالخوانین الکبارعسکر
خان افشاروعالی شان میرزا علی بیك را بهمراهی زبدةالاکابرموسی غاردان (۲) روانهٔ
صوب حضورآن یگانه واکنون که عالیشان زبدةالاعیان موسی بونتان (۳) عازم ادراك
سعادت حضور بوده ازتحریراین یك جهتی نامهمطلب نگار گزارش اورمی گردیم . بعون‌الله
تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود بروفق مرام‌خاطرمهرانگیزوساغرتمنای‌دوستان
ازبادهٔ حصول لبریزست . عالی جاه مفخر الاشباه جنرال غاردان خان را درحضرت یك
جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت وعزمی استوارست ودیگران هریك‌در
رکاب یگانگی شوکتین باهره بانجام‌کاری سزاواروبی‌سپار]، درین وقت یکنفر ایلچی
ازجانب ینارال کدویچ (٤) سپه سالار روس باذن و اطلاع پادشاه روسیه (درین وقت
سفیری ازجانب دولت روسیه) وارد این حدودو کارگزاران‌ما را [باستحضاروصوابدید
جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده (مکالمات چند رفته بود) جوابی
که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هر یك از امورماآن برادر جلیل است (که
آن برادرجلیل درهریك ازامورماکفیل است) بهرچه نشان قبول نهد (نهند) ما را
رضاست وبهرچه رضا دهد [ازجانب ما] ممضی بهر که صلح آرد جنك نجوییم وهر کجا

---

(۱) این قسمت که درمیان دوچنگست درمنشات نشاط نیست

(۲) Mr. Gardane

(۳) Mr. Bontemps (٤) Général Goudovitch

(بهرجا) شتاب آرد (جوید) درنك ؛ مارادل برهوای اوست ومراد ما رضای او ، تفصیل مقالات وجملهٔ مهمات را جنرال مشارالیه علی‌ماجری لدیه باولیای آن دولت علیه اعلام و اعلان داشته (مقالات را فلان خبیروآگاه است)(۱) گزارش خطاب وجواب کماکان نوشته است، مجملا با دوست ودشمن قول وپیشهٔ ما همین است وهمیشه اندیشه ما چنین، درنیك و بد هرکار آن برادرنیکو سیرمختارست وما را درمطاوی این مهم چشم برراه اعلام واشعار واین معنی محتاج بتذکاروتکرار نیست، پیوند عهد وشرط همانست که بدست یك جهتی و اتحاد بسته‌ایم ودرانتظار نتایج وآثار آن نشسته. هرچه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مرادودلخواه ماست، شایستهٔ رسم محبت و دوستی آنست کـه اغلب اوقات از ارسال مراسلات یکانگی آیات وارجال وانواع مهمات خاطر دوستان را قرین بجهت و شادمانی سازند. باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد ».

پیداست که این نامه را فتحعلی شاه بوسیلهٔ بونتان برای ناپلئون فرستاده و پس ازماموریت عسکر خان ومیرزا علی بیك بدربار ناپلئون بوده است وپیش ازین نامه که فتحعلی شاه عسکرخان و میرزا علی بیك را بسفارت بفرانسه فرستاده نامهٔ دیگری بـا ایشان روانه کرده است و گاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دو گاردان(۲) پسر ژنرال گاردانست که با پدر بایران آمده وپس ازچندی بفرانسه بازگشته است. درین نامه اشاره‌ای بفرستادهٔ ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه بایرانست و درین زمینه پیش ازین درقسمت‌های دیگراین کتاب که درصحایف ۱۲۵- ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۹- ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰- ۱۵۱ چاپ شده‌است اسناددیگری انتشاریافته است. این نامه فتحعلی شاه مقدمـهٔ وساطت ومیانجی گریست کـه دراختلاف میان روسیه وایران فتحعلی شاه ازناپلئون انتظارداشته است وچنانکه پیش ازین گذشت بجایی نرسیده و حتی بزبان ایران تمام شده است.

آخرین نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس باقیست اینست که پس ازاین ثبت می‌شود. نسخهٔ این نامه درمنشات نشاط نیست واین میرساند که این نامه را دیگری بجزاو نوشته است. متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است:

« آغازهر ذکری که برزبان ناطقه آید وانجام هرفکری که مشاطهٔ خیال چهرهٔ حسن مقال بدان آراید سپاس خداوندیست یکتاوحکیمی است بی همتا که امتزاج کیفیات وازدواج

---

(۱) ازین جا ببعد دیگردرمنشات نشاط ضبط نشده است

(۲) Alfred de Gardane

عنصریات را با همه تباین ترکیب وتضادطبیعت چندان خاصیت اتحاد ورابطهٔ انسداد داد که پیکرلطیفی چون‌خلقت‌شریف‌انسانی چنان آراستهٔ عرصهٔ وجودآمد که مسجود ملك و مقصودفلك گردید ،سبحانه وتعالی‌شانه وعظم سلطانـه‌ودرود نامعدودبـر پیام آوران و فرستادگان پیش ورهبران پاکزاد وپاکیزه کیش که بتواتررسالات و توارد بلاغت مخبر ربط اول وآخرند وشارع مسلك باطن وظاهر، برهان‌دلیلند ومفسرآیات‌فرقان وانجیل، علیهم صلوات الله‌الملك الحبیب . از آن پس هدایای بهیهٔ محبت و اخلاص ، که از بسیط مرکزدل بحمل مطایـای وهم مرحله پیما بمنزل‌قبول وموقف شهود تواند رسیدمعروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلك خرگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایـه دوست نوازدشمن گدازظلم سوزعدل‌اندوز قبضهٔ شمشیرسطوت ودلیری پنجهٔ ساعد کشور گشایی وملك گیری نظام‌بخش اقطارممالك امن‌سازشوارع ومسالك‌خوف پردازمهالك‌طراز دانش‌وفرهنگ زیباکلیل دیارفرنگ برجیس‌عتاب بهرام‌جنگ فلک شتاب زمین‌درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهرگاه‌بلند بارگاه سترك ایمپراطور بزرگ حکمران ممالک‌فرانسه وناوار (۱) ،تادر زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام وزنار بند مجره و ناقوس نوازعقد ثریاست دیربخت وجاهش ازترنم اذکار زبـور دولتیاری بنغمات داودی پرآوازوشاهد مسلسل‌موی عنبرین بوی‌اقبال‌درصوامع تخت گاهش غالیه‌سوزوحجله طرازباد اظهارداشته‌وبخامهٔ راست نگاربراوراق‌خلوص نگاشته‌میشود: هرچند دربن مدت نه ازجانب این مهرجوی ذریعهٔ الخلوص که‌دستور قواعـد مخالصت و ترجمان اسرارمحبت ومخالمتست مصحوب سفیری خجسته‌تقریرمرسول پایگاه سریرعدل نظیرگشته ونه ازطرف با هرالشرف آن‌آفتاب سپهرسروری و سرورملک عدل پروری درتصدیرالتفات‌نامجات همایون ازرشحات خامهٔ گوهرریز رشحه‌ای که‌شارح حالات‌خجسته آیات وحاکم بر رجوع خدمات وفرمایشات باشد نضارت‌بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیرگردیدواما ازانجا که بدستیاری‌خواست خداوندبی‌چون‌آمیزش‌ودلبستگی‌ومهرجویی وپیوستگی میان‌دوپادشاه‌خورشیدگاه‌ودوشهریارجهاندار کامگار که برگزیدهٔ کردگارند رخ‌نماده‌ودرهای‌اتحادویك‌جهتی بروفق مرام‌برچهرهٔ تمنای هواخواهان گشاده برامثال‌این دوستان‌گاه‌وبیگاه لازم‌می‌دارد که‌سپاس بخشایش‌خدای‌بجای آوردن‌وازجدایی‌وبیگانگی دوری کردن وراه مراودت گشادن بهتر و پسندیده‌تر دارد وپایهٔ آرامش لشکر و کشور خواهدبود .المنه‌لله‌الودود که‌مجاری‌اوقات‌ومهمات‌این‌حدودبروفق مرام‌وساغرتمنا لبریز

---

(۱) Navarre نام قدیم ناحیهٔ جنوب غربی فرانسه دردامنهٔ کوههای پیرنه .

بادهٔ کام ، چندی پیشتر که چند تن ازخدمتگزاران دانشورآن سرکار که ازفیض خدمت آن پادشاه نیک اخترحرمان گزین گشته ، وارد ایران زمین وبـربـن بوم وبـررسیدند بمقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشانرا نزدخود نگه داری ودر هرباب لازمهٔ مهربانیو پرستاری بعمل آورده بدین جهات اظهارعهد وخلوص را وسیله دست داده که بارسال فتح الباب سبیلی درپیشگاه حضوربا هرالنور نموده آمد ، بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه عارف پر شیوه وراه دانای مراسم موسی براشن (۱) که ازجملهٔ چاکران آن دولت سپهر بنیانست برای ابلاغ خلوص نامه بیارگاه گردون خرگاه روانه ، تا برخـی پیغامها یکایك ابلاغ سازد وسپارشهای خلوصانه‌را هریک دربزم همایون بازگوید واز زبان آن یگانه‌دوران پاسخ بازآورد . ازین پس این محبت پیشه نیز بپیروی خداوند خویش زنار محبت برمیان جان بسته داریم وبا پیوندهای ارتباط ازقیود دوری رسته مترصد ازتوجهات ملوکـانه چنانست که هرروزه ازداستان کارهای آن سامان وارجاع خدمات بفرستادن فرستادگان کارآگاه آگاه فرمایند وراه را بسیارنخوانند ، که با نزدیك بودن دل پیمودن راه دور آسان نماید. همواره مخالفان مقهوروهواخواهان مسرور، کارها از هرسو بروفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد» .

ظاهراً این نامه را فتحعلیشاه پس از رسیدن هیئت نظامی فرانسوی بریاست گاردان بطهران نوشته است . براشن نامی که درین نامه ذکراورفته وحامل آن بوده است معلوم نیست کیست ودراسنادی که دردست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنـم . ممکنست از همراهان گاردان بوده باشد که با وی بایران آمده اما درایران نمانده وبزودی بفرانسه بازگشته است وممکنست مراد بواسون آتاشهٔ سفات باشد که نام‌او راتحریف کرده باشند .

گذشته ازین نامها که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس بـاقیست درمنشات نشاط اصفهانی چند نامهٔ دیگرهست که تنها قسمتی ازآغازآنها راضبط کرده‌اند ونه تنها ازعناوینی که درآن نسخه برین نامها گذاشته‌اند بلکه ازفحوای آنها نیز پیداست که ازجانب فتحعلی شاه بناپلیون نوشته شده ونسخهای آنها رابهمان ترتیب که در منشات نشاط ثبت شده وبا همان عناوینی که درآن کتاب گذاشته‌اند عیناً نقل می کنم :

«ایضاً (۲) بناپلیون پادشاه فرانسه نوشته شده (۳) : شکرومنت خداوندی را که شکرش نعمتیست واقرار برمنتش خودمنتی، درپیکر آدم ازدمی صفوت روح نهاده‌ونوح

---

(۱) ظاهرا مراد Mr. Brachon نامی فرانسویست .

(۲) دراصل پس ازنامه‌ای که درصحایف ۱۶۴-۱۶۶ چاپ شده آمده است .

(۳) ص ۹۱-۹۲ ازچاپ سابق الذکر

رابجودی خلعت نجات داده ، پور آزر از گلزار حلتش گلی آتشین است و نور طور بر اطوار نوربتش آیتی مبین ، عهد خضر را اگر با ابد عهدست بین یدیه و کلمهٔ طیبه را اگر تکلم درمهد یصعد الیه ، دست رسالت را خاتم از نقش محبت اودرانگشتست وختام نبوت راز مهراومهر در پشت ودرود فراوان برایشان و نزدیکان وخویشان بادو بعد گوهر دعایی که پروردهٔ دریای ضمیرست واختر ثنایی که برمنطقهٔ مهرش مسیر شایستهٔ نثار انجمن انجم خدم شهریار کشور گشا جهانگیر جهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگار ظلم زدا طراز تخت و گاه زیور بخت وجاه صباح بزم را مهری تابان رواح عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرو معظم خدیو اکرم ایمپراطور اعظم مالک ممالک فرانسه وایطالیا که روانش شاد وجهانش برمراد باد . شهریارا کامگارا ، ازروزی که ما بین این دو دولت جاوید مدت عهد یگانگی بسته وشاخهای گلبن یک رنگی بهم پیوسته است تا کنون بمیامن بختهای فیروز روزی نرفت که رشتهٔ دوستی در دست الفت تابی نبیند و گلشن یک جهتی ازمشرب صفوت آبی ، حضوصا درین اوان که عالیجاه فلان (۱) ازحضرت سپهر بسطت مرحله پیمای طریق مراجعت گشته وازعرض مهربانیهای کارگزاران آن درگاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصابیح دولت وجاه ضیا افزای انجمن محبت گردید و الحمدلله ازهر دو جانب دقیقه‌ای از رسوم یك جهتی متروك نیست و گامی جز بنیروی عهود یگانگی مسلوك نه، کارگزاران دولت ازین سوا گر برالواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطرها از آن جانب مرآت صافیست وهواخواهان شوکت از آن صوب اگر دربیان مهمی سخن رانند مصداق زبانها ازین جانب ترجمانی کافی وازین رو آیینهٔ اقبال دوستان با کست ومنطق آمال دشمنان برخاك، بریدان ومعتمدان این دولت درآن حضرت نسر آسا وبخت سان سایر وعاکفند وایلچیان آن حضرت درین دولت فلك نشان اقبال مثال دایر وواقف ودرخـدمات حضرتین فلك بسطت ثابت ومستقیمند ودرعین استقامت گاه راجع وگاه مقیم در نبوت والسلام» .

پیداست که این نامه مفصل‌تر ازین بوده ودر نسخه برداشتن پایان آنرا حذف کرده‌اند.

پس از آن این نامه است (۲) که پیداست آنرا هم بناپلئون نوشته‌اند :

«**کذلك بیکی ازسلاطین نوشته شده** : شایستهٔ هر آغاز سپاس شهریار بی انبازیست که همه را بدو نیازست وازهمه او بی نیاز در همه هستی جزو یکی نیست و در یگانگی اوشکی نه ودرود وافر مرپیغمبران ورهبران ورسولان وپیروان را که بـدست

---

(۱) پیداست که نام این کس را در نسخه برداری حذف کرده‌اند وچون مقصود ازآن سفیر ایران دردربار ناپلئون است باید میرزا محمد رضای قزوینی یا عسکرخان یکی ازدوسفیری باشد که فتحعلی شاه بدربار ناپلئون فرستاده است .

(۲) ص ۹۲ همان چاپ

سعی ایشان درهای معرفت وشناخت بازست و کارملک وملت بسازوازان پس گلهای دعایی که ازانفاس مسیح برگشاید نه ازباد بهاروساغر ثنایی که ازلب خضرباز آید نه ازکف باده گسارهدیه ونثارانجمن مهرآثارشهریارفلك بزم‌قضاعزم‌قدر رزم خدیو مهرافسرجود پروردادگسترخسروماه طیش‌بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابرکرم بحرشیم برادرمکرم معظم مفخم امپراطوراعظم که حسرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده‌و آمال نیك خواهانش چون‌آجال بداندیشان آماده باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می‌داریم که هنگامی که برچهرمهرورزان این دو دولت ابواب سعادت بازوسفیرتقدیر با کارگزاران این دوحضرت همراز بود فلان (۱) سفیر^ا^ با نامه‌ای که فلانست وارد شد.»

پایان این نامه را هم درین‌نسخه حذف کرده‌اند و پیداست که‌این نامه پس‌ازوصول سفیربدربارایران نوشته شده ، هرچند که کلمهٔ امپراطور که درین‌نامه بکار رفته دلالت قطعی برین نمی کند که بناپلئون‌نوشته‌شده‌باشد وممکنست تصور کرد که‌شاید بامپراطور روسیه‌نوشته‌باشنداماچون این‌نامه‌درمنشات نشاط‌آمده وتانشاطزنده‌بوده روابط‌ایران‌با روسیه‌تیره بوده‌است می‌توان بیشتراین عقیده‌راپیروی کرد که بناپلئون‌نوشته شده‌است. پس ازآن بازنامهٔ دیگریست (۲) که بدین گونه است :

« **ایضاً کذلك :** لالی ستایش و سپاسی که در رشتهٔ تهلیل و توحید بتالیف اذکاربنانی وتصریف ادوارلسانی منعقد ومنسلك آید وجـواهرحمد وثنایی که درسلك تسبیح وتمجید بتدویراطباق فلکی وتصئیراشواق ملکی مـولف ومـرتبط باشد سزاوار پیشگـاه کبریای خـداوند بنده نواز یگانهٔ راتبه سـاز آشنا و بیگانه موجـود کعبه و دیرموجد اقامت و سیرست ، مقدری که دست قدرت بی مثالش درمواد اضداد صـوری با همه تباین ودوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که ازآمیزش‌آتش وآب وامتزاج باد و خاك خلقتی لطیف چون پیکرشریف انسانی صفت قوام‌پذیرد و ازتفاعل کیفیات متخالفه وتقابل انفعالات مترادفه با حسن‌الوجوه‌سمت‌التیام گیرد وبتعلق‌نفس وبدن‌با غایت اختلاف ازاثرایتلاف مسجود ملك ومقصودفلک گردد ، مدبری که‌ازاثرحکمت بی‌همالش چنانکه در اجتماع و اتفاق اضداد آثارنیك و نتایج نزدیك نهاده تباعد وافتراق انداد رانیز اثرحصول مقصود ومراد نیزداده است نیرین‌اعظمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگاه وظهورنورو کمال ظهور درحالت جدایی ودوری این وآن وتباعد و تقابل مقام ومکانست تعالی شانه وتبارك سلطانه ودرودمسبحان افلاك برروان پاك رسل وانبیـا و خلفا واوصیا که بتواتر ابلاغ و اخبار وتوارد کتب وآثار کاشف پیوند اول وآخروشارع

---

(۱) بازنام سفیر را درنسخه حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۲-۹۳

مسلک باطن وظاهر ومخبر ربط قدیم وجدید ومظهر شقی وسعیدند، علیهم الصلوات جمیعاً مالف الانداد وخالف الاضداد وبعد هدایای دعایی که از بسیط خاك بمحمل مطایای افلاك بمنزل استجابت وموقف اجابت شتابد واذکار ثنایی که درادوار انجمن سروش موقع تذکار ومورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلك دستگاه انجم سپاه خورشید سایهٔ جمشید پایهٔ دوست نواز دشمن گداز عدل اندوز ظلم سوز قائمه سیف دلیری پنجهٔ ساعد ملك گیری نظام بخش ممالک امن ساز مسالک خوف پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم ایمپراطور اعظم که تا در دیر مسدس جهان راهبان فلک هر شام طیلسان ساز ظلام وزنار بند مجره وصلیب آویز جوزا وناقوس نواز ثریاست معابد تخت وگاه وصوامع بخت وجاهش دراذکار زبور خلافت از نغمات داودی پر آواز ومرغان خوش الحان اقبالش دراوج هوای آمال با انفاس عیسوی دمساز باد ساخته مکشوف رای ملک آرا که گنجور عقود موالفت ودستور قواعد مصادقت وترجمان سرایر دوستی ومفسر آیات یک جهتیست می داریم (۱)...»

پیداست که پایان این نامه شباهت بسیار باقسمت مربوط نامهٔ اولی که درصحیفه ۱۶۷ آورده‌ام دارد وچون نویسندهٔ هردو نامه یکیست البته مجاز بوده است عباراتی را که خود پیش ازین نوشته است باردیگر مکرر کند. پس ازین باز نامهٔ دیگریست (۲) که تنها قسمتی از آغاز آن را ضبط کرده‌اند بدین گونه:

«یکی از سلاطین فرنگ نوشته: طراز آغاز هر نامه نام بی نشانیست جل شانه که اورا نه آغازست ونه انجام وهمه راهم آغازست وهم انجام. خداوندی که ترشح سحاب قدرتش در چمن دلهای بیگانه خضرای یك جهتی برویاند وجنبش نسیم مشیتش در گلبن جانهای فرزانه گلهای رنگارنگ یك رنگی بشکفاند، شمیم این کاخ دولت را معطر دارد و نسیم آن غباری برشاخ شوکت نگذارد وپس از ستایش آفرینندهٔ جهان بینندهٔ آشکار ونهان وتحیت وسلام بی کران بروان انبیا وراهبران ورهروان وپیروان ایشان باد...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگریست (۳) بدین گونه:

«ایضاً کذلك: لالی بی قیاس شکر وسپاسی که ازمخزن انفاس من تکلم فی المهد صبیا ومنطق گوهراساس آدم و کنت نبیادر رشتهٔ اذکار سبحوا بکرة وعشیا منتظم آید سزاوار نثار دربار بارخدایی که بناخدایی انبیاء رسل وانبیا واتقای کتب و اوصیا کشتی نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع وبادبان ادیان ازغرقات کفر وطغیان بساحل ایمان وایقان رساند وازمعبر درایت وارادت ببارگاه هدایت وسعادت کشاند، تقدس و

(۱) پیداست که باز پایان این نامه را حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۵

(۳) همان ص ۹۵

تعالی شانه العزیز ...»

بازپس ازین (۱) قسمت دیگریست از نامه‌ای که پیداست بناپلئون نوشته شده وهم ممکنست دنبالهٔ همان قسمت پیشین باشد و بدین گونه است :

«**ایضاً کذلك:** سلامی چون آفتاب رایش تابنده ودعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تختش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلك یاور بلند اختر خسرواعظم اکرم برادرمعظم ایمپراطورافخم پادشاه ممالک فرانسه و ایطالیا ساخته لوح ضمیرالفت پذیررا از نقوش جدایی وتغییرپرداخته برصفایح یك جهتی ویکرایی مرتسم می‌داریم که فلان .... والسلام والاکرام ...»

اینکه نسخه‌های اصل این چند نامه که درمنشات نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهرا این فکر پیش می‌آید که شاید این نامها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است بپاریس و بدربار ناپلئون نرسیده باشدوحدس ضعیف ترایتست که شاید این نامها اصلا صادر نشده باشد ومیرزا عبدالوهاب نشاط که مامور نامه نویسی بوده‌است پیش ازوقت نامهایی را مسوده‌می کرده وحاضرداشته است که درموقع لزوم پا کنویس کند و بفرستد وبهمین جهتست که نسخه‌ای از آنهادر بایگانی دولت فرانسه نیست . اما این حدس دوم ضعیف ترست و بیشتر بدان می‌ماند که این نامها صادر شده ولی بمقصد نرسیده است .

درمیان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست (۲) که سند بسیارجالبیست وپیداست که فتحعلی شاه برای قدردانی ازخدمات ژزف ماری ژوانن (۳) که سفیردوم ناپلئون در دربار وی بوده وپس ازآمدن گاردان هم درایران مانده وجزوسفارت اوشده است لقب «میرزایی» باوداده است .

درآن زمان این لقب ازمهم‌ترین امتیازات دولتی بود که بعمال درجهٔ اول کشوری می‌دادند وبعمال لشکری لقب «بیک» داده می‌شد و برای اعطای همین امتیازمهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی وادیب معروف آن زمان نوشته‌است وصادر کرده‌اند :

«**فرمان لقب میرزایی یوسف ژاونین فرانسه :** آنکه چون عالیجاه مفخر الاشباه عمدة‌الاکابرالعیسویه موسی یوسف مریم ژوانین که در تقریر ارصاد بطلیموس رابد وحرف بطالی مایوس سازد ودرتحریراصول عجز اقلیدس را درشکل اول بوجهی

(۲) ص ۹۵-۹۶

(۲) ص ۱۱۹

(۳) Joseph-Marie Jouannin

دیگرمحسوس ، کلك تحریرش بر الواح بیضا که نموداردست موسیست از زنجیرداودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تقریرش که ازعقد لالی الفاظ مریم را خجلت بخشاست گویی از بی ارتباط کلام پیوندی ازرشتهٔ مریم دارد دیریست که دردیر بندگی ما که در سلک پیشکارانش فلك با نطاق مجره چاکری مزنر نماید زنارارادت اورا برمیانست و در صحف لیل ونهار ازقرآن فجرتاتوریهٔ عشا انجیل اطاعت زبورخامه وزبور زبان در معبد صدق با بندگان ما شرط چاکری وفرمان بری را صلیب بسته و درتسلیم هوای خود برضایی که آمیخته با قضای خداست ازقید تثلیث رسته بود طایرقدرش را ازتوجه همایون ظل اللهی که ازفیض روح القدس بانفاس مسیح دمسازست درهوای عزت قوت پرواز بخشیدیم وازآنجا که قامت راستیش عاری ازلباس التباس وازملبوسات ایرانی متتبع طرز لباس وازفحوای الظاهرعنوان الباطن برصدق یکدلی خود قیاس آورده بود باقتضای من تشبه بقوم فهومنهم اورا درشمار چاکران ایرانی معدود و بلقب میرزایی که ازالقاب دبیران ایرانست سرافرازو باسم میرزا یوسف بین الاقران عزیزوازاخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردودولت خورشیدآیت ایران وفرانسه مابین المشرقین یک جهتی را قبلهٔ عبادت خود ساخته بیت المقدس وداد این دو حضرت را که کعبهٔ مرادست ازاذکار باقصی النهایه معموروخود را مظهرعنایات خاطرمهرآیات که اظلال انوارطورست سازد ».

ازفحوای این فرمان پیداست که ژرف ژاون مرد دانشمندی بوده ومخصوصاً در ریاضیات دست داشته ودرایران جامهٔ ایرانی می پوشیده وشایدهم لباس نظامیان آنزمان ایران را دربرمی کرده است وازاینکه اورا میرزا یوسف نامیده اند برمی آید که شاید زبان فارسی را هم فراگرفته باشد .

درمنشات نشاط (۱) این نامه نیزهست :

«**فرمان همایون خطاب بوکیل دولت فرانسه** ـ آنکه عمدة الاکابرالعیسویه فلان بالقابه ازوصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزآگاهی اعطاف حاصل نماید که: چون درین اوان ازاهترازالطاف یزدان قدیم وتابش اعطاف خداوندکریم گلزار یک جهتی دولتین بهیتین راآغازربیعست وگلبن وداد وچمن اتحاد را برگ وسازبدیع ، افنان نورسته الفت ازدوسو پیوند یکرنگی بسته وشاخسارمحبت ازدوجانب بهم پیوسته است مکنون خاطرمهرمأثرداشته ایم که روضهٔ روح بخش یگانگی را بی سفیرسفیردمسازنگذاریم و با نشید بریدی نکته پرداز گلشن یك جهتی راازآهنگ راز پرآوازداریم ، اگر بیگانه بدین گلشن پای رساند خامه باشدواگردست صبا برگ گلی برفشاند نامه. درین زمان بهجت علامه بجهة ابلاغ نامهٔ مودت ختامه همایون بحضرت گردون بسطت امپراطوری لازالت احبائه

---

(۱) ص ۱۱٦

منصورین واعدائه مقهورین ، عالیجاه عسکرخان افشار را که ازجویبارارادت ما نهال وجودش براستی رسته وهزاردستان صداقتش از آمیزش غراب دستان رسته ، معتمدی خبیروسفیری بی نظیرست ، ازر کاب نصرت مآب پادشاهی روانه و بآن عالی‌جناب‌فرزانه اعلام می نماییم که فلان ...»

پیداست که این نامه درموقع فرستادن عسکر خان بسفارت پاریس در۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبار نامهٔ او را داشته است وپایان‌آنرادر نسخهٔ چاپی منشات نشاط حذف کرده اند .

نامه فتحعلی شاه بوزیرامورخارجه فرانسه

درمیان اسنادی که دربایگانی دولت فرانسه درپاریس‌هست نامه‌ای نیزاز فتحعلی شاه‌بوزیرامور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمولست که تنها پادشاهان بپادشاهان نامه می‌نویسند ومعمول نیست پادشاهی بوزیر کشوردیگری نامه‌بنویسدواین نامهٔ‌فتحعلی شاه‌خطاب بوزیر امورخارجه فرانسه میرساند که در آنموقع در ایران ازین عادات‌ورسوم خبرنداشته‌اندونامه نوشتن‌فتحعلی‌شاه رابیکی‌ازوزیران‌فرانسه کسرشان او نمی‌دانسته‌اند . متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل که درپاریس‌باقیست بدین گونه است :

«جناب وزارت وامارت مآب دولت و سماحت وبسالت اکتساب دیباچهٔ صفوت و کیاست عنوان فطنت وفراست زیب وسادهٔ محاسن خصایل زینت ارایك محامد و فضایل مرصص بنیان‌الدوله بالفکرالثاقب موسس‌ارکان الشوکه بالرای الصائب مهتمم مهام‌الامم قوام‌السیف والقلم دبیرروشن رای مشیرملك‌آرای سنیورمار کی دهسل وزیر بی نظیر ممالك محروسهٔ فرانسه‌بعواطف مترادف مشفقانه‌ومکارم کرایم‌جاودانه معززومؤیدبوده ازهرگونه سوانح کرانه ، همواره مشمول توجهات‌خاصهٔ شهریارانه . بعد ازتذکارمراسم محبت ووفاق واظهارشرط ملاطفت واشفاق مکشوف ومشهود می‌داریم که چون‌ازروزی که بنیروی اعطاف حضرت خداوند والطاف یزدان بیچون وچندآمیزش ودلبستگی و مهرجویی‌وپیوستگی‌میان‌دوپادشاه خورشیدگاه ودوشهریارتاجدار جهاندار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده وابواب اتحاد ویکرنگی بدستیاری مقالید تاییدآفریدگار در بین الدولتین علیتین مفتوح و گشاده کشته،قطع نظرازمداومت میامن بخشایش خدایی ،پرتو مهرورزی‌پادشاه ذیجاه فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم خورشید سایهٔ‌جمشید پایه دوست نوازدشمن گدازپنجهٔ ساعدکشور گشایی وملك‌گیری قبضهٔ شمشیرسطوت و دلیری طرازدانش‌وفرهنگ زیب اکلیل‌واورنگ شاهنشاه‌بلندبارگاه سترك‌ایمپراطور

بزرگ حکمران ممالك محروسهٔ فرانسه وناوار(۱) که تا فلك را مدارست وزمین راقرار پیشگاه آمالش مرقف ماموول باد بنوعی فروغ افروز کاشانهٔ دل مهر منزل گشته که تا مرالدهورو الاعصار نازمحبت درمیان جان برقرار خواهد بودوشاهد ربط والفت پیرایهٔ آغوش برو کنار، امید ازخداوند لم یزل داریم که این گونه پیوندوارتباط هردودولت روزبروز موجب گسستن امید بد خواهان وشکستن شیشهٔ دشمنان گردد . درچند وقت که چند تن از خدمتگزاران آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بروفق ارادات درون مهرمشحون نواب ما ایشان را درنزد خودنگه داشته وهریك را بهرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین تقریبات اتفاقیه تدبیرات حسنه بحمدالله اسباب مراودات فراهم آمده مسببات اظهار عهدمحبت راوسیلهٔ خیری دست داده بود که بارسال سفیری فتح الباب سبیلی بدان دولت سنیه نماید و نامهٔ مهر ختامه بپیشگاه حضورخورشید ظهورپادشاه گردون جاه مرسول آید . بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه دانای پرشوه و راه موسی براشن (۲) که از مراسم سفارت و راه و رسم رسالت خبیر بوده روانه داشته و بنگاشتن نامهٔ مهرختامه و رقم این پروانهٔ ملاطفت نشانه پرداخته گشت ، تا بخواست خدای یگانه سفیر مشار الیه بعد از رسانیدن خلوص نامه سر کار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهردانش و فرهنگ بشرح برخی از رازهای یك جهتی و ایتلاف پردازد وآن دستورفطانت گنجور را ازمکنونات ضمیرانورنواب ما آگاه سازد و بران جناب این معنی پوشیده نماند که درین یك دو سه سال لشکری ازاهالی هر کشوری که درقلمرو نواب ماهستندقدری تفنگ وچند اراده (۳) توپ بجهة لشکرمزبوردرین جا ضرورت یافته چنانچه باهتمامات آن جناب مساوی دوازده هزارتفنگ باده اراده (۳) توپ ویك نفرمعلم که پیادگان لشکر را آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما بقیمت وبها که ازآن سومشخص می نمایدمساعدت نمایند وازآنجا بحمل جهازوسفاین ببصره فرستاده آیدوقیمت اودرین جا کارگزاران نواب ما بماموریـن آن سر کار که در بغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود وظهوراین محبت ازآن سو بروفورمهربانی ومحبت نواب ما بچندین مراتب خواهد افزود و کماهی این مطلب را نیزسفیرمشارالیه خواهدگفت . اکنون که بمقدرات کردگار روابط الفت ودلبستگی نواب ما باآن دولت سپهر بسطت مربوطست بایدآن جناب صفوت آداب گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد ، انجام مرام را برذمت همت خود لازم شمارد و این

(۱) Navarre

(۲) Mr. Brachon

(۳) دراصل : عراده

زحمات وتعهدعات را بمقتضای همت با فطرت خود زودترصـورت انجام وتمشیت اختتام داده ومساعی جمیله را مضایقه ودریغ نداشته درمعانی ارتباط و ایتلاف بین‌الجانبین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی واهتمام تمام و کوشش مالا کلام مرعی نمایند ، درادای شرط دولت خواهی وحسن خدمت فکرت خود را از کاردرنگیرنـد وهـرگونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی‌ملاحظهٔ مغایرت بر لوحهٔ عرض نگارند . باقی ایام خدمت انجام وزارت وصفوت و کامرانی جاودانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان بدربار فرانسه فرستاده است وبا همان براشن نام که پیش ازین ذکر اورفت روانه کرده است . درین نامه ازدولت فرانسه در خواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ بایران بفروشند وبا کشتی ببصره بفرستند وپول آنرا در بغداد دریافت کنند . ظاهرادربار ناپلئون باین درخواست‌فتحعلی‌شاه وقعی نگذاشته است زیرا که‌دراسناد دلیلی واشاره‌ای نیست که این دوازده هزارتفنگ وده توپ را بایران فرستاده باشند .

ممکنست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه بوزیرامورخارجه نوشته باشد ومولف کتاب «سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه» بخطاآنرا بفتحعلی شاه نسبت‌داده باشد ، چنانکه نویسنده نـامه همه‌جا دربارهٔ خود «نـواب ما» می‌نویسد ودر انشای‌آن زمان این اصطلاح دربارهٔ شاهزادگان رایج بوده نه دربارهٔ شاه .

مکاتبه عباس میرزانایب السلطنه باناپلئون

گذشته‌از نامهایی که درمیان‌ناپلئون وفتحعلی‌شاه رد وبدل‌شده‌ونامهٔ سـابق‌الذکر که فتحعلی‌شاه‌یاعباس میرزابوزیرامور خارجهٔ‌فرانسه نوشته‌اند دربایگانی‌دولت فرانسه درپاریس نسخه‌ای‌اصل نامهایی‌هم‌هست که‌عباس میرزانایب‌السلطنه‌ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بناپلئون نوشته است . عباس میرزا دردربارفتحعلی شاه اختیارونفوذ بسیار داشته ومخصوصاً در روابط ایران باکشورهای بیگانه مانند روسیه وعثمانی وفرانسه و انگلستان بسیاروارد بوده وبهمین جهة‌گاهی مستقیماً و بی‌مشورت با پدرش بپادشاهان بیگانه نامه می‌نوشته است وازآن جمله است نامهایی که بناپلئون نوشته ویکی ازآنها بدین‌گونه است :

«متعالی ازادراک‌عقول‌ومنزه ازدریافت‌اندیشه واوهام ذات‌مقدس مالک‌الملکیست یگانه‌جل‌شانه وبهربرهانه که باقتضای‌حکمت بالغه‌واستدعای عنایت سابقه گوهر گرانمایهٔ وجود شهریاران بلند پایه را ازبحرابداع ولجهٔ اختراع بساحل شهودآورده واسطهٔ‌عقد جمعیت‌امم و رابطهٔ نضد فراید افراد بنی‌آدم نمود وآفتاب ذات سایه‌گستر ایشان را در



عباس میرزا نایب السلطنه
از کتاب دوبو

سایهٔ ذات آفتاب پرورخویش چون گوهردرصدف واختردرشرف پرورده وازموافقت ایشان ابواب امن وامان برچهرهٔ جهان وجهانیان گشوده غبارفتنه وآشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین واضدادست بآب تیغ صولتشان فرونشانیده وگلهای خیروصلاح از شوره زارجهان که منبت شروفناست باهتزازصبای معدلتشان بررویاینده نهان‌خانهٔ اسماء وصفاتش راه خیال بسته وبردامن چهرهٔ جلالش گرد زوال ننشسته ، مبدع مبادی جود ومخترع ذات وجود :

خداوند گیهان و گردان سپهر — فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
نیاز بزرگان گردن فراز — زگردن فرازان همه بی‌نیاز

ودرودو آفرین فراوان برروان پاك وگوهرتابناك تاجداران اقلیم بینش وشهریاران کشورآفرینش پیغمبران راهنما وراهنمایان گره گشا تا ماه‌وخورشید برفلك تابان وتیر وکیوان‌فروزانست باد وبعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد وداد را بنیکوترین وجهی آراید وروایح تحیات وافیه که مفرح دماغ مؤافقت و صفاآید تحفهٔ بزم ارم نظم پادشاه کیوان‌گاه فرقدقدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسرستاره لشکر دشمن مال فرخنده مآل فروزان بدر سمای سماحت و شهریاری درخشان گوهربحر جلالت و تاجداری فرازندهٔ رایت شهامت ودلیری برازندهٔ اورنك سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلال پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عزایمه بریاح الظفر منشورة ورياض ممالکه بسجال الافضال معمورة ساخته صورت دعا را برآیینهٔ رای ملك آرای منطبع و مرتسم می‌دارد که‌ازدیر بازتا کنون روزگاری درازست که هیچ گاه میانهٔ فرمان روایان ممالك ایران و فرنسیس امری مخالف رسوم و دادروی ننموده و دریـن عهد فیروز مهد که خاتم دارایی بر کف .·. شاه باباام ، اعلی الله‌لواء دولته ، مفوض و زمام مهام فرمانروایی فرنسیس بآن برازندهٔ تاج ونگین مسلم گردیده روزبروز برموافقت جانبین افزوده است وبا اینکه دربن سنوات کارگزاران دولت انگلیس از آمدوشدایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که‌شاید باین تلبیس رخنه‌درارکان‌موافقت دولتین ایران وفرنسیس حاصل آید بازازطرف مستلزم‌الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط مواحدت باآن شوکت بهیه مرعی ومرجح افتاده بلکه دریـن اوان که خصومت میانهٔ کارگزاران دولت روس وکارفرمایان این شوکت ابد مانوس بوقوع پیوست بحکم آنکه دوست دشمن دشمن ودشمن دشمن دوستست دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای ایـن شوکت بدوستی و ودادکارپردازان‌آن دولت گردید وانشاءالله‌الرحمن فواید این یکرنگی و

مواحدت روز بروز برمملکتین عاید خواهدشد وچون دربن اوقات فیروزی علامات بمسامع اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار بممالك روس کشیده و برخی ازولایات آنجا را بقهروغلبه متصرف گردیده اند ازاستماع این خبر بهجت اثر خاطرمهرپرور باقصی الغایه مسرور ومستبشرشد وبمقتضای مودت جانبین صورت این معنی برصحیفهٔ ضمیر نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت ازین لشکر کشی ودشمن کشی ادای شرایط دوستی بااین طرف بوده است واگرچه ازطرف کارگزاران آن دولت نویداین فتح نامدار باولیای دولت جاوید اقرار و اظهارنشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفهٔ الوداد پرداخت و روانهٔ دربارشوکت مدارساخت بحمدالله والمنه چنانکه ازآن طرف لازمهٔ قتل وغارت دربارهٔ دشمنان دولتین بعمل آمد دربن ایام ظفرفرجام که اشپخدرسردارلشکر روس غافل ازانکه سرخود را برسودای تعرض خواهد نهاد باگروهی انبوه ازطرف خشکی وجمعیتی بی نهایت نیز باکشتیها ازروی آب آهنگ ستیز وازجانب بحروبرآتش شوروشر تیز کردند ازین طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان وقضای ناگهان بجانب ایشان روان گردید وازحصول تلاقی که رایت جدال افراخته وآتش قتال افروخته برساحل بحر نهری ازخون روان وبرروی هامون ازکشتها پشتها نمایان اشپخدر باگروه بی حد ومر عرض تیغ آبدارمبارزان شیرشکاروجمعی کثیر نیز گرفتارقید اسار و بقیةالسیف قرین خذلان وخسارازروی بحرپی سپر طریق فرارگشتند و بغیر معدودی از ایشان که راه گریز برایشان بسته ومحافظت جان را درحصار گنجه وتفلیس نشسته اند دیگر نشانی از ایشان دربن حدودوسامان نیست ونظر باینکه عساکرمنصورهٔ آن دولت حال نیزدرولایات روس متوقف ومترصد ستیزوآویزند ومبارزان خصم اندازازین طرف نیز دربن سرحدات باتیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوارآنست که اولیای آن دولت درتتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کاردشمنان را ساخته وخاطر ازمهم ایشان پرداخته دارند وهرگونه امری که انجام آنرا درعهدهٔ اهتمام کارپردازان این دولت جاویدفرجام مناسب دانند رجوع فرمایند که ازین طرف بهیچ وجه مانع وعایقی درشروع بکارپیکار نیست وچون این معنی نیز سامعه افروزاولیای این حضرت گردید که دربن اوقات که کارگزاران آن شوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته وایشان را از تعرض سرحدات ممالك ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالك گنجه وگرجستان را ازاولاد ارکلی خان والی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریده و بدان جهت متعرض گردیده اند اولا اینکه معاملهٔ طایفهٔ مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رویتست وبرفرض وقوع بر هر صاحب بصیرت ببدیههٔ عقل روشن و مبرهنست که مبایعهٔ ملك با مالکست نه با زارع و دشتبان و اختیار گله با صاحبست نه با شبان و

قطع نظر از ین مراتب هر بیعی را بهایی لازم وسزاو برهمهٔ دورو نزدیك ظاهروهویداست که بهایی که درازای این معاملهٔ ادعایی باولاد ار کلی خان وجواد خان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگتر ار کلی خان ازجام قهرایشان شربت زهرچشیده وجواد خان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغرمرگ کشیده وبقیهٔ اولادایشان برخی درولایات روس محبوس وبعضی دیگر ازخانه و وطن ومحل و مسکن نومید ومایوس معتکف این آستان شوکت مانوس اند اگرچه بعنایت الله وتاییده تیغ ستم سوزوخنجر برق افروز دلاوران فیروز درطی این دعوی برهانی قاطع وآیتی ساطعست وعنقریب جواب ادعای باطل وافترای بیحاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن دولت بملاحظهٔ موانست جانبین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هریك ازسلاطین سکندر تمکین ممالك فرنگ که با امنای آن دولت رابطهٔ دوستی والفت داشته باشند مکشوف دارند تااولیای این حضرت درتلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق بجهت ستیزه جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف وتجاوزازسنن اسلاف که مخالف سیر وسلوك دادگستری و منافی رسم وآیین شهریاران عدل پرورست منسوب نگردیده معلوم همگنان آید که مبادرت بخلاف ازطرف ایشان بوده است وهرگاه امنای آن دولت را ممکن شود که درین باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالك فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهور مبنی بر بطلان حجت ایشان صادرنموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی واتحاد خواهد بود . ترقب ازمخایل صفات ومحامد اخلاق خسروانه چنانست که همه اوقات از بهارستان مودت وموالات رایحه بخش موافقت و مصافات بوده ازرشحه فشانی نیسان خامهٔ دوستی ختامه اراوت افزای بوستان مطابقت و ولا گردند و بترسیل رسل ورسایل دوستانه مشید مبانی یگانگی و وداد و مشدد ارکان یکرنگی واتحاد گردیده بنای موانست را محکم فرمایند.باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهور ورایت فیروزی آیت درمعارك دشمن کشی مظفرومنصور باد .»

این نامه که سند بسیارجالبی ازاوضاع آن زمانست پیداست که درسال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰٤ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگ ایران و روسیه نوشته شده است. دربن جنك فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف (۱) نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است . کلمهٔ انسپکتور(۲) فرانسه درزبان روسی «اینسپکتور» خوانده می شود وممکنست که درآن زمان عوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ می کرده باشند واین کلمه در زبان عوام ایران «اشپختر» وحتی «اشپخدر» شده است و در

Inspecteur (۲) Tsitsianof(۱)

آن زمان همه اورا اشپختر واشپخدر نامیده‌اند . ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیهٔ باکوشده ودردریای خزر نیز ناوگانی ازو پشتیبانی می کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را بهمین وسیله تصرف کرده بود . درماه ذی‌الحجهٔ آن سال که زمستان بسیارسختی بود هنگامی که بشهر باکو نزدیك میشد در میان برف و باران بسیار سخت عدهٔ بسیارازچهارپایانی که توپخانهٔ اورا می بردند در راه تلف شدند وچون راهها بسته بود وخوراك کم شده بود لشکریانش درمضیقه بودند ووضع بسیاربدی پیش آمد .ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت وحسینقلی خان قاجار که ازتبریز با لشکریانی بیاری اوآمده بود وایشان هم گرفتار همان دشواریها وسرما شده بودند قرار گذاشتند دربیرون شهرملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند. حسینقلی خان نقشهٔخاینانه‌ای کشید وچون قرار گذاشته بودند که تنها وبا دوسه تن ازهمراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم زادهٔ خود را همراه برداشت وچون ازشهر بیرون آمدند و ژنرال تسیتسیانوف رسیدو بنای گفتگوراگذاشتند ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود ومتوجه خطری نبود وهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری ازپشت سرباوزد و گلوله ازسینه‌اش بیرون رفت وبروی درافتاد و سراورا فوراً بریدند وباکمال عجله بطهران بدربارفتحعلی شاه فرستادند وباکمال شتاب بطهران آوردند و فتحعلی شاه درموقع ورودآن سربریده بسلام نشست و شهرطهران را چراغان کردند و چون بمنتهای شتاب آنرا بطهران آوردند ازآن روز درزبان فارسی مثل شد که «مگر سراشپختر می آوری ؟».

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس ازین واقعه درآغازسال ۱۲۲۰ قمری بناپلئون نوشته است. نیز پیداست اشاره‌ای که درین نامه بشکست روسها دربرابر ناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز (۱) است .

بجز نامه‌ای که پیش ازین انتشاریافت عباس میرزا نامهای دیگر بناپلئون نوشته ونسخهٔ اصل سه نامهٔ دیگر اودربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست ، یکی از آنها بدینگونه است :

« داوردانا زورمندتوانا پادشاهیست که بقدرت بالغهٔ ازل هست ازنیست آفریده و بقوت کاملهٔ لم یزل بسیط افلاك برگرد کرهٔ خاك کشیده ، بهر کیشی پیغمبری درست اندیش فرستاده وبهر ملکی ملکی را تاج وافسرداده ، برهمگان قادروفایق ، برهمه سابق واز همه لاحق ، حمدش واجب برهمه کس ، شکرش لازم درهرنفس ، مقصود ازکعبه و کلیسیا

(۱) Austerlitz

معبود عابد وترسا ، ازهمگان بی نیاز وبرهمه مشفق ، ازهمه عالم نهان وبر همه پیدا ، لاتعدکرائم افضاله ولا تحصی مخایل جلاله . ار آن پس که نسیم دلاویز کلك گوهر بیز غنچهای دلارای شکر وثنارا برگلبن بیان حقیقت نما شکفتگی ونما بخشید عندلیب جان فریب زبان بمنطقی فریبنده ترازتاب سنبل شاداب ونرگس نیم خواب درگلزارثنای خدیو کشورگشا ملك ملك‌ستا جهانجوی جهاندارمظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلفوس بادانش وهوش افراسیاب‌سخت کوش لنگر سفینهٔ جلال گوهرمیحط اقبال بدرفلك شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم‌افروز انجمن سروری سروسرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیوآسمان تخت زورمند صدر نشین ایوان وفا جرعه‌نوش بزم صفاخسرو نصرة یاب دولتیار سایهٔ مبسوط آفریدگارامپراطور افخم‌عم کیوان‌قدرانجم حشم‌دام‌اقباله، نغمه سنج وزهره ساز وبذله‌گوی وترانه پرداز میگرددکه: چون صفای خاطر وفواد و وفاق دوشوکت ابدبنیاد متقضی آنست که همواره از دوجانب‌همای عزم سفرای سخن پرداز ودرهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده ، امنای حضرتین ومشیران‌شوکتین از کار وکردار یك دیگر قرین آگاهی واستحضار باشند وبملاحظهٔاین‌حسن دوستی وولا هرگاه بریدی عازم‌آستانهٔ علیا شده طایردل بشوق‌استکشاف اخبار بهجت‌آثار آن‌دولت پایدار بال افشان گردیده وضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه نیوش رسیده ، لهذا درین اوقات مشحون بمسرت که حامل نامهٔموافقت‌ختامه‌میان بیندگی حضرت بسته وطریق مسارعت گشاده داشت خانهٔ اشتیاق نیز بامداد مداد وداد بر اوراق این مراسلة الوفاق مختصر مراسم شوقمندی راباطیب‌عبارات واحسن اشارات واتم‌معانی واخص الفاظ نگاشت ونقاب احتجاب ازرخسار حسنای مدعا فروگذاشت بمیامن تأییدات آفرینندهٔ خورشید وماه بخواست دل مهر پرورآن خسرو کیوان پایگاه روزگارفرخنده آثار این دولت پایدار بکام وهمهٔ مهام‌ملکی وملکی بروفق مرادومرام میباشدواگرچه آلات وادوات قهرونکال‌عساکر روس بروجه دلخواه میسرومقدور گشته وسواران‌بهرام سوز وپیادگان‌آتش افروز سپاه ظفر همراه‌نیز بمقتضای غیرت ومبتغای‌حمیت‌چون‌شیران نر وپلنگان کینه‌وردامن همت بر کمرزده‌مترصدومنتظر می باشند که بمجردآنکه‌اشاراتی اظهار شود اقدام بکار پیکار نمایند وبا دم‌تیغهای‌تیز وخنجرهای خونریزوتوپهای‌البرز کوب آیت رستاخیزظاهر وآشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القرار فرانسه وروس سازش والتیامی‌استقرار یافته ومیان این دولت علیه ودولت انگریز بنابر دوستی دولتین فرانسه وایران آتش دشمنی بالا کشیده وباین مراتب اکنون کاوش باآنهااولی می نماید اولیای‌آن دولت جاوید بنا حالی در مجادلهٔ با روسیه تأملی دارند ، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر بعهد نامهٔ ممهورهٔ میانهٔ

دولتین خبری محقق رسد با آنچه آن خدیو نیکو نهاد بنا و بنیاد گذاشته باشند از آن قرار معمول دارند . بالجمله اکنون بمیامن اهتمام آن خسرو گردون احتشام رزم پیادگان مریخ انتقام فرانسه درعساکر ظفر شعار ایران انتشار یافته واز عالیجاهان صداقت آگاهان موسی لامی (۱) وموسی وردیه (۲) دراشاعه وتنظیم نظام مزبور جهد موفور بظهور رسیده و یقین کامل حاصلست که اگر بازمیان عساکر این دولت وسپاه روس درهای جنگ وجدال بازشده کار بپیکار انجامد در همان حملهٔ اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پرخاشخر روسیه پریشان ومستأصل و گرفتار دام اجل گردند واگر بنا بر شرط وعهد آن خسرو همایون مهد دشمنی ایران و روس بدوستی مبدل و کاوش با آنها بسازش محول گردیده مبارزان فیروزمند ایران را از کارجنگ با روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی وشجاعت این لشکر درجنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهروجلوه گر خواهدشد ودرهرحال خاطر آفتاب مظاهر آن عم فرخنده مآثر ازحسن تجلدودلاوری ایشان باتم وجوه خشنود خواهد گشت وصداقت آگاهان زبدتی الافران موسی لامی وموسی وردیه وسه نفر دیگر که همه کردار ایشان درین مدت مقرون بصواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب ومنصبی تازه مخصوص خواهند شد . تمنا از رشحات سحاب قلم عطوفت رقم که بوستان آمال دوستان راتازه وخرم سازند. تا تیر وناهید وماه و خورشید درخشانست اختر دولت از مطلع کامرانی درخشان باد ».

پیداست که این نامه را عباس میرزا نایب السلطنه پس ازصلح ناپلئون با روسیه در تیلسیت (۳) که در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده ودیگر ازایران دربرابر روسیه حمایت نمی کرده نوشته است . درین موقع هنوز ژنرال گاردان درایران بوده ودوتن از افسرانی که با وی بایران آمده بودند لامی سروان مهندس و ورديه سروان پیاده نظام که با سه تن دیگر مامورخدمت عباس میرزا شده بودند درلشکرگاه وی درآذربایجان بوده‌اند. نیز پیداست عباس میرزا بیم آن داشته‌است اینك كه ناپلئون با روسیه صلح کرده اجازه ندهد که افسران فرانسوی دراردوی وی با روسیه جنگ کنند واین نامه را بهمین اندیشه بناپلئون نوشته وازواجازه خواسته است که این افسران درلشکر-گاه وی بمانند ودرضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است .

تانکوانی (٤) مترجم سفارت فرانسه وهیئت نظامی گاردان که پیش از آن هیئت بفرانسه باز گشته‌است درسراسرسفری که بایران کرده بیکی از آشنایان خودخانم ث.ب. (٥)

Tilsit (۳) Verdier (۲) Lamy (۱)

C. B. (٥) Tancoigne (٤)

یك سلسله نامهایی نوشته که در دومجلد بدین عنوان: « نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا از ژ . م . تانکوانی - چاپ پاریس دردومجلد ۱۸۱۹ (۱) » انتشار یافته است. در مجلد دوم این کتاب درصحیفه ۱۶۳ درنامه‌ای که از لشکرگاه عباس میرزا در تبریز در دهم ژون ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) نوشته می گوید: «افسران فرانسوی وابستهٔ بخدمت شاهزاده عباس میرزا دوتن‌اند، آقای وردیه‌سروان پیاده نظام و آقای لامی سروان مهندس. سه افسرجزء پیاده نظام درعملیات مهم معاونت آقای وردیه را دارند. یکی ازهمکاران من آقای ژوانار (۲) بعنوان مترجم دولت ساکن تبریزست».

سپس در پای صحیفه علاوه کرده است: «آقای وردیه چنانکه سابقاً گفته‌ام امروز نایب سرهنگ درفوج اندرولوار (۳) وآقای لامی نیز نایب سرهنگ فرمانده دستهٔ مهندس لیل (٤) درایالت شما لیست. سه افسرجزء پیاده نظام درباز گشت ازایران افسرشده‌اند».

نامهٔ دیگر عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست بدین گونه است:

« برآیینه‌رای جهان‌آرای خسرومملکت فزا خدیو کشور گشا فیلفوس بادانش‌وداداسکندر برترمنش زمین‌قرار آسمان‌مدار کیوان فرمشتری سیرمریخ مخبر آفتاب‌موهبت ناهیدعشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینهٔ جلال موجهٔ لجهٔ اقبال‌روزگار نامیه تاب داور کامیاب یگانهٔ دهر ودور ایمپراطور نیکواطوار عم تاجورهمایون اخترداماقباله منطبع ومرتسم‌می‌دارد که چون باراده‌ٔداور بیچون ازبدو دوستی این دودولت‌روزافزون تاکنون همواره برمراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد درین اوقات بهجت‌نشان وزمان سعادت اقتران که فطانت پناه کیاست همراه زبدةالاکفاء والاشباه موسی وردیه روانهٔ آستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و بتحریر این موافقت نامه پرداخت وچون مشارالیه دراوقات توقف این‌حدودمجاهدموفور درتعلیم وتنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول عواطف بی نهایت اعلیحضرت ایمپراطوریست لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنانست که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند را نیز بمقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون ومژدهٔ فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند . تاانجمن‌سپهر آراسته بماه ومهرست همواره مراد خاطر عظمت‌ذخایرمدار دور سپهر باد ».

(۱) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J . M . Tancoigne, 2 vol . Paris 1819 .

(۲) Joinnard (۳) Indre et Loire (٤) Lille

پیداست که این نامه را عباس‌میرزا پس از نامهٔ سابق‌ودرزمانی که وردیه میخواسته است ازلشکرگاه وی بفرانسه بازگردد در توصیهٔ او بناپلئون نوشته است . ازین نامه برمی‌آید که وردیه پیش ازآنکه ماموریت گاردان بپایان برسد وپیش از آنکه گاردان در۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با۸ربیع‌الاول ۱۲۲٤ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس میرزا بفرانسه برگشته است .

پیش ازین اشاره رفت دردهم ژون ۱۸۰۸ مطابق با۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز بفرانسه باز می‌گشته وردیه هنوز درتبریز بوده است پس وردیه در میان این دوتاریخ یعنی۱۰ژون ۱۸۰۸ یا ۱۵ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ و۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ربیع الاول ۱۲۲٤ ازتبریز رفته است و این نامه راهم عباس میرزا در همین زمان بناپلئون نوشته است .

آخرین نامه‌ای که نسخهٔ اصل آن ازعباس میرزا بناپلئون در بایگانی‌دولت‌فرانسه باقیست بدین گونه است :

« منت خدای را عزوعلا که هرچه هست ازگاه‌الست‌دست اطاعت بعهدعبادتش‌داده وذوات ذرات از بالا وپست گردن طوع بطوق عبودیتش نهاده ، دارندگان عهدش رااز درستی وعدش عیشها مهنا آماده ومهیاست وپذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزاید دولت‌ونعم بی منتها ، بهر دینی پیغمبری امین فرستاده‌وبهر ملکی ملکی با تاج و نگین ، دلها را ازو علاقهٔ الفتست وجهانرا ازوپیوند محبت ، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست گفتاران ، دانای هر پنهان وپیدا، آرندهٔ ارض وسما ،

اول او اول بی ابتدا	آخر او آخر بی انتها
نیست خدایی بجزو بی‌نیاز	اوست خداوند خداوند ساز

برمرآت پاك وصفحهٔ تابناك ضمیر منیر پادشاه کشورگیر، ماه افسر کیوان‌سریر، مجره کمند ثریا علم ،آسمان موکب انجم حشم ، بنیان بنا احسان مجدواجلال ، دریای طوفان زای نجدو واقبال ، برنس افراز دیر نبالت و برتری ، صلیب آویز جیب جلالت وسروری ،آفتاب مشرق دولت وتاجداری، سایهٔ‌خورشید شهامت وشهریاری، خسروخصم انداز ، خدیوگردن فراز ، اسکندر جهان‌گرد ، دارای پسندیده عهد ، ایمپراطور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر ودولتیار باد منطبع ومرتسم میدارد که‌امروز برهمهٔ جهان روشن وعیان وبرهرصاحب بصیرتی واضح ونمایانست که دوستی والتیامی که میانه دولت فرانسه وایران استحکام یافته اساسیست پابرجا که بنیانش از صدق و صفاست وارکانش از وفاق ووفا ، شرابیست صاف که مذاق‌جان‌ازآن دردخلاف‌نچشیده ورشته ایست محکم که دیدهٔ امتحان درآن نقص پیوندندیده ، دلهای جانبین ساغریست‌از

بادهٔ محبت لبریز ومحبت طرفین باده ایست در بزم وفا نشائه ریز ، ارادهٔ ازل این دو دولت پایدار را بیکدیگر پیوسته وعلاقهٔ لم یزل میانهٔ این دو عقد مطابقت بسته، بنای این الفت مصون از رخنهٔ کلفت آن واینست وگلزار این مودت آسوده از دستبرد دهر گلچین وچنانکه از اوضاع این حدود وتحریرات مجدت ونجدت پناه نبالت وجلالت انتباه اختیار الابرار والامراء جنرال غاردان خان(۱) وتقریرات کیاست وفراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیولامی بر رای ملك آرای او معلوم وهویدا خواهد شد، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز بملاحظه اینست که درین مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند با نتظام مناظم اسپانیا ودیگر امور مقصور بوده وفرصتی ننمودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران وروس دفع مواد خصومت فرمایند وازین طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله وستیز روسیه دست نداده که بفراغ خاطر ووسع بال ابواب یاس ونکال بر چهرهٔ فتنه انگیزان انگریز گشایند واگر چه اطمینانی تمام براستی گفتار ودرستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل ویقینی کاملست که خلاف عهد مودت وایتلاف از طرف زاهر الشرف ایمپراطوری نسبت باین دولت ظاهر نخواهد شد لیکن چون بمشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار وسربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش وآبند بادلهای قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس وانگریز مهیا وآماده اند که ازهر طرف آتش بلایی شعله ور گردد بآب تیغ آتشبارش فرونشانند و ازهر سوسیل بلایی منحدر آید با سد آهنین حسامش منصرف سازند ومترصدست که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف ایمپراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه وایران درضمن این مطابقت متصورست جلوه گر وآثار آن فایض ومنتشر شود وچون فطانت همراه زبدة الاشباه مهندس کارآگاه موسیولامی درین مدت بمقتضای اتحاد دو دولت فرانسه وایران رنج ومشقت بی نهایت درخدمت محوله بخود کشیده مترقبست که محض یگانگی دولتین او را بزیادی جاه ومنصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواحدت دو دولت خواهد بود وهمه اوقات نیز مترصدست که ازمژدهٔ فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران راخرم ومسرور سازند . تا آسمان محیط زمین را آرایش ازاردی بهشت وفروردینست تخت فیروز بخت دولت ازوجود همایون باتزیین باد ».

پیداست که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه در توصیهٔ لامی سروان مهندس که ازطرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مامور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است درموقعی که وی از نزد او بفرانسه بازمی گشته نوشته است. چون درین نامه عباس میرزا می کوشد از نزدیك شدن ایران با انگلستان وتجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع

(۱) پیداست که مراد ژنرال گاردانست

کرده بودند عذرخواهی کند واین کار را توجیه کند پیداست که این نامه را پس ازین واقعهٔ نزدیکی با انگلستان نوشته است. همین نزدیك شدن با انگلستان وتجدید روابط سیاسی باآن کشورسبب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظر احضارخود از پاریس نشده و بمیل خوداز ایران بیرون رفته وهمین کاراو بر ناپلئون گران آمده و درزمانی که بفرانسه رسیده مغضوب شده است . ناچار لامی هم که جزوهیئت نظامی وی بوده وپس ازباز گشت او نمی توانسته است در ایران بماند با گاردان بفرانسه برگشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ ازخوی که آخرین شهر سر حدی ایران بوده است از راه ترکیه بفرانسه بازگشته و قهراً لامی هم درهمان روز با وی ایران را ترك کرده است . پس این نامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون ناچار می بایست در همان زمانها نوشته شده باشد و درموقعی که لامی خدمت وی را ترك کرده این نامه را نوشته وازوی بناپلئون سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای اوخواسته است .

ازان پس دیگر روابطی درمیان فرانسه وایران نبوده وتا زمان محمد شاه آمدو شد درمیان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه نویسی از دو طرف هم متروك مانده است وممکنست که این نامه آخرین نامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون باشد.

مکاتبه صدراعظم ایران بادربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهارسال وچند ماه ازاواخرسال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲۴ مطابق با ۱۸۰۹ ادامه داشته است . درسراسراین مدت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیراکه وی در ۱۲۱۵ پس از عزل ومجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی بدین سمت برگزیده شد و تا ۱۲۳٤ که درگذشت درین سمت باقی بود .

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی شاه وعباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامهایی بوزیران دربار ناپلئون نوشته است. درمنشات نشاط (۱) نسخه‌ای ازنامه‌ای هست که نشاط ازجانب وی بوزیراعظم فرانسه نوشته وبدین گونه است :

«ازجانب صدراعظم میرزامحمدشفیع بوزیراعظم فرانسه نوشته: لالی مدح وثنایی که ازبحارصدق وصفا غواص ودادش بر کنار گذارد وشکوفهٔ شکفتهٔ مهرو ولایی که دراشجار عهد و وفا نسیم بهاراتحادش ببارآرد نثاربزم حضورآن صدرآرای محفل صدارت قدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیر بی نظیر

(۱) ص ١٤٨ـ١٥٠

فلاطون‌فطنت ارسطو ضمیرمشیر مشتری‌رای مهر اندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیرمعظم مکرم ودستوراعظم اکرم افخم که تا فلك را مدارست وزمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مامول ومسیرحصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه‌آرای گرامی میدارد که چون بنیروی لطف خداوند بیچون و چند و پرتومهرداور یکتای بی مانند خداوندان‌دودولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی ویگانگی افگنده وگسترده و شاهد یك جهتی ودوستی را بی‌پرده بمحفل شهودآشنا وبیگانه‌آورده‌اند ماکه بندگان بنعمت پرورده‌ایم وزنارچاکری را زیورمیان و جان کرده همان به‌که بنیروی خداوندان خویش بایك‌دیگردمساز ودرهر کارهمداستان وهمراز باشیم‌وازهردوجانب پیونداندیشهای مودت و رشته یك جهتی را محکم بسته واین رشته را تا ابد پیوسته داریم، تا پیوند امید بدخواهان ازهم گسسته گردد وشیشهٔ اندیشهٔ دشمنان درهم شکسته. لهذا دربن‌اوان خجسته که‌عالیجاه عسکرخان بجهة رساندن‌نامهٔ همایون اعلی‌حضرت قدرقدرت قضاسطوت فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم مهرهمم ماه علم ابرکرم بحرشیم پادشاه ظل‌الله جهان پناه روحی فداه‌راه سپارآن سوبودلازم افتادکه این هواخواه نیز بدستیاری خامه‌آهنگ نامه سازد وبشرح برخی ازرازهای یك جهتی پردازد. بران فروزنده مهر سپهرفطانت این نکته پوشیده نماندکه دربن سال‌اولیای دولت روس در بساط مراودت با کارگزاران این دولت محروس برسازجنگ وجدال ازآهنگ مدارا وامهال پردها بسته وبپای تردد بریدوسفیر رشتهٔ دستان وفریب را بهم پیوسته، دربستن میثاق و عهد دست سعی وجهدگشاده وشکستن ساغرلبریزجنگ را بسنك مدارا ودرنگ آماده بودند واز کارگزاران این دولت جزبن خطابی وجوابی نشنودندکه ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدیست که تا درانجمن سپهرمهر گردانست گرد خلاف آن نگردیم واگر بر خلاف عهد همه شهدست ننوشیم و اگر با رضای ایشان همه زهرست بجهد در طلب آن کوشیم، اگرازما رسم مواسات جویید نخست درطریق‌متابعت‌آن‌دولت پویید، اگرنه‌ما را دربساط الفت با شما جزسازجنگ نیست وسوزن پیوند ما جزسنان وخدنگ. مجملا خطاب ایشان را از ماجواب صواب جزبن نیست، سخن‌همینست که گفته‌ایم: با دوستان آن دولت دوستیم وبا دشمنان دشمن واین معنی بر ماروشنست که اولیای‌آن دولت که صدرنشینان بزم دانش‌وهوش ودرسپهرفرزانگی هریکی را روانی آگاه تراز سروشست نیزدرمعاملهٔ دوستان‌ودشمنان پیشنهاد خاطرجزبن نخواهد بود که هریك ازبن سه دولت علیهٔ ایران وروم‌و فرانسه درصلح و جنگ و شتاب‌ودرنك‌یك جهت و یك رنگ باشند، زیراکه اگرباخصم راه جنگ‌جوییم اجتماع واتفاق مایهٔ‌سستی و فتوردشمنانست و اگر احیانا طریق صلح جوییم نیزموافقت‌ما یکدلان باعث سختی ودرستی پیمان وایمان، باید

اساس کار را ازین نکته قیاس گیریم که آب وخاك وبـاد که سه رکن از ارکان چهار گانهٔ جهانندبا یك دیگر اتفاق دوگانه وسه گانه توانندو در کنار رکنی دیگر که آتشست اگر باجتماع نشینند زیانی نبینند چون درمزاج انسان که حاصل ازامتزاج هرچهارست و متنتج فواید وزواید آثارولی آب اگر بی همراهی اصحاب باآتش پیوندد یا خاك نقش این هوا بندد یکان ودوگان راه این سودا پویند بجز نقص وزیان سودی نجویند ، اگر مصلحت ازمصلحت کارهم نگذریم واگرجنك آریم طریق ستیزه نیز بموافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلك هرصباح درمسدس جهات مفتح بابست ابواب فتح و فیروزی از شش جهة بر چهرهٔ اولیای دولتین علیتین بازودشمنان را برپیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد ».

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع بوسیلهٔ عسکرخان سفیردوم فتحعلی شاه دردربار ناپلئون برای وزیراعظم فرانسه فرستاده است. این نامه درزمانی نوشته شده است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تـا ازسوی ایران دیگر گرفتـاری نداشته باشد ودراروپا دستش بازشود . منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه را که نگاه- داشتن نواحی تصرف شده بود نمی پذیرفتند وامیدوار بودندبا عهدی که با ناپلئون دارند وی روسها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

درمنشات نشاط(۱) بازنامه دیگری هست که پیداست ازجانب شاه یا صدراعظم بیکی ازوزیران فرانسه نوشته ودرآن نسخه تنها آغاز نامه راضبط کرده و بقیهٔ آنرا حذف کرده اند وبدین گونه است :

«عنوان مراسلهٔ یکی ازوزرای فرنگست: لمعات ثنایی که شعشعهٔ انوارش ضیابخشی انجمن مراودت وموالفت را شایسته آیدو نفحات دعایی که اهتزازآثارش ازصفحات خاطرها یکباره غبارخلاف دوستی زداید نثار منزل سروریعنی محفل حضورنورافزای دیدهٔ بصیرت واختباز ، لخلخه سای دماغ سلطنت واختیارقطب ومدارسپهرحزم وعزم باد ...»

بجزین دونامه که درمنشات نشاط هست نسخهٔ اصل چهارنامهٔ دیگـرازمیرزا شفیع خطاب بوزیران فرانسه دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست ازآن جمله این نامه است که میرزا محمد شفیع بدوك آرمان امانول دوریشلیو(۲) ازورای ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شد نوشته است :

«وزارت وجلالت مآب فخامت ومناعت اکتساب مجدت ونبـالت انتساب وموافقت

---

(۱) ص ۱۵۲

Duc Armand - Emmanuel de Richelieu(۲)

آداب زبدةالوزراءالعیسویه دوست مکرم‌مهربان وزیراعظم‌دولت بهیهٔ‌فرانسه‌راهمواره رای رزین در نظم مهمات دولت ملـك‌آرا وسرانگشت عقل دور بین در ضبط امـورات ملك عقده گشا باد . بعد ازچهره‌آرایی عذارعذرای صفحه‌بزبوردعوات وافیات مکشوف رای دوستی‌آیات ومشهود ضمیر یك جهتی سمات می‌دارد که چون ازقدیم‌الایام مـراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایـران وفـرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطرالفت دستور ومدتی بود که این‌شیوهٔ مرضیه بالمره متروك‌وامنای آن دولت بهیه را ازخاطرمهجور بود لهذا درین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه‌فخامت‌و مناعت اکتناه مجدت ونجدت‌همراه عزت وسعادت پناه زبدةالامراءالعظام مقرب الخاقان میرزاابوالحسن ایلچی بزرك دولت علیهٔ ایران از طرف قرین الشرف اعلی حضرت قدر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل‌الله‌عالمیان‌پناه‌روحی‌فداه مامور سفارت دولت‌سنیهٔ فرانسه می‌بود وملاقات آن جناب کفالت و وزارت مـآب را ادراك می‌نمـود میل خاطر مودت مظاهر بتجدیدرسوم‌مراوده‌ومخالطت قراریافته بتحریراین صحیفةالموالات مبادرت ورزید ودرتلوآن زبانزدکلك اظهارمی‌شود که هرگاه اولیای آن دولت بهیه را اطلاعی‌ازمیل باطنی این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم ومشخص خواهد شد . چون بجزاظهارمحبت خاطرودوستی باطن وظاهر مطلبی‌نبودزیاده برین اطناب نورزیده طریقهٔ مـوالات مقتضی‌آنست کـه همواره بقاعدهٔ قدیمه‌ابواب مراودات را زیاده‌مفتوح ورموز ودقایق دوستی وموافقت‌را مشروح‌سازند».

میرزا ابوالحسن خان‌ایلچی که مامور رساندن این نامه‌شده‌است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهر زادهٔ حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده ونخستین بار که بسفارت باروپا رفته درربیع الثانی ۱۲۲٤ مطابق بـا ماه ژون۱۸۰۹ بوده‌است . درین موقع دولت ایران روابط خود را که برای خـاطر ناپلئون با انگلستان قطع کرده بـود هنگامی که از پشتیبانی ناپلئون‌مأیوس شدوباره‌ازسر گرفت.دولت انگلستان‌هم‌سرهرفرد جونز(۱) نام را بسفارت بطهران فرستاد وچنانکه پس ازین درجای خود خواهـد آمد عهد نامه ای پیش ازآمدن وی بسته شده بود که درجنگ با روسیه دولت انگلستان‌یك عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد وسالی یکصد و بیست هزار تومان‌نقدبدولت ایران کمك بکند . هنگامی که سر هرفـرد جونز بایران می‌آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این‌پول را از دولت هند بگیردو بدولت ایران‌بدهد .اما دولت هند ترجیح داد این پول را بتوسط وی نفرستد وهمان سرجان ملکلم‌سفیرسابق خود را باآن پول‌روانهٔ ایران بکند .

Harford Jones (۱)

این رقابت درمیان سفیر انگلستان ومأمورین انگلیسی هند که بسیار غرابت داشت سبب شد که هرفرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری بلندن بفرستد ودربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی دردربار نداشت باین کار انتخاب کرد وپیش از روانه کردن لقب خانی باو داد وچند رشته مروارید گران بها وچند طاقه شال کشمیری فاخر ودوپارچهٔ مرواریددوزی ومرصع باهدایای دیگر باو سپرد که بدربار انگلستان ببرد وعهدنامهٔ جدیدی را که مطرح بود امضاء کند. ازین نامه پیداست که در آن موقع هنوزدولت ایران رابطهٔ دوستانه با ناپلئون داشته وبا آنکه ژنرال گاردان چندی پیش بتعرض ازایران رفته بود دراوایل ربیع الثانی ۱۲۲٤ که میرزا ابوالحسن رابسفارت بلندن می فرستاده اند بوی دستور داده اند بدربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدر اعظم بنخست وزیرآن زمان دوك دوریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابوالحسن باو بدهد.

نامهٔ دیگری که بازاز میرزا محمد شفیع دردستست واصل آن در بایگانی دولت فرانسه درپاریسست نامه ایست که بوزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته است که همان شامپانیی(۱) سابق الذکر باشدونسخهٔ آن بدین گونه است:

« عالیجاها بلندجایگاها جلالت ونبالت انتباها مجدت ونجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما: چون بنای دوستی، وسازش فیمابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته وامر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردو حضرت لازمست که یك دیگر را از اوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند از روی کمال یك جهتی نگاشتهٔ خامهٔ اظهار دارند، بنابرآن درین وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته ای نیزازینارال فلدمارشال غراف گداویچ (۲) رسیده فکر وخیال جماعت روسیه آنست که حدود وثغورولایات روس وایران بعد ازمصالحه ازین طرف گرجستان وداغستان معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلایق عالم ظاهرست که ازقدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاك ایران وراس الحد ممالك ایران وروس ازآن طرف مزدوك بوده، دوستدار جواب نوشتهٔ عالیجاه گراف گداویچ را بمشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت ومجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال غاردان (۳) خان مرقوم واین مطالب رابروظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاه افخم شهریار با اقتدار اعظم ایمپراطور نیکواطوار فرانسه ازجانب مرحمت جوانب اعلی حضرت ظل الله پادشاه جهان

---

(۱) Champagniy (۲) Général Feld - Maréchal Graf Goudowitch

(۳) Général Gardane

پناه روحی فداه وکیل قرار داد امور این ثغور وحدود را کفیلست،مادام که ازحضرت امپراطوری قرار داد امر ایران نشود مصالحهٔ این دولت علیه باسردارجماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهر چه حضرت امپراطور معظم الیه مصلحت داند بناگذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود .طریقه آنست که دربن وقت که عالیجاه‌رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فخامت ومناعت‌اکتناه عمدة الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولت‌ایران‌وعالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتناه نجدت ونبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای (۱) ازجانب روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت ایمپرا طور نیکو اطوار اعظم گفت و شنید نموده قرار مصالحهٔ اصلیه برای و ارادهٔ حضرت معظم الیه‌داده شود که هریك ازدولتین ایران وروس‌ملك قدیم خویش راممالك بوده ، تداخل درممالك یك دیگر ننمایندوچون‌وقوع این مصالحت و وصول خبرآن‌نظر ببعد مسافت طول خواهد داشت ورای وارادهٔ اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکواطواراامپراطوراعظم برآنست که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هردودوست دولت علیهٔ فرانسه می‌باشند موقوف باشد عالیجاه مجدت و نجدت انتباه فطانت وکیاست اکتناه شهامت وبسالت انتباه‌خلاصة الاکابرالعیسویه عمدةالاعاظم‌المسیحیه جنرال‌غاردان خان بوکالت این دولت با عالیجاه فراست وکیاست اکتناه موسی بارون وردیه (۲) با پولکونیك (۳) سفیرسردار روس قرارداد نمود که ازتاریخ حال الی مدت یك سال جنگ ودعوی و نبرد و قتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزآیت با جماعت روسیه متروك وطریق مدارامسلوك باشد ، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحهٔ اصلیه ازپاریس رسیده خواهد بود . هروضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار با اقتدار پادشاه نیکواطواراعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول ومعمول دارند . خلاصه حالا وقتیست که حضرت امپراطورمعظم الیه ازعهدهٔ عهدی که با این دولت‌بسته برآید وامرحدود وثغورممالك ایران را موافق قاعدهٔ یگانگی و برادری که با اعلی‌حضرت پادشاه ظل‌الله روحی فداه دارد منتظم نماید وبهیچ وجه مغایرت وجدایی میانهٔ دولتین‌فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه ازین حدود بوضعی که خود متعهد گردیده بظهور رساند و نظر بمراتب نیك ذاتی که‌دارد دراتمام این امرساعی باشد و همه وقت باظهار مهمات و اعلام حقایق

---

(۱) Mr Comte Tolstoy (۲) Mr: Baron Verdier

(۳) Polkovnik بزبان روسی بمعنی سرهنگست ومراد فرستادهٔ ژنرال گوودوویچ برای گفتگو درمتارکه است

حالات خود پردازد والباقی ایام فرخنده‌فرجام بکام باد » .

پیداست که این نامه مدتی پیش از نامهٔ نخست نوشته شده است . بدین معنی که چون گودوایچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه ای بایران کرده وسفیری بدربار فتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است بتوسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه ازخاك ایران گرفته است پس بدهد . پیش ازین درصحایف ۱۲۵-۱۲۷ نامه‌ای را که گاردان از طهران در ۲ ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۳ درهمین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام و پیداست که‌این نامه درهمان حین می بایست نوشته شده باشد ومیرزا محمد شفیع هم ازسوی خود تاکید کرده‌است که درپاریس ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کندوعسکرخان سفیرایران درپاریس و کنت تالستوی سفیر کبیرروسیه در پاریس عهد نامهٔ صلحی درمیان ایران و روسیه ببندند. کسی‌راکه گوداویچ برای مذاکره بایران فرستاده و دربن نامه تنها درجهٔ او «پولکونیك» را معین کرده‌اندظاهراً همان‌نایب سرهنگ توپخانه بارون‌د وورده (۱) نامست که در نامهٔ گاردان بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نام اوآمده است .

درمیان اسناوی که نسخهای اصل‌آنها دربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست بازنامه دیگری ازمیرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران خطاب بکنت‌دوشامپانیی وزیر امورخارجهٔ ناپلئون هست که متن آن بدین‌گونه است :

« تحفهٔ دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهرناب وخوشهای درخوشاب رخشنده و فروزنده وهدیهٔ ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب وچشم نرگس نیم خواب زیبنده وفریبنده شایسته انجمن حضور فرخنده دستور ، واسطهٔ نظام مناظم امور ، رابطهٔ قوام مصالح جمهور، که‌نظم‌سلك ملك بنوك کلك گهربارش مربوطست وقرارکاردولت بخامهٔ بی‌قرارس منوط ، تواتر ترشحات‌ارقامش‌دوحهٔ صدارت را طراوت بخشای [وتراکم] سحاب اقلامش روضهٔ‌وزارت را نضارت افزای ، فکردوربینش نوردیده بینش ،رای نکته‌آرایش [گلگونهٔ] عذاردانش،بحرجلال راگوهرتابان، سپهراقبال را اختررخشان، گلزاروفا را غنچهٔ غناج، بازاروفاق را سرمایهٔ رواج ، وحید دهر ، فرید دور، فزاینده وزدایندهٔ عدل وجور، دانای معانی‌نکته دانی، بانی مبانی مهربانی ، موسی‌شامپیانی(۲) است ، که‌تا جهانست‌ازنیل‌امانی دوجهانی‌قرین شادمانی‌و کامرانی باد. بعداز شرح‌مراتب دعا براوح صحیفهٔ مدعا می نگارد که: دیری گذشته وعهدی منقضی گشته‌است که‌عندلیب خوش نوای خامه برگلبن زیبای نامه منقاردستان سرایی نگشوده وشاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده ، درپردهٔ نارآسوده‌اند ، گلشن مراودات را دربسته است وطایر

---

(۱) Baron de Wrede (۲) مراد مسیوشامپانیی است

مکاتبات را پرداده ،[خاطر] شوقمند که بمطالعهٔ نگاشتهٔ کلك [طوطی] آسای انس تمامی داشت در راه انتظار بازست و مرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز ، هروقت سفیری ازسفرای آن حضرت سنیه ، یا بریدی ازجانب سنی الجوانب این دولت بهیه عازم آن صوب بـا صواب شده ، دوستدار بمقتضـای رسـوم دوستی درصـدد شرح حال و استخبار احوال خجسته مآل برآمده ، بوسایل رسایل دوستانه ابواب مـؤالفت را مفتوح داشته است وهر بار فصلی دراشواق ضمیرمودت تخمیر را با تفاصیل مقاصد ومطالب بقلم یك جهتی نگاشته ؛ نه جوابی ازجانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی برموجبات تاخیر جواب حاصل . قریب دوسالست که عالی جاه رفیع جایگاه ، شهامت [و] دلالت همراه ، فخامت و نبالت پناه ، ابهت ومناعت اکتناه، عمدة الخوانین الکبار عسکرخان سالار عساکر افشار ازدربار سپهرمدار اشرف اعلی مامور بسفارت آن ولا گردیده . ازین روخبری که منتج اثری باشد نرسیده، با آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین راآغاز ربیعست وشاخ مواحدت حضرتین را برگ وسازی بدیع وخاطر مهرمایل را حیرتی کاملست کـه چراآن همه گرمی بازارمراودت بسردی مبدل شده ودرین ظرف مـدت رسوم دوستی و دوستداری بکلی مهمل ومعطل مانده . شهریاران کامگار ،کـه هریـك را داغ اطاعت زیب جبههٔ سپهرست وحلقهٔ اطاعت آویزهٔ گوش مـاه ومهر، با یك دیگـر عهدی بستند و مهری پیوستند .از آن‌طرف عهد نامه ای همایون فرستادند و ازین طرف مهر قبول نهادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای ایـن دولت مطابقت باآن حضرت را متقبل.جزء اعظم این شروط وعهود بیرون شدن طایفهٔ روس از خاك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کار دانست . درین صورت هرگاه ازان برادر مهرپرور ، که بساط آن حضرت رازیورست ، گلهٔ دوستانه شود از راه ورسم انصاف دورنخواهد بود . امروزآوازهٔ این عهد وفـاق درعرصهٔ آفاق مشهورشده، هرقدرتاخیردراتمام‌آن برود راه سخن مردم زیاده وازهرسو زبانی بگفتگو گشاده خواهد شد . پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عـادل درین دار عاجل منحصر بنامی نیکست وهیچ نامی ازوفای عهود نیکوتر نخواهد بـود . بدین دلیل اکنون دراتمام امرعهود موقع شتاب وتعجیلست ، نه موقف درنگ وتعطیل . عالی جـاه رفیع جایگاه،فراست وکیاست انتباه، فطانت ومتانت اکتناه، عمدة الاقران والاشباه،خلاصة العیسویین ، میرزا یوسف مریم ژوانین (۱) ،که سفیری نکته دانست ، عازم حضور آن جنابست ، درین چند سال که بخدمت کارگزاری وترجمـانی اشتغال داشته ودرکار اعلام اسراردولتین بوده است و برمکنونات ضمایرطرفین اطلاع حاصل نموده ، پـاره‌ای امور

Joseph- Marie Jouannin (۱)

را که تحریر آن مقدور نیست ، بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظیر خواهد ساخت . مجملا بر رای مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کار کنان دربار در کار و بار این دولت بی زوال فی الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد ، ازین طرف بهیچ وجه من الوجوه در بنیان دوستی قدیم قصوری و در ارکان یك جهتی قویم خلل و فتوری راه نیافته و نخواهد یافت . عهد همان عهدست و پیمان همان پیمان، تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکینست سیاق وفاق اولیای این دولت جاوید قرین برین وضع و همین آیین خواهد بود. مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط مؤالفت آنست که من بعد بر خلاف اوقات گذشته تارك طریقهٔ فراموشکاری گشته ، گاه و بیگاه دوستان راسخ الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد . الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد، برب العالمین » .

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع دوسال پس از رفتن عسکرخان بسفارت بدربار ناپلئون یعنی درسال ۱۲۲٤ نوشته و بتوسط ژوانن برای کنت دوشامپانیی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است .

نامه دیگری که ازمیرزامحمد شفیع در بایگانی دولت فرانسه موجودست نامه‌ایست که ظاهراً بلابلانش فرستادهٔ ناپلئون بدین گونه نوشته است :

« عالی شان معلی مکان ، عزت وصداقت بنیان ، زبدة الاماثل المسیحیه ، موسی لابلانش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشتهٔ آداب سرشتهٔ آن عالی شان واصل واز مضامین آن اطلاع حاصل شده ، اخبارات دور و نزدیك را که رقم زد کلك صداقت سلك نموده با نضمام فقراتی که درباب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی و خاطر نشان گردید . این مطلب ظاهر و آشکارست وضرور باظهار و تذکار نیست ، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آنرا می دانم ، لکن چندانست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد و شد رسل و رسایل شده ، اما در باطن همان مراودت و یك جهتی باقیست و نقصی بهم نرسانیده . این که خواهش نموده بود که ازین طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده ، بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی نشان خود مطلعست که الی حال ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و بهیچ وجه فایده وثمری حاصل نشده ، می باید کاری کرد که مفید فایده‌ای باشد . حال دوسالست که این جانب زحمات بسیار و مرارت بی شمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی ازخود نمایم وهنوز بجایی منتهی نشده . آن عالی شان البته از چگونگی مرارت این دوسال این جانب درپاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شان خواهش تجدید رسوم الفت واتحاد فی مابین دولتین بهیتین را نموده

است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می باشم ، چراکه در ایران ودرب خانهٔ شاهنشاه جهان وجهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام و باین جهت هنوز مورد توبیخ وملامت اهالی ایران می‌باشم . مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه فلك بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیه‌خواهند که رفع بدنامی خود کرده ، درعالم محمود ونیك نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد، بجز اینکه عهد ومیثاقی که در خصوص اخراج روسیه با دولت‌قاهره بسته‌اند وفا نمایند ، که راه عرض واستدعایی برای این خیرخواه بدست‌آید . حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند . آخر دوستی وآشنایی دودولت بزرگ را نفعی وثمری ضرورست، خلاف عهد وسست پیمانی شما که‌عالمگیرشده وازایلچیان وفرستادگان آن دولت هرکه وارد این ولا شده هزار گونه سخنان دوستانه‌مسموع گردید ، یکی‌از قوه‌بفعل نیامده. یکی مذکور ساخته‌که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد ، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می‌آورند ، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه کرده ، ایلچی فرستاده که‌روسیه را بیرون‌نمایند. ماهم بهمین هوس‌موسی لاژار را تدارك کلی نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم . بعد از ورود آنجا بسردار وکارگزاران این‌دولت‌تکلیف واهتمام می نمود که‌شماقلاع راخالی کرده بروسیه واگذارید ، تامن بنای متارکه میان شما بگذارم . این همه معلم ومهندس که از آن دولت درآنجا بودند ، باآنکه کمال محبت و نوازش دربارهٔ ایشان بعمل‌آمده واز مال دنیا بهیچ وجه مضایقه نشده ، همینکه بنای دعوی‌وجنگ با روسیه شده‌یك جاخود را کنار کشیده، نزدیك نیامدند . عسکر خان را باپنجاه‌هزارتومان تحفه وهدایا روانهٔ پاریس فرمودند. سه چهار سال اورا درآنجا نگاه داشته ،آخر بده‌هزار تومان قرض روانه ساختند . بخلاف این طرف که ایلچیان را باتدارك بهرنوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هر روزه عسکرخان از پاریس می نوشت که چنان وچنین جواهر وتحفها درست شده می آورم . یك جا همه دروغ محض شده ، عسکر خان با آن همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع‌شده بوددو پادشاه عظیم الشان که باهم‌دوستی‌وتعارف ومهربانی مرعی‌میدارند چرا ازآن‌ظرف می بایست مبارکباد وتعارفی بعمل نیاید که درمیان دولت های عالم‌برای این دولت سبکی‌و بدنامی‌حاصل شود ؟ اگرازرفتار ودوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آنکه : ازروزی که بنای دوستی راگذاشته ، ایلچی‌ایشان واردشده است ، جزیی دروغی نگفته و نمی گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه‌نقدبسرکار اقدس شاهشاهی می دهند وتاحال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اندو بهمین دفعه همهٔ‌معلم وتوپچی وآدمهای ایشان باقشون‌ایرانی موافقت کرده ، دعوای عظیم با روسیه واقع و

شکست فاحشی داده ، دوسه هزار روسیه را کشته و گرفته وتا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده ، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف بعمل نیاورده باشد ولازمهٔ ایستادگی داشته ودارند که روسیه را بزور وپول ان شاءالله بموافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته ومی‌رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده ومی شوند . آن عالی شان که این تکلیف را نموده راستست . این جانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم غیرتی وبی اهتمامی شما راه حرفی درین آستانه علیه ندارم . چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت ، که بهمه صفات حسنه آراسته می باشند ، ننگ بد عهدی وسست پیمانی راکه ازهمه عیوب بدترست برخود پسندیده ، چشم ازپاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند ؟ بخدا که این جانب محض خیر خواهی که بعلت آمد ورفت این دوساله بهم رسیده است برخود هموار نمی‌توانم کرد و همیشه بعلت شهرتی که بخیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل ومنفعل می باشم . درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل ورسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی، که محرمیت وصداقت داشته باشد ، بهم رسد ، تادرصدد اظهار بعضی مراتب برآمده ، مجملی ازآنچه درین مدت فی مابین رخ نموده معلوم سازد. بهتر که آن عالی شان که از تمامی کارها مستحضروآگاه واز قراری که معلوم شده بی نهایت نیك اندیش وخیرخواهست ، باز باین حدودآمده ، سبقتی دراظهار بعضی مراتب نموده ، تا تازه مطالب درصدد اظهار برآید ودر پردهٔ خفا نماند . الحمد لله رب العالمین پروردگارپاك خدمهٔ این دولت علیه را ازاعانت جمیع دول بی نیازی داده استوابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت جاوید مدت گشاده ، البته مسموع آن عالی شان گردیده است که درین سال فیروزی مآل تا چه حدآثارضعف وفتورازصدمات سپاه منصوردراحوال روسیهٔ این سرحد راه یافته ، چه قدرازآنها مقتول وچه قدردستگیرشده .آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی وخیرخواهی بود . چنانکه آن عالی شان صلاح داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید . پیوسته مترصد اخبارات ومرجوعات می باشد » .

پیداست که این نامه بسیارجالب رامیرزاشفیع صدراعظم بنمایندهٔ فرانسه در ایران نوشته ودرآن ازناسازگاری دولت ناپلئون نالیده وازرشوه‌های سرشاری که فرستادگان انگلستان بفتحعلی شاه ودرباریان وی داده‌اند دم زده است . ازفحوای نامه پیداست که درظرف جنگ اول روسیه با ایران وپس ازبازگشت عسکرخان سفیرفتحعلی شاه ازپاریس درسال ۱۲۲٤ نوشته شده است .

سند جالب دیگری که دربن زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ایست که بوداق نام از ایران بدربار ناپلئون فرستاده وازین جا پیداست که فرانسویان درآن زمان خبرگزارانی درایران داشته‌اند که بزبان فارسی مطالب رابرای ایشان نوشته‌اند وازان جمله‌این بوداق نام که پیداست نام ترکی‌داشته وشاید ساکن‌آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه‌داشت بندهٔ دولت‌خواه بموقف عرض‌مقربان دربارانجم احتشام‌والامیرساند که : اگرچه الی حال این بندهٔ عقیدت خصال درظاهر نسبت بامنای آن دولت قاهره در رابطهٔ بندگی ودولت خواهی سبقت نیافته ، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص ودولت خواهی خود را درپیشگاه ضمیرآفتاب مظاهروالاجلوه‌ظهور دهد . نظر باین معنی برذمهٔ بندگی و دولت خواهی لازمست که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را بخدمت با رفعت عرض نماید . لهذا پارسال یك نفر ایلچی پادشاه انگلیس‌آمده ، حال درتبریزست ، راه‌ورسم جنگ فرنگی‌را تعلیم سواران ایران‌میدهد وامسال هم یك نفرایلچی دیگرهمین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده،حال‌دردارالسلطنهٔ طهران اقامت‌کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که اوبسرکرده‌گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان ازخزانهٔ پادشاه‌انگلیس داده ، خود متوجه دعوی‌ومدافعه قشون پادشاه روس بشود و دربن وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بودکه با هم بنای مصالحه وسازش بگذارند . ازین طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا بزرگ بحوالی الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو» (۱) سرکردهٔ روسیه تاآنجاآمده ، باهم ملاقات حاصل‌کرده ، دیگرمعلوم نشدکه بنای مصالحه آنها صورت‌سرانجام‌گرفت‌یانه ونیزباید دربن چند وقت‌رایات نصرت‌آیات‌شاهی ازدارالسلطنهٔ طهران حرکت‌کرده ، درمملکت عراق در موضعی که موسوم بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند . زیاده از این خبری که‌قابل عرض باشد صورت و قوع نیافته . بعدالیوم نیزهرنحو خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود.چون این بندهٔ دولت خواه را ازجملهٔ اخلاصمندان‌آن دربارحساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیرمنیرمحونفرموده ، بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند . زیاده‌جرأت ننموده ، امره‌الاعلی» .

(درپشت نامه مهر«عبده بوداق»)

پیداست که این نامه‌درپایان سال ۱۲۲۹ یاآغازسال ۱۳۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست بمأموریت سر گوراوزلی و میانجی گری اوبرای بستن عهد نامهٔ گلستان در ۲۹

(۱) پیداست که تحریف کلمهٔ Tormassof نام‌ژنرال معروف‌روسیست که درجنگ‌اول ایران وروسیه فرمانده قسمتی ازسپاه روسیه بوده‌است .

شوال ۱۲۲۸ وسپس بعهد نامهٔ ایران وانگلیس بوسیله مسترالیس در ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۹ اشاره کرده است ودرین زمان دیگردر بارفرانسه مأموری درایران نداشته است که اخبار ایران‌را بفرستد واین بوداق نام این وظیفه را بعهده داشته است.

☆ ☆ ☆

بجز دو نامه‌ای که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و ترجمهٔ آنها پیش از ین درصحایف ۱۵۲ـ۱۵۶ آمده است دو نامهٔ دیگرهم ازو در دستست. نخست نامه‌ایست که بشمارهٔ ۲۰۸۱ در بایگانی‌وزارت‌امورخارجهٔ ایرانست (۱) ودر پشت آن ترجمهٔ آنرا بزبان‌فارسی شکسته نوشته‌اند وپیداست که آنرا درهمان‌زمان یکی ازخاورشناسان فرانسوی بدینگونه ترجمه کرده وعیناً آنرا نقل می کنم:

«ترجمهٔ محبت نامه ـ ازطرف ناپولیون اعظم که باعنایت‌خدای‌تعالی و برموجب‌قوانین دولت‌عظمی امپراطورو پادشاه‌فرانسه‌و پادشاه ایطالیه‌است بجانب شوکت جوانب‌پادشاه اعظم ملك‌الملوك عالم‌مزین‌اریکهٔ پادشاهی فرمانفرمای عرصهٔ‌ماه تا ماهی سلطان‌جوان بخت سکندرشأن فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافته وسلطنته السلام، پادشاها بلند جاها وخدیو مرتبت پناها چون که افزایش واستحکام‌روابط دوستی که شکرالله متعال که مملکت فخیمهٔ مایان از قدیم الایام سبقت کرده بود همان اقصا (!) آمال ضمیر اخلاص پذیرست، بنابرین دارندهٔ محبت‌نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون ویك که (!) ازخادمان‌سرای همایون وهم ضابط ایچ‌آقایان (۲) اندرون فرستادن (!) بصوب‌شوکت اوب مصمم شد وبآنیت اینکه جنرال مومی‌الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدواعتماد کلی بنماید فی‌الواقع آبای جنرال غاردان وقتامن‌الاوقات الماضیه با یراث‌موافقت و دوستی‌فیما ین دولت‌فرانسه ودولت‌ایران باعث‌آبادی‌شده‌بودند بتواریخ‌اندر مسطورست بل درافواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات‌آثار جمیلهٔ‌اجدادخودش‌اقتفا بخواهد کرد. ازین‌قطع نظرجنرال‌غاردان رافدوی‌ذات ملوکانه‌ام ودرخدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته بدین سفارت کبرا (!) لایق وشایسته دیدم و کذالك (!) اوفیچیالان (۳) همه که بمعیت‌جنرال مشارالیه‌ماموروممین شدندودر نصرتهای بسیار که برعساکرروسیه میسر گشت اصحاب وانصارم بودند وایشان را یکایك گزیدهٔ

---

(۱) مقاله آقای عبد الحسین نوایی بعنوان «چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران» در «نشریهٔ وزارت امور خارجه» شمارهٔ پنجم (جلد دوم) اسفند ماه ۱۳۲۸ ص ۱۴ـ۳۰

(۲) این کلمه بمعنی آجودان آمده است

(۳) تحریف کلمهٔ officiers فرانسه بمعنی‌افسران وصاحب‌منصبان.

اردوی همایونم باید شناخت وان‌شاءالرحمن مبارزان مومی الیهم درمحاربات علی لعدو المشترك با غیرت مشهودهٔ مجربه درآن طرف بخواهش کوشند. مبتنأعلی ذلك امر محققست که این گونه انتخاب وامتیازمقبول وپسندیدهٔ آن حضرت سلطنت مآب می‌شودومرجوست که بدین چنین ممتاز بین‌الاقران ومشار بالبیان منتسروی (۱) مرخص باعتقاد تام و کامل وبهر کلمات که ازطرف‌مابگوید اعتماد کلی وشامل بدهند و بالتخصیص وقتأ که درحضور فایض النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت ودوام دوستی‌ما را ودعوات‌صافیات ما رابری اقبال‌ذات‌خلافت صفات برای خوشحالی ممالك ایران وتحقیقات شوق وآرزوی مارالاجل استقرار دولتین تکرار بتکرار ارباد و ذکر بکند بدو گوش تصدق وتیقن را بگشایند. باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی‌درایام سلطنت جاودانی‌با نسایم‌مساعده عاقبت سعیده برذات‌حشمت صفات کامرانی جاری وساری باد، بربالعباد. نوشته بمقـام فنکنستین (۲) در اردوی نصرة مقرو به روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشتصد و هـزار (۳) ازمیلاد عیسی ع. وسـال سیم ازجلـوس همایونم فی یـوم الثانی عشرمن صفرالخیرسنه ۱۲۲۲.

امضای ایمپراطوری ناپالیون

وتحته‌المینیستیر(٤) والوزیر ایمپراطور والملك

شارال موریس طالیران پرنس دبنونت (٥)

پیداست که این‌نامه اعتبارنامه‌گاردان بعنوان سفیردر دربارطهران وبرای معرفی هیئت افسران نظامیست که با او بایران‌آمده‌اند.

نامهٔ دیگری که ازناپلئون خطاب بفتحعلی شاه مانده بدین‌گونه است (٦) :

«ازجانب ناپلئون باعنایت‌خدای‌تعالی وبرحسب‌قوانین‌اساسی‌امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا، مدافع (۷) هیئت اتحادیه رن (۸)، رابط (۹) بین ممالك موتلفهٔ‌سویس باعلی حضرت قدرقدرت قوی‌شوکت فتحعلی‌شاه پادشاه ایران دوست بسیارعزیزوصدیق ما: اعلی حضرتا، قدرقدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفیرفوق‌العـادهٔ شما عسکر خان افشاردردربارما بانجام رسیده است بنابرتصمیمات اخیـرآن اعلی حضرت در بـاب فرستادگان ما لازم بود که اورا بیش ازین در نزد خود نگاه نداریم، اگر چه عزیمت

---

(۱) تحریفی از کلمهٔ Ministre فرانسه بمعنی‌وزیر

(۲) مراد فینکن شتاین است (۳) مراد ۲۰ آوریل۱۸۰۷(۱۲ صفر۱۲۲) است.

(٤) تحریف دیگراز کلمه Ministre فرانسه

(٥) Charles - Marie Talleyrand, Prince de Bénévent

(٦) همان مقاله ص۳۰

(۷) Protecteur (۸) Rhin (۹) Médiateur

او برما ناگوارخواهدبود ورفتاراوهمیشه مورد ستایش ما بوده. سفیرمزبورغالباً درمدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلی حضرت راگوشزد می کرده ، میل قلبی ما اینست که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند وآن اعلیحضرت دراختیاردوستی بین ما ودشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند ودرین مشورت ما با کمال صفا بنابراعتمادی که آن اعلی حضرت نسبت بما ابرازداشته‌اند مسؤل اورا اجابت خواهیم کرد . اعلی حضرتا قدرقدرتا درخاتمه ازخدای متعال خواستاریم که روزبروز بر عظمت او بیفزایدوایام رااباعظمت وعافیت بگذارند، تحریرا در ۲۳مه ۱۸۱۰ درلیل (۱).

مهرامپراطورناپلئون

وزیر دولت دوک باسانو (۲)

وزیر روابط خارجی دوک دوکادور (۳)

پیداست که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون بفتحعلی‌شاه باشد در ۲۳مه ۱۸۱۰ (۱۸ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته‌شده وازلحن نامه پیداست پس ازآنکه گاردان ازایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیرایران را ازدربارخود روانه کرده است .

کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضاقلی خان هدایت لله باشی امیرالشعراء درتاریخ قاجاریه که دردنبالهٔ روضة‌الصفا چاپ کرده‌است درباره روابط فرانسه باایران درزمان فتحعلی‌شاه درحوادث سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است :

«درسال ۱۲۰۹ (۱۷۹٤میلادی) که سلطان شهید آقا محمدخان قاجارغازی شهر تفلیس را مسخروقتل وغارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده ، بواسطهٔ عداوت ومخاصمه با دولت روسیه اظهاردوستی ومواحدت با خاقان شهید خواست .

عهد نامهای سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستادهٔ خود بایران فرستادولی وقتی رسید که آن شهریاردرقلعهٔ شوشی بعزشهادت رسیده بودوخاقان کامگارفتحعلی شاه قاجارهنوزجلوس نکرده بود واطراف بلاد پرآشوب وفساد بود . حاج ابراهیم خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگشت . واقعهٔ قتل کربلا وطغیان وهابیه که درسال ۱۲۱٦ هجری بود اسمعیل بیك غلام ببغداد نامه برده ، خواجه داود نامی درصورت تجاردربغداد دیده ، دعوی کرد که‌من ازدولت فرانسه مامور بایرانم وبااسمعیل بیك بیات بدارالسلطنه آمد، چون‌خط فرانسه‌خواندن درایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند ، هم چنان جوابی سرسری

(۱) Lille (۲) Duc de Bassano (۳) Duc de Çadours

نگاشتند وداود را لقب خانی دادند وفرستادند . الحاصل درین سال که۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت . پاشای بایزید و وان بملاحظهٔ مصالحهٔ عثمانیه وروسیه اورا موقوف‌داشت ودوچا کراورا بکشت . چون نواب شاهزاده نایب‌السلطنه شنید کس فرستاد، موسیو ژوبررا از پاشا بخواست، اونیز بفرستاد وباعزتی تمام اورا بتبریز آوردند وبسلطانیه آمده ، شرف‌حضورسلطان ایران را دریافته ، معلوم شد که داود خان مذکوربا وی همراهست. الحاصل نامه‌بدادند وازجانب ناپلیون‌امپراطور پیغامات دوستانه بگذرانید وجواب نامهٔ‌اورا میرزا رضی‌تبریزی بفارسی مرقوم‌وبسفارت میرزا رضای قزوینی وزیرشاهزادهٔ‌آزاده محمد علی میرزا روانهٔ پاریس شدند.»

مؤلف منتظم ناصری (۱) دروقایع سال ۱۲۱۷هجری و۱۸۰۲میلادی می‌نویسد : «هم‌درین سال بتوسط خواجه داود نام ازارامنه وتجاربغداد نامه‌ای از ناپلیون بناپارت کنسول اول فرانسه بحضرت خاقانی موصول گردید . خواجه داودلقب خانی یافته،حامل جواب آن نامه گردیده ، بفرانسه روان شد ».

گویا این خواجه‌داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در۱۸۱۷(۱۲۳۲هـ.) کتاب کوچکی درپاریس بعنوان وضع کنونی‌ایران»(۲) بفارسی‌وفرانسه‌وارمنی‌چاپ کرده است.درین کتاب نام خود را بفارسی «صاحب نشان‌شیروخورشید ایران‌ملك شاه‌نظرزاده میرداودضنادوریان» نوشته است ودرپشت این کتاب‌دردنبال نام خود نوشته است« مامور فرانسه‌در۱۸۱۶» (۳).

بنا براسنادی که‌دردست‌است‌ناپلئون‌ازجوانی نقشهٔ تصرف آسیارادرذهن خود جای‌داده وکراراً باین نقشه بازگشته وسالها پیش ازآنکه بامپراطوری برسد این خیال را در فکرخود پرورده است. پیداست که بیشترمقصود وی ازین‌کاراین بوده است که‌هندوستان را ازدست انگلستان بیرون بیاورد . پس ازآنکه بمصرلشکر کشید و ازین کارنتیجه‌ای نبرد بازازین اندیشه دست برنداشت وهم چنان‌آنرا دنبال می‌کرد. درآن زمان دروازهٔ اروپا برآسیا شهراستانبول پای تخت سلاطین عثمانی بود. درسال۱۸۰۲م . (۱۲۱۷هـ.) ناپلئون سباستیانی ازافسران عالی رتبه ارتش خود را بسفارت بدربارعثمانی فرستاد و امیدوار بود بدین وسیله بتواندازهمهٔ کشورهای‌آسیایی با خبر باشد .

سباستیانی مامور بود که راه لشکرکشی بهندوستان را پیدا کند . وی قهراً

---

(۱) ج ۳ ص ۷۸

(۲) Etat actuel de la Perse, par Mir - Davoud - Zadour de Mélik Schahnazar, Paris 1817

(۳) Envoyé en France en 1816

متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را بایران جلب کرد. امـا ناوگان فرانسه در آن زمان ناتوان تر از آن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی با ایران و از آنجا بهندوستان برساند. بهمین جهة ناپلئون در نظر گرفت از راه خشکی با ایران مربوط شود و از راه ایران بهند بتازد.

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت از آن در برابر روسیه بود زیرا که تازه جنك اول ایران با روسیه که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ (۱۸۰٤-۱۸۱۳) کشید در گرفته بود. فتحعلی شاه در آغاز سلطنت خود گرفتار جنگها و شورشهای داخلی شد و بمحض این که از آنها فراغت یافت بجنك با روسیه گرفتار شد و در سال اول جنك یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی در پی خورد. انگلیسها که بدین گونه استیصال وی را دیدند درصدد شدند بوعدهٔ یاری اورا بخود جلب کنند و فتحعلی شاه هم چاره دفع خطر روسیه را در اتحاد با انگلستان می دانست. اما انگلیسها تکلیف شاق می کردند و می خواستند در برابر یاری که با ایران خواهند کرد دربار ایران جزیرهٔ خارگ و بندر بوشهر را با نگلستان واگذارد.

پیداست که فتحعلی شاه نمی توانست این شرط را بپذیرد و ناچار پس از اندکی مطالعه دیدند یگانه راه توسل بناپلئون است. بهمین جهة فتحعلی شاه نامه‌ای بوی نوشت واوهـم جواب مساعد داد. پس از آن ژوبر و رومیو را در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ه) بایران فرستاد. چنان می نماید که هریك ازین دو سفیر را ناپلئون جداگانه از دو راه مختلف بایران فرستاده است، یعنی درضمن اینکه ژوبر از راه کردستان رهسپار شده رومیو از راه بغداد مامور ایـران شده است و درین کار گویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط کامل بکنند و اگر یکی ازین سفیران بمقصد نرسید دیگری حتماً برسد. ژوبر و رومیو بفاصله نزدیك عازم ایران شده‌اند، اما چون ژوبر را در راه بزندان افگنده‌اند و مدتی گرفتار بوده است رومیـو زودتر از وی بایران رسیده واوهم ناگهان در طهران مرده و بدین گونه چندین سال طول کشیده است تا نتیجه‌ای از روابط ایران با ناپلئون بدست آید.

درین ضمن جنگهای ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است. درهر زمان کـه روسها در اروپا گرفتار حوادثی می شده‌اند از نیروهای خود درمرزهای ایران می کاسته‌اند و ایرانیان اندك پیشرفتی می کرده‌اند اما دوباره که دستشان در اروپا خالی می شده بـر نیروی خود درمرزهای ایران میفزوده‌اند و باردیگر پیشرفت می کرده و ایرانیان را شکست می داده‌اند.

درسال ۱۸۰٦ (۱۲۲۱ ه.) نـاپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن و بونتـان (۱) و

Bontemps (۱)

لابلانش (۱) باشند بایران فرستاده است . ژزف ماری ژوانن(۲) ازخاورشناسان زمان خود بود ودر سن بریو (۳) در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸٤٤ درگذشت .

دربن گیرودار انگلیسها منتهای کوشش خود را کرده اند که نگذارند ناپلئون راهی بایران باز کندو بهمین جهتست که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی ومرك رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی های جنگی خود را بخلیج فارس آورده اند. اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون درمیدانهای جنك اروپا چنان درجهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی دربار طهران با آن دشواریهایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبرمیشد وبهمین جهة اگراندك تردیدی از اتحاد با ناپلئون درمیان بود پس از جنك های معروف اوسترلیتز(٤) در ۱۸۰۵ وابنا (٥) در ۱۸۰٦ وایلو (٦) در ۱۸۰۷ کمترین تردیددر بار ایران ازمیان برخاست .

بهمین جهة درماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیر ایران میرزا محمد رضا درلشکرگاه ناپلئون درفینکن شتاین بحضور او رسید وپیشنهاد اتحاد با وی کرد . چنان می نماید که دولت ایران دربن کار مقدم شده وپیشنهاد اتحاد ازجانب ایران بوده است. پس ازامضای عهدنامهٔ اتحاد درفینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مامور سفارت ایران کرد ویك هیئت نظامی با وی بایران فرستاد وگاردان اعضای سفارت ایرانرا هم باخود بایران آورد.

هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در ٤ ژون ۱۸۰۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند (۷) درپروس شرقی الکساندر امپراطور روسیه را شکست داد وچند روز بعد در ژویه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روسها صلح کرد وبدین گونه بدو متحد سابق خود یعنی دولت ایران ودولت عثمانی خیانت کرد واتحاد باآنها راناديده گرفت وحتی صلح با روسیه سبب شد که روسها ازجانب ایران وعثمانی دستشان بازشدو توانستند بزودی کارهردو را بسازند .

عجیب تر ازهمه اینست که ناپلئون ازین اتحاد تازه باروسیه نه بایران خبرداد و نه بگاردان سفیر خود و نه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنندواین کار را منافی با عهد نامهٔ خود ندانند بلکه با رقیب او یعنی دولت انگلستان هم نزدیك نشوند . بازعجیبتر آنکه ناپلئون ازگاردان هم توقع داشت که بازپس ازین صلح باروسیه در ایران پیش

Lablanche(۱) Joseph - Marie Jouannin(۲) Saint - Brieuc (۳)

Austerlitz (٤) Iéna (٥) Eylau (٦) Friedland (۷)

ببرد ومانع از اتحاد وحتی نزدیکی ایران باانگلستان بشود وبهمین جهت نه تنهاهنگامی که ایران ازناچاری دربرابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست ورابطه بر قرار کرد ناپلئون بسیار خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمیتوانست در ایران بماند وچاره‌ای جز بازگشت بفرانسه نداشت چون بفرانسه برگشت ناپلئون اورا غضب کرد و مدتها کاری باونداد واورا خانه نشین کرده بود .

گاردان باندازه‌ای ازین اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامهٔ تیلسیت دراستانبول بود وتا دوماه پس‌ازآن واقعه درآن‌شهر بود ودوماه پس ازآن از بغاز بسفور عبور کرد ورهسپار ایران شد . چنان‌می نماید که ناپلئون ازدوری راه میان فرانسه وایران مطمئن بوده وامیدوار بوده‌است این خبرنزدیکی باروسیه‌خیلی دیرتر بایران برسدو گویا این خبرراهم زودتر ازهمه دربار روسیه بایران داده است .

شاید هم اندیشهٔ ناپلئون این بوده است که اگر نمی توانـد فتحعلی شاه را بـر انگلیسها برانگیزد دست کم انگلیسها راازایرانیان درهراس نگاهدارد وایشان‌راوادار بصلح با فرانسه بکنند وبدین‌گونه فتحعلی شاه هم اگر گرفتار روسها خواهـد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد وفکر کار خود را بکند .

گاردان وقتی که مأمور ایران شد ازلشکرگاه فینکن‌شتاین‌تنها دوآجودان ویك افسر پیاده ودوافسر جزء باخود برداشت وبسوی استانبول رهسپارشد . افسران‌دیگری را که لازم‌داشت ازمیان کسانی که دراستانبول‌بودند برگزیدوباخود بسوی ایران‌عزیمت کرد واین افسران‌جزو هیئت‌نظامی بودند که ناپلئون‌باسباستیانی باستانبول‌فرستاده‌بود.

گویا یگانه سببی که ناپلئون را بانتخاب‌ژنرال‌گاردان‌باین مأموریت برانگیخت این بودکه در قرن هفدهم وهجدهم چند تـن از نیاگان‌گاردان مأموریت کـونسولی در ایران وعثمانی داشته‌اند . ازین جا پیداست که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنك شرایط این مأموریت را دردیگری‌جمع ندیده ویگانه کسی که بنظرش مناسب‌آمده همین‌گاردان بوده است که می دانسته پدرانش وقتی بایران وترکیه رفته اند وشاید در خون او اطلاعی دربارهٔ این کشورها اندوخته شده باشد ؛

گاردان درین سفر دور ودراز نیازمند بمعاونین دلیروفرمان بردار و کاردان وبا هوش بود وازحسن انتخاب او دربارهٔ همراهانش همین بس که بسیاری ازیشان بعدها مردان نامی فن خود شده‌اند ونامشان‌را درتاریخ فرانسه‌ضبط کرده‌اند . مهمترین‌اعضای هیئت وی بدینگونه بوده اند : آنژدوگاردان (۱) برادر ژنـرال که دبیر اول سفارت بود . وی در۲مارس۱۷٦٥ دربندر مارسی ولادت یافت ودر ۸ ژانویه۱۸۲۲ در همانجا

---

(۱) Ange de Gardane

در گذشت و پیش از برادرش بفرانسه برگشت ومؤلف کتابیست باین عنوان : « شرح سفری بترکیهٔ آسیا وایران که در۱۸۰۷ و۱۸۰۸ کرده شده- چاپ مارسی۱۸۰۸(۱)».

دیگر از اعضای سفارت اوژان باتیست لوی ژاك روسو (۲) بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت ودر۱۸۳۱ درطرابلس غرب درگذشت . پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته ودر ۱۸۰۸ درگذشته بود ازجانب فرانسه‌مأموریت های‌مهم درایران وترکیه‌داشته‌است. وی خود سر کنسول‌فرانسه درطهران در۱۸۰۶وسپس سر کنسول حلب و بغداد وطرابلس غرب شده وآثار فراوان در بارهٔ تاریخ وجغرافیا وزبانهای شرقی انتشار داده است .

دیگر ازهمراهان اولاژار (۳) باستان شناس معروف بود که‌در ۳۰ مارس۱۷۸۳ ولادت‌یافته ودر ماه‌سپتامبر ۱۸۵۸ درتور(٤)درگذشته‌است .در۱۸۳۳ عضوفرهنگستان تاریخ وادبیات شد ونخستین کسیست که بوسیلهٔ انکشافات خود در باستان شناسی وزبان شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان وتمدن شرق را معلوم کرده است .

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل (٥) بود که در۵ژانویه ۱۷۸۰درپاریس ولادت‌یافت‌ودر۱۱ آوریل۱۸۶۰درهمان‌شهردرگذشت. در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان، در۱۸۰۹ آجودان‌ژنرال گیومینو (٦) شد وبعدها در محاصرهٔ شهر مایانس (۷) در آلمان در ۱۸۱٤ دلاوری بسیار نشان داد ، در حکومت رستوراسیون (۸) در زرادخانه‌فرانسه‌خدمات‌عمده کرد،در۱۸۲۹سرتیپ سوم ودر۱۸۳۵ سرتیپ دوم شدودرتسخیر الجزایر مقام مهمی بدست‌آورد ودر ۱۸٤٦عضو مجلس‌اعیان ودر ۱۸٤۷ وزیر جنك شد .

دیگر سروان مهندس لامی (۹) بود که بعدها بدرجه سرتیپی رسید وآجودان لوی فیلیپ (۱۰) پادشاه فرانسه شد وازناحیهٔ دور دونی (۱۱) بوکالت انتخاب شد .

دیگر از مردان نامور این‌هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه (۱۲) بود که در پونتاموسون(۱۳)در ۱۷۸۲ولادت یافت ودر۵ ۱۸۵ درگذشت‌وبرتبهٔ سرتیپی رسید ودرجنك استقلال یونان مقام مهمی‌هم زد .

Journal d' un voyage dans la Turquie d' Asie et la Perse (۱) fait en 1807 et 1808

Tours (٤) Lajard (۳) Jean-Baptiste-Louis-Jacques Rousseau (۲)

Mayence (۷) Guillominot (٦) Camille Trézel (٥)

Dordogne(۱۱) Louis-Philippe(۱۰) Lamy (۹) Restauration (۸)

Pont-à-Mousson (۱۳) Charles-Nicolas Baron Fabvier (۱۲)

هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که بسوی ایران می آمد چند تن ازاعضای سفارت خود را ازخود جدا کرد واز راه سوریه وحلب و بغداد روانهٔ ایران کرد تا دریــن راه مطالعات نظامی وجغرافیایی بکنند ولی عدهٔ بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپارشدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷رجب ۱۲۲۲) ازاستانبول راه افتادند . گذشته ازاعضای رسمی سفارت چند تن مترجم وصنعتگر وخدمتگار همراهشان بود واعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند وروی همرفته با رییس کاروان پنجاه وسه تن می‌شدند و نــود اسب و استرهمراه داشتند .

ازمیان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر رانوشته‌اند از آن‌جمله ژنرال‌ترزل یاد داشت هایی دارد که ژنرال ژ . ب. دوما(۱) تدوین کرده وترجمهٔ آن را آقای عباس اقبال در۱۳۰۷ درطهران انتشارداده است . ژنرال فابویه نیز دربارهٔ ایران یاد داشت های بسیار دارد وبجز ده پانزده نامه که از ایران بخویشاوندان وبرادرش نوشته سفر نامهٔ خود رانیزتدوین کرده وقدم بقدم بادقت کامل‌شرح سفرخود رایاد داشت کرده‌است و نیزگزارشهای فراوان درمسایل مختلفی که باورجوع کرده‌اند ومطالعاتی که دراصفهان کرده ترتیب داده است . تانکوانی مترجم سفارت نیز بیکی ازآشنایان خود خانم ث . ب . (۲) یك سلسله نامهایی نوشته که دردومجلد باین عنوان « نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیه آسیا از ژ . م . تانکوانی،چاپ پاریس دردومجلد۱۸۱۹ (۳) » انتشاریافته‌است. درمیان افسران این هیئت شرح حال‌فابویه ازهمه جالب ترست زیراکه وی افسرتوپخانه بود وماموریت داشت درایران توپ بریزد وچون وارد ایــران شد دولت ایــران تصمیم گرفت‌دوکارخانهٔ توپ‌ریزی‌درطهران‌واصفهان‌دایرکندواورابرای همین‌کارمدتی باصفهان فرستادند وبهمین جهت‌وی ازهمهٔ‌اعضای این هیئت درکارهای ایران‌آگاه تروبیناترشده بود. وی درخاطرات‌خویش می نویسدکه دراستانبول‌بتوپخانهٔ دولت‌عثمانی رفته وموادی راکه درتوپ ریزی درآنجا معمول بوده است در نظرگرفته ودرسبك توپریزی ترکها مطالعه‌کرده وشرایط آب وهوا و عادات محلی‌رادرنظرگرفته وکتابهایی چندکه‌درین زمینه بوده است فراهم‌کرده و بدین‌گونه برای آمدن بایران مجهزشده است .

(۱) J.P. Dumas (۲) C . B .

(۳) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J . M . Tancoigne , 2 vol · Paris 1819

این هیئت نظامی که از استانبول رهسپارشده تا مرزایران دو ماه در راه بوده و سه ماه پس ازورود بایران وارد طهران شده است. درسراسر ترکیه بزحمت بسیارسفرمی کرده است زیرا که راه وجود نداشته و بررودخانها پل نبوده وفقر ومذلت مردم ایشانرا متأثر میکرده است. کاروان سفارت ده ودوازده و گاهی شانزده ساعت راه را در روزطی می کرده است وهرشب دردهی نیمه ویران فرود می آمده اند .

فابویه درسراسرراه با دقت کامل درکتابچهایی که بخط اومانده همهٔ عوارض زمین ومجاری آبها وجهت کوهها ومحصول هرناحیه را یاد داشت می کرده است . این کار ها باندازه‌ای وقت اورا می گرفته که فرصت تماشای طبیعت وبناهای تاریخی را نداشته است. با این همه ازاوضاع اجتماعی غافل نبوده وسفرنامهٔ اوشرح بسیارجالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی درآن زمانست . چیزی که درمیان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجهست اینست که درآن زمان اختلاف سخت و کینهٔ دامنه‌داری درمیان ترکان وایرانیان بوده است ودرترکیه همینکه می‌دانستند این هیئت افسران فرانسوی بایران میروند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می کردند وحتی گاهی هم زد وخوردی درمیان ترکان واعضای سفارت ایران که ازفرانسه برمی گشته‌اند درمی گرفته وافسران فرانسوی ناچارازایرانیان پشتیبانی می کرده‌اند . دربن سفر افسران فرانسوی ناظرجنك میان کردان وارمنیان درخاك عثمانی نیز بوده‌اند.

سر انجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاك ایران شده، ازآنجا بتبریزرفته و از ۱۱ تا ۱٦ نوامبر (۱۰ تا ۱۵ رمضان) که‌درتبریز بوده‌اندعباس میرزای نایب‌السلطنه ولیعهدایران‌وحکمران آذربایجان پذیرایی شاهانه ازیشان کرده و سروان لامی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خودنزد خویش نگاه داشته‌است ودیگران بسوی طهران راهی شده‌اند .

در زمانی که این هیئت ازتبریز بطهران می‌آمده فاصلهٔ میان تبریز و طهران منظرهٔ رقت انگیزی ازآثار فتنه وآشوب وجنگهای داخلی ظاهرمیکرده است . شهر های زنجان وسلطانیه که پیش ازآن پرجمعیت بودند دربن موقع تقریباً تهی شده بودند ومردم این نواحی بمنتهی درجه پریشان ودرمانده ومایوس بودند وحکمرانانشان هرچه می‌توانستند بهمین‌مردم غارت‌زده ستم می کردند ودر راه دستهای چادرنشین‌رادیده‌اند که پراکنده درگوشه و کنار در زیرچادرهای خود ازسرما و گرسنگی جان میدادند .

هیئت افسران فرانسوی درپایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد وناچارشد چهار روزدرآنجا بماند . فابویه در یاد داشتهای خود سبب این درنگ را با استهزاء

کامل بیان می کند و عبارات تملق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می گوید : « اعلیحضرت شاه پادشاه قبلهٔ عالم قطب جهان وظل الله وسی چهل نام دیگر که من فراموش کرده ام خود درحرکت کواکب دیده است که اگراعضای سفارت فرانسه بجز روزچهارم دسامبر روز دیگری وارد طهران شوند بدبخت خواهند شد » . کسانی کـه از اوضـاع آن زمان و خرافاتی که دردربارفتحعلی شاه رواج داشته آگاهندمیدانند که این تعبیرها مطلقامبالغه آمیز نیست وسراسر آن مطابق حقیقتست وقطعاً فتحعلی شاه معتقد باحکام نجوم وسعد ونحس کواکب واین گونه اباطیل بوده وخود ویا اطرافیانش بتقویم رجوع می کرده اند ودرحوادث مهم تاخیروتسریع را بهمین امرموکول می دانسته اند . سرانجام روزچهارم دسامبر (۲ شوال ۱۲۲۲) هیئت افسران فرانسوی وارد طهـران شدند . عدهٔ کثیری را بپیشباز آنان فرستاده بودند . درموقع ورود بطهران که عدهٔ کثیری ازمردم برسر راه بتماشا ایستاده بودند درپیشاپیش هیئت رسمی که درجلوصف حرکت می کردند حتی مسخره هاومقلدهای دربارفتحعلی شاه هم بودند که وسیلهٔ تفریح مردم را فراهم می کردند ویك نوع « کاروان شادی » یا « کارناوال » درست کرده بودند. فابویه می نویسد که ایشان تنها شلوار کوتاهی دربرداشتند وبا تن برهنه می رقصیدند وکارهای مضحك می کردند . رییس این مقلد ها چماق بسیاربزرگی داشت که باآن بازی می کرد .

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع صدراعظم ژنرال گاردان را درخانه خود پذیرایی کند وبرای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر راخالی کرده بودند . چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را بحضور خود پذیرفت . فابویه می نـویسد دربن موقع سراپاغرق جواهر بودوچنانکه نشسته بودپیدا بود مرد زورمندیست که تقریباً چهل سال دارد ومیلیونها جواهر بخود بسته بود . تاجش وبازوبند چپش بسیارگرانبها بود . ریش سیاهش که زیباترین ریشهای ایران بود تابزانـو می رسید . درپـای تختش پـرانش صف کشیده بودند . دیگر هیچ کس درتالار نبود . دیگران همه در ده قدم فاصله درباغ صف کشیده ودستهایشان درآستین هاپنهان شده بود . ژنرال گاردان را بادودبیر سفارت وارد تالار کردند . مارا دربیرون درصف اول وزیـران نگاه داشتند . ما ازبن کار پرخاش کردیم وبژنرال گفتیم واوهم بفتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می شمارد نه نوکران خود . شب شاه پیغام داد اگر جای آنها خوب نبوده بواسطه بی اطلاعی بوده است . روز جمعهٔ بعد ما رایك یك معرفی کردند واین دفعه سه قدم تاتخت او فاصله داشتیم . شاه بما گفت که مارا مانند فرزندان خود دوست می دارد وآینده این را ثابت خواهد کرد . درحقیقت هم مادریك طرف تخت صف کشیدیم وپسرانش روبر ایستادند . پس ازآنکه محاسن هریك ازما را باو گفتند گفت که ما جوانان زیبا



خانهٔ سفیر فرانسه در طهران

از کتاب دوبو

ورعنایی هستیم واوقدرخدمـانی‌را که بناپائون کرده‌ایم‌می‌داند زیرا که‌این‌دو کشورامروز یکیست ونیز گفت : « بهمین جهة هریك ازشما که مورد قدر دانی خاص برادر من واقع شده‌اید بیش ازدیگران مورد قدردانی من خواهید بود ». ما پاسخ دادیم که بازوهای ما وهنرما وهمهٔ خون ما درخدمت اعلیحضرت‌خواهدبود . سپس بمن تکلیف کرد باصفهان بروم و من گفتم گزارش باو خواهم داد وهرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد .

پس از آن فابویه می گوید پیشنهادی دربارهٔ تأسیس توپخانهٔ ایران تهیه کردم که رونوشتی ازآنرا بفرانسه فرستادم. درنتیجهٔ همین کارفتحعلی‌شاه‌درجه دوم نشان‌خورشید را باو داد که سه درجه داشته است .

ازآن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده‌اند . گاردان که در مراحل سفر مراقب فـابویه بودوی را مأمور کردگزارشی دربارهٔ خط سیر از استانبول‌بطهران‌تهیه کند . این گزارش فابویه درآن زمان شاهکاری ازدقت واطلاع‌وپشتکار‌بشماررفته‌است، درآن زمان افسران فرانسوی هنوز ازتغییر سیاست ناپلئون خبر نـداشتند وهمه مطمئن بودند که چیزی بلشکر کشی او بهندوستان از راه ترکیه وایران نمانده‌است،بهمین جهة باکمال شوق وذوق باین کار دل داده بودند . سندی‌بخط فابویه ازآغاز ژانویه ۱۸۰۸ (آغاز ذی القعدهٔ ۱۲۲۲) باقیست که می رساند تاآن زمان هنوز فرانسویان مقیم‌ایران نمی دانستندلشکر کشی بهندوستان دیگرازچشم‌ناپلئون افتاده‌است . درین گزارش فابویه وسایل عبور۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول‌تامرز هندوستان پیش‌بینی کرده است .

درین گزارش فابویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط بـاید موقعی از فرانسه‌حرکت کنند که مطمئن باشند در ایران نیروبی که کاملاباصول‌اروپایی تربیت شده برای یاری باآنها حاضرست ولوازم جنگی که در آن‌روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است . بهمین جهة فابویه اهتمام کامل‌داشت که معایب سازمـان نظامی ایران راکشف کند وبا صلاح آن بپردازد . درگزارش مخصوصی که‌درین زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسد زیرا که همسایگان دیگرهمه ازنظر نظامی ازایران پست ترند وتنها وسایل نظامی ایـران از روسیه کمترست .

درزمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه مینویسد : « ازین سواستحکامـات مرزی ایران‌یك‌عده قلاع بازیچه و کاملا بیهوده است . فضاهای آنها بسیار وسیعست اما هموارنیست وبیشترآنها را ازخشت ساخته‌اند. بعضی ازآنها بارودارند اما بسیار کوچك ومانند برجیست که تیزی وپیش‌آمدگی ندارد وبهمین جهة بی‌فایده است .»

بعقیده وی می بایست هرچه زودتر این قلاع را مستحکم کرد و نیز نوشته است که در ارتش ایران تنها عنصری که متوسطست سوار نظامست . سواران ایرانی هر چند که اسلحه خوب ندارند خوب می‌جنگند و با دقت کامل حرکت میکنند . ولی اشکال در گرد آوردن و نگاهداری آنها و خوراك دادن باسبهاشان در زمستانست، زیرا که انبار ندارند و زنان و کودکانی که با ایشان راه میفتند تابع انتظامات نیستند و بهمین جهة کمتر میتوان ازین سوارها بهره‌مند شد .

اما پیاده نظام که تنها درموقع لزوم آنها رادعوت می کنند تنها یك دسته ازمردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نامهاشان را نمی دانند، مانندگله براه میفتند و جیره ومواجب بآنها نمی‌دهند .

بعقیدهٔ فابویه اگرسربازان را منظم بخدمت دعوت کنند ومشق بدهند و با عدالت ودقت کارهایشان‌را اداره کنندوآنها را بدبسیپاین عادت بدهند می توان سی تا چهل هزار سوارتربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند واندك اندك پیاده نظام ایران ازآنها سرمشق بگیرد .

دربارهٔ سربازان ترك عقیده فابویه این بوده است که با همهٔ معایبی که دارند باز حسنی درآنها هست ومی گویند نژاد ترك حس مقاومتی دارد که‌مفیدست. با وجودهمهٔاین معایب وبا وجود ضعفی که در‌دولتشان هست و سربازان تعلیمات کم دیده‌اند وعدهٔ کثیر ازآنهامردم‌بی‌همت وسست‌اند بازمیتوان گفت که هرگز کسی نمیتواند برملت‌ترك‌مستولی شود . شاید بیگانگان‌آنها را بسهولت ازمیان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهند کرد وشاید روزی که‌مرد بزرگی در رأس‌آنها قراربگیرد باعث‌وحشت همسایگان خود شوند .

اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی

درمیان افسران فرانسوی که با ژنرال گاردان بایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیهٔ توپخانهٔ ایران شده بود. در گزارشهایی که وی داده است میگوید توپخانهٔ ایران اصلاح پذیر نیست بلکه باید ازنوآن را درست کرد . در آن زمان ایران نه کارخانهٔ توپ ریزی داشته است ونه زرادخانه و چند توپی که درایران بود از خارج آورده بودند .

نمونهایی ازلولهای این توپها که درایران مانده وبرخی ازآنها را درخیابان فروغی درحریم‌دیوارعمارت سابق قزاقخانه جاداده‌اند معلوم می کند که یا ازتوپهاییست

که درزمان شاه‌عباس از پرتغالی‌ها گرفته‌اند و یادرجنگهای روس و ایران‌ازروسها گرفته شده واین‌خود بهترین دلیلست که تا پیش ازآمدن هیئت فرانسوی بایران توپخانهٔ‌ایران تا این اندازه ضعیف بوده است .

فابویه می گوید این توپها رابالای دیوار برخی ازقلاع روی خاك گذاشته بودند ودورآنها را سنگ چیده بودند و هیچ پایه وتکیه‌گاهی نداشت . یگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آنرا از روسها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه جا همراه شاه بود و شاه آنرا دوست می داشت زیرا روزی که آنرا زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه کرده و آنرادر کرده بود و گلوله اش بنشانه خورده بود.

فابویه درگزارشهای نظامی خود شرحی هم از زنبورك می دهد وآن‌نوعی‌ازتوپ بوده که لولهٔ بسیار کوتاه داشته و گلوله های کوچك در آن می گذاشته‌اند که هریك از آنها نیم لیوریعنی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که بپشت شتریا استربارمی کردند و بهمان اندازه که اثرگلولهٔ آن قطعی نبود تیررس آنهم کم بود . در آن زمان عدهٔ افراد توپخانهٔ ایران تنها ۱۵۰ تن بود که هیچ یك اطلاعات فنی نداشتند .

هنگامی که فابویه را مأمورتوپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای اینکار خواست وفتحعلی شاه درماه ژانویه۱۸۰۸ (ذی‌القعده ۱۲۲۲) اختیارات‌را باو داد. قرار شد وی باصفهان برود ودرآنجاکارخانهٔ توپ ریزی تأسیس کند وپول و لوازمی راکه برای این‌کارلازمست درآنجا باوبدهند وکارگران و توپچیانی راکه لازم دارد همانجا اجیر کندودرپایان سال‌پنجاه‌ارادهٔ توپ‌کامل‌دارای همهٔ وسایل شبیه بهمان توپ روسی که درنظرفتحعلی شاه این همه عزیز بود تحویل بدهد.

از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) فابویه دراصفهان بوده است . درآن‌زمان‌مردم‌اصفهان‌بسیارپریشان‌وتنگ دست‌بوده‌اند وفابویه‌می‌نویسد که‌تنهاسه‌چهار تن هستند که مال این مردم را می‌ربایند واینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند ازین شهر بروند وگرنه هر کس توانسته جان ومال خود را ازدست اینها بدر برده است . من کاخهای بسیار بزرگ آیینه پوش دیده‌ام که هنوزقسمتی ازنقاشی های‌آنها باقیست‌وچون باچکمه درآنجا سیرمی کردم چند تن دستاربسرمرا لعنت می کردند که قصر های شاهان راآلوده می کنم . بازارهای بسیاربزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگرهنرمندی بوده وامروزتنها قدری میوه درآنها هست وجزآن چیزدیگر نیست . اگرمدتی‌درین‌جا بمانم حتماً چهرهٔمن ازغم‌وحسرت چین‌بر خواهدداشت‌زیرا که گرداگرد خویشتن جزمردم مسکین دیگر کسی نمی بینم .

با همهٔ این دلگیریهای ناگوار که فابویه ازدیدن اوضاع آن شهرمصیبت کشیدهٔ غارت زده‌داشته است باز بپیش بردن وظیفهٔ دشوارخود امیدوار بوده‌است . درنامه‌ای که در۲۸فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳)ازاصفهان نوشته‌می گوید : «میدانم که‌خستگی‌ها ورنجها ومحرومیها همهٔ این‌ها هرروزخواهد افزود . همهٔ اینها برای من چیزی نیست . تا وقتی که یك تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینهٔ خود بگذارم شکایت نخواهم کرد ... من اینجا برای کشور خود سودمندم ، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود ... روزی که حکم افسری خود را گرفتم وعده کردم بیش ازپیش خود رافدای‌وطن کنم . من بسوگند خودوفا دارم وجزین چیزی نیست ...»

فابویه دراصفهان بکلی تنها وبی کس بوده واز اطرافیان خویش همواره مینالیده است . نصارای اصفهان که ممکن بوده است با اومحشورباشند بقول خود او سوداگران ناکسی بودند که ازهمهٔ کشورهاآمده بودند یا ارمنیانی که اگرباونزدیك می‌شدندبرای سودجویی بود.واگرباوتملق می گفتند ازوتوقعی داشتند . در نامه‌ای که فابویه بپدرش نوشته می گوید چندین بارخواسته‌اند هدایای گران بها باوبدهند ولی اورد کرده‌است، زیرا یا برای‌کارهایی بوده است که می باید بکنندویا برای‌کارهایی که‌نباید بکنند.بهمین جهت همیشه مجبوربوده است‌کسانی راکه باورجوع می کرده‌اند بخشونت ازخود براند. کشیشهای نصاری هم که‌درآنجا بوده‌اند بیش‌ازدیگران‌مورد احترام نبوده‌اند . خلیفه ارمنیان تنها درفکرنفع خود بوده وکشیشانی که زیردست اوبوده‌اند زندگی‌آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهترست ازآن سخن نگوید . یگانه کشیش‌کاتولیك اصفهان « پرژوزف» (۱) «میخوارهٔ پیرحقیری» بوده است . فابویه هفته ای دوبار اورا مهمان می کرده وهرروز یکشنبه برای نماز پیش اومیرفته ولی درنظرش‌احترامی نداشته است .

فابویه در نامهای متعددی که ازاصفهان بکسان خود نوشته ازمردم این شهر بدگویی فراوان‌کرده ومی گوید که اعیان شهر همواره با بیان پرکنایه واستعاره و مبالغه واغراق باوسخن می گفته‌اند ، نزد او‌می‌رفته‌اند، غلیان‌می کشیده‌اند وتحفه‌وهدیهٔ بسیاربرای اومی برده‌اند ولی درحقیقت اورا فریب می‌داده‌اند ومی کوشیده اند او رادر پیشرفت‌کارش مانع شوند .

کسی که ناچاربیش ازدیگران دراصفهان با وی معاشربوده‌رییس توپخانه‌آنشهر اصلان خان نامی بوده است که درآغازاظهاروفاداری نسبت باومی کرده وعبدالله خان پسرونایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعد ها

---

(۱) Père Joseph

صدراعظم ایران شد ودرآن موقع وزیرمالیه وحکمران اصفهان بوده است . فابویه خود در نامه‌ای می گوید که پرژوزف،مشاور روحانی او بوده استواصلان خان مشاورجسمانی او، گاهی اورا رگ می‌زده و گاهی تنقیه‌میکرده. روزی ده دوازده بار نبضش رامیگرفته واگرسر برهنه را میفتاده باو پرخاش‌می کرده‌است.

عبدالله خان همواره بامنتهای فروتنی با وی رفتارمیکرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همهٔ مخارج کارهای فابویه را ازمـالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت باو کینه میورزید ومی کوشید او را نابود بکند .

نخست فـابویه را درعمـارت حکـومتی اصفهان منزل دادند وبرای کارهای فنی کاروانسرایی را دراختیـاراو گذاشتند که برای این کارساخته نبود . بـوی اختیاردادنـد کارگرانی راکه لازم دارد خود انتخاب کند . ولی در مدت چند هفته یاوری مأمورین دولتی اصفهان بهمین جا ختم شد . فابویه میبایست توپ بریزد وآنها را تراش بدهد و سوراخ کند وپایه وصندوق برای آنها بسازد. برای این کار نه‌تنها هیچ یك ازماشین‌های ساخت اروپا دراختیاراو نبود بلکه ساده‌ترین ولازم‌ترین وسایل‌را هم نداشت‌وکارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل‌را آماده کنند . یکی از آنها هر گز پرگار بدست نگرفته بود وهیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی ازآهن بسازند .

درین موقع آن دقت‌هایی که دراستانبول کرده بود بدرد اوخورد ویادش آمد در کودکی که درپونتامـوسون (۱) ولادتگاه خود بـوده است پیـرون (۲) نـامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح وسرگرمی مدتها دردکان اوچوب تراشیده وایـن کار را یادگرفته واینك میتواند از آن استفاده کند .

فابویه نخست با دست‌خود یك گل کش ویك مته ویك‌چرخ‌تراش ساخت وکارگران را واداشت ازآنها تقلید کنند . حتی برای پیش بردن ساختمانهایی که‌نقشه‌آنهارا کشیده بود ناچار شد خود دست بکار بنایی بزند . برای ساختن تکه های لازم‌ومخصوصاًبرای ماشین های فلزی نه تنها مجبور شد نقشهٔ آنها را بکشد ونمونه هایی بسازد بلکه اشیاء را خود سوهان بکشد وبان درجه ازدقتی که لازم داشت وکارگران از عهده آن برنمی آمدند وحتی فایدهٔ آنرا هم نمی فهمیدند دربیاورد .

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دندانه دار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته‌مردم شهرمی آمدند وباحیرت این اختراع مهم‌را که حرکت‌افقی را بحرکت عمودی تبدیل‌می کرد تماشامی کردند. عبدالله خان حکمران نیز بتماشاآمد ولی کارگزاران دیگر دولت هم چنان منکر هنر او بودند ویقین داشتند که پیش نخواهدبرد .

---

(۱) Pont - à - Mousson (۲) Pierron

فابویه خود گزارش بسیارجالبی بعنوان «کارهای اصفهان» نوشته‌ودرآن شرح دقیقی‌از کارهای فنی که‌درآن‌شهر کرده داده‌است.

ازجزییاتی که‌دریادداشت‌های اوهست‌پیداست که‌درین راه‌رنج بسیار برده وچیزهای ناگوار تحمل کرده است . سرانجام توانسته است بدست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد وچون خواسته است این قالب ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید ازنوآنها را بسازد . آن شب بـاحال تب سخت متوجه شده است می تواند کوره های کهنه‌ای را که سابقاًانگلیسهادراصفهان ساخته‌بودند بامختصر تغییری برای این کارآماده کند . ولی برای ساختن مفرغ محتاج بقلع ومس بوده است . عبدالله خان نایب الحکومه که می بایست قلع ومس را تهیه کند چند هفته اورا معطل کرده‌است وبرای اینکه درین راه خرجی نکند دستور داده است هرچه‌دیك دراصفهان هست‌ازمردم بگیرند . فردای آنروز مردم شهر باچشمان اشك آلود دیك های خود راآورده‌انـد . فابویه ازین منظره متأثر شده ، مردم را با دیگهاشان برگردانده وخود خشمگین نزد نایب الحکومه رفته است ودرنامه ای می نویسد : «من باو گفتم که همان روز بطهران بر میگردم ومخالفت او را بشاه میگویم . »

سرانجام عبدالله خان بدین وسیله مرعوب شده وفردای‌آن روزچند شمش‌مس برای این کار فرستاده‌وهماندم‌آنها راوارد کوره کرده و بدین گونه بریختن توپ‌آغاز کرده‌اند. یك‌شبانروزفابویه دایماًمراقب این کار بوده‌است. فردای‌آن روزوقتی که‌خواسته‌اندلوله را در قالب بریزند‌کارگرانی که ازدیدن این فلز گداخته هـراسان شده بودند ازین کار سرباز می زدند . ناچار وی اهرمی بدست گرفته وبا دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده و بدین گونه فلز گداخته بیرون ریخته است . ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده وبعقب‌افتاده است . کارگران تصور کرده اند وی مرده است ولی نـاگهان از جای جسته وبهمین حال مخزنهای دیگرفلز گداخته‌راشکافته‌وبدین گونه همهٔ‌قالب‌ها راپر کرده است .

می نویسد فریاد بارك‌الله وماشاءالله کارگران فضا را پر کرده بود ودر ضمن عدهٔ دیگر ازترس فریاد میکردند . پس ازآن‌می گوید وقتی که‌این لولها را ریختیم میبایست آنها را سوراخ کنیم واین کار ازهمه مشکلتر بود . پس‌ازسه ماه‌زحمت سرانجام‌توانسته بود مته‌ای واکه برای این کارلازمست تهیه کند . وقتی که اعلان کرد با این افـزار این تکه های‌عظیم‌مفرغ‌را دونیم‌خواهد کردولوله‌توپ‌خواهد ساخت همه خندیدندوخود اقرار می کند که وی نیز درین کار شك داشته است . این شك هم بجا بود زیرا که در حرکت اول‌آن افزار ازهم پاشید . برای‌اینکه کارش خراب نشودکارگران‌را مرخص کرده‌وتنها

دوتن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را بدست آورده و پس از چندروز عیب را برطرف کرده است.

اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی با پشت کار و اسراری که داشته همهٔ آنها را رفع کرده و متأسفانه می دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که باو خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی پی برده‌است که ازخارج بکارگران وی پولی می داده‌اند که نگذارند پیشرفت کند. چیزی که برای وی بسیار ناگوار بوده اینست که سرانجام کشف کرده محرك این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومـه و اصلان خان رییس توپخانه بوده‌اند. پیداست که حال روحی وشدت تأثر وی در برابـر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچارمی بایست با این خیانت ها بسازدو بسوزد. در ماه ژون آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده‌است که شبانه بکارخانه رفته ویکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند و بهمین جهة ناچار شده است ازآن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای همین کاراز دارالحکومه بیرون رفته ودرصحن کارخانه چادر زده است ودرضمن کارگران وتوپچیانی راکه بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده واحمد خان نام افسری راکه زیر دستش بوده ماموریت کشیك کارخانه داده است تاکس دیگر بی اجازه وارد نشود.

سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان

کارخانهٔ توپریزی که فابویه ازافسران فرانسوی هیئت نظـامی ژنرال گـاردان بدستور فتحعلی شاه در اصفهان دایر کرده بود درآنموقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیار داشته ودولی که نمیخواسته اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای ازمیان بردن آن بکارمیزده‌اند. پیداست که از یك سوروسها می ترسیده‌اند در جنگهای آینده این توپهامانع پیشرفت ایشان‌شود واز طرف دیگرانگلیسهـا که‌میترسیدند با این‌توپها لشکریان ایران بتحریك و یاری ناپلئون بمرزهای‌هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری ازین کار میدانستند.

ازگزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیاید که عبدالله خان نایـب الحکومهٔ اصفهان پسرحاج‌محمد حسین‌خان‌امین الدولهٔ‌اصفهانی‌حکمران اصفهان و وزیر مالیهٔ دربارفتحعلی شاه آلت اجرای این مقاصد ناروا و پست بوده و نه تنها کارگران را تحریك میکرده است که کار نکنند ووسایل لازم را ازمیان ببرند و کـارشکنی واخلال کنند بلکه بوسایل نامشروع دیگرهم دست میبرده است. ازآنجمله مرتباً از بی لیاقتی و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده ومیکوشیده‌است کاری بکند که او را از

اصفهان احضار کند. درماه ژون ۱۸۰۸ (ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) توپهایی که وی میریخت و آنهمه کوشیده بودند نگذارند بپایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. درین موقع چند اداره توپ را سوراخ کرده وتراشیده وپایه ها وصندوقهای آنرا ساخته بودند وآمادهٔ حرکت بود وفابویه امیدوار بود در پایان سال پنجاه توپی را که بعهده گرفته بود بسازد واز کارخانه بیرون بیاورد. تنها برای این کار لازم بود که پول و وسایل منظما باو برسد وعبدالله خان همچنان ازینکار کوتاهی داشت وفابویه هرچه درخواست می‌کرد چوب وزغال و مس و لوازم دیگری راکه بدان حاجت بود باو بدهند نتیجه نمیگرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران از کار دست کشیدند.

درینموقع حاج محمد حسین خان امین الدوله پدرعبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسمًا با او بود باصفهان آمده بود. فابویه امیدوار بود که‌وی‌مانند پسر رفتار نخواهد کرد. بهمین جهة بدیدن اورفت. اوهم فابویه را باکمال خوشرویی پذیرفت وبشام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد باو برساند وگفت ازپسرش باید بگذرد زیرا که عبدالله بچه است واز کارها سردرنمی‌آورد. اما این سخنان نیز برای خام کردن او بود وبازسه هفته گذشت وازین وعده ها اثری پدید نیامد وتنها چیزی که برای اوفرستاده بودنـد نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود. حاجی محمد حسین خان تنها برای این‌آمده بود که پولی ازمردم اصفهان دربیاورد وکاری بکارفابویه وتوپریزی نداشت. اندک اندک کاروی چنان خراب شدکه تنها دوکارگردرکارخانه ماندکه مزدآنهارافابویه ازخود میداد ولی با اینهمه و تنها بدستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد. درینموقع درهای کارخانه را بروی مردم باز کرده بودکه مـردم بیایند وببینند چگونه خودآستین بالا زده وکارمیکند.

این خبر که بحاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستادکه با فابویه مانند فرزنـد خود رفتارخواهدکرد و عنقریب هر چه لازم دارد برای او خواهد فرستاد. فابویه هـم فرستادهٔ اورا ازدربیرون کرد.

سرانجام روز۲۴ ژویه ۱۸۰۸(۳۰جمادی‌الاولی۱۲۲۳) حاج محمد حسین‌خان‌خود بتماشای کارخانه‌آمد وفابویه با لحن جدی وحتی خشن با او سخن گفت واظهار کرد کـه مصممست پانزده روزدیگر بطهران بر گردد و ماجری را با فتحعلی شاه درمیان‌بگذارد وبفرانسه بازگردد. وزیرمالیهٔ فتحعلی شاه ظـاهراً ازین سخنـان حساب برد و بزودی اندک اثری‌ازمواعید اوظاهرشدوازآن پس وسایل کار را منظماً باومیرساندندو کارگران بکارخود بازگشتند وفابویه بدین‌گونه دنبالهٔ کارخود راگرفت.

سرانجام در روزپانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ (۲۲جمادی الآخره۱۲۲۳) بمناسبت‌جشن



میدان شاه دراصفهان درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

ولادت ناپلئون فابویه دراصفهان همهٔ توپهایی راکه ساخته بود بصدا درآورد و باآنها شلیك کرد. بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانهٔ وی نتیجهٔ خود را بیرون داده است . در ضمن جشنی در کارخانه گرفت وعده‌ای ازاعیان شهر را دعوت کرد وپرژوزف درحضور آنها مراسم دینی را بجاآورد ودرآن مجلس جشن تا نیمه شب آن روزفابویه با مردم اصفهان دربارهٔ مفاخر کشورخود سخن رانده وشرحی ازتمدن فرانسه ومساوات در میان مردم وعدالت مطلق واینکه هرکس درآنجا بواسطهٔ لیاقت بهر مقامی میتواند برسد بیان کرده است و پیداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکنست درمیان مردم اصفهان درآن روز کرده باشد .

فابویه چنان نسبت بزبردستان و کارگران خود نفوذکلام بهم زده بود که درغیبت وی هم کارمعطل نمیماند، چنانکه درپایان ماه اوت۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳)که وی سخت بیمار شد در مدت بیماری وی خللی بکار وارد نیامد و بیش از یك ماه بستری بود و تب سخت می کرد و دراین مدت معالج وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

درآغازماه اکتبرهمان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه بفابویه فرمان داد بیست اراده توپی راکه تازه ساخته بود بطهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را ازین کارخبر کرد وعجله کرد بقیهٔ توپهایی را هم که ازوخواسته بودند بسازد .

چرخهای این توپها رابسیارمحکم وبسیارسبك ساخت وپس ازآن مدتی وقت صرف کردند که اسبها را بکشیدن آنها عادت بدهند ، زیراکه اسبهای اصفهان تنها بسواری دادن عادت کرده بودند . این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فابویه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) اورا بطهران احضار کرد .

چون بطهران رسید آگاه شد که دربارطهران احساسات سابق را در بارهٔ هیئت نظامی فرانسوی ندارد وازنظرشاه افتاده است واحتمال میرود ناچار شود بزودی از ایران برود . اینکه فتحعلی شاه رفتارخود را تغییرداده بود بواسطهٔ این بود که آگاه شده بود چگونه ناپلئون بوی خیانت کرده ودرسازش با روسها دیگر بایران اهمیتی نداده است . انگلستان نیزالبته درتحریك احساسات وی بی‌اثرنبوده است . دربهارسال۱۸۰۸ (صفر۱۲۲۳) نخستین سفیرانگلستان درساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضاهای فوق العادهٔ وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس ودریای خزر بود فتحعلی شاه را بوحشت افگنده بود . هنوز نفوذگاردان باندازه ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد .

بهمین جهت بقابویه فرمان دادند ببینند بچه وسیله فرانسویان ممکنست ازخلیج فارس حمایت کنند ودرصورتیکه انگلیسها بایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند. قابویه درهمین موقع گزارشی تهیه کرده است بعنوان «گزارش دربارهٔ انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس» . دربن گزارش باین نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرموز وجزیره قشم را که درآن زمان وهابیان تصرف کرده بودند بخرد .

اما چند ماه بعد دولت انگلستان پیشنهاد های دیگری کرد واین بار بیشتر نتیجه گرفت . نمایندهٔ تازه ای سرهر فردجونز بریج (۱) با یك دسته مهم از کشتی‌های‌جنگی بایران نزدیك شده بود . فتحعلی شاه چون می ترسید نیروی انگلیس درخاك ایران پیاده شود وچون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را بپذیربرد . بهمین جهت سفیر فرانسه که میترسید بزودی روابط قطع شود همکاران خود راکه درشهرهای دیگر بودند بطهران احضار کرده بود وخود را آمادهٔ حرکت میساخت.

سرانجام درروز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (٦شوال۱۲۲۳) قابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها از اصفهان عزیمت کرد. پنج هفته درراه اصفهان بطهران بوده است. درآن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود . برای بردن این توپها گاو و گاهی انسان را بکار برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار بیگاری گرفته‌اند . گاهی مجبور می شده است توپها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود ازروستاییان یاری بخواهد . عاقبت روز ۳۱ دسامبر (۱۳ ذی القعدهٔ ۱۲۲۳) وارد پای تخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگر آن اعتبار سابق را ندارند. پیش از آن هم فتحعلی شاه ایرادهایی از کاراو گرفته بود . می گفتند وی صندوقهایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازمست وازو میخواستند کاری بکند که یك اسب کافی باشد .

پیداست که این ایرادگیریها بهانه‌ای بود که با بهم‌خوردن روابط ایران وفرانسه مجبور نباشند ازو تشکر بکنند . ایراد دیگری که ازومی گرفتند این بود که روی لولهٔ توپها دگمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدر اعظم شخصاً دربین زمینه باواعتراض کرده بود . درنامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۳) از طهران ببرادرش نوشته می گوید : «توپهای‌مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند ودر را بستند و وضع من مانند آنست که درین یك سال هیچ کاری نکرده باشم ... تصورمکن که از نظرمالی

(۱) Sir Harford Jones Brydge

با من بهتر رفتار میکنند ، بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزد کار گرانمرا نداده بود تقریباً چهارهزارفرانك برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم وزرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم » .

پیداست که درچنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت بفرانسه ندارد . همکاران وی نیزدیگر نمی بایست درایران بمانند زیرا فتحعلی شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیرانگلیس را باتجمل بسیار بپذیرد وژنرال گاردان هم فوراً عزیمت خود را خبر داده و برای کسب اجازه عزیمت بخدمت فتحعلی شاه رفته بود ، در ۱۳ فوریه (۲۵ محرم ۱۲۲٤) فتحعلی شاه هم با اومؤدبانه سخن گفت اما از رفتن اومانع نشد . همان روز گاردان فابویه را مأمور کرد که بقزوین و کرمانشاه برود وسپس ازراه همدان یا مراغه در تبریز باو برسد . بهانهٔ این سفراین بود که هدایا وپیغامهایی برای چندتن ازشاهزادگان ببرد ولی مقصوداصلی این بود که اطلاعات خود راازآن سوی هم دربارهٔ ایران کامل بکند وگزارشی دربارهٔ راهها و ساختمان های قدیم و مخصوصاً بناهای تاریخی بیستون و کرمانشاه بدهد .

فابویه این آخرین مأموریت راهم باکمال دقت انجام داد . در ١٤ آوریل ۱۸۰۹ (۲۸ صفر ۱۲۲٤) درتبریز بوده و ازآنجا نامه‌ای بمادرش نوشته وخبرداده است که عنقریب بتفلیس خواهد رفت واز راه روسیه بفرانسه بازمیگردد .

شرح آخرین ملاقاتی راکه ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (٢٤ محرم ۱۲۲٤) کرده است ژوانن منشی سفارت درتاریخ ۱۷ فوریه (۲۹ محرم) در طهران چنین نوشته است :

«جناب ژنرال گاردان چون حقا ازباری که در ۱۱ فوریه باوداده بودند نا راضی بود بصدر اعظم گفت که آنرا مجلس وداع تصور نمیکند. پس مراسم دیگری برای فردای آن روز برقرارشدو باکمال دقت آنرا رعایت کردند .

عالی حضرت دراطاقی که جزو باغ معروف بگلستانست نشسته بود . جناب سفیر راباامضاکننده وآقایان تروییلیه (۱) وفابویه وترزل وربوله (۲) وریمون (۳) واردتالار کردند که درآنجا صندلی هایی روبروی شاه گذاشته بودند. عالی حضرت خطاب بژنرال بشدت تأثرخود را ازینکه از درباروی میرود اظهار کرد ومی گفت همواره دروجود وی وهمه فرانسویان درستکاری وجان فشانی که در خور بالاترین تحسین هاست دیده است . امیدوارست بزودی برگردند وخبرهای خوشی که مدتهاست انتظار دارد پیش از ورود او برسد . ژنرال بنام خود وفرانسویان ازاحساساتی که عالی حضرت در چنین موردی

Raymond (۳) Beboulh (۲) Truilhier(۱)

بروزداده است تشکر کرد. بشاه گفت در نظر دارد آقای ترویلیه را باگزارشی فوراً نزد اعلی حضرت بفرستد و بدقت شرح وقایع ناگواری را که سبب عزیمت اوشده است بدهد ورعایت‌های دربارایران را دربارهٔ خود نیز باطلاع دولت فرانسه‌خواهد رساند واعلی - حضرت البته خشنود خواهد شد که ایران نمیخواهد ازدوستی با امپراطوری‌مقتدری مانند فرانسه چشم بپوشد. عالی حضرت جواب داد که البته اوهیچ مایل نیست رابطهٔ خود را بابرادری که گرامیست قطع کند اما ژنرال باید خودمتوجه باشد که وضع اودشوارست و چون اعلی حضرت بنامهای متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند بیش ازین مانع ورود جونز بشود. گفت وی ازین اجبار و الزام متأسفست ولی امپراطور باید بدوستی حقیقی وی مطمئن باشد و یقین بداند که انگلستان هرگز نمی‌تواند این‌دوستی را با پول وهدایایی که بفضل‌خدابدانها احتیاجی ندارد زایل کند. شاه ژنرال رادعوت کرد که تاخبرتازه‌ای ازفرانسه برسد در تبریز بماند. گفت: شما نزدپسرمن میمانید ولازم نیست سفارش‌شما را باو بکنم. ژنرال شما خودتان میدانید چقدر وی نسبت بعم‌محترمش‌احترام دارد وچقدر باودلبسته‌است.

جناب سفیر بعالی‌حضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی هایی که همواره‌ازو دریغ نکرده است ودوستی که همهٔ بزرگان‌دربارایران با او کرده‌اند خواهد بود، وظیفه خود میداند میل عالی حضرت را برآورد وچون شاه اظهارمیل کرده است که آقایان ژوانن و نرسیا ازطهران نروند بآنها فرمان داده است دردربار طهران بمانند وآنهارا بمراحم خاص عالی حضرت امپراطوری میسپارد.

این تصمیم بنظر شاه‌پسندیده آمد وبا مودت از خدماتی که آقای نرسیا وامضاء کننده توانسته بودند بدربار بکنند یاد کرد. گفت که رفتارشان پسندیدهٔ همه بوده استو بامهربانی ومودتی که شایستهٔ آنندبا آنها رفتارخواهند کردوازرفتاری که باآنهاخواهند داشت جونزخواهد دید تا چه اندازه ایران بفرانسه بستگی‌دارد.

ژنرال تشکرات خود را تکرار کرد و گفت هرخبری که باو برسد بعجله باعلی حضرت خواهد رساند. بازخاطرشاه را مطمئن کرد که امپراطور ناپلئون در ملاقاتهای ارفورت (۱) بازبموضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوارست که‌آقای دوپره (۲) پیش ازورود او بتبریز باو برسد.

عالی حضرت گفت ازآنچه ژنرال باو گفته است اطمینان دارد و ازوپرسید آقای ترویلیه را ازکجا بپاریس خواهد فرستاد.

جناب سفیر گفت که بازهنوز کاربسیاردارد ودرنظردارد چند روزدرقزوین بماند

Dupré (۲) Erfurth(۱)

ودر آنجا منتظر نامهای در بارو ترجمهای آنها خواهد شد وپس از آنکه این نامها برسد آقای ترویلیه عجله خواهد کرد که هرچه زودتر بپاریس برود .

سپس عالی حضرت خطاب بآقای ترویلیه کرد و بالحن محترمانه با اوسخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فرو گذار نکند و باعلی حضرت بگوید ونیز حوادثی راکه بچشم خود دیده است بیان کند . سرانجام شاه ازهمهٔ افسران فرانسوی در برابر خدماتی که باو کرده بودند تشکر کرد و نشان داد تاچه اندازه ازیشان خرسند است . سپس این آقایان بعالی حضرت گفتند افسوس می خورند نتوانسته اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است موانعی راکه پیش می آمد رفع کند.

شاه گفت امیدوارست دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی باو خدمت کنند و باید همیشه بمودت اومطمئن باشند . آنوقت ژنرال برخاست ودرحالی که بیرون میرفت بعالی حضرت سلام داد . چندین بار با تأثرو بعنوان خدا حافظی تکرار کرد: ژنرال وشما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیار خوش آمدید .

نتیجه ماموریت تانکوانی درایران

ژ . م . تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که باژنرال گاردان بایران آمده بودچنان که پیش ازین گذشت کتابی دردومجلد بعنوان « نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا » در ۱۹۱۸ درپاریس چاپ کرده است . آدرین دوپره عضو دیگراین هیئت نیز کتابی بعنوان «سفری درایران که درسالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ درعبور ازآناتولی وبین النهرین ازاستانبول تا انتهای خلیج فارس وازآنجا بایروان کرده شده....» نوشته و در ۱۸۱۹ در دومجلد درپاریس چاپ کرده است (۱). کتاب تانکوانی شامل ۳۶ نامهٔ مفصلست که در مراحل مختلف این سفر بخانمی ازدوستان خود درپاریس نوشته . ازین نامه ها خوب پیداست که مردی راستگو و بی غرض بوده وچون فارسی می دانسته است ازاوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب اوپر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران درآنزمانست .

بنا برگفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد طهران شد اورا بـا دوسه تن از همراهانش بوسیلهٔ فرج‌الله خان نام که مهماندارشان بوده بخانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم

---

(۱) Adrien Dupré - Voyage en Perse, fait dans les années 1807 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extremité du Golfe Persique et de là à Irévan .... 2 Vol Paris 1819

راهنمایی کرده ودرآنجا منزل داده‌اند. افسرانی‌را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده اند درخانهٔ دیگری جای داده‌اند و تانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده‌ودوتن دیگر ازاعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرك وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزا که پیداست مراد میرزا ابـوالقاسم قایم مقام صدر اعظم معروف محمد شاهست منزل داده اند .

درهمان شب ورود میرزا شفیع صدراعظم بملاقات گاردان آمده ومدتی با او گفتگو کرده است . تانکوانی میگوید که وی پیرمردیست که مدتهاست طرف توجه پادشاهست وملایمت وادب وفروتنی او حق شناسی ودلبستگی ما را فراهم آورد .

چهار روز پس از ورودبطهران فتحعلی‌شاه اعضای سفارت را بحضورخودپذیرفته است . شب پیش برای همه اعضاء خلعت هایی‌فرستاده بودند . خلعت ژنرال گاردان جبه‌ای ازماهوت زربفت مانند جبه های شاهزادگان‌واسلحهٔ‌جواهر نشان وطاق شال بوده وبرای هریك ازاعضای سفارت جبه‌ای مانند جبه های عمال‌دربار و کمربندهای زربفت وشالهای کشمیری فرستاده بودند .

رییس تشریفات‌سلطنتی که‌در‌آن‌زمان‌اورا «مقدم‌السفراء» یا «ایشك‌آقاسی باشی» می گفتند آنها را نیم ساعت دراطاقی نگاه داشته وچای‌بایشان داده است . سپس ژنرال گاردان را تنها باطاق سلام برده اند واعضای سفارت در کنار رؤسای دربـار در بـاغ روبروی تخت مرمرصف کشیده وهریك را باسم ورسم‌بشاه معرفی کرده‌اند . هنگامی که نوبت بمعرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی بملایـان دستور داده است فرانسه را دعابکنند وامیدوارست که این کشیشان هم بنوبت‌خود برای‌فیروزی و نیکبختی‌وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیـران و شاهزادگان بترتیب سن واهمیت مقام خود در باغ صف کشیده بودند .

تانکوانی شاید برای اینکه ازپاریس دستوری بگیرد درتاریخ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ (۲ ربیع الثانی ۱۲۲۳) ازطهران ازراه قزوین وزنجان وتبریز عازم‌اروپا شده وچون ژنرال‌گاردان در۱۳ فوریهٔ ۱۸۰۹ (۲۷ذی‌الحجه۱۲۲۳) از طهران حرکت کرده‌است پیداست کـه تـانکوانـی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش ازو از طهران رهسپار شده است . تانکوانی را ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول بطهران فرستاده‌بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکنست که دوباره بـاستانبول بکار اول خود بر گشته باشد . درهر صورت‌وی بنا بر نامه‌ای که‌خود نوشته بایك تن‌ازاعضای‌سفارت‌طهران را ترك کرده و٤ روز بعد یعنی۲۷مه (٦ ربیع الثانی) بقزوین رسیده وپس ازدرنك در زنجان در ٦ ژون (۱٦ ربیع الثانی) وارد تبریز شده است .



بر تخت نشستن فتحعلی‌شاه در کنار فرزندان و وزرایش

ازکتاب دوبو

درتبریز میرزا بزرك قایم مقام که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بوده است چند روزی وی را نگاه داشته تا نامهایی باو بسپارد . دربن زمان دوتن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گاردان یعنی وردیهٔ سروان پیاده ولامی سروان مهندس باسه تن افسران جزء پیاده درلشکرگاه عباس میرزا بوده‌اند وژوانار مترجم سفارت هم برای ترجمانی درتبریز بوده است .

تانکوانی میگوید دربن موقع عباس میرزا نایب السلطنه نزدیك دوهزار و پانصد سرباز داشته که بنظام فرانسه تربیت شده بودند وفرماندهانشان افسران ایرانی بودند که ورديه آنها را تربیت کرده بود . تفنگها و فشنگهایشان را از روی نمونهایی که از فرانسه آورده بودند درتبریز ساخته بودند .

لباس این سربازان نیم تنه‌ای خرمایی رنگ و تقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده ویك ردیف دگمهٔ فلزی سفید از پیش داشته است . شلوارهای منقال آبی و کفشهای ساقه کوتاه بپامی کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر میگذاشته اند ودرآن زمان این کلاه معمول همهٔ ایرانیان بوده است . برخی بربالای کلاه خود پری یا باصطلاح آن زمان « تل » میزده‌اند .

دسته ای مأمور پاسبانی شخص نایب السلطنه بوده اند وازچادر وی پاسبانی میکرده اند . هرصبح وهرشب درساعت معین سربازان را باسم می خوانده و بدینگونه سان میدیده اند وهرروز صبح نگهبانان را عوض میکردند وساعات روز وشب را همچنان که درارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر میداده‌اند .

وردیه افسرفرانسوی ایندسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فرانسه تربیت کرده بود وعباس میرزا ازبن پیشرفت بسیارمغروربوده است . لامی افسرمهندس هم در همان لشکرگاه یك مدرسهٔ مهندسی نظامی ترتیب داده بود وایشانرا برای ساختن توپ وتفنك آماده کرده بود .

گذشته‌ازبن عده‌سربازوافسرفرانسوی عباس میرزاتقریباً صد وپنجاه سربازفراری روس راکه در جنگهای سابق باو پناه آورده بودند و یك تن‌سرگرد ازیشان درجزو لشکریان خود پذیرفته وآنها را زیردست وردیه افسرفرانسوی بکار گماشته بود . فرمانده توپخانهٔ مختصراوافسری از شاهزادگان گرجی بنام طهمورث (تیمورات) خان بوده است .

عباس میرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای ازو بناپلئون برساند ونامه‌را تذهیب کرده ودرکیسهٔ زری باو سپرده اند ونیزنامهای دیگری خطاب بعسکرخان‌سفیر ایران درپاریس‌ونماینده‌ایران‌دراستانبول و کاردارفرانسه‌دراستانبول بدست اوداده‌اند .

تانکوانی درین نامه که از تبریز نوشته‌شرحی ازمهارت عباس میرزا در تیراندازی باتفنك آورده وسرانجام‌وی در۱۱ ژون ۱۸۰۸ (۲۱ربیع الثانی ۱۲۲۳)ازتبریز رهسپار ترکیه و اروپا شده است .

نتیجه مأموریت گاردان در ایران

عهدنامهٔ فینکن شتاین در٤ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) در میان ایران وفرانسه بسته‌شد. ناپلئون ژنرال گاردان را با هیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن بـایـران فرستاد . وی روز٤ دسامبر۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد طهران شد. تقریباً ۲۱ماه ونیم پیش ازورود وی بطهران یعنی در١٤ فوریه ۱۸۰٦ (۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰)روسها ایستیفانف سفیرخود را برای گفتگوی صلح بطهران فرستاده بودندزیرا که روسها هنوز با ناپلئون درجنك بودند ومی‌خواستند ازسوی ایران‌آسوده خاطر باشند . پیش ازآمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود .

دوماه وهفت روزپس ازوصول بطهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وسیاست ناپلئون را در ایران بدین‌گونه توضیح داده است :

«۱۰فوریه۱۸۰۸

چاپار ایران که ازاستانبول رهسپارشده نامهایی ازدولت من برایم آورده است .

اعلی حضرت ناپلئون بزرك انتظارداشت جنگ درمیان ایران وروسیه قطع شود زیرا چنانکه عالی‌حضرت شما میداند رضایت داده بود با آن‌دولت صلح کند . اعلی ـ حضرت اظهارمیدارد درعهدنامه‌ای که درتیلسیت بسته‌شده چیزی دربارهٔ ایران مقررنشده است . تاآن تاریخ نه تنها عهد نامهٔ اتحاد درمیـان فرانسه وایران را عالیحضرت شمـا امضا نکرده بود بلکه ممکن نبود درطهران از آن اطلاع پیداکرده باشند . پس چـون اعلی‌حضرت هیچ اطلاع مسلمی‌دربارهٔ آتیهٔ روابط خود با ایران نداشته نمیتوانسته‌است دربرابرروسیه روابطی راکه هنوزاستوارنشده بود پیش‌بکشد. امااعلی حضرت بی‌آنکه منتظرخبر امضای عهد نامه بشود مرا مأمور کرده است عالی حضرت شما را مطمئن کنم که با وضع کنونی روابطی که با روسیه دارد این دولت درصدد خواهد بود با هردولتی که متحد فرانسه است دوست بشود. اعلی حضرت‌درضمن بمن اجازه میدهد توسط‌فرانسه درمیان ایران‌وروسیه‌راپیشنهادکنم تا شایدگفتگوهایی که درطهران درمیان وزیرعالی‌ـ حضرت شما و سفیر روسیه روی می دهد هر چه بیشتر مساعد بـا منافع دولت شما باشد و آن منـافع را وی از آن خود میـداند . اعلی حضرت میل صریح وصادقانه خـود را



لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند

از کتاب دوبو

اظهارمیدارد که این گفتگوها منتهی بعقد عهد نامه‌ای بشود که کاملا مطابق افتخارات دولت ایران باشد .

اعلی حضرت ناپلئون کبیر بمن اطلاع می‌دهد که همهٔ اروپا برای سر کوبی بیدادو خشونت انگلستان مسلح میشود . رفتار ظالمانه شان دربارهٔ دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است. دانمارك باوجود ناکامیها جنگ را باآنها برای انتقام شرافت خود دنبال میکند . روسیه وپرتغال بندرهای خودرا مسلح کرده‌اند وآنها را بروی کشتیهای انگلیسی می بندند . سوئد که متحد باآنها بود بزودی اظهاردشمنی باآنها خواهد کرد. آسپانیا تهیهٔ مفصل می بیند تا درانتقام جویی عادلانهٔ فرانسه شرکت بکند . دول متحد امریکا که ازجسارت انگلستان توهین دیده وبستوه‌آمده اند بآن اعلان جنگ داده‌اندو ازحالا کشتیهای آنرا تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند . چین چـون نتوانسته است در برابرقتلی که انگلیسها در یکی از بندرهای‌آن مرتکب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند. تمام بندرهای ترکیه‌را درودریاهای اروپا ودرسواحل افریقا بروی کشتیهای انگلیسی بسته اند . هرچه اقدامات بزیان‌انگلستان شدیدتر باشد دورهٔ صلح دریایی نزدیك ترخواهد بود . اعلی حضرت امپراطور نمیتواند قانع شود که درهمهٔ جهان تنها درهای ایران بروی انگلیسها بازباشد . اعلی حضرت باعتماداطمینان‌-هایی که عالی حضرت شما چند بارباوداده است حق دارد منتظر باشد که شما هم بزودی اقدامات سخت دربارهٔ انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بروی سخت‌آشکارست .

اعلی حضرت امپراطورمیخواهد که هرتجارتی درمیان ایران وانگلستان قطع‌شود وهمهٔ عمال وهمهٔ‌وسایط این ملت‌را ازشهرها وبندرهای امپراطوری طرد کنندوهرمکاتبه درمیان‌انگلستان‌وهندوستان‌را ازراه ایران‌منع‌بکنند. اعلی حضرت ناپلئون بزرك‌انتظار دارد نخستین‌چاپاری که سفارت وی ازطهران میفرستدباواین خبررا برساند که‌عالی‌حضرت شما این اقدامات راکه مطابق منافع دولت امپراطوری ایران وآرزو وسر مشق همـهٔ ملل دیگرست کرده است . از عالی حضرت شما استدعا می کنم بمن‌اطلاع دهد که‌دربارهٔ این درخواستها بدربار خود چه باید بگویم . آقای بونتان که حاضرست بپـاریس حرکت کند بمحض اینکه جوابی که از عالی حضرت شما انتظار دارم برسد رهسپـار خواهد شد» .

عهد نامهٔ تیلسیت را ناپلئون در۷ ژویه۱۸۰۷ (۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲) یعنی‌هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن ایـن نامهٔ گاردان امضا کرده بود . دریـن موقع هنوزگاردان در راه بود و بایران نرسیده بود . عجب اینست که در عهد نـامهٔ تیلسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران بـاز گذاشته بود و بـا

این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می داد این بود که سفیر وی در طهران در میان ایران و روسیه توسط بکند .

فتحعلی شاه درجواب این نامهٔ ژنرال گاردان پاسخی باو نوشته است که اصل آن بدست نیست وقسمتی ازمدلول آنرا ژوانن مترجم سفارت فرانسه بفرانسه ترجمه کرده است. ازآن ترجمه برمیآید که این پاسخ را فتحعلی شاه در۱۷ فوریه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲) هفت روزپس ازنامهٔ گاردان نوشته ومحتویات او چنین بوده است :

« پس ازتعارفات ومراسم معمول عالی حضرت همهٔ رضایت خود را ازتوجهی که ژنرال گاردان کرده‌ونیات اعلیحضرت امپراطوروشاه راباواظهارداشته است بیان‌میکند. میگوید تا چه اندازه ازحق پرستی وفداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربارایران بکارمیبرد خشنود شده است ...

« اینکه‌شما نیات‌اعلیحضرت امپراطورناپلئون‌برادر نامداروومفتخرما راکه‌سلطنتش جاودان باد بیان کرده‌اید ومیل دارد که جنگ درمیان لشکریان ایران و روسیه قطع شود وجناب شما بهمراهی وزیران پایتخت ما درطهران بعقد عهد نامهٔ صلح با فرستادهٔ امپراطور روسیه بپردازید دوستی ومهربانی ناپلئون بزرك را دربارهٔ ما وتخت شاهانهٔ مادر دیدگان ما کالشمس فی وسط السماء آشکارمیکند.

«شك نیست و آشکارست که این دودولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند . شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دایمی او دربارهٔ دولت ما وصفا وصداقت وی بر ما آشکارست . بهمین جهة ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار میشود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند .

«اما دربارهٔ قطع روابط ایران با انگلیسها جناب شما باید بداند ازهمان روزی که دو دولت‌والاجاه ما باهم اتحاد کردند همهٔ‌راههای روابط‌درمیان ایرانیان‌وانگلیسها بسته شد وسفیرما که بهندوستان فرستاده شده بود بفرمان ما احضارشد وبپای تخت ما بازگشته است . گذشته ازآن همه انگلیسهایی که درقلمرو ما و بندرهای خاك ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند .

« پس ما شك نداریم چنانکه خواسته‌ایدآقای اگوست بونتان را بزودی روانه کنید. این پاسخ ما را بتوسط وی باطلاع وزیران دولت فرانسه‌خواهید رساند ووی‌پس ازاستجازه ازین دولت امپراطوری باید بزودی عازم فرانسه بشود وغیره ...

بتاریخ ماه ذی‌الحجة‌الحرام سنه ۱۲۲۲هجری (۱۷فوریه۱۸۰۸)

ترجمهٔ امضاء کننده ترجمان اول سفارت امپراطوری و پادشاهی در دربار ایران .

طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸

امضاء : ژ . م . ژوانن »

پیش ازین اشاره رفت که عهد نامهٔ فینکن شتاین را فتحعلی شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۰ شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس ازورود گاردان بطهران امضا کرده واین تاریخ پنج ماه وسیزده روز بعد ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت بوده است .

درین صورت مسلمست که درموقع امضای عهد نامهٔ تیلسیت هنوزعهدنامهٔ فینکن شتاین بامضای فتحعلی شاه نرسیده بود ، اما دلیلی هم درمیان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد واگرعهد نامهٔ فینکن شتاین هفت ماه وشانزده روز پس از آنکه بامضای ناپلئون رسیده بود بامضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه درین تأخیر تقصیر نداشته است،زیرا که گاردان باآنکه چند روز پس ازامضای آن ازفرانسه عزیمت کرده نزدیك شش ماه در راه بوده است ودرنگ اودر استانبول رسیدن ویرا بطهران بتأخیر انداخته بود . از سوی دیگر مسلمست که ناپلئون عهد نامهٔ تیلسیت را با روسها دو ماه و سه روز پس از امضای عهد نامهٔ فینکن شتاین با فتحعلی‌شاه امضا کرده‌است، یعنی دو ماه و سه روز پس ازآنکه عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح باروسیه بکلی متحد خود را ازیاد برده و حتی در نتیجهٔ این سکوت آنرا دست بسته در اختیار روسها گذاشته است .

درین تردیدی نیست که ناپلئون درضمن اینکه می خواسته است از ایران بزیان انگلیسها بهره مند شود کوچکترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روسها بر نداشته است .

شگفت تراینست که شش ماه ویازده روزپس ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت و۲٤روز پس ازآنکه گاردان نامهٔ یاس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲) سابق الذکر را بفتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی القعده ۱۲۲۲) نامه ای مودت آمیز با همان وعده‌های دوستی سابق بفتحعلی شاه نوشته‌است بدین گونه :

« ناپلئون امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا وسرپرست اتحادیهٔ رن (۱) بفتحعلی شاه امپراطورایرانیان :

سلام برتاجداری که برافتخارایران بافیروزمندی های خودمیفزاید وبا فرزانگی و

(۱) Rhin

پایداری پادشاهی میکند .

نامهایی را که اعلی حضرت شما بمن نوشته است دریافت کردم : اطمینان هایی که ازدوستی خود میدهد همیشه برمن گوارا بوده است وخواهد بود .

خدمتگزارشما یوسف آقا نامهٔ مرا باعلی حضرت شما خواهد داد . شاد شدم ازین که دیدم چند زمانی درپای تخت من مانده است. مانند فرستادهٔ پادشاهی که عزیزش میدارم با او رفتار کرده‌اند ومن از رفتاراوخشنود بوده‌ام .

او را مأمور می کنم با علی حضرت شما تکرار کند که صادقانه ترین دلبستگی را باودارم ؛ میل دارم روابط یگانگی راکه باین خوبی درمیان برقرارشده است روز افزون ببینم. تنها یك دشمن برای ما مانده است که باآن بجنگیم : انگلستانست. دول اروپا را وادار کرده‌ام بامن یاری کنند، تا آنرا مجبور کنیم ازدعاوی جابرانهٔ خود چشم بپوشد : امیدست که اعلی حضرت شما کوشش خود را باکوشش من توأم کند ، دریـن افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهدکرد .

ای پادشاه بسیار بزرك وبسیارتوانا وبسیارفیروزمند ازخدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراطوری شما باشد وبرشمارهٔ سالهای عمرشما بیفزاید .

درکاخ سلطنتی من درتویلری (۱) در۱۷ ژانویه۱۸۰۸ نوشته شد .

امضاء ، ناپلئون .

بامر امپراطور :

وزیر منشی دولت

امضاء : اوگ ب . ماره (۲)

وزیراموزخارجه امضا: شامپانیی (۳)

بملاحظهٔ ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضاء : ش . م . تالران (٤)

ازین جا پیداست که وظیفهٔ گاردان چه بعنوان رییس هیئت نظامی فرانسه درایران وچه بعنوان سفیر کبیر ناپلئون در دربارفتحعلی شاه بسیاردشوار بوده وناپلئون توقعات دشوارازوداشته است .ازیك سوی گاردان نخست مامور بوده است وسایل حملهٔ بهندوستان راازراه ایران آماده کندوسربازان ایرانی رابنظام جدیدآشنا کندواسلحهٔ جدیددرایران بسازد ومطالعات سواق الجیشی وجغرافیایی درایران ودر راههای هندوستان بکند . از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و

---

(۱) Tuileries (۲) Hugues B. Maret (۳) Champagny
(٤) Ch. M. Talleyrand

نگذارد انگلیسها از راه ایران با هند مربوط باشند. ازسوی دیگر حمایت نکردن ناپلئون ازایران را در برابر روسیه می بایست باین وسیله جبران کند که بکوشد صلح در میـان ایران وروسیه برقرارسازد . درین زمینه هم بازدربار ناپلئون آنچنانکه باید بااو یاری نمی کرده، یعنی نمیخواسته است دراروپا بوسیله‌سفیر روسیه درپاریس یاسفیر فرانسه‌در دربارروسیه‌درین کارواردشود وتنها باررا بدوش گاردان می گذاشتند و می‌خواستند وی‌در طهران درمیان نماینده روسیه ودولت ایران میانجی گری کندوبدین وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر درین گیر ودار درمیان روسیه و ایران حق را بروسیه بدهد وایران راوادار کند از منافع و شرایط خودبکاهد و بشرایطروسیه تسلیم بشود .

درین میدان دشواراشکال دیگری‌هم درپیش‌بود وآن این‌بود که ازیك‌سوایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت وبهمین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر ونامه بایران برسد ودولت ایران وسفیرفرانسه درطهران سریع ترین ونزدیك ترین رابطه‌را رابادربار ناپلئون‌داشته‌باشند.ازسوی‌دیگر درافغانستان هم که یگانه راه‌حملهٔ بهندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بتواند بانگلیسها حمله ببرد مخالفان و شورشیان‌چند دربرابرایران برخاسته بودند و نمی گذاشتندراه هرات وقندهار که ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بهندبتازد راه امن ودراختیارایران بشود .

اینست که‌سیاست‌ناپلئون رادردربارفتحعلی‌شاه بسیارناپخته و ناسنجیده ودورازحزم وتدبیر باید دانست که حقیقت وصداقت درآن نبوده است . نتایج این‌سیاست برای‌ایران بسیار وخیم شد، زیرا که پیروی ایران‌ازنیات ناپلئون وشرکت در دسته بندیهای او در برابر انگلستان خشم انگلستان را بسر انگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد .

این ترس دیگر این بود که انگلیسها در ورود بهندوستان بنفوذ معنوی ایران‌در آن سر زمین پهناور پی برده وخطرناك‌ترین رقیب خود را درآنجا فکرایرانی وزبان فارسی وتجارت با ایران دیده بودند ودر هرجای‌آسیا که می خواستند رخنه کنند بهمین مانع برخورده بودند .

ازآن زمان همهٔ کـوشش انگلیسها درآسیا ایـن بـوده است که ایران را بدست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند وحوادثی درافغانستان وحکومت‌های‌فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا ومرو وخیوه ومتصرفات روسیه درقفقازودولت عثمانی که همسایگان‌آنروزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز وپرجمعیت ایـران که درحواشی مملکت بود ازآن جدا شود وبدست دیگران بیفتد ودیواری محکم‌درمیان

ایران وهندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق درمیان ایران وافغانستان وحکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسها دامن زده اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که درین زمینه فراهم کرده اند جنگهای ایران و روسیه است که پس ازین روی داد. هیچ شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی ازایران و کوتاه شدن دست ناپلئون ازدربار فتحعلی شاه انگلیسها نفاق و کدورتی راکه در میان ایران و روسیه بوده است روز بروز سخت تر کرده و ایرانیان را تحریك کرده اند که دنبالهٔ جنگ باروسیه را بگیرند وبجای افسران فرانسوی چند تن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته اندولی باطناً می کوشیده اند مانع از پیشرفت ایرانیان درمیدان های جنگ باشند. بهمین هم اکتفا نکرده اند وعهدنامهٔ رسمی با فتحعلی شاه بسته اند که اگروارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی ازبابت هزینه و لشکر کشی باو بپردازند وهمینکه وی را خام کرده اند و بپشت گرمی این عهد نامهٔ شوم وارد جنگ شد ازهمهٔ وعده های خود سر باز زده وباکمال صراحت عهد نامهٔ خود را زیر پاگذاشته و وی را بدین گونه فریب داده وگرفتار آن مصایب تاریخی وسرشکستگی های معروف کرده اند.

اختلاف ایران و روسیه

وعده هایی که ناپلئون بایران داده ودربار ایران راکاملا خام کرده بود وتوسلی که ایران باوداشت ودرین راه آنچه ممکن بود فداکاری کرده وتهیه دیده بودمطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زیان افزود، زیرا که ازیك طرف ایرانیان را بپشت گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را ازسازش با روسها مانع شده وازطرف دیگر روسها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان بدیگری متوسل شده ومستقیماً بآنها رجوع نکرده وچرا لحن مغرورانه پیش گرفته و بپیشنهادهای صلح آنها اعتنا نداشته اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می بایست حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش ازین درصحایف ۴۹-۵۰ و۵۲ و۵۹- ۷۱ و۸۹- ۹۰ شمه ای درین زمینه آمده است. گرجستان ناحیهٔ حاصلخیز سبز خرمیست که دردامنه کوههای قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژادآریایی از زمانهای بسیارقدیم وشاید ازنخستین روزهای هجرت نژادآریایی ایرانی بنواحی امروزی درآنجا سکنی دارند وازنخستین روزهای تاریخ ایران نامشان دراسناد تاریخی ماآمده است.

در زمانهای قدیم این کشور را به سه ناحیهٔ ممتاز تقسیم می کردند . یك قسمت از آنرا «ایبری» می گفتند وقسمت دیگررا «کولخیدا» ، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگ جواز نژادآریایی ایرانی بودند وملل مختلف نامهای گوناگون بآنها داده‌اند . ایرانیان بایشان «آلانی» واروپاییان «آلبانی» وارمنیان «اغوانیان» میگفتند. درآغازدورهٔ اسلامی تازیان کلمهٔ «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده‌اند واندك‌اندك‌این کلمه‌درفارسی‌وعربی «اران» شده‌وناحیهٔ شمالی‌رود ارس راکه آذربایجان شوروی امروزباشد اران گفته اند .

مردم گرجستان درجنگهای عمده‌ای که شاهنشاهان‌هخامنشی ایران کرده‌اندشرکت داشته اند . در زمانی که امپراطوری رم بنـای کشورستانی را درآسیای غربی گـذاشت اندك اندك‌بگرجستان هم نزدیك شد وازدورهٔ اشکانی ببعد گرجستان نیزمانندارمنستان درمیان ایران وروم متنازع شد . در قرن پنجم میلادی یکی از پـادشاهان کولخیدا کـه زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته وبدین مناسبت بدین نصاری گرویده وازآنـروز دین مسیح واردگرجستان شده است . کلیسیای گرجستان شعبهٔ خاصی ازدین نصاریست و آیین ورسوم مخصوص بخود داردکه نـزدیك‌بکلیسیای ارتودکس یونانیست . در دورهٔ ساسانی همچنان این نواحی گاهی دردست ایرانیان وگاهی دردست رومیان بود وخسرو نوشین روان باردیگرآنجا را متصرف شد .

آخرین بارکه امپراطوران بیزنتیه یا رومیة الصغری بگرجستان حمله بردند در سال ۶۲۷ میلادی یا سال ششم هجری بودکه هراکلیوس امپراطور معـروف آنجـا را گرفت و جزو خاك خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب‌واردآنجا شدند وگرجستان جزوقلمروخلفادرآمد . درپایان‌قرن دوم سلسلهٔ باگراتی های ارمنستان برگرجستان‌هم مسلط شدند واستیلای‌آنها مدتهای مدید طول کشید تا اینکه درقرن پنجم سلجوقیـان پس ازاستیلای برایران برگرجستان هم دست انـداختند وپس از بـرافتادن سلجوقیـان ترکان عثمانی برآنجا غلبه کردند. اما درسال ۴۹۳ هجری متحدین صلیبی پس ازتصرف اورشلیم بانصارای گرجستان‌یاری کردندوایشان هم‌ترکان را ازآنجاراندند وسلسه‌مستقلی درگرجستان تشکیل شدکه تا ۶۰۹ هجری برسرکار بود .

پس‌ازآن‌مغولها برآن مملکت دست‌یافتندوتیموراز ۷۸۰ تا۸۰۵ شش‌باربگرجستان تاخت . پس ازبرافتادن تیموریان گرجستان‌باردیگرمستقل شد وسه دولت مستقل‌درآنجا تشکیل یافت که دراسناد فارسی آنها را «کارتیل» و«کاخت» و«امرت» مینویسند .پیدا است که سلسلهای‌مختلف امرای گرجستان‌نمیتوانستند با هم متحد باشندوچون‌امپراطوری بیزنتیه را ترکان عثمانی ازپا درآوردند دیگراین این‌پادشاهان پشتیبان نیرومنددرجهان

نداشتند و ناچارمی بایست بدولتی که زورمندتر و نیك خواه تر بود پناه ببرند. این بود که پادشاهان گرجستان درقرن یازدهم هجری خود را دست نشانده پادشاهان صفوی کردند وشاه عباس اول مخصوصا از آنها حمایت مؤثری میکرد و گرجستان را در برابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد.

اما آرزوی استقلال هم چنان درسرمردم گرجستان بود وچون روسها درین زمان نه تنها بخاکشان نزدیك شده بلکه درمشرق اروپا نیز نیرو گرفته بودند و پیروطریقه‌ای از عیسویت بودند که بکلیسیای آنها نزدیك بود ورفت وآمددرمیان گرجستان وروسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روسها یاری خواستند، چنانکه‌درسال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخت ازایوان چهارم‌واسیلیوویچ پادشاه‌روسیه یاری خواست. چندی بعد الکساندرپادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه دربرابرشاه عباس کمك خواست. درسال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیموراز پادشاه گرجستان فرستادگانی بهمین منظوربدربارمیخائیل فئودوروویچ اولین تزارخانوادهٔ رومانوفها روانه کرد.

از آن پس دخالت روسها در کارهای گرجستان مردم این سر زمین را غره کرد و اندك اندك از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود « واختانگ چهارم » پادشاه مقتدری در گرجستان بروی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را بهیچ شمرد.

دورهٔ فترتی که‌در پایان سلطنت صفوی و دورهٔ حکمرانی افشارها وزندهادرایران پیش آمد ناچارمردم گرجستان را روز بروزازایران دورتروبروسیه نزدیکترمیکرد. از سال ۱۰۲٤ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی ازجانب دربار صفوی عازم گرجستان شده ودرآنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که‌در ۱۰۲٤ عیسی‌خان‌بحکومت گرجستان رفته ودر۱۱۰۶ کلبعلی خان را بآنجا فرستاده‌اند ووی تا ۱۱۱۵در گرجستان حکمرانی داشته است.

از۱۱۱۵ ببعد امرای گرجستان اندك اندك استقلالی یافتند و درصدد بودند از دخالتهای ایران وعثمانی درسرزمین خود مانع شوند وراهی را که پیش گرفتند همان جلب حمایت دربارتزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیز که از عزل شاه سلطان حسین صفوی در۱۱ محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقا محمد خان قاجاردر۱۱۶۳ نزدیك سی سال دوام داشت وسیلهٔ اینکار را بیشترفراهم میکرد.

درظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از

دول مغرب اروپا وازآن جمله لوئی پانزدهم پادشاه‌فرانسه را جلب کنند، اما ازآنطرف نتیجه‌ای نبردند وراهی جزتوسل بروسیه درپیش نبود. روسیه هم پس از پتر کبیر باندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جزین که تحت‌الحمایهٔ امپراطوری تزارها بشود بازنبود.

سرانجام وقتیکه هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه‌کارتیل وکاخت بپادشاهی رسید گرجستان تسلیم روسیه شد. ایراکلی پسر تیمورازدوم نخست پادشاه کاخت بود و در۱۷٤٤میلادی مطابق با ۱۱۵۷ قمری بپادشاهی کاخت نشست.در۱۷٦۲مطابق‌با۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمهٔ کارخود کرد وتا ۱۷۹۸مطابق‌۱۲۱۳هم زنده بود. پس‌ازمرك وی کئورگی دوازدهم که‌دراسنادایرانی‌نامش را «گرگین» نوشته‌اند تا ۱۸۰۰یا۱۲۱۵ وپس ازوایوان دوازدهم تا۱۸۰۱ یا ۱۲۱٦سلطنت کردند.

ایراکلی دراواخرسلطنت خود جداً متمایل بروسیه بود وسرانجام در۲٤ ژوئیه ۱۷۸۳مطابق با ۲۳شعبان ۱۱۹۷ دردژ «گورگیوسك» درسرحد قفقازدرمیان‌فلدمارشال پاتیمکین‌همه کارهٔ دربار یکاترین‌دوم امپراطریس‌معروف‌روسیه وشاهزاده «باگراتیون» گرجی نمایندهٔ پادشاه‌گرجستان عهد نامه‌ای بامضا رسید که درتاریخ جهان‌اهمیت‌خاصی دارد، زیراکه درین عهد نامه‌پادشاه‌گرجستان کشورخود را درحمایت امپراطوری‌روسیه قرارداد واین اولین کشورتحت‌الحمایه درتاریخ جهانست و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند و کشورهای تحت الحمایهٔ دیگردرجهان پیدا شد.

این عهدنامه دارای سیزده ماده ویك مقدمه بود ودرمادهٔ اول‌آن تصریح شده‌بود که ازین ببعد دیگر پادشاه‌گرجستان «والی» آنکشور نخواهد بودبلکه «متحد» روسیه شمرده خواهد شد. معنی این ماده صریحست، یعنی پادشاه‌گرجستان که ازچهارصدسال پیش دست نشاندهٔ ایران‌بود وپادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان‌باومیدادند ازین پس دست نشاندهٔ تزارهای روسیه خواهد بود.

شش سال پس ازامضای این عهد نامه یعنی‌در۱۷۸۹مطابق‌با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه درگرفت ونخستین نتیجه‌آن وحشت فوق العاده‌ای بود که برهمهٔ پادشاهان اروپا وازآن جمله‌یکاترین‌دوم امپراطریس روسیه که‌از۱۷٦۲تا۱۷۹٦میلادی (۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی میکرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمییافت که درقفقاز جهانگیری کند، وانگهی تازه ازجنك دوم باترکیه در۱۷۹۱(۱۲۰۵هـ.) فارغ شده‌بود ومیبایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد.

در۱۷۹٦(۱۲۱۰هـ.) که چند ماه بمرك یکاترین مانده بود اختیاروی و کشورش دردست پلاتن زوبف معروف بود. وی بهمدستی برادرش والریان زوبف نقشهٔ بسیار

جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم درحد خود خواست آنـرا دنبال بکند .
پیش از زوبف اختیار امپراطوری روسیه بدست پاتیمکین افتاده بود و وی میکوشید ملل نصارای بالکان را برسلاطین عثمانی بشوراند ومتصرفات اروپای عثمانیها را جزو روسیه کند . زوبف بلند پرواز تر ازو بود ومیخواست ایران رادرهم نوردد وخود را بمرزهـای هندوستان برساند و بدریاهای گرم راه بیابد .

نقشه این بود که والریان زوبف ایران‌را بگیرد و پادگانهایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد وازراه آسیای صغیر بخاك عثمانی حمله ببرد وترکان عثمانی را هم از پا دربیاورد . ازطرف دیگر میبایست سووارف سردارمعروف ازراه بالکان باستانبول حمله ببرد ودرضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قـرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد .

در پـایان ماه فوریهٔ ۱۷۹۶ (شعبان ۱۲۱۰) والریـان زوبف از پترزبورك رهسپارشد وامیدوار بود درماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر باصفهان برسد . میبایست ژنرال کارساکف هم ازسوی دیگر با ده هزارسرباز از راه قفقاز رهسپارشود و تفلیس را بگیرد . اما زوبف با بیست هزارسربازدر کرانهٔ دریای خزرحرکت کند و پس از آنکه بلشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم بسوی اصفهان بتازند وامیدوار بودند که مردم دربند وبادکوبه در راه مانع ازین لشکرکشی نشونـد . ظاهراً درآن مـوقع دربار روسیه چندان اطلاعی ازاوضاع داخلی ایران نداشت ومیپنداشتند که هنوز اصفهان پای تخت ایرانست واگراصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم می‌شود . مـاه سپتامبری که زوبف وعده میداد رسید وهنوزلشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بـودند . از پترزبورك « دو ولان » نام‌مهندس را بانقشهای جغرافیایی ودستورهای نظامی بیاری‌او فرستادندولی در۱۷ نوامبرهمان‌سال (۱٦جمادی‌الاولی۱۲۱۱) که‌یکاترین دوم‌درگذشت وی هنوزدربادکوبه بود ، پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت ونقشه‌زوبف عقیم ماند .

پیش ازین وقایع همینکه خبراتحادگرجستان با روسیه بآقا محمدخان قاجاررسید مصمم شد برآن نواحی بتازد . این موقع برای وی بسیارمناسب بود زیرا که یکاترین ملکهٔ‌روسیه‌همچنان‌ازانقلاب‌فرانسه‌وحشت‌زده ومرعوب بود وچون‌خبر تاختن‌آقامحمدخان بگرجستان رسید ازمردم گرجستان حمایتی نکرد .

ازآن زمانی که پادشاه گرجستان بپشت گرمی دربار روسیه سراز فرمانبرداری از ایران باز زده بودگروهی ازامیران وفرمانروایـان آن سوی ارس هـم که بیشترشان حکمرانی‌موروث‌داشتند ازمشاهدهٔ کاراودلیرشده بودندوسر بطغیان برداشته وباایراکلی

همدست شده بودند. آقا محمد خان دراواخرسال ۱۲۰۹ قمری نخست دراطراف طهران پادگان مهمی فراهم کرد وبی آنکه بکسی اندیشهٔ خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید وبی خبرازطهران رهسپارشد واز راه اردبیل بپل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آنرا ساخت وچون از رود ارس گذشت عده‌ای را بگرفتن سر زمین طالش فرستاد وخود بسوی ارمنستان تاخت وعده‌ای ازمردم ارمنستان را کشت و اسیر کرد. سپس با ده هزارسرباز برقلعهٔ پناه‌آباد تاخت وآنرا محاصره کرد وچون نتوانست آن قلعه را ازابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد بسوی تفلیس تاخت. عده‌ای ازهمراهان خود را با حاج ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم خود گذاشت وبا عدهٔ دیگر بآن شهرحمله برد.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون‌آمد ودربیرون شهر بیکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت ودرمیان‌جنگ بادسختی‌مخالف لشکریان‌ارمنی‌وگرجی‌وزید وآنها تاب نیاوردند وبشهر برگشتند. ازدروازهٔ دیگرشهرچهارصد تن ازسپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست‌بودند بیرون تاختند وتاپشت چادری که‌آقا محمد خان درآن‌بوددرسیدند وبرخی ازطنابهای چادر را هم با تیغ بریدند. اماآقا محمد خان ازجای‌خود نجنبید وفرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فراردادند.

ایراکلی که تاب برابری درخود نمی‌دید شتابان بشهرتفلیس رفت وهمسرخود را که دراسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهرو دخترخود همراه برداشت وبشتاب بسرزمین کاخت وکارتیل رفت. آقا محمد خان درآخرین مرحله جنگ هفتادتن ازسران لشکرگرجستان راکشت وسرانجام وارد شهرتفلیس شد وفرمان‌کشتار و غارت داد و این بیدادگری بجایی رسید که مورخان ایرانی نوشته اند پانزده هزارتن زن و دختر ومرد و پسر را اسیر کرده‌اند وکشیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیسیاهای آنهارا سوختند وخانهای‌مردم‌را ویران کردندوهرچه‌درشهر بود بغارت‌بردند. البته پیداست که تاریخ نویسان ایران درنقل این واقعه درنام رود اشتباه کرده وبجای رود کور رود ارس نوشته‌اند زیرا که رود کور ازتفلیس میگذرد ونه رود ارس.

پس از نه روز که درتفلیس بود واین کشتار و خونریزی و غارت شگفت را کرد ازتفلیس رهسپارگنجه‌شد وازآنجا بشروان رفت ودرین نواحی هم تاخت وتازهایی کردو سرانجام از راه دشت مغان بایران برگشت.

سرجان ملکلم مورخ انگلیسی ازگفتهٔ یك مورخ ایرانی نقل کرده است که آقا محمد خان پنجاه وسه روز پس ازجشن نوروزازطهران رهسپارشد و نزدیك شست هزار

تن لشکری با او بود و در راه آنها را بسه دسته تقسیم کرد، دسته ای را از راه مغان وشروان وداغستان یعنی از سوی مشرق ودسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستادودسته‌ای‌را باخودازراه شوشی‌وقراباغ که مرکزباشدبرد. درگنجه‌این‌سه‌دسته‌بهم رسیدند ودرراه‌بواسطهٔ جنگهایی که کرده‌بودندعدهٔ آنهابچهل‌هزاررسیده‌بودولشکریان ایراکلی چهار یك عدهٔ اوبود و در پانزده میلی تفلیس با هم روبرو شدند وگرجیـان منتهای دلاورای را در جنگ نشان دادند امـا بواسطهٔ افـزونی لشکر آقا محمد خان شکست خوردند. نیز می گوید بگفتهٔ دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تخمین کرده‌اند.

درین واقعهٔ تاخت وتازآقامحمدخان دربارروسیه باآنکه‌درعهدنامهٔ تحت‌الحمایگی قیدشده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهد نـامه اجری نشد بخودی خود ازاعتبار افتاد. چندی بعدگئورگی دوازدهم پادشاه جدید که‌این باردرمعرض تهدید ترکان عثمانی افتاده بود در۲۳ نوامبر ۱۷۹۹ (۲٤جمادی الاخرهٔ ۱۲۱٤) عهد نامـهٔ دیگری با پاول امپراطور روسیه بست ومواد عهدنامهٔ سابق راتجدید کردوروسیه‌متعهد شد درموقع خطر یاوری نظامی راکه آن بار نکرده بود بکند.

پس ازبازگشت آقا محمد خان ازین لشکرکشی واقعهٔ حملهٔ والریان زوبف روی داده است. آقا محمد خان درخراسان وماوراء النهر مشغول زد وخورد بودکه این خبر باو رسید واندکی بعد خبر مرك یکاترین وبازگشت زوبف اورا مصمم کرد بـار دیگر بگرجستان‌بتازد. بازبطهران‌آمدولشکریان‌خود رادرین شهرگردآوردودرماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ ازطهران راهی شد واز همان راه اردبیل‌بکناررود ارس رسید وبازپل راشکسته بودند، ازآب‌گذشت وباده هزار سوار برقلعهٔ پناه‌آبادتاخت. این بارابراهیم‌خلیل‌خان بسرزمین شکی ولگزستان‌گریخت ووی وارد قلعه شد وذخایرآنجا را تصرف کرد و درپای همین قلعه بودکه درشب شنبه ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ صادق خان‌گرجی پیشخدمت و خداداد فراش‌که در اذای پولی که گم شده بود دستور داده بود آنها را بکشند شبانه‌بر سرش تاختند واوراکشتند.

تاریخ نویسان ایرانی درذکر این واقعهٔ زمان یکاترین که نام وی را «یکه‌ترینه» ضبط‌کرده اند بسبب اصلی اینکه چرا دربار روسیه درین واقعه با ایراکلی یاری‌نکرده است پی نبرده‌اند.

چنانکه گذشت سرجان ملکلم نخست ازقول‌یك‌تن‌از مردم‌گرجستان مینویسددرین موقع ژنرال‌گوداویچ که با لشکریانی مامور پشتیبانی ازآن سرزمین بود درشش منزلی تفلیس اقامت داشت وایراکلی کراراً ازویاری خواست اما او سرباز میزدو گمان نمیبرد

نتیجهٔ این کار چنین باشد ومیپنداشت آنچه‌دربارهٔ آقا محمد خان و لشکریانش میگویند مبالغه است . میگوید درست تراینست که گوداویچ در قلعهٔ گورگیوسك بود وسپاهیانش دراطراف کوه‌سیاه (قراداغ) پراکنده بودند و نمیتوانست تاسه چهار هفتهٔ دیگر لشکریان خودرا جمع کند و بتفلیس برسد . یا اینکه شاید ایراکلی نمیخواسته‌است آنها را درین کار دخالت بدهد وازاستیلای آنها نیز بیم داشته ونیروی خودرا برای برابری با لشکر آقا محمد خان کافی میدانسته است . درهرصورت پس ازین واقعهٔ تاخت وتاز آقا محمد خان بر تفلیس یکاترین در صدد برآمده است که انتقامی ازو بگیرد ودرین موقع مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که درجنگ با او شکست خورده و بروسیه گریخته بود در آن سرزمین بود ویکاترین میخواست بوسیلهٔ او آقا محمد خان را از پا درآورد ولشکرکشی والریان زوبف بهمین مقصود بود وآن لشکرکشی هم بی نتیجه نماند زیرا که نواحی دربند وبادکوبه وطالش وشماخی وگنجه که پیش از آن جزو خاك ایران بود در همین واقعه از دست رفت .

آغاز جنگهای ایران و روسیه

تاخت وتازهای بیهودهٔ آقا محمد خان در گرجستان نتیجه‌ای جزین نداد که از یك طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد وازسوی دیگر دولت روسیهٔ تزاری را بکار هایی برانگیخت که زیان بسیار برای ایران داشت .

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در۱۷۹۸م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس از کشته شدن آقا محمد خان درگذشت . فتحعلی شاه که چون نام جدش را داشت در ولیعهدی بنام « باباخان» معروف بود اندك زمانی پس از آن واقعه در۲٤ ربیع الاول ۱۲۱۲رسماً بتخت ایران نشسته بود .

ایراکلی چند پسر داشت، مهترآنها گئورگی نام داشت ودراسناد ایرانی نامش را« گرگین» نوشته اندواو بجای پدرنشست. اما یکی‌ازبرادرانش که‌الکسندریا اسکندر نام‌داشت بمخالفت بااو برخاست ومدعی سلطنت او بود وظاهراً مخالف این بوده است که گرجستان دست نشاندهٔ روسیه باشد و بهمین جهت امیدوار بود که ایران ازوحمایت کند و وی را بسلطنت گرجستان برساند وبدربار فتحعلی شاه آمد ودر جنگهایی که پس از آن درمیان روسیه وایران درگرفت شرکت داشت و همچنان‌درایران ماندتا اینکه درطهران درگذشت ووی را در کلیسیای قدیم نصاری در بیرون‌دروازهٔ شاه عبدالعظیم بخاك‌سپردند.

سلطنت گئورگی چندی نکشیدودر۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۰شعبان ۱۲۱۵) درتفلیس درگذشت‌وپسرش داوید یا داود بجای او مدعی سلطنت بود . اما گئورگی پیش ازآنکه

بمیرددر ۱۷۹۹ (۱۲۱٤ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضاء کرده و درین عهد نامه پذیرفته بود که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان نایب السلطنه آن کشور را داشته باشند.

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲٤ مارس ۱۸۰۱ (۹ذی‌القعده ۱۲۱۵) الکساندر پسرش را که بنام الکساندر اول یکی از بزرگترین تزارهای روسیه است بپادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراطوری خود کرده بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور ازو درخواست کرده‌اند وی اینکار را بپذیرد و بهمین جهة بلشکریان خود دستور داده بود که گرجستان را تصرف کنند. درین صورت دوماه وچند روز پیش از آنکه الکساندر بتخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات او شده بود.

از زمانهای بسیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس ازمسلمان و ارمنی و گرجی بسیار با هم آمیخته وحتی مخلوط شده بودند وحدود بسیار منظم ودقیقی درمیان گرجستان و ارمنستان و نواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه و ایروان و نخجوان وداغستان وشروان نبود. وانگهی گاهی پادشاهان گرجستان و گاهی هم پادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هر گاه نیرو گرفته بودند برین نواحی تاخته و قسمتی از سر زمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند. بهمین جهة وقتی که در آن زمان گفته میشد گرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تاکجاست وارمنستان نیز همین حال را داشت. این بود که ناچار دست انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست اندازی بر برخی نواحی مجاور را هم پیش میآورد.

مرك یکاترین و پاول و ایراکلی و گرگین و آقا محمدخان مطلقاً تغییری دراوضاع نداده بود، هم چنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند ودربار تزار ها چشم‌طمع بدین ناحیه ونواحی مجاور آن دوخته بود وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خودرا از گرجستان خواسته وجنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهد نامه‌ای که حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوك و مبهم ماند وهردوطرف دردعاوی و مطامع خود باقی ماندند.

الکساندر در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱٦) تقریباً هشت ماه پس‌از صدور فرمان اول فرمان دیگری صادر کرد و گرجستان را جزو روسیه دانست وحتی این بار دیگر سخن از نایب السلطنه آنکشور هم نبود. ورود لشکریان روسیه درآنکشور ناچار آن سرزمین را بیکی از ایالات روسیه تبدیل کرد وزبان وقوانین وعادات ورسوم روسی

راه‌هم بر آن تحمیل کرد، ناچار مردمی ازین اوضاع ناراضی بودند و آنها را میگرفتند و ازمیان می‌بردند و بدعاوی ایران‌هم پاسخ سخت دادند.

میرزا محمد صادق مروزی متخلص بهما که ازادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغهٔ دفترخانه و وقایع نگاردربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته وچند بار از جانب او بسفارت رفته است و کتابهای ادبی چند پرداخته کتابی هم در تاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه بنام «جهان‌آرا» نوشته و درین کتاب میگوید درآغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری ازو داشت و چون فتحعلی شاه خواستارشد پسرمهترش را بگروگان بطهران بفرستد از آن کار برگشت و بروسیه متوجه شد وسبب این بود که وی برای خرجهای گزافی که میکرد پولی ازدولت روسیه وام گرفته و بعهده گرفته بود که اگر نتواند وام خود را بگزارد شهر تفلیس را درعوض واگذار کند. این گفته بنظر غرض‌آلودست و بیشترچنان مینماید که درباریان گرجستان ازیك سو بواسطهٔ اینکه تزار-های روسیه هم نصاری بوده‌اند وبتعصب نصرانیت ازآنها پشتیبانی خواهند کرد وازسوی دیگر بواسطه واهمه‌ای که از دربارقاجارها داشته اند خود را درحمایت روسیه قرار داده‌اند. بهمین جهت هم هست که دربار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را باحترام بپای تخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است.

بهرحال پس ازفرمان دومی که برای الحاق گرجستان بامپراطوری روسیه صادر شد از پای‌تخت ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانفرمایی گرجستان روانهٔ تفلیس کردند. این ژنرال همان کسیست که درمیان ایرانیان بنام «اشپختر» یا «ایشپخدر» معروفست ودر ماه‌ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ دراثنای‌جنگ با ایران‌اورا کشته‌اندوسرش‌را بریده بطهران آورده‌اند واین مثل «سراشپختر راآوردن» اشاره بآن واقعه است. وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده وباو باصطلاح آن زمان «اینسپکتور» (۲) می گفتند که همان کلمهٔ «انسپکتر» (۳) زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران «اشپختر» شده است.

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخله ایران بود ونمی توانست در آن سوی ارس کاری بکند. تنها مانعی که درپیش لشکریان تزار بود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود دراطراف گرجستان میکوشید مردم را بقیام بر دولت روسیه تحریك کند و در ناحیهٔ قراباغ حوادثی روی داد و دامنهٔ آن بداخلهٔ گرجستان هم کشید. ازدربار تزاری

Inspecteur (۳) Inspektor (۲) Tsitsianof (۱)

ژنرال کولیسکوف (١) وژنرال لازارف (٢) را با دوتیپ سرباز برای دفع این طغیانها فرستادند وایشان ازتنگهٔ داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا بتفلیس رفتند ودر کنار رودکور با توپخانه ای که همراه داشتند مدافعین را شکست فاحشی دادند.

عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی مورخ معروف دربارفتحعلی شاه درکتاب «مآثرسلطانیه» میگوید تسیتسیانف پس ازمرك گرگین، زوجهٔ وی‌را که «ده ده فال» نام داشت با چندتن ازفرزندانش اسیرکرد وبپای تخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال «لازار» راکه گویا مراد همان‌لازارف باشد نزد وی فرستاده بودکه او رابدین سفردعوت کند وچون آن زن‌دست بدست میکردآن ژنرال بوی نزدیك شده بودکه‌دستش رابگیرد وروانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای راکه زیر نمد داشت بیرون آورده و او راکشته بود و بدین جهت او را باسارت بپای تخت فرستاده بودند. بازهمان مورخ میگوید که «طهمورث میرزا» پسروی ازگرجستان گریخت وبایران پناه‌آورد. چنان‌مینماید که نام این شاهزاده «تیموراز» بوده‌باشد که ازنامهای معمول ورایج گرجیانست وتیموراز رادر زبان‌فارسی طهمورث نوشته‌اند.

مقدمهٔ فرمانی که الکساندرتزار روسیه برای الحاق گرجستان بامپراطوری خود صادر کرده‌چنین‌بود: «برای افزودن بر نیروی ما نیست، برای تأمین‌منافع نیست یا برای توسعهٔ حدود امپراطوری ما که اینك بدین اندازه ازوسعت رسیده نیست که ما تحمل‌تخت گرجستان را برعهده گرفته‌ایم؛ احساس شرافت، افتخار، انسانیت تنها این‌وظیفه‌مقدس را برما تحمیل کرده است که دربرابر فریادهای دردناك که ازسینه شما بیرون می‌آید تاب نیاوریم ودردهایی‌راکه باعث‌رنج شماست ازسرشما کوتاه کنیم ویك‌حکومت‌نیرومند درگرجستان فراهم سازیم که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهدوجان ومال همه کس را حفظ کند وسایهٔ قانون را برسرهمه بگسترد».

پیداست که‌مدافعات شاهزادگان گرجی درنواحی مجاورگرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را بآنجا بازکرد وچون این نواحی گاهی جزوخاك گرجستان بوده است بهانهٔ دیگری بآنها میداد. این بودکه ژنرال تسیتسیانف پس ازشکست گرجیان‌در صدد برآمد بسوی شهرایروان بتازد.

درین زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درقفقازبود ومرکزستاد خودرا درتفلیس برقرارکرده بود وچون‌خود ازنژاد گرجی بود ازاوضاع آن نواحی اطلاع‌بسیار داشت ومیدانست نواحی راکه حکم‌دروازهٔ گرجستان دارد بایدمتصرف‌شودو بجزراه‌داریال راه‌دیگری‌برای‌اینکه گرجستان را ازدست ندهد لازم‌دارد. درآن زمان کرانهای غربی

---

(١) Kuliskof (٢) Lazarof

دریای سیاه هنوز بدست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومند تر از ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود . بالعکس دولت ایران را ضعیف تر میدانستند و بدست آوردن کرانهای دریای خزر که دروازهٔ دیگر گرجستان بود آسان تر مینمود و میبایست نخست ناحیهٔ ایروان را متصرف شود و از آنجا بمشرق بتازد و راه بدریای خزر پیدا کند .

برای تصرف ناحیهٔ ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند و این ناحیه اندکی پیش ازین دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیك درمیان مردم گنجه و گرجیها بوده است .

بدین جهت ازجواد خان قاجارحکمران گنجه که درین زمان دست نشاندهٔ ایران بود مالیات یك سالهٔ آن ناحیه را خواست . وی نیز بدربار ایران اطلاع داد و ازطهران نیز لشکریانی بیاری او رهسپار شدند. اما پیش از آنکه سعید بیك غلام که پیشاپیش آنها حرکت میکرد برسد وخبر نزدیك شدن سپاهیان ایران را برساند سربازان ژنرال تسیتسیانف در ماه دسامبر ۱۸۰۳ ورمضان ۱۲۱۸ شهر را محاصره کردند .

مولف مآثرسلطانیه مینویسد که جواد خان چندین بار ازشهر بیرون آمد و خود را بلشکریان روس زد وکاری نتوانست از پیش ببرد ، سرانجام بواسطهٔ مخالفتی که درمیان وی و مصیب بیك شمس الدینلو از فرماندهان لشکریان ایران رخ داد و در نتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند وتسلیم روسها شدند، بامداد غرهٔ شوال آنسال روسها بر قلعه هجوم آوردند وپس ازسه ساعت جنگ جواد خان با یکی از پسرانش کشته شدند وشهر بتصرف سربازان روسی در آمد .

پس ازین واقعه تسیتسیانوف نزد حکمران قراباغ وحکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد وایشان را باطاعت خواند وایشان چندان مقاومت وپایداری در برابر لشکریان روسیه نشان ندادند . در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود ودرهمان روزی که شهر مشهد را گرفت خبر افتادن گنجه بدست لشکریان روس باو رسید . این واقعه مقدمهٔ یك سلسله جنگهایی درمیان ایران و روسیه شد که نزدیك ده سال امتداد یافت وبعهد نامهٔ گلستان انجامید .

اندکی پس ازین وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه در گرفت ، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران را بخود جلب کند ودر برابر روسیه بکار بیندازد وهم فتحعلی شاه امیدوار بود که بزور ناپلئون ازعهدهٔ روسها برآید ونواحی را که از دست رفته بود پس بگیرد . روسها بواسطه سرگرمیهایی که در اروپا ودرمیدانهای جنگ با ناپلئون داشتند نمیتوانستند لشکریان بیشتر بقفقاز بفرستند و کار را درین جا یکسره کنند . دربار ایران هم که اندك

اندك ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمیدید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود بمیانجی گری ناپلئون کاررا از پیش ببرد. بهمین جهة این سلسله جنگهای ده ساله بیشتر جنبهٔ زد و خوردهای کوچك محلی را داشته است ، تا اینکه روسها یکسره ازجانب ناپلئون واروپا آسوده خاطرشدند وهمهٔ نیروی خود را درقفقاز گردآوردند و این سلسله جنگها بدان گونه بپایان رسید که پس ازین شرح آن خواهدآمد .

نخستین کاری که فتحعلی شاه پس ازشنیدن خبر تصرف گنجه بدست روسها کرد این بود که نیرویی گردآورد وفرماندهی کل آنرا بپسرش عباس میرزا نایب السلطنه که از همهٔ برادران خود لایق تربود سپرد .

روسها که ازمردم گنجه بسیارخشمگین بودند درموقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهررا تغییر دادند و بمناسبت نام یلیزا بتا پتروونا (۱) دختر پتر کبیر که از ۱۷٤۱ تا ۱۷٦۲ (۱۱۵٤-۱۱۷٦ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند یلیزابو پول (۲) نام گذاشتند . در آغاز انقلاب شوروی نام این شهررادوباره گنجه گذاشتند اما بزودی بمناسبت نام کیرف (۳) از پیشوایان انقلاب نام آنرا «کیرف آباد» گذاشتند واینك بهمان نام معروفست .

لشکرکشی بایروان

پس ازتصرف گنجه ژنرال تسیتسیانف بسوی ایروان روانه شد . حکمران ایروان درین زمینه خدعه کرده و وعدهٔ مساعدت بوی داده بود، بامید اینکه ازمرکزخود دور و دراطراف ایروان گرفتار نیروی بیشتری بشود .

در برابراین حوادث دربارایران سخت بدست وپا افتاده بود . فتحعلی شاه در ۲۸ذی القعده ۱۲۱۸ تهیه لشکر کشی مفصلی دید ودر نظر گرفت خود نیز بآذربایجان رهسپارشودو بمیدان جنك نزدیك باشد که درموقع لزوم مدد برساند . عباس میرزا نایب السلطنه درچهاردهم صفر ۱۲۱۹ق . با لشکریان خود ازتبریز بسوی ایروان رهسپارشد ودر کنار رودخانهٔ زنگی لشکرگاه ساخت وسنگربندی کرد .

چون میترسید که اگر گرفتار جنگ با روسها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند وبایران حمله بکنند مهدیقلی خان قاجار دولوراکه از سرکردگان مهم لشکراو بود با شش هزارسوار بسوی قارص روانه کرد که مانع ازحمله ترکان عثمانی بشود . اما در راه ژنرال تسیتسیانف با بیست هزارپیاده وپنج شش هزارسواروسی توپ

---

(۱) Yelizabeta Petrovna (۲) Yelizabetopol (۳) Kirof

درمحلی بنام «پلنبك» نزدیك ایروان باورسید ومهدی قلی خان خود با هفتصد تـن از سواران راه را بریشان گرفت و بعد ازآنکه عدهٔ اوازآن راه گذشتند خود هم در پـی ایشان روان شد و بلشکرگاه عباس میرزا رسید .

تسیتسیانف پس ازآن که چندی درهمان محل پلنبك ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یکروزعصر بنزدیك ایروان رسید ومیخواست قلعهٔ اوچ کلیسیا یعنی کلیسای معروف اچمیادزین راکه مقرخلیفه ارمنیان ومهم ترین مرکزمذهبی ارمنستانست تصرف کند. نایب السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را بفرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستاد که آنجا را پاسبانی کنند وایشان تا بامداد روز بعد پایداری کردنـد و چون بامداد شد نایب السلطنه خود باعده‌ای بایشان حمله برد وچون می ترسید که پاسبانان قلعهٔ ایروان برلشکریانش بتازند میرزا محمد شفیع قدیمی‌مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه راکه باوی بود واحمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه را باعده‌ای بمحافظت سنگر های خودگماشت وخود بالشکریان عازم شد .

تسیتسیانف دراطراف اوچ کلیسیا لشکریان خود را بسه دسته‌تقسیم کرد ودرمیان هردسته دویست قدم فاصله قرارداد وتوپهای خود را در میان جای داد وچون لشکریان ایران نزدیك‌شدندسپاهیان‌روس‌شروع بتوپ انداختن کردند . سواران‌شاهسون‌وخواجه‌وند وعبدالملکی ازلشکریان ایران برایشان‌حمله بردند وسرانجام پیادگان روس‌تاب‌مقاومت نیاوردند وبنای فرار راگذاشتند ولشکریان ایران لشکرگاهشان را تاراج کردندوچون شب نزدیك شد عباس میرزا فرمان داد دست از جنك برداشتند . دربن واقعه ازدوسوی جمعی کشته واسیر شدند وعده‌ای ازقزاقان روس بدست لشکریان ایران افتادندوسه‌روز زد وخورد دوام داشت وچون از هیچ طرف فتح روی نمی داد بلشکرگاه‌خود باز گشتند.

دربن زمان حکمران ایروان یا باصطلاح‌آن زمان بیکلر بیکی‌آن شهر محمدخان قاجاربود که‌باروسها‌ساخته‌بود، اما وقتی که‌دید دربن‌جنك پیش‌نبردند خواست جانب‌ایران را بگیرد وپیغام دادکه میرزا محمد شفیع وزیر نزد او بقلعهٔ ایروان برود ووی رفت و قرار مصالحه گذاشت وچون باز گشت محمد خان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد وتعهد کرد از فرمان اوسر نپیچد .

پس ازآن عباس میرزا ازجایی بنام سنگر که درآنجا لشکرگاه کرده بود بمنزل قلرخ بلاغ رفت ودرآنجا بنای سنگربندی راگذاشت . چون خبر رفتار محمد خان قاجار حکمران ایراون بژنرال تسیتسیانف رسیدبنارابرحیله گذاشت وبی مقدمه ازراه «درکه» برلشکریان ایران تاخت وبار دیگر جنك درگرفت وآتش توپخانه شروع شد .

دربن میان بعضی از سواران شمس الدین لو و قزاق که در اردوی ایـران بودند

بنای طغیان را گذاشتند وازعقب بغارت مشغول شدند ولشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرار را گذاشتند . تسیتسیانف چون دیگر مانعی در پیش نداشت وارد ایروان شد ومسجد شهر را لشکرگاه قرار داد وازآنجا توپها را متوجه باروی شهر کرد وجنگ درمیان او ومحمد خان قاجار درگرفت .

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تامحل « صدرگ » رفت وازآنجا تفصیل را بپدرش فتحعلی شاه نوشت . فتحعلی شاه درین زمان درچمن سلطانیه بود وعادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه درمی گرفت اگر تابستان بود باعده‌ای که میتوانست مجهز کند بچمن سلطانیه نزدیك زنجان میرفت وآنجا میماند که اگر در میدان جنگ محتاج بیاری باشند ازلشکریانی که همراه دارد بمدد آنها بفرستد . این بارهم اسمعیل بیك دامغانی را باگروهی ازلشکریان خراسان روانه کرد وخود نیز در پی ایشان رهسپار شد وازرود ارس گذشت ودرسه فرسنگی ایروان بلشکرگاه عباس میرزا رسید . عباس میرزاهم آن عده را برداشت و بشهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنگ درگرفت وتا شام می جنگیدند .

فردای آن روز محمد خان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه‌ارمنیانند ومیترسم باهمدینان خود همدست شوند وقلعه را تسلیم کنند ، فتحعلی شاه عده‌ای را فرستادرفتند قلعه را تصرف کردند . تسیتسیانف درنظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسنخان یوزباشی که طلایهٔ لشکر رااداره میکرد ازاندیشهٔ او خبردار شد وبفتحعلی‌شاه خبرداد وسپاهیان ایران آمادهٔ جنگ شدند ونزدیك سپیده دم بود که روسها بایشان‌نزدیك شدند وجنگ سخت درگرفت، اما چون ازین شبیخون نتیجه‌ای بدست نیامد روسها پراگنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال میکردندوسرانجام بفرمان فتحعلیشاه آنها رامحاصره کردند وراه خوراك را برایشان بستند .

درین هنگام گروهی از مردم گرجستان که بهمراهی لشکریان روس بتجارت می رفتند بلشکریان علیقلی خان شاهسون وعلی خان قاجار که طلایهٔ سپاه ایران بودند برخوردند وزدوخوردی درمیانشان شد و پاسبانان‌روسی کشته شدند وگرجیان را اسیر کردند و باردوی فتحعلیشاه‌بردند ووی کسانی‌راکه بدودسربازی میخوردند درلشکرگاه خودنگاهداشت .

پس ازآن بفتحعلی شاه خبر رسید که درمنزل‌پلنبك گروهی از روسها اقامت‌دارند وآذوقه‌ای راکه ازگرجستان می‌آورند تحویل‌میگیرند وبلشکرگاه‌خود می‌فرستندووی پیرقلی‌خان‌راکه از افسران سپاه او بود بدفع آنهافرستادوچون بایشان نزدیك‌شدایشان بژنرال تسیتسیانف خبردادند واوهم عده‌ای باچند توپ بحمایتشان فرستاد و فتحعلی‌شاه

هم‌علیقلی‌خان شاهسون‌را بیاری پیرقلی‌خان فرستادو بدینگونه‌درمیان پلنبك وایروان جنك
در گرفت و پس از جنك سخت روسها شکست خوردند وچهارهزار تن اسیرو کشته دادند ،
وفتحعلی شاه دستور داد از سرهای کشتگان روسی درکنارلشکرگاه منار ساختند .
تسیتسیانف پس ازین واقعه چون زمستان درپیش بود درآغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹
ازاطراف ایروان راه تفلیس را درپیش گرفت وسواران ایرانی هم چندبار لشکریان او
را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند . جنك آنسال بدینگونه پایان یافت . سپس محمد
خان قاجار و کلبعلی خان کنگرلو که از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند
ووی حکمرانی ایروان راهم چنان بمحمدخان دادو پسرش را که گروگان داده بودمرخص
کرد وحکمرانی نخجوان‌را بکلبعلی خان دادو آن ناحیه رابایل کنگرلوسپرد وحکمرانی
قراباغ را بابوالفتح خان جوانشیر داد و بالکسندر میرزا والی تفلیس پسر ایراکلی
دستور داد درقراباغ بماند وخود عازم طهران شد واز راه تبریز روز ۱٤ رجب ۱۲۱۹
بطهران رسید وعباس میرزارا باخود بطهران آورد .

جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه بطهران بازگشت و عباس میرزا راهم با خود
آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت ودر بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قایـم مقام
فراهانی راکه از مردان کاردان دربارش بود بـوزارت وپیشکاری اوگماشت و وی را
دوباره بآذربایجان روانه کرد که دنباله جنك با روسیه را بگیرد . عباس میرزا روز
شنبه ۱٤ صفر ۱۲۲۰ ازطهران رهسپار شد وفتحعلی‌شاه خود روز۲٤صفردر پی اوروان
شد ودرچمن سلطانیه ماند وازآنجا اسمعیل‌خان‌دامغانی‌را باگروهی در پی او فرستاد و
شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد درزنجان بماند واسمعیل‌خان
قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که بیاری عباس میرزا روانه شود وخود روزدوشنبه
۱۳ ربیع الاول ازآنجا عازم چمن اوجان شد .

آنجا باو خبر رسید که ابراهیم خلیل خان حکمران‌موروثی‌قراباغ که از۱۱۷۷در
آن نواحی فرمانروایی داشت ازایران‌روی‌بر گردانده‌وتسلیم روسها شده است ، بهمین
جهت بعباس میرزا دستورداد نخست بجنك او برود و قلعهٔ پناه آباد رابگیرد . چون‌این
خبر بابراهیم خلیل خان رسید جعفر قلی بیك پسر محمد حسین خان را که نبیره‌اش بود
با پسر فضلعلی بیك‌جوانشیر نزد ژنرال‌تسیتسیانف بگنجه‌فرستاد وازویاری خواست . وی
هم‌عده‌ای سرباز روانه کرد وچون بقلعهٔ شوشی‌رسیدند ابراهیم خلیل‌خان پسرخود محمد
حسن خان راباعده‌ای ازلشکریان قراباغ‌وروسها برای پاسبانی ازپل خداآفرین برروی

ارس روانه کرد. ازسوی ایران اسمعیل‌خان دامغانی که بدستور عباس میرزا ازاهر روانه شده بود درچهار فرسنگی پل بلشکریان روس رسید وجنك درمیانشان در گرفت وچیزی نمانده بود لشکریان ایران شکست بخورند که خبر بعباس میرزا رسید ووی هم بیاری او رهسپار شد وپس از جنك سخت سرانجام سربازان روس ولشکریان قراباغ بزحمت بسیار از میان درختستانها توانستند بشوشی بگریزند. عباس میرزا تا «آق اغلان» آنها را دنبال کرد وغنایم بسیار ازیشان گرفت که برای فتحعلی‌شاه فرستاد ونجفقلی خان گروسی را در آق‌اغلان گذاشت وخود از راه «چناقچی» دوباره بمحاصرهٔ پناه‌آباد برگشت.

ازسوی دیگر فتحعلی شاه در۲٦ ربیع‌الاول از راه قراجه داغ به «تخت‌طاوس» رفت. درین میان بعباس میرزا خبر رسید که «گرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کتلراوسکی» افسر دیگر باده توپ برای پاسبانی از قلعهٔ پناه‌آباد از گنجه بیرون آمده‌اند و اینك به «عسکران» رسیده‌اند. عباس میرزا بعزم مقابله با ایشان براه افتاد وچون بهم رسیدند اسمعیل خان دامغانی باعده خود حمله برد وپیر قلی خان قاجار وعلی خان قاجار قوانلو وصادق خان قاجار عزالدین لو ومهدیقلی خان قاجار وحاجی اللهوردی خان قاجار با تفنگچیان گزاز وفراهان ازاطراف حمله کردند وعباس میرزا خود درقلب لشکر بود وجنگ سخت درگرفت وصادق خان قاجار زخم برداشت وبااینهمه روسها سرانجام شکست خوردند وبقبرستانی پناه بردند ودرآنجا سنگر بستند وچون خبر بفتحعلی‌شاه رسید حسینقلی‌خان قاجار را با افواج دامغانی وچهار توپ بیاریشان فرستاد وپس از شش روز جنگ عاقبت ایرانیان بسنگر حمله کردند وبسیاری را کشتند واسیر کردند وسرهنگ گرگین که سه زخم برداشته بود باچند سرباز گریخت ونیم شب بقلعهٔ «ترنادت» رفت. پیرقلی خان قاجار باعده‌ای او را دنبال ومحاصره کرد واومهلت خواست که تاسه روز دیگر نزد عباس‌میرزا برود، اما چون باو مهلت دادند ودست از محاصره کشید شب‌سوم فرار کرد وبگنجه رفت وایرانیان اورادنبال کردندوچندتن ازهمراهانش‌را کشتند اماخودبکوه «جمرق» گریخت.

درین میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف باهمهٔ لشکر خودبیاری سرهنك‌مزبور ازگنجه بیرون‌آمده ودرکنار رود «ترتر» توقف کرده است. عباس میرزا اسمعیل‌خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قدری پیش رفت بروسها برخورد وجنگ سختی درگرفت وجمعی‌رااسیر کرد وبلشکرگاه عباس میرزا بازگشت. خبراین فتح روز پنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ درتخت طاوس بفتحعلی شاه‌رسید.

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی بدستور فتحعلی شاه بایروان رفت. معلوم شد که محمد خان حکمران آن‌شهر باز جانب‌روسها راگرفته وازعهد خود برگشته است‌وروسها ازناحیهٔ «شوره گل» گذشته بروستای «تالین» آمده‌اند که

ایرانیان برآنجا دست نیابند . دربن هنگام مهدیقلی خان قاجارهم پس از اسمعیل خان بارد ورسید وآن‌خبررا تأیید کرد. اسمعیل‌خان‌ببهانهٔ حمام رفتن بشهر وقلعهٔ ایروان رفت وافسران خود را یك یك ودودو بقلعه خواست‌وچون جمعی که لازم بود گردآمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطراف قلعه راگرفتند ومحمد خان هنگامی ازنتیجهٔ این کارآگاه‌شد که دیگرمجال نداشت دفاع بکند. مهدی قلی خان واقعه را بفتحعلی شاه خبر دادواوهم‌اشرف‌خان‌دماوندی را باگروهی از لشکریان برای‌پاسبانی‌قلعهٔ‌ایروان فرستاد ودستور داد که محمد خان را بند کند وخودحکمرانی ایروان را بدست بگیرد.

وقایع گیلان ودریای خزر

در ۱۲۲۰ درزمانی که لشکریان‌ایران درآذربایجان گرفتار جنگ با روسیه و لشکریان ژنرال تسیتسیانف بودند خبر رسید که درگیلان نیز حوادثی روی داده‌است، بدین معنی که ژنرال تسیتسیانف برای اینکه نگذارد همهٔ نیروی ایران دریك جبهه بکار مشغول شود یك تن ازافسران زیردست خود سرهنك «شفت» (۱) نام راکه ازبهترین فرماندهان وی بودمأمور کرد که بیاری ناوگان‌دریای‌خزر بگیلان‌حمله ببرد ودوازده کشتی نیرو بی‌در کرانه های دریادرخاك طالش‌پیاده کردند وازآنجا ببندرانزلی (پهلوی‌امروز) حمله‌بردند . نگاهبانان‌بندرچون یارای‌برابری نداشتند‌برشت گریختند ولشکریان روس بی مانع انزلی رامتصرف شدند وازآنجا بسوی رشت رهسپار گشتند . میرزا موسی‌منجم باشی‌لاهیجی که‌حکمرانی گیلان راداشت عده‌ای ازلشکریان رامجهز کرد ودرپیره‌بازار سنگر بستند ومقاومت کردند وجنك سخت درگرفت ودرنتیجه هزارتن ازسربازان‌روسی کشته شدند وبازماندهٔ آن لشکر بانزلی برگشتند و برهمان کشتیها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند .

درآن موقع مرداب انزلی وخلیج آن کاملا مهیای کشتی رانی نبوده وقسمتی از خلیج را شن گرفته بود وتنها درحدود ۱۲ کیلومترازدهانهٔ مرداب راه رفت وآمد کشتیها را داشت وتنها کشتی های کوچك می‌توانستند ازآن بگذرند و کشتی هایی که روسها با خودآورده بودند برای حمل سربازها و توپهایشان کافی نبود وبهمین جهت درباز گشت دوچار زحمت بسیار شدند . بدین گونه این لشکر کشی‌روسها بگیلان نتیجه‌ای نداد ودر جبهه های دیگر مانع ازعملیات سپاهیان ایران نشد .

---

(۱) Sheft

جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یاوری لشکری که بفرماندهی سرهنگ کرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد ودر کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد وچون این خبر بفتحعلی شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. ازسوی دیگر اسمعیل خان دامغانی را باعده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد ووی بدستور عباس میرزا بگنجه تاخت وآن شهر را باردیگر گرفت وقلعه‌ای را که روسها درآن بودند محاصره کرد. چون درشهر گنجه آذوقه وعلوفه کم شده بود وروسها در قلعهٔ خود آذوقه بسیار داشتند ومیتوانستند مدت بدیدی پایداری بکنند وبالعکس لشکریان ایران دوچار تنگی می شدند عباس میرزا دستور داد پنجهزار تن از زن و مردشهر گنجه را باچهار پایان سپاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهر بود ببرند، تاازمردم شهر کم بشود ودوچار سختی آذوقه نشوند. فردای آنروز از گنجه بیرون آمدودرراه بکارعده‌ای که بشمکور فرستاده بود رسیدگی کرد وازآنجا به «زکم» رفت، درسرراه بعده‌ای از روسها که آذوقه برای سربازان تسیتسیانف می بردند برخوردوفرمانده آنها را که سرهنگی بود با عدهٔ دیگر اسیر کرد وبز کم رفت.

ازآنجا دستور داد که پیرقلی خان ومحمد علی خان شامبیاتی آن عده‌از مردم گنجه راکه ازشهر بیرون آورده بودند بتبریز ببرند وآنها را در تبریز منزل دادند وفتحعلی شاه بتوسط ملا ملك محمد قاضی عسکر باآنها نیکی کرد.

عباس میرزا اززکم بناحیهٔ «آخسقه قزاق» رفت وچند روز درآنجا ماند وچند تن از بزرگان سرزمین کاخت و قلعهٔ ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس ازآنجا عازم ایروان شد واز راه تنگی که ازمیان درختستانها میگذشت ویك تن بیشتر نمی توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. درراه عده‌ای از گرجیان که با روسها همدست بودند کمین کرده بودند وتیری بطرف اوانداختند که چکمه اورا خراش داد، اما آسیبی باو نرساند و وارد ایروان‌شد. ازآنجا حاج محمد خان قراگوزلورا برای بردن اخبار نزد فتحعلی شاه فرستاد. ازسوی دیگراسمعیل‌خان‌دامغانی که‌با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله باتسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند وجنگ سختی درگرفت وسرانجام لشکریان روس بکوه «آق دره» پناه بردند ودر راه عدهٔ کثیری ازآنها گرفتار شدند واسمعیل‌خان که فیروز شده بود نزد فتحعلی شاه بر گشت وفتحعلی شاه بطهران بازگشت.

تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی شاه بطهران عباس میرزا بتبریز آمد ومحمد خان قاجار حکمران ایروان را بامحمد علی خان شامبیاتی بدربار پدرش فرستاد . چون تسیتسیانف دید که لشکریان ایران بواسطه سرما میدان را تهی گذاشته اند نخست ببهانه تماشای قلعهٔ شوشی ومهمان شدن نزد ابراهیم خلیل خان اورا فریفت ووی هم باور کرد واورا بخانه خود دعوت کرد . تسیتسیانف بی مانع وارد قلعه شوشی شد وچهارصد تن از سربازان خود را در آنجا گماشت واز آنجا بگنجه رفت وبدین گونه قلعهٔ شوشی بدست سپاهیان روس افتاد .

درین زمان شیخعلی خان حکمران قبه ودربند وسرخای خان لگزی وحسینقلی خان حکمران بادکوبه نامه‌ای بعباس میرزا نوشتند که سرهنك شفت سابق الذکر در بازگشت از گیلان قهراً بباکو خواهد تاخت ولازمست عده‌ای برای برابری با او بفرستند . عباس میرزا عسکر خان افشار ارومی را باعده‌ای سوار وپیاده روانه کرد .

از سوی دیگر سرهنك شفت که از گیلان بازگشت باکشتی های خوددر برابر شهر باکو ایستاد وجنگ درمیان او ونیروهای ایرانی درگرفت وحسینقلی خان مقاومت سخت کرد وچند کشتی را باتوپ از میان برد وغرق کرد . سربازان روسی از کشتی پیاده شدند واز راه خشکی بشهر حمله بردند . درین موقع شیخعلی خان ونوح بیك پسر سرخای خان لگزی هم باسپاهیان خود رسیدند وبقلعه رفتند وبر نیروی ایران افزود وچند روز جنگ دوام داشت تا اینکه سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی آید سربازان خود را بکشتی نشاند وبمیان پشتهٔ ساری طالش رفت .

از آن سوی هم تسیتسیانف از گنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را باطلاع عباس میرزا رساند و وی هم پیرقلی خان قاجار را با عده‌ای بیاری اوفرستاد وپیرقلی خان چون بکناررود کر که در دوازده فرسنگی شروانست رسید خبر شد که مصطفی خان ازشدت ترس باتسیتسیانف وارد گفتگوی صلح شده وبا هم دیدار کرده‌اند و تسیتسیانف بـا او بسوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین قلی خان بگیرد. از آن طرف هم شفت باباز ماندهٔ لشکریان خود باردوی سرتیپ تسیتسیانف پیوسته است .

چون این خبرها بعباس میرزا رسید فوراً حسینقلی خان را با عده ای روانهٔ باکو کرد وعسکرخان افشار را هم با هزارتن بیاری اوفرستاد وبازاحمد خان مقدم حکمران تبریزومراغه را با چندتوپ وسپاهی ازسواره وپیاده روانه کرد وباآنکه سرمای سخت بود خود هم در ۲۲ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ ازتبریز بیرون رفت واز راه اردبیل روانه شد وچون باردبیل رسید خبرشد که عسکرخان افشار بشتاب بباکو رسیده وحسینقلی خان قاجار

در کنار رود کر بر سر پل ایستاده و پاسبانی میکند و پیرقلی‌خان‌وشیخعلی خان هم در بیرون قلعهٔ با کو لشکر گاه کرده‌اند واز سوی دیگر در لشکر گاه ژنرال تسیتسیانف بواسطهٔ شدت سرما و کم بود آذوقه مشکلات بسیار پیش آمده است .

کشته شدن تسیتسیانف

درین موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار طهران روی داده است بدین معنی که فتحعلی شاه بخرافات واباطیل ومخصوصاً سحر وجادو بسیار معتقد بود ودر ضمن این که می کوشید بوسیلهٔ لشکریان خود روسها را از میدان بدر کند باین گونه وسایل هم متوسل می شد .

درآن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی درطهران بود بنام حاج میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت درهمهٔ اموراسلام باید باخباری که از پیامبروامامان رسیده است قناعت کرد او را میرزا محمد اخباری می گفتند . وی سالها در عتبات درس خوانده ومرد بسیار باسوادی بود وتألیفات بسیارداشت اما جداً بخرافات معتقد بود و کارهای عجیب می کرد ومعروف شده بود که طلسم اومجربست ونتیجهٔ قطعی دارد .

حاج میرزا محمد اخباری درجزو عقاید دیگری که داشت معتقد بود که دراسلام ادعای اجتهاد کردن یعنی دراحکام عقیده اظهار کردن مخالف شرعست وشریعتی که از پیامبرو امامان مانده کسی حق ندارد درآن عقیده‌ای اظهار کند ویگانه دستور مردم اخباریست که ازآنها رسیده‌است، یعنی آنچه از گفتار ورفتار آنها روایت کرده‌اند معتبرست وچیزی بر آن نمیتوان افزود ودیگراجتهاد معنی ندارد وجز بدعت دردین چیزدیگر نیست . وی درضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود وحافظهٔ بسیارسرشارداشت ومخصوصا درصنعت جدل بسیارماهر بود یعنی بقوهٔ بیان خود همه را محکوم میکرد و کسی نمیتوانست جوابش را بدهد . چون درعلوم مختلف دست داشت و کسانی که با اوطرف میشدندآن علوم را نمیدانستندهروقت می دیدشکست میخورد ومجاب میشود ازین شاخ بآن شاخ میرفت وطرف را بعلمی که نمیدانست میکشیدو باین وسیله مغلوبش میکرد. برای این کار در هر چیز حتی سحرو جادووطلسم ونیرنك وجن گیری وشعبده هم اظهاراطلاع ومهارت میکرد وبامخالفان خود باین وسایل هم متوسل میشد. پیشوایان بزرگ شیعه درآن زمان مانند سید علی طباطبایی معروف بصاحب شرح کبیروحاج سید محمد باقرحجة الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی وشیخ جعفر نجفی ازدست او ومجادلهای اوبتنك آمده بودند و دربرابر اوسپرانداخته بودند . حاج میرزا محمد تألیفات بسیارهم بزبان فارسی وعربی گذاشته است که برخی از آنها منتهای رواج را داشته است و درین زمینه هم کسی بپای او

نمیرسیده است .

پس از آنکه مدتها درعتبات و بحرین واصفهان بود وعدهٔ بسیاری باو گرویده بودند درین موقع که ژنرال تسیتسیانف که درایران باواشپختر یا اشپخدرمیگفتند حمله‌ای پی دربی بلشکریان ایران میکرد حاج میرزا محمد درطهران بود ومعتقد بود «تسخیر ارواح وتسخیر اجنه وتسخیر ارواح طاهره وخبیثه وعلم اعداد وطلسمات» همه را خوب می‌داند وهر کاری را که بخواهد ازپیش می‌برد وچله نشستن او بی‌اثر نمیماند. درضمن میکوشید فتحعلی شاه را هم بخود جلب کند وباین وسیله کارخود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متنفذی بود بمحض اینکه وقت ملاقات ازشاه خواست اورا پذیرفت. مجلس راخلوت کردو بشاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی درآن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می آمد .

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که بچله نشستم تا چهل روز حتما سر اشپختررا بدرگاه شمامی آورند، بشرط آنکه اگرمن پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید وبحمایت من طریقهٔ اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید .

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت وقرارشد چهل روزدیگرسلام بنشیند و در همان مجلس سلام سراشپختررا برایش خواهندآورد .پس ازین شرط وپیمان حاج‌میرزا محمد یکسره بشاه عبدالعظیم رفت ودرحجره‌ای را بروی خود بست و چله نشست باین معنی که صورت‌مردی را بردیوار کشید وآنرا اشپختر نام گذاشت وپای آن نشست وطنابی را بپشت خود بست ودوسرآنرا بدوطرف شکلی که بردیوار کشیده بود بست وشب‌وروز که درپای آن نقش نشسته بودچشم برآن دوخته بود ومرتباً ورد معینی راکه معنی نداشت میخواند وآنقدر برآن نقش دیوارنگاه کرده بود که هردوچشمش سرخ و برنك خون شده بود وچنان متوجه اینکار بود که هرکس واردآن حجره میشد ملتفت نمیشد وتوجهی باونمیکرد . سرانجام روزچهلم کاردی برداشت ودرسینه‌آن نقش که بردیوار کشیده بود فرو برد وگفت درهمین موقع اشپختررا کشتند .

فتحعلی شاه همان روزمطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همهٔ اعیان دربار خود را بسلام دعوت کرد وروی تخت مرمربسلام نشست، اماهرچه منتظر شد سراشپختر را نیاوردند . سرانجام حوصله‌اش سررفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد ؟ روزدارد تمام میشود وخبری ازونیست . وی جواب داد کسیکه سررا میآورد اگر پای اسبش لنك بشود وچند ساعت دیرتر برسد تقصیرازمن نیست .

یك ساعت پس ازآن واقعه عاقبت سواری آمد وسراشپختررا آورد و معلوم شد که

راستی درسلیمانیه درشش فرسنگی طهران پای اسبش لنگ شده‌واینکه دیررسیده برای آنست که مدتی درآنجا مانده است .

عجیب تر ازین واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را بدین گونه بطهران آوردند . در زمانیکه ژنرال مزبور بشهر باکو نزدیك میشد زمستان بسیارسختی پیش آمده بود و برف‌وباران بشدت میامدوعدهٔ بسیار از چهارپایانی که درلشکراو بودندوتوپخانه‌اورا میبردنداز سرما تلف‌شدند وخوراك افراد و چهارپایان ازشدت سرما کم شد و نمیرسید و بسیارنگران بود که چه بکنند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی وحسینقلی خان قاجار که ماموردفاع باکو بودندگرفتارهمان سرمای سخت وهمان دشواری‌ها شده بودند وسرانجام حسینقلی خان خان و تسیتسیانف قرار گذاشتنددربیرون شهر بایکدیگرملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند.

حسینقلی خان وقتیکه قرارراین ملاقات راگذاشت نقشهٔ خاینانه‌ای کشید و چون قراربود تنها با سه تن‌ازهمراهان‌خود بملاقات‌برود ابراهیم خان‌عم زاده‌خود راهم‌همراه برداشت وچون‌ازشهر بیرون‌آمدند وبیکدیگررسیدند و نشستند وبنای گفتگورا گذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری‌متوجه اونیست. ابراهیم خان پشت سراو نشسته بودو درمیان گفتگوهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد با تفنگی که دردست داشت تیری ازپشت باوزد و گلوله ازسینهٔ اوبیرون‌آمد وبرودرافتاد وهمراهان اورا هم ازپای درآوردندو سپس سرش راچنانکه‌حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و با فرستادهٔ مخصوص چاپاری بطهران فرستادند ودرآن روز بدانگونه وارد طهران شد .

بدین ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درین جنگها درماه ذی الحجهٔ ۱۲۲۰ قمری بخدعه کشته شد وارتش وی هم چاره جزآن نداشت که بپایگاه خود برگردد .

نتیجه جنگهای نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگهایی که‌درمرحلهٔ نخستین تا پایان سال۱۲۲۰قمری روی‌داد نتیجهٔ قطعی نداد. دولت روسیه چند تن ازافسران کارآمد خود را بجنگ ایران فرستاده بود مانندپرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداویچ (۱) و تورماسف (۲) وکساتلیاروسکی (۳) . مرتضی‌قلی‌خان برادرآقا محمد خان که درآغازسلطنت وی ازورنجیده وازایران‌بروسیه گریخته بود در پترزبورك از۱۲۱۱درپناه دولت روسیه میزیست . درایران معروف‌بود بواسطه خشمی که نسبت بدربارطهران داشت پنهانی باارتش‌روسیه‌درقفقازیاری‌میکرد.

---

(۱) Goudovitch (۲) Tormassof (۳) Kotliarévski

یگانه نتیجهٔ محسوسی که ازین جنگها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف بخدعه بود که پیش ازین بدان اشاره شده است .

پس از کشته شدن تسیتسیانف واقعهٔ دیگری که رخ داد این بود که گلاسنوپ (۱) که فرمانده عدهٔ دیگراز سپاهیان روسیه بود شهردربند را محاصره کرد و پس ازجنگی که با علیخان فرمانده لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت . گرفتن دربند بسیار بزیان ایران تمام شد ، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازهٔ دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملا بنواحی آذربایجان ومقان مشرفست ودراستیلای برین نواحی این شهر رادر عملیات نظامی اهمیت بسیار می بخشد .

سیاست ایران در برابر این حوادث

درسراسراین جنگها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روسها تنها بنیروهایی که در قفقاز داشت قناعت میکرد وسرکردگان واشراف مسلمان این نواحی را تحریك میکرد که با نیروهای خود و گاهی هم با پول خود با روسها بجنگند وفقط ازاختلافهای نژادی ودینی بهره مندمیشد وازنواحی دیگر ایران نیرویی بیاری ایشان نمیرفت . اما چون کارسخت شد عباس میرزای نایب‌السلطنه مجبورشده بود با بیست هزارتن ازتبریز رهسپارشود واز رود ارس بگذرد ولی اوهم ازعهده برابری برنیامد ودر بیشترازجنگها شکست میخورد ودامنهٔ این جنگها تاسال ۱۲۲۸ کشید وزد وخوردهای بزرك و کوچك درنواحی مختلف ماوراءارس روی داد. درسراسراین دوره‌دایما دربارطهران تجهیزاتی میکرد ونیروهایی بنواحی مختلف قفقازمیفرستاد وجنگهایی این‌سروآن سردرمیگرفت، اما عموماً نتیجه بزیان ایران بود .

با این همه فتحعلی شاه غروری داشت ومطمئن بود حتماً برروسها غالب میشود و بهمین جهةخطای جبران ناپذیری کرد وهرزمان که‌ازجانب‌روسها درخواست صلح‌میکردند وی نمیپذیرفت وبواسطه بی‌اطلاعی ازاوضاع عمومی جهان وکارهای سیاسی ونظامی آن عصر گاهی جوابهای سخت ودرشت میداد ، چنانکه پس ازفتوحات ناپلئون‌درسال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه میخواست ازجانب ایران آسوده‌شود وبکارهای خود دراروپا بپردازد در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ (۱٤ فوریه ۱۸۰٦) ایستیفانف (۲) نام را بسفارت بطهران فرستاد ودرخواست صلح کرد . دربارایران باین پیشنهاد اعتنایی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد ودرین کاردست نمایندکان ناپلئون دردربارطهران داخل بود . این سفیر پس ازدوماه و یك روزاقامت بیهوده‌درطهران در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱٦ آوریل ۱۸۰٦) بازگشت

---

(۱) Glasénop (۲) Istifanof

ویگانه نتیجه‌ای که ازین سفر خود گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند اوهم وارد جنك نشود .

ازهمین جا پیداست که ایران درین کشمکش ها فدای سیاست ومنافع فرانسه‌میشد وچون نفع ناپلئون درین بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد وعده‌ای از آنها در قفقاز در برابر نیروهای ایران معطل بمانند تا او بتواند دراروپا روسیه را ازپا درآورد دربارطهران هم ناسنجیده ونا پخته بواسطه بی اطلاعی ازاوضاع جهان وازتوانایی نظامی روسیهٔ تزاری درآن زمان آلت دست میشده وبدینگونه مواقع مناسب را ازدست میداده است ونتیجه این میشده که درهرجنك تازه‌ای ایرانیان نسبت بجنك پیش بیشترمیباخته و بیشترنواحی ایران را ازدست میداده‌اند .

عهد نامهٔ گلستان

سرانجام پس ازین جنگهای بیهوده که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال کشید دربارطهران بدولت انگلستان متوسل شد وانگلیسها درمیان افتادند و عهدنامه‌ای که بعهدنامهٔ گلستان معروفست درمیان ایران وروسیه در۲۹شوال۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر۱۸۱۳) امضاء شد .

این عهد نامه درلشکرگاه گلستان بسته شد ، نمایندهٔ ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی ونمایندهٔ روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود وشگفت اینست که سر گوراوزله سفیرانگلستان در دربارطهران نیز درموقع انعقاد آن بعنوان شفاعت حضورداشته‌است. اساس این‌عهدنامه باصلاح حقوق بین‌الملل ستاتو کوئو(۱) بود ، یعنی نواحی که تا آن تاریخ بدست دولت ایران بود متعلق بایران بماند و نواحی که‌روسها متصرف شده بودند بروسیه‌تعلق گرفت ومتعهد شدند لشکریان ایران وروسیه ازروزامضای قرارداد درهرجا که هستند همان جا بمانند وازآنجا تجاوز نکنندوآنجامرز میان ایران وروسیه باشد، تا بعد نقشهٔ معین ودقیقی ترتیب بدهند که مرزدو کشوررامعلوم کنند وپس ازدقت کامل خط سرحدی را معین کنند .

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران وروسیه و مقررات عهد نامهٔ گلستان سبب شد که دولت ایران ازین عهد نامه تخطی کرد وادعای غبن داشت وبجنگ دوم با روسیه دست زد وبهمین جهة یگانه سود عهد نامهٔ گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲٤۲ (۱۸۲٦م.) درمیان ایران وروسیه برقرار کرد .

چنان می نماید که شاهکارانگلیسها درین میانجی گری این بوده‌است که اختلاف ایران و

---

(۱) Statu quo

روسیه یکسره قطع نشود وسرحددو کشورمعلوم نباشد تاهمیشه راهی برای جنك دیگری باز بماند، چنانکه شد .

متن فارسی عهدنامهٔ گلستان در همان زمانی که بامضاء رسیده باانشاء واصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده ودر ناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۸ ودرمنتظم ناصری(۱) و«تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف آقای محمود محمود (۲) با اندك اختلافاتی چاپ شده است ودرضمن درمجموعهایی که درهمان زمانها گردآمده نسخهای مختلف ازآن را ضبط کرده اند .

در میان این نسخها بعضی اختلافات هست که درنتیجهٔ تحریف کلمات فراهم شده و می توان متن آن را بدین گونه اصلاح کرد :

« اعلی حضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جمجاه ایمپراطور عالی دستگاه مالك بالاستقلال کل ممالك ایمپریه (۳) روسیه واعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالك بالاستحقاق کل ممالك شاهانهٔ ایران ، بملاحظهٔ کمال مهربانی واشفاق علیتین که درمانده اهالی ورعایای متعلقین دارند ، رفع ودفع عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشانست طالب واستقرارمراتب مصالحهٔ میمونه ودوستی جواریت سابقهٔ موکده را دربین الطرفین راغب می باشند ، باحسن الوجه رای علیتین قرار گرفته ، در انجام این امور نیك و مصوبه از طرف اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالك روسیه بعالی جاه معلی جایگاه ینرال لئیتنانت (٤) سپهسالار روسیه ومدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان وناظم امور ومصالح شهریهٔ ولایات غروزیا (٥) و گرجستان وقفقازیه وحاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور وسرحدات این حدودات وسامان، امرفرمای عساکرسفاین بحرخزر، صاحب حمایل الکسندر نیوسکی(٦)

---

(۱) ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۹، درناسخ التواریخ ومنتظم ناصری مقدمه عهد نامه را تغییرداده ومختصر کرده اند .

(۲) ج ۱ ص ۱۲۵-۱۳۰

(۳) مأخوذ از کلمهٔ Imperia روسی که همان کلمهٔ Empire زبان فرانسه باشد .

(٤) مأخوذ از کلمهٔ yeneral leitenant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است .

(٥) Grouzia یا Grousie ناحیهٔ شمالی گرجستان .

(٦) Alexandre Nevski گراندوك معروف کیف وولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲٦۵ میلادی، در ۱۷۱٤ پتر کبیر طبقه‌ای ازاشراف بنام اوتشکیل داد ونشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشانهای نظامی روسیه بود .

وحمایل مرتبهٔ اولین آنای (۱)، مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی (۲) صاحب نشان شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف (۳) اختیار کلی اعطا شده واعلی حضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم ممالک بالاستقلال کل ممالک ایران هم عالی جاه معلی جایگاه ایلچی بزرك دولت ایران که مأمور دولتین روم وانگلیس بودند، عمدة الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان ومحرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت وازامرای وافقان حضور در مرتبه دویم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود ازخنجر وشمشیر وکارد مرصع واستعمال ملبوس ترمه واسب مرصع ویراق، میرزا ابوالحسن خان راکه درین کار مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه ورودخانهٔ زیوه محال گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات وجمعیت نمودند. بعد از ابراز ومبادلهٔ مستمسك ماموریت واختیار کلی خود بیك دیگر وملاحظه وتحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار وبموجب اختیار نامجات طرفین قیود وفصول وشروط مرقومه را الی الابد مقبول ومنصرب واستمرار می داریم :

فصل اول : بعد ازین امورجنگ وعداوت ودشمنی که تا بحال دربین دولتین علیتین روسیه وایران بود موقوف و بموجب این عهد نامه الی الابد مقطوع ومتروك و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق فیما بین اعلی حضرت قضا قدرت پادشاه اعظم ایمپراطور کل ممالك روسیه واعلی حضرت خورشید رایت پادشاد داراشوکت ممالک ایران و وراث و ولیعهدان عظام ومیانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار ومسلوك خواهد بود .

فصل دوم : چون بیشتر بموجب اظهار وگفتگوی طرفین ورضا ازجانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه دربنای «ستاتو کوئو پرزنتیوم» (٤) باشد یعنی طرفین در

(۱) Anna Ivanovna دختر Ivan وبرادرزادهٔ پتر کبیر امپراطریس معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰، یکی ازمهمترین نشانها بنام وی بود .

(۲) Guéorgui نشانی که در ۱۷٦۹ یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه بنام Saint-George ازاولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهاردرجه داشت و بهریك از درجات حقوقی تعلق می گرفت .

(۳) Nicolas Rtichtchof امضاکنندهٔ این عهد نامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «راتشچیقوف» و «رانستچیقوف» و «ردیشجوف» و « ردیشچوف» و « درتیشف » و «رویشخوف» نوشته‌اند .

(٤) Statu quo Presentium جملهٔ زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست» معنی میدهد واین اصطلاح را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف کرده «اوسطاطوسکوه‌او پربزندیم» و «اسطاطسکواوپرزندیم» و «اسطاطسکو اوپرنزدیم» نوشته‌اند .

هرموضع وجایی که الی قرارداد مصالحة الحالیه بوده است ازآن قرار باقی وتمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یك از دولتین بوده است کما کان در تحت ضبط واختیار ایشان بماند. لهذا دربین دولتین علیتین روسیه وایران بموجب خط مرقومهٔ ذیل ثغور وسرحدات مستقر وتعیین گردیده است : از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط مستقیم از راه صحرای مقان تا بمعبر یدی بلوك رود ارس واز بالای کنار رود ارس تا اتصال والحاق رودخانهٔ کپنك چای بپشت کوه مقری وازآنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ ونخجوان از بالای کوههای الداگز بدرهٔ الداگز می رسد وازآنجا بسرحدات قراباغ ونخجوان وایروان ونیز رسدی از ثغور گنجه جمع ومتصل گردیده وبعد ازآن حدود مزبوره که بولایات ایروان وگنجه وهم حدود قزاق وشمس الدینلو را تا بمکان ایشك میدان مشخص ومنفصل می سازد وازایشك میدان نیز ازبالای سر کوههای طرف راست طرق ورودخانه های حمزه چمن واز کوههای پنبك الی گوشه حدود ومحال شوره کل واز گوشهٔ محال شوره کل ازبالای کوه برفدار آلداگز گذشته از سرحد محال شوره کل و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانهٔ اربه چای ملحق و متصل شده معلوم ومشخص می گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش درهنگام عداوت ودشمنی دست بدست افتاده ، لهذا بجهت زیادهٔ صدق وراستی حدود ولایات طالش مزبور را ار جانب انزلی واردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه ازپادشاه عظام معتمدان ومهندسان مأموره که بموجب قبول ووفاق یکدیگر وبمعرفت سرداران جانبین جبال ورودخانها ودریاچه وامکنه ومزارع طرفین تفصیلا تحدید وتمییز وتشخیص می سازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته ، آنچه در حال تحریر این صلح نامه در دست ودر تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده ،آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتو کوئو پرزنتیوم مستقر و معین ساخته ، هریك از طرفین آنچه در تصرف دارد برسرآن باقی خواهد ماند وهم چنین درسرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی ازخط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان ومهندسان مأمورهٔ طرفین هرطرف موافق ستاتو کوئو پرزنتیوم رضا خواهند داد .

فصل سوم : اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که باعلیحضرت خورشید مرتبت ایمپراطور کل ممالك روسیه دارند باین صلح نامه بعوض خود وولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایران ولایات قراباغ وگنجه که الان موسوم بیلزابتوپول (۱) است و اولکای خوانین نشین شکی وشیروان و قبه ودربند وبادکوبه وهرجا ازولایت طالش راباخاکی که الان در تصرف دولت روسیه است وتمامی داغستان وگرجستان ومحال شوره کل وآچوق باش وگروزیه (۲) ومنگریل (۳)

Yelizabetopol(۱) Grouzia (۲) Mingrelie (۳)

و ابخازو تمامی اولکا و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینهٔ الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصلست مخصوص ومتعلق بممالك ایمپریه روسیه می دانند.

فصل چهارم : اعلی حضرت خورشیدرأیت ایمپراطور والاشوکت ممالك روسیه برای اظهار دوستی واتحاد خود نسبت باعلی حضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالك ایران وبجهت اثبات این معنی که بنا برهمجواریت طالب وراغبست که در ممالك شاهانهٔ ایران مراتب استقلال واختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده وملاحظه نمایند ، لهذا ازخود واز عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که هریك ازفرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد هرگاه محتاج باعانت ویا امدادی ازدولت علیه روسیه باشند مضایقت ننمایند ، تا از خارج کسی نتواند دخل وتصرف درمملکت ایران نماید وبامدادو اعانت دولت روس دولت ایران مستقر ومستحکم گردد واگر درسر امـور داخله مملکت ایران فی مابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را درآن میانه کاری نیست ، تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم : کشتی های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می نمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل وبنادر جانب ایران عازم ونزدیك شوند وزمان طوفان وشکست کشتی از طرف ایران اعانت ویاری دوستانـه نسبت بآنها بشود وکشتی های جانب ایران هم بدستورالعمل سابق ماذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو درهنگام شکست وطوفان از جانب روسیه اعانت ویاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد ودرخصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی ویا در هروقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم وبیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده میشود که بدستورسابق معمول گردد واحدی ازدولتهای دیگر سوای دولت روس کشتیهای جنگی دردیای خزر نداشته باشند.

فصل ششم : تمامی اسرایی که درجنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده ، از کریستیان (۱) ویاهرمذهب دیگر باشند می باید الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق وخط گذاردن درین عهدنامه ازطرفین مرخص ورد گردیده ، هریك را از جانبین خرج ومایحتاج باسرای مزبوره داده بقرا کلیسیا رسانندو کلای سرحدات طرفین بموجب نشراعلامی که درخصوص فرستادن آنها بجای معین یك دیگر می نمایند اسرای جانبین راباز یافت خواهند کرد وآنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فـرار

(۱) Khristian عیسوی

نموده‌اند اذن بآن کسانی که بـرضا ورغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند وهر کس از هرقومی چه اسیر وچه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیر ات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم : علاوه از اقرار و اظهار مزبورهٔ بالا رای بیضاضیای اعلی حضرت کیوان رفعت ایمپراطور اعظم روسیه‌واعلی حضرت‌قدرقدرت پادشاه اعظم ممالك ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور وروانـه دارالسلطنهٔ جانبین میشوند بروفق لیاقت رتبه امور کلیه‌مرجوعهٔ ایشان راحاصل‌و برداشت‌محبت‌نمایند و بدستور سابق و کلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعین وتسکین گردیده زیاده ازده نفرعمله نخواهند داشت وایشان بااعزازشایسته موردمراعات گردیده و باحوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده ، بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض واظهاروکلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین‌داده شود.

فصل هشتم : درباب‌آمد وشدقوافل وارباب معاملات‌درمیان ممالك دولتین‌علیتین اذن داده می‌شود که هر کس ازاهالی تجار بخصوص بثبوت اینکه دردست رعـایا وارباب معاملات متعلق بدولت بهیه روسیه یاتجارمتعلق بدولت علیه ایران میباشند ازدولت خود یا ازسرحدات تذکره ویا کاغذ راه در دست داشته باشند ازطریق بحرو بر بجانب ممالك این دودولت بدون تشویش‌آیند وهر کس‌هرقدرخواهدساکن ومتوقف گشته باموروممامله وتجارت اشتغال نمایند وزمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع نشوند . آنچه مال وتنخواه ازامکنهٔ ممالك روسیه بولایات ایران ونیزازطرف ایران بممـالك روسیه برند وبمعرض بیع رسانند ویا معاوضه بمال ویا اشیاء دیگری نمایند اگردرمیانه‌اربـاب معاملات طرفین بخصوص طلب وغیره شکوه وادعایی بـاشد بموجب عـادت مالوفه بنزد وکلای طرفین ویا اگروکیل نباشد بنزد حاکم‌آنجا رفته امورخود را عـرض واظهـار سازند ، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای‌آنها را مشخص ومعلوم‌کرده خود و یـا بمعرفت دیگران قطع وفصل کار را ساخته نگذارند تعرض وزحمتی‌بارباب معاملات‌عاید شود ودرباب تجارطرف‌ممالك روسیه که وارد بممالك ایران می‌شوند ماذون خواهند بود که اگربا اموال وتنخواه خودشان بجانب ممالك پادشاهانه دیگر که دوست‌ایران‌باشند بروند ازطرف دولت ایران بی‌مضایقه تذکرات راه‌بایشان بدهند وهم چنین ازطرف‌دولت علیه روسیه نیزدرمادهٔ تجارت اهالی ایران که ازخاك ممالك روسیه بجانب سایر ممالك پادشاهانه که دوست دولت روسیه باشند میروند معمول خواهـد شد . وقتی کـه یکی از رعایای دولت روسیه درزمان‌توقف وتجارت‌درممالك ایران فوت‌شده باشد اموال‌واملاك

اودرایران بماند چون مایعرف اوازمال رعایای دولت دوستست لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الوصول شرعی رد وتسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیزاذن خواهند داد که املاك مفوت را اقوام او بفروشند چنانکه این معنی درممالك روسیه و پادشاهان دیگردستور و عادت بوده متعلق بهر که باشد مضایقه نمینمایند .

فصل نهم : باج و گمرك اموال تجارطرف دولت بهیه روسیه که ببنادر و بلاد ایران میآورند از یك تومان مبلغ پانصد دینار در یك بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و هم چنین از اموالی که از ممالك ایران بیرون میآورندآن‌قدر گرفته زیاده بعنوان خرج‌وتوجیه‌وتحمیل واختراعات چیزی ازتجار روسیه با شروشلتاق مطالبه نشود وبهمین نحو دریك بلده بـاج وگمرك تجارایران که ببنادروبلاد ممالك روسیه میآورندویا بیرون میبرند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم : بعد ازنقل اموال‌تجار ببنادر کنار دریا ویاآوردن ازراه خشکی ببلاد سرحدات دولتین اذن واجازه بتجارو ارباب معاملات طرفین‌داده شود که اموال خودشان را فروخته واموال‌دیگرخریده ویا معاوضه کرده‌دیگرازامنای گمرك و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند ، زیراکه بر ذمهٔ امنای گمرك و مستاجرین لازمست که ملاحظه نمـایند تا معطلی وتـأخیر در کار تجـارت اربـاب معاملات وقوع نیافته بـاج خزانه را از بایع ویا ازمبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش‌مینمایند حاصل و باز - یافت دارند .

فصل یازدهم : بعد ازتصدیق و خط‌گذاردن درین شروط نامه بوکلای مختـار دولتین علیتین بلا تاخیر باطراف جانبین اعلام واخبارمینمایند وامراکید بخصوص بـالمره ترك‌وقطع اموعداوت ودشمنی بهرجا ارسال خواهندکرد . شرط این شروط نامه‌الحالیه که بخصوص استدامت مصالحهٔ دایمه طرفین مستقر و دوقطعه مشروحـه با ترجمان خـط فارسی مرقوم ومحرزوازو کلای‌مختار مامورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختم‌گردیده و مبادله با یك دیگر شده است . می باید از طرف اعلی حضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایمپراطوراکرم مالك کل ممالك روسیه وازجانب اعلـی - حضرت قدرقدرت پادشاه والاجاه ممالك ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد وچون این صلح نامهٔ مشروحهٔ مصدقه میباید ازهردودولت پایدار بوکلای مختار بـرسد لهذاازدولتین علیتین‌درمدت‌سه‌ماه‌هلالی وصول گردد. تحریراً فی‌معسکر روسیه‌ورودخانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم شهرشوال المکرم سنهٔ یکهزارودویست وبیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر برسنهٔ یك

هزاروهشتصد وسیزده عیسوی سمت تحریر یافت .

سواد دستخط ایلچی روس ینرال لئیتنانت نیکلای رتیشچوف سپاردانی که : چون میان و کلای دودولت پایدارعهدنامه قرار یافت بنابراین شد که بعدازاتمام مصالحه ودست خط گذاشتن برای استقراردوستی واتحاد سفرا آمدوشد نمایند ، لهذا ایلچی که ازدولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود و مطالبی که ازشاه خودماموراست بر رای اعلی حضرت قضا قدرت ایمپراطوراعظم عرض واظهارسازد، سرداردولت بهیه روسیه تعهد نمود که درمطالب ایران بقدرمقدور کوشش وسعی نماید . بجهت اعتمادخط گذاشته مهر نمودم . درمعسکرروسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه بولایت قراباغ بتاریخ سیزدهم ماه اکتبرسنهٔ یکهزاروهشتصد وسیزده عیسوی . محل مهرو کیل مختاردولت علیهٔ ایران میرزا ابوالحسن خان . محل مهر ینرال لئیتنانت نیکلای رتیشچوف سردار دولت روسیه » .

نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگهای این مدت برتری نظامی روسیه را بایرانیان نشان داده بود. فتحعلیشاه وبیشترازو پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که درمیدانهای جنگ آزموده و ورزیده شده بود درصدد برآمدند نیروی نظامی تازه‌ای درایران تربیت کنند که بوسایل جدید وفنون نظامی اروپاآشنا باشد . در زمانی که ژنرال گاردان درایران بود نیروی نظامی ایران تنها شامل شست هزار پیاده وصد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بود . درجات نظامی و اصطلاح آن زمان بدینگونه بود : ده باشی فرمانده ده سرباز ، الی باشی فرمانده پنجاه سرباز ، سلطان فرمانده صد سرباز ، خان فرمانده هشت تاده هزار سرباز .

مدت خدمت سربازان بنیچه وچریك معلوم نبود وهرسربازی درسال سی تومان مواجب میگرفت و از مالیات معاف بود و روزی یك چهار یك نان باو جیره میدادند . افراد پیاده نظام تفنگهای سر پر بسیارسنگین داشتند وبهردوسربازیك اسب تعلق می ـ گرفت که علیق آنرا دولت میداد . افراد پیاده نظام آذربایجان وعراق (نواحی مرکزی) تفنگ های سر پرفتیله‌ای داشتند که زیرآن دوشاخه بود ودرموقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه میگذاشتند .

درجنگ تنها بیك صف حمله میکردند ودرتیراندازی زبردست بودند اما افراد سوارنظام میبایست هر یك اسب خود را با خود بیاورند . تفنگهای درازوسرپری داشتند

که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی میترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیر و کمان داشتند و شمشیرهاشان مخصوصاً خوب بود. افراد سوار نظام در جنگ نظام نمیگرفتند و هرطور پیش میآمد میایستادند. درموقع حمله چهارنعل میرفتند و درفرار از پشت سر تیرمینداختند. هزینهٔ نعل بندی بعهده سوار بود.

توپها را با گاو میبردند و کارخانهای توپ ریزی و گلوله ریزی دراصفهان و شیراز و تبریز ومشهد دایر کرده بودند. توپهای ایران اندازههای مختلف داشت و بیشتر آنها را درایروان ورشت نگاه میداشتند تا در موقع لزوم بمیدان جنگ ببرند. در طهران نزدیك سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود. در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توپ بود و با هرتوپی بیش از بیست تا سی گلوله نبود وهر توپ را بیك گاو میبستند. گلوله های توپ که در ایران بیشتر معمول بود گلولهایی بود که پس ازعقب نشینی روسها ازیشان گرفته بودند. در مازندران هم کارخانه گلوله ریزی مخصوصی بود اما گلولهایی که درآنجا میریختند باندازهای بد بود وشن ومواد خارجی داشت که دهانه توپ را ازهم میشکافت و بیشتردرموقع بیرون آمدن می ترکید و بهدف نمیرسید.

درسپاه ایران مقداری زنبورك هم بود که برشتر بار میکردند وروی کوهان جلو شترمیگذاشتند وزنبورکچی پشت آن می نشست و با یك دست مهارشتررا میگرفت وبتاخت سوی دشمن حمله میکرد و با دست دیگر زنبورك راآتش میداد. درموقع لزوم باشارهٔ اوشتر که برای همین کار تربیتش کرده بودند زانومیزدوهمینکه زنبورك را خالی میکردند دوباره بر میخاست و بجلو یا عقب میرفت. تیرزنبورك مانند تیرتفنگ بود وبیشتر ازآن برد نداشت وبمحض اینکه شترزخم برمیداشت دیگر آن زنبورك بیفایده میشد. زنبورك چی برای آتش دادن زنبورك خود فتیلهای داشت که درطرف راست خودآویخته بود و درطرف چپ شتر دو کیسه جای فشنك وباروت بود. باروتی که درایران میساختند نیز بسیار بدو پرازمواد خارجی بود وسیاه بود ودود بسیارمیکرد.

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند. علوفه سپاه تنها کاه بود وهنگامی که دربیابان علف میبافتند باسبان علف تازه میدادند. بهمین جهة درفصلی که علف روی زمین نبود لشکریان رامرخص میکردندوبدین گونه هرسال دردوماه اول بهارسربازان را احضارمیکردند وپس ازچهارماه درماه اول پاییزمرخص میکردند. هر سال درموقع احضارودرموقع مرخصی لشکریان راسان میدیدند وپادشاه یاسپهسالاردر زیرچادری میایستاد ولشکریان درطرف چپ آن چادرصف میکشیدند وافراد را باسم حاضر وغایب میکردند بدین گونه که یکی از افسران نام هریك ازافراد خود را میخواندوافسر



حرکت قیقاج سواران ایرانی
از کتاب دو بو

دیگر جواب میداد «حاضر» واگر حاضر بود مواجب اورا میپرداختند.

دراردوگاه های سپاه ایران نظم و ترتیبی نبود. توپها را دربرابر اردوجامیدادند وشترها را درجایگاه جداگانه دریك فرسنگی یا دوفرسنگی اردونگاه میداشتند. در پیشاپیش اردو دکاندارها واردو بازار بود که مرکب بود از نانوا وخیاط وسراج ومیوه فروش. درجلو اردو بازاردوچوب میافراشتند و بر بالای آن بیرق سرخی نصب میکردند وهرکس راکه میخواستند کیفر بدهند برآن چوبها میآویختند. در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را بترتیب قبایل وطوایف و نواحی مختلف کشورجامیدادند واسبان را دراطراف چادرها می‌بستند. طرف عصرعدهٔ کسانی راکه می بایست پاسبان چادرشاه یا فرمانده لشکر باشند تعیین می کردند وعدهٔ آنها معمولا مرکب ازپانصد تن بود.

عباس میرزای نایب‌السلطنه که ازنزدیك بترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش ازپدرش دراصلاح سپاه ایران و خریداسلحهٔ جدید اروپایی کوشش کرده است وبهبودی که دروضع نظام ایران دراواخردورهٔ فتحعلی شاه پیدا شدنتیجهٔ کوششهای او بوده‌است. ازجمله کارهایی که‌وی درین‌زمینه کرده‌اینست که‌وقتی پرنس‌مترنیخ(۱) صدراعظم‌معروف اتریش که ازمردان بزرك‌آن زمان بوده متوسل شده ودر زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی که بعد ها وزیرامورخارجه ایران شده بسفارت باروپا می رفته وی را ماموركرده است باتریش برود ونمونه‌ای ازاسلحهٔ جدیدآن کشور راکه درامور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و بایران بفرستد. پرنس مترنیخ هم در۱۷جمادی الاولی ۱۲۳۴(۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی بنامهٔ عباس میرزا نوشته ونمونهایی ازاسلحهٔ جدید اتریش‌رابرایش‌فرستاده است.

عباس میرزاحتی برای یاوری‌سیاسی بپرنس مترنیخ متوسل شده وازوخواسته‌است که ازایران دربرابرروسیه وانگلستان پشتیبانی بکند وبوسایل سیاسی مانع‌ازتجاوزات روسیه درمرزهای ایران بشود. ازآن جمله در۱۲۴۲(۱۸۲۶ م.) که داودملك شاه‌نظر شاهپورزاده نام را ازارمنیان‌ایران بسفارت بپترزبورگ‌فرستاد،تا دعاوی‌ایران‌را باطلاع دربار روسیه برساند، وی راکه در۳ ربیع الثانی ۱۲۴۲(۷ نوامبر۱۸۲۶) دراستانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ بوین فرستاده وازوخواستارشده است‌ازایران حمایت کند. درین زمان پس ازناپلئون پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار می رفته است. در همین زمانها ماموران‌سیاسی که ازسوی ایران باروپا میرفته‌اند‌بیشترارمنیان بوده‌اند‌زیراکه‌مامورین مسلمان ازرفتن باروپا احترازمیکرده‌اند ودولت ایران هم تصور میکرده که چون

---

(۱) Metternich

ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر میتوانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند .

وصیتنامه ساختگی پتر کبیر

درقرن گذشته درمیان اسناد سیاسی که درآن زمان بسیاررواج داشته سند مجعولی نیزانتشارداده‌اند که آنرا «وصیت نامهٔ پتر کبیر» وانمود کرده‌اند ومدعی شده‌اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارشنامه را برای جانشینان خود نوشته است،اما هیچ لیل متقنی در بارهٔ این اسناد نیست وبهمین جهت بایدآنرا ساختگی دانست . چون این سند درآغازقرن نوزدهم میلادی انتشاریافته وپیش ازآن ذکری از آن درجایی نکرده‌اند پیداست که درهمان زمان‌آنرا ساخته‌اند ونزدیك صد سال پس‌از دورهٔ سلطنت او که از ۱٦۸۲ تا ۱۷۲۵ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است . بیشتر بدان می ماند که این سند را درهمان دربار تزار های‌روسیه ساخته باشند زیرا برنامهٔ کامل وانعکاس دقیقی از نقشهٔ جهان‌گیری و کشورستانی تزارهای روسیه درآن هست .

ترجمهٔ این وصیت نامهٔ ساختگی بدان‌گونه که انتشاریافته‌است چنینست :

«وصیت نامهٔ پتر کبیر امپراتور روسیه که درسال مرك خود نوشته است :

پس ازستایش فراوان برآفریدگارجهان ، همهٔ فرزندان وجانشینان خود را از وصیتی که ازین پس خواهدآمدآگاه میکنم ، زیرا می‌بینم در روزگاران خجستهٔ آینده همهٔ فرزندان من رفته رفته ، یکی پس ازدیگری ، برهمهٔ کشور های اروپا دست خواهند یافت . چه همهٔ ریاست‌ها وسلطنت های اروپا فرسوده وپیرشده‌اند وپادشاهی روسیه که مانند سردربرابر پیکرآنهاست بسوی پیشرفت میرود وتربیت و سامان وسازمان‌آن بر همهٔ ریاست ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی‌راچون چشمه‌ای یافتیم ومن با اندیشهٔ خویشتن این کشتی را بکرانه رساندم ، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم ودریایی ازآن ساختم ومیدانم که جانشینان من بارای بلند خودآن راگشاده ترخواهند کرد واوقیانوسی‌خواهد شد . بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی وسفارش بایشان مینویسم که دستورخود سازند .

نخست آنکه دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ راآماده داشته باشد و این وسیلهٔ پیشرفت کارهای این کشورخواهد بود .

دوم آنکه تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده از کشورهای دیگر اروپا بکار بگمارند وازآنها بهره مند شوند وهنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان وهنرمندان بهره برگیرند .

سوم آنکه هنگام جنك درمیان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنانکه موقع مناسب باشد باید بایکی از آن دوطرف همدست شد ، مخصوصاً درجنگهایی که با آلمان درمی گیرد ، زیرا که این کشور پیوسته بکشورماست .

چهارم آنکه باید درلهستان وسایل جنگی آماده کرد واشراف و بزرگان آن سر زمین رارشوه داد ودرعقایدشان رخنه کرد وازمسکو بهرگونه که ممکن باشد باید لشکریان بلهستان فرستاد واگردولت های دیگر درکار لهستان فسادی بکنند باید ازخاك لهستان سهمی بآنها داد و کم کم باید باآن شریك هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان راکه باوداده‌اند پس گرفت وهمهٔ آن سرزمین را بدست آورد .

پنجم آنکه تاجایی که ممکنست بایداز کشورسوئد راهم گرفت ، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور برما بتازد تاآنکه برای گرفتن آنجا بهانه‌ای بدست آید . برای این مقصود باید دانمارك را از سوئدجدا کرد یاآنکه درمیان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت .

ششم آنکه پادشاه زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان وپادشاهان و بزرگان آلمان راکه ازخاندان محترم باشند بگیرند زیرا که دربن کار سودهای فراوان هست .

هفتم آنکه بایدباپادشاهان انگلستان اتحاد واتفاق داشت وباایشان دربازرگانی قرارهایی گذاشت ، زیرا که ایشان برای ساختن کشتی های‌خود از ما چوب خواهندخرید وسود بسیار ازین راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی های جنگی با ما یاری خواهند کرد .

هشتم آنکه ازسوی شمال تا دریای بالتیك را باید تصرف کرد واز سوی جنوب باید کشور را تا دریای سیاه وسعت داد .

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پای تخت خود را باستانبول که کلید گنجهای آسیا و اروپاست ببرد . پس تامی توان باید کوشید که بشهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همهٔ جهان خواهد بود ، پس برای رسیدن باین مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افگند ، تا همیشه در میانشان جنگ باشد . اگرچه اختلاف مذهب وعقیده که مردم شیعه بامردم‌سنی دارندازهرلشکروسلاحی بیشترکارگر است وبرای تأمین مقصود ما وتسلط روسیه برآنها بهترین وسیله است . با این همه بر شما واجبست همواره بهروسیله که می توانیدوگانگی را در میانشان سخت تر کنید و نگذارید باهم هم‌آهنگ شوند . چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می کند دو چیزست

یکی اختلاف عقیده در میان شیعه وسنی واستیلای روحانیان بر ملل مسلمان واینکه‌ایشان مانعند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تاچشمشان باز شود ودرکارخود چاره‌جوبی کنند وهمین بس خواهد بود که بزودی نام آنها از آسیا برافتد وتمدن وفرهنگ عیسوی بدست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل وار آن کشور ها رافرا گیرد ، چنانکه برتری واستیلای روحانیان ما بود که درین مدت روسیه را در پست ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت وبرتری آن شد ، تامن بهزاران رنج ودشواری این خار را ازپیش پای ملت خود برداشتم ودست آنها را ازکار های دولت کوتاه کردم تا بنماز وروزه اکتفا کنند . گذشته از آن باید چاره جوبی های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست تر شود وبازرگانی آن تنزل کند . روی همرفته باید همیشه درپی آن بود که‌ایران رو بویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هر گاه بخواهد بتواند بی درد سر آنرا ازپا درآورد و باندك فشاری کار خود را بپایان‌رساند. اما مصلحت نیست که پیش ازمرك‌حتمی‌دولت عثمانی‌ایران‌را یك باره بی جان کرد . کشور گرجستان وسرزمین قفقاز رگ‌حساس ایرانست، همینکه نوك نیشتر استیلای روسیه بآن رگ برسد ، فورا خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت وچنان ناتوان خواهدشد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد .آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده دردست پادشاهان روسیه خواهد بود ودم‌آخر را برخواهدآورد، تا درهنگام‌لزوم بار کشی کند وپس ازآنکه دیگر کاری ازآن ساخته نشد باید سرش را ازتن‌جدا کرد . برشما لازمست که بی درنك کشور گرجستان وسرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست نشاندهٔ فرمان بردار خود بکنید . پس‌از آن بایدآهنك هندوستان کرد ، زیرا که کشوری بسیار بزرگ وبهترین بازارگاه تجارتست وهرگاه بدانجا دست‌یافتید هرقدر پول که بوسیلهٔ انگلستان بدست می‌آید می توان‌مستقیماً ازهندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین‌ترکستانست، تا می توانید باید بسوی بیابانهای قرقیزستان وخیوه وبخارا پیش بروید تا بمقصود نزدیکتر شویدواما تأمل وتأنی را نباید از دست داد وباید از شتاب کاری خود داری کرد . باید با دولت اتریش‌دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جوبی کرد که‌آلمان واتریش‌رفته رفته درچنك‌ما بیفتند . باید‌بااتریش همدست شدودولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد ، اما نه چنانکه اتریش بهره‌مندشود و این دوراه دارد: نخست آنکه باید اتریش را جای دیگرسر گرم کرد، دیگر آنکه باید ازخاك‌عثمانی آن نواحی را بااتریش داد که پس ازچندی بتوانید آنراهم بگیرید .

دهم آنکه باید باکشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید .

یازدهم آنکه پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش وفرانسه اتحاد کرد و اگر هریك از این دو دولت دوستی و اتحادما را نپذیرفت می توان کشور های دیگر را ازپا درآورد و پس از آن باید براتریش هم مسلط شد ،

دوازدهم آنکه اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین گونه رفته رفته یکی از پادر خواهدآمد و آنگاه می توان برآن دست یافت و بی مانع برهمهٔ اروپا حکمرانی کرد و بدین وسیله می توانیدهم این نواحی را دست نشانده خود بکنید ».

نسخه دیگر از عهدنامه فینکن شتاین

ترجمهٔ عهدنامه فینکن شتاین ازروی متن فرانسه پیش ازین در صحایف ۹۵-۹۸ چاپ شده است . در همان زمان فتحعلی شاه ترجمهٔ دیگری ازآن کرده اند که در برخی از مجموعهای آن روزگار باقیست ونمونه خوبی از ترجمهٔ این گونه اسناد سیاسی در آن دوره است وبدین گونه است :

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

چون دربن اوان سعادت نشان وزمان میمنت اقتران خدیوفلك جاه سلطنت دستگاه ایمپراطور ممالك فرانسه وپادشاه ایطالیا بنای اتحاد والفت با اعلی حضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحب قران وخسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تخت گاه کسری وجم فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه گذاشته ، بجهت تشیید مبانی الفت ووفاق دولتین علیتین وتجدید عهد مودت واتفاق سلطنتین بهیتین ازدوجانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزارفرموده ، ازطرف جناب ایمپراطورفرانسه وپادشاه ایطالیا وزیر اعظم و کاتب سرایمپراطوری صاحب کلك همایون اشرف ونشانهای دولت مسیوهوگ برنارماره نام ماءمور گردیده ، بنای عهد وشرط با بندهٔ آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر انتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمد رضا وزیر دارالسلطنهٔ قزوین گذاشته، بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یك دیگر مکالمه ومجاهده نموده اند . قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومهٔ مبارکه را بنا گذاری نموده ، که من بعد اولیای دودولت کبری وامنای دوسلطنت عظمی رضانامهٔ آنها را قلمی وبمهر همایون مزین ساخته تسلیم یك دیگر نمایند .

مادهٔ اول : آنکه فیمابین اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطورفرانسه وپادشاه ایطالیاصلح موبدبوده، من بعد بایك دیگر شرایط الفت و

ودادومراسم‌محبت‌واتحاد رامرعی فرموده،همواره بین‌دولتین‌علیتین کمال‌وفاق بوده‌باشد .

مادهٔ دویم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم بمقتضای مراسم دوستی‌وموافقت با دولت علیهٔ ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه درخاك ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل برخاك‌ممالك ایران نماید جناب‌ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهر تخت گاه ایران کمال موافقت بعمل‌آورده ، بدفع دشمن پرداخته ، حراست ممالك مزبوره را نمایند و بهیچ وجه خودداری‌نکنند .

مادهٔ سوم : آنکه‌جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملك حلال موروثی‌اعلی‌حضرت پادشاه ایران میباشد وحقیقت مطلب برجناب ایمپراطور مشخص ومعلومست .

مادهٔ چهارم: آنکه جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیادرخصوص اخراج نمودن طایفهٔ روسیه ازملك گرجستان وتمامی خاك ایران بزور پادشاهانهٔ خود قرارداد فرمودند که طایفهٔ مزبوره را جبراً وقهراً ازجمیع خاك ایران اخراج نموده وبالکلیه ترك حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جملهٔ شروط‌عهدنامهٔ ایشان قرار داده ، بطریق امور دولت خوددرین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب‌فرموده برذمت‌همت‌عالی خودواجب ولازم ساختند.

مادهٔ پنجم : آنکه ازطرف قرین‌الشرف‌جناب ایمپراطور فرانسه‌وپادشاه‌ایطالیا یك نفر سفیر معتبر رخصت گزار معین‌آمده ، درآستان فلك‌بنیان اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه جم جاه ایران اقامت نموده ، بخدمت‌گزاری وصلاح اندیشی دولتین قیام واقدام نماید .

مادهٔ ششم : آنکه هر گاه رای بیضاضیای جهان‌آرای اعلی حضرت پادشاه‌ممالك ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده وتوپچی برسم و ضابطهٔ فرنك تعلیم و مهیا نماید وبعضی قلعه ها بضابطهٔ قلعهٔ فرنك بناگذارد جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا بنابرین مطلب توپ سفریه وتفنك حربیه از هر قدر ضروروولازم بوده باشد بصوب‌ایران ارسال وقیمت آنرا ازقرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب‌ایمپراطور اعظم‌داده‌شود .

مادهٔ هفتم : آنکه ازدولت علیهٔ ایران هر گاه خواهش نمایند که بطریق قلعه های فرنك قلعه ساخته باشند وتوپخانه بقاعدهٔ فرنك ترتیب وعساکر پادشاه با ضابطهٔ فرنك تعلیم نمایند هرقدر توپچی ومهندس وتعلیم چی لازم بوده وضرور شود جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا متعهد گردید که‌ارسال صوب ایران‌نماید که درآنجا ترسیم قلعه وترتیب توپخانه وتعلیم عساکر توپخانه نمایند .

مادهٔ هشتم : آنکه بنابر موافقت این دودولت بهیه از جانب‌شوکت جوانب‌اعلی

حضرت پادشاه جم جاه ممالك ایران ازهر جهت قطع مکاتبه ومراسله باقرال (۱) انگلیس گردیده ، از جانب دولت علیهٔ ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته ، بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند وبنابرین مطلب ایلچی سرکار شوکت مدارپادشاهی که بجانب انگلیس رفته بارجاع واحضار اوامر فرمایند واز جانب انگلیس وکمپانی آنچه بالیوز (۲) ووکلای قرال انگلیس درسواحل بنادر عجم وولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود واموال وامتعهٔ انگلیس ضبط شده ، تجارت آنها را براوبحرا از جانب ایران مقطوع نمایند وفرمان قضا جریان همایونی درین خصوص از مصدر عزوشان صادرگردد ودر اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس بجهت سفارت یابهانهٔ دیگر هرگونه سفیری که بجانب آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایندایشان را مطرود ومردود نموده راه ندهند .

مادهٔ نهم: آنکه هرگاه فی المستقبل روسیه وانگلیس باهم اتفاق نموده ، بجانب دولتین علیتین فرانسه وایران عزیمت وحرکت نمایند این دودولت نیز باتفاق یك دیگر بدفع آنها اقدام نموده ، از روی موافقت واتحاد بمخاصمه ومجادله ومحاربهٔ آنها پردازند وچنانچه بنای سفر وحرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه وایران یك دیگر را خبر نموده ، بدفع آنها اقدام نموده ، وآنچه درمادهٔ سابقه مرقوم شده ازضبط مال وامتعهٔ ایشان بطریق مشروح درمادهٔ فوق عمل نمایند ودر موافقت ومرافقت واعانت یکدیگر بهیچ وجه من الوجوه کوتاهی واهمال ومسامحه وامهال جایز وروا ندارند .

مادهٔ دهم : آنکه اعلی حضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مرافقت و موافقت فرموده ازصوب افغان وقندهار وآن حدود تجهیز سپاه وتهیهٔ جنودفرموده ، دروقتی که مشخص شود و معین گردد بجهت تسخیر و تصرف ممالك هندوستان متصرفی انگلیس عساکر وجنود منصورهٔ پادشاهی را مأموروارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط وتسخیر نمایند .

مادهٔ یازدهم : آنکه هرگاه کشتی فرانسه ازصوب بنادرمملکت ایران ظهور و عبور نماید وبعضی تدارکات وجزییات وبرخی اشیاء وضروریات برای آنها درکار باشد ولازم گردد اهالی بنادر بایشان محبت ومعاونت نمایند درتدارك آنها لوازم دوستی را بعمل آورده ، اعانت نمایند .

---

(۱) مأخوذ از کلمه کارول Korol روسی بمعنی شاه

(۲) ماخوذ از کلمهٔ بایولوس Bajulus لاتین بمعنی قیم وبالاخص سفیر دربار ونیز در استانبول که بفرانسه Baile می گویند وترکان این کلمهٔ لاتین را بالیوس وبایلوس تلفظ کرده ودر فارسی بالیوز نوشته وبمعنی کنسول آورده‌اند .

مادهٔ دوازدهم : آنکه جناب ایمپراطوراعظم خواهش می نماید که من بعدهرگاه بجانب هندوستان بجهت دفع انگلیس فرستادن لشکرضرورشودواقتضا نماید که ازجانب خشکی سپاهی بجهت هندوستان ارسال نمایند اعلی حضرت پادشاه ایران اذن واجازت بایشان عطا فرمایند که ازهر راه وهرطرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده ، روانهٔ هند شوند وسپاه ایران نیز بایشان موافقت نموده ، بالاتفاق عزیمت تسخیرهندوستان نمایند ومن بعد هروقت که این اراده وعزیمت را داشته باشند موقوفست برآنکه مجدداً با اولیای دولت علیهٔ ایران درین خصوص اظهار نموده ، چنانچه رای جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بدهند عهد نامهٔ مجددی درین خصوص فیمابین دولتین علیتین ایران وفرانسه قلمی داده ، عبور فرانسه و کمیت لشکر آنها راکه چه قدر بوده باشند واینکه ذخایروضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارك شود وچه قدرسپاه ایران همراه بوده باشند همگی را قرارداد نموده باذن ورخصت شاهنشاهی عهدوشروط علیحده شود. کمترین بندهٔ درگاه جسارت بتعهداین مطلب ننموده ، مجدداً موقوفست بعرض اولیای دولت قاهره واذن شاهنشاه عالمیان پناه .

مادهٔ سیزدهم : آنکه هرگاه بجهت کشتی های فرانسه درحین عبوراز بنادر ایران بعضی ازاشیاء وذخایرضرورشود اهالی بنادر بقیمت فروخته ، تن خواه ازفرانسه بازیافت دارند وهم چنین هرگاه درعبورسپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیاء ضرورشود بنحوی که درمادهٔ سابقه قلمی شده ذخیره وآنچه بعساکرآنها ضرورشوداهالی ایران بایشان فروخته ، ازقرارقیمت ایران تن خواه بازیافت نمایند .

مادهٔ چهاردهم : آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده ، با دولت روس وانگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداده نشود وازهیچ سمت بایشان راه عبورومرور ندهند .

مادهٔ پانزدهم : آنکه بجهت آمد ورفت تجار بنا برانتفاع دولتین و امورمتعلقه تجارت دردارالسلطنه طهران بخاکپای مبارك اعلی حضرت پادشاهی عرض شده ، قرار دادی بجهت امورمزبور گذاشته شود وعهد نامهٔ مجددی درین خصوص مرقوم فرمایند .

مادهٔ شانزدهم : آنکه انشاءالله تعالی این عهد نامه دردارالسلطنهٔ طهران بعد ازچهارماه ازین تاریخ تبدیل شده ، رضا نامه بمهرمبارك اعلی حضرت قدرقدرت شاهنشاهی مزین شده ، تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهرجناب ایمپراطوری رضا نامهٔ ایشان تسلیم اولیای دولت علیهٔ ایران شود . تحریراً دراردوی جناب ایمپراطوراعظم که محل فین کنشتین بوده باشد ، شهرصفرالمظفرسنهٔ هزارودویست و بیست ودو» .

پیداست که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده اند ترجمهٔ دقیق و

تحت اللفظ متن فرانسه که دردربار ناپلئون تدوین شده است نیست و بسیاق انشای آن زمان القاب وعناوین زاید وحتی کلمات مرادف درآن وارد کرده‌اند وازپایان مادهٔ دوازدهم پیداست که میرزا محمد رضا سفیر ایران در موقع امضا چیزی برمتن افزوده است و بدین گونه می‌توان احتمال داد که این متن فارسی را میرزا محمد رضا خود ترتیب داده باشد .

مرتضی‌قلی‌خان در روسیه

پیش ازین درصحایف ۳۸-۳۹ اشاره رفت که آقا محمدخان هشت برادرودوخواهر داشت ووی ازهمه مهتر بود . برادر پس ازوحسینقلی‌خان پیش ازآنکه‌وی بسلطنت برسد ازجهان رفت . ازهفت برادردیگر که داشت پسران سوم وچهارم پدرش مرتضی قلی‌خان ومصطفی قلی خان بودند که مادرشان دخترحسین خان دولو پسرمصطفی خان بود .

پسر پنجم جعفر قلی خان ازدختر محمد خان قاجار عضدالدین او وپسر هشتم رضا قلی‌خان مادرش‌ازمردم استراباد بود. این چهار برادرچون‌باآقا محمدخان اطمینان نداشتند با اودرافتادند وجنگ کردند جعفرقلی خان را بخیانت فریفت وبطهران آورد واورا بخدعه کشت ؛ مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی خان هردو پس‌ازچندی زد وخوردباوی از ازایران گریختند.رضاقلی‌خان‌هم ازو گریخت‌ودرخراسان درگذشت .

درهمان سال ۱۱۹۳ که پس ازمرك کریم خان وی ازشیرازبنای کشورستانی را گذاشت مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی‌خان در استراباد بودند وچون خبرمرك کریم‌خان رسید ایشان هم مانند آقا محمد خان سر بطغیان بر افراشتند . مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد :

مرتضی قلی خان با سپاهی ازاستراباد ببارفروش رفت وآن شهرراگرفت . سپس آگهی یافت که برادرش‌آقا محمد خان ازشیرازبطهران رسیده ،گفت من مازندران را با شمشیرخود گرفته‌ام و آنجا را بکسی نمیدهم وگروهی را بسوادکوه فرستاد که مانع از پیشرفت آقا محمد خان شوند . درهمین زمان برادردیگررضا قلی خان که با آقا محمد خان در دولاب طهران بودپشت باوکردو بمازندران رفت وبا مرتضی قلی خان همدست شد .

مرتضی قلی خان وی را با برادردیگرمصطفی قلی‌خان که اوهم درمازندران بودبا لشکری بسوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که‌آنجا بودند باآقامحمد خان بجنگند. چون این خبرباآقا محمد خان رسید برادردیگرجعفرقلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد تا او را پند دهد . وی رفت و ناکام برگشت و ناچار در میان برادران جنگ

در گرفت .

آقا محمد خان جعفرقلی خان وخان ابدال خان کرد و لطفعلی خان داد وی را با سربازان عراقی وتفنگ چیان سوادکوه بجنگ ایشان فرستاد . در برخورد اول رضا قلی خان شکست خورد و ببارفروش گریخت وگروهی ازلشکریانش کشته شدند ومالشان بتاراج رفت .

مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزدآقا محمد خان رفت ومرتضی قلی‌خان هم با همدستان خود باستراباد گریخت وآقا محمد خان ساری راگرفت . چندی پس‌ازآن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را بجنگ‌علی‌مراد خان زندباصفهان‌فرستاد.
درهمین‌زمان رضا قلی خان هم که ازسوادکوه گریخته بود باستراباد نزد مرتضی قلی خان رفت ولشکری برداشت وبورامین تاخت .آقا محمدخان جعفرقلی خان رابجنگ اوفرستاد وخود هم درپی او روان شد . رضا قلی خان بازنتوانست مقاومت کند و باستراباد پیش برادر رفت . بار دیگر باطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد بلاریجان گریخت ودرآنجا بنای فتنه‌گری راگذاشت .

مرتضی قلی خان باردیگر ازاستراباد بفیروزکوه حمله برد ورضاقلی خان هم از لاریجان باوپیوست ونیز مهدی قلی خان که آقا محمد خان اورا برای دلجویی مردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد . چون این‌خبربآقا محمدخان رسید جعفرقلی خان را ازقزوین مامورمازندران کردوخود درپی‌او روانه‌شد . جعفرقلی‌خان‌درمازندران بامرتضی قلی خان جنگ سختی کرد وجعفر قلی خان‌شکست خورد واز راه درختستان مازندران‌گریخت وبار دیگر سپاهی‌آماده کرد ودر « خواجك» درسرزمین کجور با رضاقلی خان روبروشد، او را شکست داد و دنبال کرد و گرفتار کردونزد آقامحمدخان برد . وی هم اورا بخشید ونزد خود نگاهداشت. سپس‌جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم‌لاریجان فرستاد ووی پس از پیروزی از بارفروش بسوی‌استراباد تاخت وتا چهار دانگه رسید وامیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشد واو هم ازجنگ بابرادر خودداری می کرد ازآنجا باشرف رفت .

درین میان بآقامحمد خان‌گفتند که اگر رضاقلی خان راآزاد کند تانزد مرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان‌هم تسلیم‌شود . وی‌این کار راکرد واورا باستراباد فرستاد . مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد ومصطفی قلی خان برادرخودراباچند تن نزدآقا محمد خان فرستاد . آنگاه آقا محمد خان‌بساری رفت وجعفر قلی خان ورضا قلی خان را باهفتصدتن سپاهی برای‌گرفتن‌گیلان فرستاد وخود دربار فروش ماند و رضاقلی خان‌قاجار قوانلو راحکمرانی‌آمل‌داد ورضاقلی‌خان‌برادر خودرا برای‌سرکوبی

مردم لاریجان بآنجا روانه کرد .

رضا قلی‌خان بازدرآنجا بر آقامحمدخان‌قیام کردودر۱۱۹۵ بالشکریانی ببارفروش تاخت و بی خبر وارد شهرشد و گردسرای برادرش‌را گرفت و برخی از مردم شهر هم‌بااو همدست شدند. آقامحمدخان برادرزادگان‌خود فتحعلی‌خان یعنی فتحعلی‌شاه و برادرش حسینقلی خان راکه‌با او بودند با مادرشان مهد علیا برداشت و در بادگیری درپشت آن سرای پنهان شدوبا ایشان جنگ کرد . لشکریان رضا قلی خان ساختمان زیر را که آقا محمد خان دربالای آن‌بودآتش زدند اماآسیبی باونرسید وآقامحمدخان‌منتظر بود خان‌ابدال خان کردازساری بیاری او برسد .

اتفاقاخان ابدال خان هم که رسید بامخالفان آقا محمد خان همدست شد وچون‌وی چاره‌ای‌نداشت ازآن بادگیر بیرون‌آمد وبا رضاقلی‌خان‌روبروشد . وی هم‌بدروغ گفت که ازین واقعه خبر ندارد وتقصیر را بگردن مردم انداخت . با این همه آقا محمد خان و برادرزادگانش رابندنهادو بناحیهٔ بند پی برد ودرآنجازندانی کردوخودمدعی سلطنت شد .

رضا قلی خان قاجارقوانلو که درآمل بود بسرعت این خبر را بجعفر قلی خان و مصطفی‌قلی‌خان رسانید وایشان ازگیلان‌بمازندران‌رهسپارشدند. ازسوی دیگر مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدیقلی‌خان سرکردگان قاجار که در استراباد بودند باهفتصد تن ازآن شهربیرون‌آمدند وروی بمازندران نهادند . رضا قلی خـان چـون ازین واقعه خبرشد خان ابدال خان را با چهارصد تن بجنگ ایشان فرستاد وچون دولشکردر راه ساری بهم رسیدند در زد وخورد اول بیرسلطان کرد که ازسران لشکرخان ابدال‌خان بود کشته شد ولشکریان اوشکست خوردند . خان ابدال‌خان گریخت وبساری رفت ودر آنجا با محمد قلی‌خان‌لاریجانی همدست شد وبار دیگر جنك کرد و چون شکست خورد بساری گریخت و با محمد قلی خان دردکان رنگ‌رزی پنهان‌شد ودشمنانش‌او را یافتند ودستگیرش کردند .

ازسوی‌دیگرمرتضی‌قلی‌خان واردساری‌شد ورضا قلی خان‌چون‌آگاه‌شد ازبارفروش رهسپارگشت ودرنیمهٔ راه خبرشکست خان ابدال‌خان باورسید ولشکریانش‌ترسیدندواو رارهاکردند وپراکنده شدند . رضا قلی‌خان‌ناچار ببندپی گریخت که نزدآقا محمد خان برودوازوعذربخواهد ، وی هم اورا نپذیرفت وناچاربعراق‌نزد علی‌مراد خان‌زند رفت و چندی بعد ازوهم روی برگرداند وباصفهان وازآنجا بشیراز گریخت ونزد صادق خان زند برادرکریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و بخراسان فرار کرد و در همان جا مرد .

درسال ۱۱۹٤ خان ابدال خان کرد که هم چنان درساری بود خواست از خانه‌ای

که‌در آنجا بود نقبی بزندو بیرون‌شهر بگریزد . زنی که درسرای او بود بمرتضی‌قلی‌خان خبرداد . وی هم‌دستورداد سرش را بریدند و نزدآقا محمدخان بردند ومصطفی قلی‌خان برادرخود را هم نزد وی فرستاد . با این همه هرچه‌آقا محمد خان کوشید با برادرانش بکنار بیاید نتوانست وعاقبت باردیگر کار بجنگ کشید .

مرتضی قلی خان درعلی‌آباد مازندران سنگر بست وآقا محمدخان رضا قلی‌خان قوانلورا با لشکری بجنگ اوفرستاد ودرحملهٔ اول مرتضی‌قلی‌خان شکست‌خورد .ازسوی دیگرآقامحمد خان هم‌بجنگ برادر بساری‌رفت ودرقلعهٔ ساری اورا محاصره کرد وپس‌از چند روز زد وخوردکار برمرتضی‌قلی‌خان تنگ شد وازقلعه‌بیرون‌آمد وتسلیم برادرشد . آقا محمد خان اورا بخشید و حکمرانی استراباد وچهاردانگه ودودانگهٔ هزارجریب را باوداد و او با همراهان خود باستراباد رفت .

چندی بعددرچهارم رمضان۱۱۹۵آقا محمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان رابا سپاهی مامور گرفتن گیلان کرد . هدایت‌الله خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند وبنای جنگ‌را گذاشت . پس از چهل روز زد وخورد چون هدایت الله خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم باشی‌لنگرودی وآقا محمدصالح لاهیجی راکه‌مردی دانشمند بود با پیشکش نزدآقا محمد خان‌فرستاد وآقامحمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان را ازگیلان‌احضار کرد .

سپس‌در۱۱۹۷ازساری‌آهنگ‌جنگ گیلان کرد. حاجی‌جمال گیلانی‌پدرهدایت‌الله‌خان پیش ازآن خواهرخود را بمحمد حسن‌قاجارپدرآقا محمد خان داده بود واین‌دوخانواده با یك دیگر پیوستگی داشتند . اما چون هدایت‌الله خان بجای پدرنشست باقاجارها در افتاد .آقا محمد خان نخست دو برادرخود جعفرقلی خان ومصطفی قلی خان را از بیراهه بلاهیجان فرستاد ودرجنگی که درمیانشان درگرفت هدایت‌الله خان تاب‌برابری نیاورد، بکشتی نشست وبشروان‌گریخت وآقا محمد خان وارد رشت شد .

پس از آن چون رضا خان زند ازسوی علی مراد خان زند تا ساوجبلاغ طهران بتاخت وتازآمده بودآقا محمد خان جعفر قلی را بجنگ اوفرستاد واو هم‌رضا خان را شکست داد .

درهمین‌زمان چنانکه‌مؤلف‌ناسخ التواریخ نوشته‌است«یکی‌ازبزرگان‌دولت‌روس که‌کرفس خان نام داشت» باچند کشتی بکرانهٔ اشرف‌آمد وبیهانهٔ تجارت می‌خواست قلعه‌ای درآنجا بسازد وپنهانی مردم را بدولت روسیه دعوت میکرد . فتحعلی شاه‌که درولیعهدی هنوزدرمازندران بود ازین رازخبرشد واوراگرفت وزنجیر کرده نزد آقا محمد خان فرستاد . وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد بسرزمین‌خود بازگردد.اوهم‌خواستارشدکه‌کسی از مردم استراباد را برای بستن عقد دوستی بدربار روسیه بفرستند وآقا محمد خان سفیری با اوبدان‌کشور روانه کرد .

در ۱۱۹۸ که آقا محمد خان درمازندران با رستم خـان زند فرستادهٔ علی مـراد خان زند جنگ می کرد مرتضی قلی‌خان نیز با اوهمراه بود . چون علی‌مرادخان درمورچه خورت اصفهان در گذشت ومرتضی قلی‌خان ظاهراً با اوپیمانی داشته‌است ازترس اینکه گرفتارشود ازپیش آقا محمد خان بمیان ترکمانان استراباد گریخت و بگفته مؤلف ناسخ التواریخ «ازآنجا بنزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب بتسخیر ایران همی کرد تا درسنهٔ ۱۲۱۲ درگذشت، جسد اورا بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند».

پیداست که مراد از «خورشید کلاه روس» بتعبیر مورخان آن زمان یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه است وچنان مینماید که مرتضی قلی خان ازراه دریای خزر بروسیه گریخته و بدربار تزارها پناه برده است و بدین گونه از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۲ چهارده سال در روسیه مانده است .

هدایت در روضة الصفای ناصری مینویسد که پس ازمرك کریم خان آقا محمدخان ازشیراز بیرون آمد. چون بطهران رسید دوروز درناحیهٔ خوار توقف کرد وچندی نیز بـا برادرش جعفر قلی خان دردولاب طهران ماندوچون دوطایفهٔ قاجارها یعنی قوینلو ودوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگرر نجیدند و بروبرخاستند . بمازندران رفتند و گروهی را گردآوردندوسر راه را برآقا محمد خان گرفتند واورا ازرفتن بمازندران مانع شدند ، زیرا که مرتضی قلی خان ومصطفی قلی‌خان خواهر زادگان حسن‌خان دوالو بیکلربیکی استراباد بودند و باسران قوینلورقابت داشتند .

پس از کشته شدن حسینقلی خان جهانسوز که بجزرضا قلی خان ازبرادران دیگر مهتر بود مرتضی قلی خان باستراباد رفت و باشارهٔ وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهررا کشتند و وی بر استراباد ومازندران استیلا یافت ومردم لاریجان هم با وی هم داستان شدند .

چون آقا محمد خان بطهران رسید مرتضی قلی خان نزد اورفت اما دید که اگـر مازندران را باو بسپارد چیزی برای اونخواهد ماند . وانگهی در خانهٔ پـدرشان محمد حسن‌خان مادرمرتضی قلی خان بیش ازمادرآقامحمد خان احترام داشت و وی خود را ازو بالاترمیدانست و بهمین جهت اختلافی درمیان برادران بود . نیز بهمین جهة مرتضی قلی خان راضی نشد که آقا محمد خان بمازندران برود ودوطایفه از مردم لاریجان را که بسفید و سیاه معروف بودند با خود همدست کردو آن گروه درمیان کلاکه راه تنگی داشت درختان را بریدند و برسرراه افگندند وسنك وخاك وشاخ درخت را برسرراه کشیدند و سنگر بستند . رضاقلی خان برادردیگرنیز بمرتضی قلی خان پیوست .آقا محمد خـان هم جعفر

قلی خان برادردیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفرقلی خان ببار فروش نزد اورفت وازین کار سودی نبرد وچون بر گشت درزیر آب سواد کوه با آقا محمد خان رسید و آقامحمدخان مصمم شد بامرتضی قلی خان درافتد.

در پانزدهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنك شد. لطفعلی بیك سواد کوهی که ازدستیاران آقا محمد خان بود ازفراز کوه هجوم آوردو باسواران مدانلووجهان بیکلوحمله کردورضا قلی خان ببارفروش گریخت وازآنجا بعلی آباد رفت ودرین میان برادر دیگرمصطفی قلی خان بعذرخواهی نزدآقا محمد خان رفت. مرتضی قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود ازبار فروش باستراباد رفت وآقا محمد خان بساری رسید وفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب بباباخان بودو با مادرش در استراباد نزد مرتضی قلی خان میزیست پیش آقا محمد خان رفت و جزو همراهان عمش شد و در آن زمان برادرش حسینقلی خان که پس ازمرك پدربجهان آمده بود بیش ازسی ماه نداشت و مادرشان را مرتضی قلی خان باستراباد فرستاد و آقا محمد خان حکمرانی استراباد را بمصطفی قلی خان داد.

سپس می نویسد رضاقلی خان باآقا محمد خان اختلاف داشت و برادرخود مرتضی قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقا محمد خان ازطهران آهنك مازندران کرد و رضاقلی خان ومهدیقلی خان را ازدماوند برداشت با محمد قلی خان لاریجانی بلاریجان رفت. مرتضی قلی خان هم با قاجارهاو ترکمانهایی که باوی پیوستگی داشتندرهسپارشدوهزارجریب راگرفت. آقا محمد خان جعفر قلی خان راکه بجنك ذوالفقار خان خمسه‌ای بقزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضی قلی خان که بچهاردانگهٔ هزارجریب رسید مردم بـا اویاری نکردند وازآنجا بدودانگهٔ هزارجریب رفت ومردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری ازجانب آقامحمد خان فرستادند وازو کمك خواستند. وی‌هم باگروهی رهسپاردودانگه شد ومرتضی قلی خان پیش ازآنکه اوبرسد یکی ازسادات هزارجریب رابگروگان گرفت وبفیروز کوه رفت ودرآنجارضا قلی خان را ازلاریجان بخودخواند. جعفرقلی خان که ازقزوین رسیده بود مرتضی‌قلی‌خان راه مازندران را بروگرفت وبا هم جنگ کردند ودرجنگ اول درفیروزکوه جعفرقلی‌خان شکست خورد وروی بمازندران نهاد ودرگردنهٔ فیروزکوه راه جنگل را پیش گرفت وبمازندران رسید. رضا قلی خان ومرتضی قلی خان چون باهم سازگارنبودند ازیك‌دیگررنجیدند ورضا قلی خان بجایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود ازو برگشت و بمرتضی قلی خان پیوست و باستراباد رفت. مهدی خان سواد کوهی پسر محمد خان حکمران مازندران که بدست مرتضی قلی خان گرفتارشده بود بحیله از پیش او گریخت

وبسوادکوه وازآنجا نزدآقا محمد خان رفت و مهدی قلی خان نیزازاستراباد فرار کرد وباوپناه برد .

پس ازآن درحوادث ماه رمضان سال ۱۱۹٤ می نویسد چون آقا محمدخان بچهارده ازسرزمین چهاردانگهٔ هزار جریب رسید درآنزمان هزارجریب همچنان دردست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزدآقا محمد خان نفرستاد ووی را باستراباد دعوت نکرد وبهمین جهت آقا محمد خان رنجید و بـاستراباد نرفت و از راه ساور بکراودین اشرف رفت ورضا قلی خان وخان ابدال خان را از راه خیابان احضار کـرد وبنزد مرتضی قلی خان فرستاد ومرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزدآقا محمد خان بعذر خواهی روانه کرد وآقا محمد خان در۱۸ ذی القعدهٔ آن سال بساری رفت .

سپس می گوید پس از آنکه آقامحمد خان درمازندران گرفتارشد در۵ محرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدی قلی خان وخوانین دوالو وسواران ترکمان وپیادهٔ استراباد بیك فرسنگی ساری بدراز محله رسیدند که ازمحال فرح آباد بود ومصطفی قلی خان هم که مامور جنك گیلان شده بود بآنجارسیدومرتضی قلی خان روزعاشورا وارد ساری شدوبآقا محمد خان تسلیم شد وچون آقا محمدخان روی خوش باونشان نداد نزد علیمراد خان زند رفت وچون اوهم روی خوش نشان نداد بخراسان رفت ودرآنجا درگـذشت . پیداست که هدایت درین جا اشتباه فاحشی کرده وبجای آنکه رضا قلی خان بنویسد مرتضی قلی خان نوشته است.

پس از آن دربارهٔ رفتن مرتضی قلی خان بگیلان می گوید مرتضی قلی خان باسپاهی ازترکمانان وقاجارها ومردم گیلان بدان سرزمین رفت وچون برودسررسید معلوم شدکه هدایت الله خان سنگر بسته است وچهل وپنج روزجنك کردتا اینکه هدایت الله خان زنهار خواست ومیرزا صادق خان منجم باشی وآقا محمد صالح لاهیجی را نزدآقا محمد خان فرستاد و وی هم اورا بخشود وحکمرانی گیلان را بهدایت الله خـان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد . وی دردوم صفرسال ۱۱۹۷ درساری نزدآقا محمدخان رفت .

دربارهٔ آمدن کرافس روسی هدایت مـی نویسد : کرافس نـام روسی با جمعی از روسیه دراواخردولت کریم خان زند بتجارت ازدریای خزر ببندرانزلی فرودآمده بود وچندی دررشت بود وازآنجا بآمل وساری وبارفروش رفت ودرسواحل وبنادر نزدیك دریای خزر نظاره می کرد وباشرف وفرح آباد رفت ونقشه های آنجارا می کشید وازمناظر آنجا نقاشی می کرد . درسالی که آقا محمد خان بگیلان رفت این کرافس نام روسی بـا چند کشتی پر ازملاح ولوازم دیگر درنزدیکی کراودین اشرف لنگرانداخت وازفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که ازجانب عمش درمازندران بود زمینی خواست که درآنجاساختمانی

بکند وهمراهانش از کشتی پیاده شدند وخرید وفروش می کردند تا «از آلات و ادوات آهنین حصاری متین برپا کردند». چون خبر باین شاهزادهٔ جوان رسید تفصیل را بآقامحمد خان نوشت و بدستوروی بعنوان گردش وشکار بفرح آباد رفت واز آنجا باشرف و کراودبن روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی از کالای فرنك نزد او بـرد وپس از سه‌چهار روز ببهانهٔ شکار بتماشای کشتی‌های اورفت. کرافس اورا بخانهٔ خود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجار بآن مهمانی رفتند و وی بحاج محمد آقای عمرانلو دستورداد که آنها را بگیرد واو کرافس خان وچند تن از نزدیکان اورا دعـوت کرد وچون شراب خوردند وسرشان گرم شد بدستوروی مردم استراباد برسرشان ریختند و آنها را گرفتار کردند و نزد شاهزاده بردند و پس ازچندی آنها را با نامه‌ای نزد «خورشید کلاه» فرستاد واین واقعه را درسال ۱۱۹۷ ضبط کرده است.

پس ازان درذکر واقعهٔ مرك علی مراد خان زند دراواخـرربیع‌الاول ۱۱۹۸ در مورچه خورت می گوید مرتضی قلی خان ورضاقلی خان برادران آقا محمد خان که‌ازوی روی برگردانده وبخاندان زند پیوسته بودند پس ازمرك او نومید شدند ومرتضـی قلی خان بقزوین و گیلان و طالش رفت و ازآنجا بباد کوبه وقبه وروس روی کرد ودرآنجا هم عقده ازکارش نگشاد ودرآن دیارمرد.

پیداست که مرتضی قلی خان پس ازرفتن بروسیه آرام ننشسته است وظاهراً بیاری دولت تزاری بایران تاخته است. مؤلف ناسخ التواریخ پس ازذکـرحوادث تابستـان سال ۱۲۰۱ می‌نویسد درین هنگام مرتضی قلی خان ازباکویه با لشکری بگیلان تاخت وسلیمان خان حکمران تاب درنگ نیاورد وبقزوین گریخت وصورت حال را باز نمود. آقا محمد خان هم محمد حسین آقای ناظر وامیرمحمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع اوفرستاد وسپس جعفرقلی خانرا با پنج هزار کس دربی ایشان روانه کرد. پیش ازآنکه جعفرقلی خان برسد مرتضی قلی خان جنك سختی کرد و در حملهٔ نخستین محمد حسین آقا شکست خورد وازمیدان جنك گریخت. امیرمحمد حسین خان ارجمندی مقاومت سخت کرد وازگلولهٔ تفنك زخم سختی برداشت وهم چنان جنك می کرد ونه تن‌را کشت وخود نیزجان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست کـه ازعهدهٔ جنك با جعفرقلی خـان برنمیآید درگیلان تاخت وتازی کرد ودوباره بباکویه برگشت.

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه رادرسال ۱۲۰۲ آورده‌است ومیگوید: رضا قلی خان ومرتضی قلی‌خان باآقا محمد خان‌درافتادند وچون نتیجه نگرفتند بخاندان زند متوسل شدند وازآنجا نیزسودی نبردند. رضا قلی خان بخراسان و مرتضی قلی‌خان بباد کوبه وشروان رفتند ورضاقلی‌خان‌درخراسان درگذشت ومرتضی قلی‌خان درهمان جا

که بود فتنه برمی‌انگیخت وچون حکمرانان شروان و بادکوبه وطـالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه‌گاهی ازو پشتیبانی میکردند. چون هدایت الله خان درگذشت وحکمرانی گیلان باامیرسلیمان خان قوینلو پسر محمدخان‌قاجار رسید که خال آقا محمد خـان بود مرتضی‌قلی خان که درطالش وشروان دربی موقع می گشت درآن سال بـا مصطفی خان طالش‌وفتحعلی خان حکمران قبه وشیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد وبگیلان آمد و آنجا را تاراج کرد. دربن هنگام‌آقا محمد خان با فتحعلی شاه درفیروزکوه بود. امیرسلیمان خان قاجار قوینلو پس ازآنکه سلیمان‌خان‌این‌خبررا باودادبمهدی خان‌حکمران‌تنکابن نوشت وباودستورداد باسلیمان خان یاری کند وراه را برمرتضی قلی‌خان‌بگیرند. مردم خلخال وخمسه‌وطارم نیزباآنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت. در همان‌سال بار دیگر باگروهی سواره و پیاده بیـاری مصطفی خـان‌طالش با هفت هزارتن در اوایل ماه ذی‌الحجه آهنك گیلان کرد و لشکریان خود را درگـسکر فرود آورد. امیر سلیمان خان چون ازمردم گیلان اطمینان نداشت ازرشت بقزوین آمد ودرآنجا ماند.

مرتضی قلی خان گیلان راگرفت وآقامحمد خان هم‌سلیمان‌خان را نزدخودخواندو شرح واقعه را ازوپرسید ولشکریان خود را احضارکرد وکوچ وعیال مرتضی قلی‌خان را ازمازندران بطهران خواست وآنها را درآنجا نگاه داشت.

محمد حسین خان‌قاجارقوینلورا که ناظراو بود با دوهزارسوارماموركرد که بروند ومنتظرلشکریان دیگرباشند. وی نیزبی‌درنگ رهسپارشد ودرجنك شکست خورد.

سلیمان‌خان قاجاروامیرحسین‌خان‌ارجمندی فیروزکوهی‌ومیرزامحمدخان‌لاریجانی با ده هزارسوارو پیاده بگیلان رفتند ودردوازدهم محرم سال بعد درچهارفرسنگی گیلان باهم روبروشدند. نخست مصطفی‌خان طالش‌حمله برد وشکست خورد. روزسوم سلیمان خان قاجار باطراف رشت رسید و مرتضی قلی‌خان با نه هزار سپاهی با اورو بروشد و درآن جنك برادر مصطفی خان طالش با امیرمحمد حسین‌خان فیروزکوهی جنك کردو کشته‌شد. لشکریـان وی دیگر تاب نیـاوردند و لشکریـان مازندرانی هم شکست خوردند. میرزا محمدخان‌لاریجانی ونجفقلی‌خان‌نوری که‌فرماندهٔ‌آنها بودند عقب‌نشستند ولشکریان شروان‌بسیاری ازآنها راکشتند وسلیمان خان‌بمنجیل‌آمد ومرتضی قلی خان پیش برد.

آقامحمد خان برادرخودجعفرقلی‌خانرا باسپاه استراباد ومازندران وبسطام‌بجنك مرتضی قلی خان بـرادردیگربگیلان فرستاد ونیزبرادر زاده خود فتحعلی خان نـایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را ماموركیلان وکرانهای دریای خزرکرد.

جعفرقلی‌خان چون برستم‌آباد رسیدمرتضی قلی خان‌تاب‌نیاورد و بانزلی گریخت و درآنجا ماند . دو برادر در کناردریای خزر بیك دیگررسیدند ومرتضی قلی خان بکشتی نشست و بسارو پشته وسالیان رفت وجعفرقلی خان وارد رشت شد و گیلانرا گرفت وسپس بازگشت ودوباره امیرسلیمان خان بحکمرانی گیلان مأمورشد .

پس‌ازآن‌درحوادث‌سال‌۱۲۰٤می نویسد: مرتضی‌قلی‌خان‌وبرادرمادریش که پیداست مقصود مصطفی قلی‌خانست هم چنان درباد کوبه وطالش وشروان نیرویی بهم زدند وبار دیگرآهنك گیلان کردند . میرزا بابا نایب الحکومهٔ گیلان بآقا محمد خان خبرداد. وی حاجی رضا خان دوالو قاجار راکه خالوی او بود با عباس خان قاجارومحمد خان دوالو وعبدالله خان اصانلو ازسرکردگان خمسه ومیرزا محمد خان لاریجانی را بجنك‌مرتضی قلی خان فرستاد وبایشان دستورداد بکوشند شاید بتوانند باندرزوپند اورا ازین کار بازدارند . اما سرانجام جنك درگرفت وپلنك نام طالش شبی بلشکرگاه فرستادگان آقامحمد خان شبیخون زد و همهٔ سر کردگان را گرفت و گروهی ازیشانرا کشت . پس ازچندی مرتضی قلی خان برخی ازآنها راآزاد کرد ومحمد خان ومحمدزمانخانرا ازمیان ایشان نگاه داشت وآزارمیداد . میرزا بابا نایب الحکومهٔ رشت بآقا محمد خان خبرفرستاد و وی مصطفی خان دوالوقاجار رابآنجا فرستاد. باردیگرمرتضی‌قلی خان از شنیدن این‌خبرسراسیمه‌شد وبامصطفی خان طالش بازورقی بباد کوبه رفت وپس ازچندی ازآنجا بروسیه رهسپارشد .

پیداست که هدایت باز درین‌جا اشتباهی کرده و چنان می نمایدکه مصطفی‌قلی‌خان برادرتنی مرتضی‌قلی‌خان بااوازایران نرفته است زیرا پس‌ازین خواهدآمدکه آقا محمد خان اورا کور کرده است ، مگرآنکه با برادررفته باشد ودرین‌سفربا او بایران برگشته ودستگیرشده باشد واورا کور کرده باشند واین‌هم بنظر بعید می‌آید .

سپس‌هدایت در شرح جنك دوم آقا محمد خان در گرجستان باز اشاره‌ای در بارهٔ مرتضی قلی خان دارد ومی گوید : «در سال یکهزارودویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتی ستان کامگارآقا محمد شاه قاجار بتفلیس رفته وقتل عام کرده وهمانا بعضی ازتجار روسیه را بقتل‌آورد سپاهی بدست اندازی ایران ومداخلت دربیشهٔ شیران فرستاد چه که مرتضی‌قلی‌خان قاجار برادروالا گهرشهریارایران که بروس رفته بودجوانی‌متناسب الاعضاوصبیح‌الوجه‌بود ،طالب‌پادشاهی ایران ومحرك اومیشد (!) ودرآن حضرت کمال تعززوتقرب داشت » .

محمد حسن صنیع‌الدوله (اعتمـاد السلطنه) درمنتظم ناصری (۱) درحوادث سال

---

(۱) ج ۳ ص ۳۳-۳۵

۱۱۹۴ می‌نویسد : «ازحوادث غیرمترقبه آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریاری پس ازاستماع فوت وکیل با سپاهی ازاستراباد ببارفروش آمد واگرچه ازاستخلاص برادر بزرگوار اظهار شعف مینمود ولی میگفت مازندران را من بشمشیر خود مصفی نموده‌ام واین مملکت خاص منست واگردیگری طمع درآن نماید کار بپیکار خواهد کشید وجمعی را با مصطفی قلی خان برادرخود بسوادکوه فرستاد که مانع عبور حضرت آقا محمد شاه شوند . مقارن این حال رضاقلی خان برادردیگر آن‌حضرت از دولاب طهران بمازندران رفته ، بمرتضی قلی خان پیوست . حضرت آقا محمد شاه پس از بـذل نصایح که سودمند نیامد جعفر قلی خانرا مامور دفع آنها کرده ، پس از مبادرت بجنك ابتدا رضا قلی خان مغلوب و مقهور گردیده ، ببار فروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استراباد نمود و مصطفی قلی خان بموکب معلی ملحق شد · حضرت آقا محمد شاه بعلی آباد ساری وبار فروش تشریف‌فرماگردیده، خاقان صاحبقران‌فتحعلی شاه که‌درآنوقت با عم خودمرتضی قلی خان درمازندران بودند بحضورمبارك آمده، مصطفی‌قلی‌خان باستمالت‌مرتضی‌قلی‌خان ماموراستراباد شدووالدهٔ خاقان معظم راکه درآنوقت سی‌ماه ازولادت فرزند گرامیش حسینقلی خان ثانی ابن جهانسوزشاه گذشته بود همراه بود ... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت را گذاشته ، خواستند با خوانین دواوی ورامین همـدست شوند . حضرت شهریاری جعفرقلی خانرا از پیش روانه نموده، بنه وآغروق را بمهدی قلی خان سپرده ، بعد از آن نهضت فرماگردیده ، بسعدآباد ورامین بخـانهٔ محمد خـان ولد رفیع خانکه باآن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند ومیرزا محمد خان و مصطفی خان ورحیم خان ومحمد خان وسایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده وعذر رضا قلی خانرا خواسته ، او را روانه نمودند ، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد در آمدند . . موکب منصور بعزم مازندران ازری انتهاض فرمود و در بین راه دستهٔ قشون جعفرقلی‌خان باسپاهیان‌مرتضی قلی خان قتال نمودند وجعفرقلی‌خان بعباس‌آباد ومرتضی قلی خان دریکی ازقرای‌فیروز کوه بماند. اسرای طرفین‌را مرخص کردند. بعد ازآن جعفرقلی خان درعلی‌آباد بموکب معلی پیوست ومهدیقلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانهٔ استراباد شدند ولی‌درضمن فرصتی بدست‌آورده، فرارنموده و بملازمان حضرت‌سلطنت پیوست.. هم دراین‌سال‌دربیست وهشتم رمضان موکب‌آقا محمد شاه ازساری عزیمت استراباد نمود وابتدا بالکای‌چارده هزارجریب نزول‌اجلال فرموده، اما ازآنجا که این اوقات هزارجریب ازاعمال استراباد و تعلق بمرتضی قلی خانداشت و از جانب مشارالیه پذیرایی نشد آنحضرت ازورنجیده، رضا قلی خان وخان ابدالخانرا که مامورتوقف مازندران فرموده بوداحضار کرده ،

بپیکار مرتضی قلیخان پردازند . ولی باز کار باصلاح گذشت و رضاقلی خان باستراباد رفته ، از رنجش خاطر مبارك بادشاهی شرحی برای مرتضی قلی خان تقریر نموده ، مرتضی قلی خان برادر اعیانی خود مصطفی قلی خان را بمعذرت فرستاد وموکب منصور از رفتن باستراباد عطف عنان کرده ، ازاشرف حـرکت نموده ، روز هیجدهـم ذیقعدة الحرام ببارفروش تشریف فرمـا شدند ودرعمارت شاه عبـاسی مشهور ببحرارم نزول اجلال فرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۵ (۱) درشرح اختلاف هدایت الله خان حکمران گیلان باآقا محمد خان می گوید جعفرقلی خانکه با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون آقا محمد خان دستگیر شد واورا ببندپی فرستادند « جعفرقلی خانکه درلاهیجان بود ازین مقدمه با خبر گردیده ، برجنـاح استعجال مراجعت نمـوده ، مصطفی قلیخانرا باستراباد فرستاد وبمرتضی قلی خان واقه را خبرداد و خود بکجور رفت . مرتضی قلی خان بمازندران آمده باخان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد وبـرو غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت . رضا قلی خان چشم از شهریاری ساری و بارفروش پوشیده ، ازبیم تیغ مرتضی قلیخان ببندپی در ظل عاطفت حضرت شهریاری گریخت . . . بزرگان بند پی حضرت سلطنت را با جمعی روانهٔ بار فروش نمودند و رضا خان قاجار بنواب جعفرقلی خانکه در کجور بودند مژده فرستاد وخود با برادران و تمامی خوانین مدانلو بآستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضـای خاطـر مبارك خان ابدال خان طاغی را بکشت ومصطفی قلی خانرا بمعذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون بدربارشهریاری روانه نمود وآنحضرت برای استیناس مرتضی قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدندوبا اوملاقات فرمودند ولی رفع خیال مرتضی قلیخان نشد . علیقلی خان ومهدیقلی خان ملتزم رکاب ظفر نصاب شهریار با اقتدار گردیده ومرتضی قلی خان تخلف جسته وبعدها براه مخالفت رفته ، لکن کاری ازپیش نبرد .. نیزازوقایع این سال آنکه پس ازجنك وجدل با مرتضی قلی خان وطول محاصرهٔ شهر ساری این بلده را عسـاکرمنصورهٔ شهریاری فتح کردنـد ومرتضی قلی خـان بمصالحه وحکـومت استراباد وهزارجریب وگرگان راضی شده ، بدان ساحت شتافت » .

پس ازآن دربارهٔ حوادث سال ۱۱۹۶ (۲) دربارهٔ آقا محمد خان می گوید : « در بیستم شعبان بمازندران عطف عنان فرمودند . مرتضی قلی خـان نیز بخدمت آمـده ، بحکومت استراباد منصوب شد وبگیلان مـامور گردید و هدایت‌الله خـان چون خود را مقهوردید بدادن مالیات تمکین کرده ، لهذا ایالت گیلانرا باو واگذارفرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۷ (۱۷۸۲م .) (۳) می نویسد :

---

(۱) ص ۳۵-۳۶ (۲) ص ۳۷ (۳) ص ۳۸-۳۹

«دراول فصل تابستان این سال ووانویچ نام روسی باچندفروند کشتی ازحاجی طرخان باستراباد آمد . حضرت آقا محمد شاه آنوقت در نواحی استراباد تشریف داشتند. ووانویچ ازملازمان آنحضرت درخواست نموده ، رخصت طلبید که روسها در سواحل استراباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند ، که تجار روس درآنجا بسهولت مشغول امور تجارتی باشند . حضرت شهریاری قبول فرموده ، اذن ساختن دارالمعامله دادند . روسها درعوض دارالمعامله در دوازده فرسنگی شهراستراباد قلعهٔ بسیار محکمی بنا کردند وهیجده عراده(!) توپ وقورخانه درآنجا گذاردند . بعد ازاتمام قلعه حضرت شهریاری بتماشای قلعهٔ روسها تشریف بردند وازوضع باخبر گشتند. چون ازقلعه مراجعت فرمودند ووانویچ وصاحبمنصبان روس را بشام دعوت کردند . وقت شب که صاحبمنصبان ووانویچ بمحل دعوت رسیدند حضرت شهر کامگار حکم بگرفتن آنها کردند و فرمودند که اگرقلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید وتوپهای خودرا باآنچه درساحل استراباد دارید نبرید جان ومال شما در خطر خواهد بود . ووانویچ چون میدانست فرمایشی که حضرت شهریاری می فرمایند هرگز تخلف را درآن راهی نیست ازهمانجا بکارگزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه ولوازمی که دارند بکشتی حمل کنند وقلعه راخراب ومهندم سازند . خلاصه حضرت آقا محمد شاه چون تهدید زیادی بآن جماعت فرمودند آنها از استراباد خارج شده ، بمملکت خود بازگشتند . برخی این واقعه را بسال قبل نسبت داده اند ».

پس ازآن درحوادث سال ۱۱۹۸ (۱) می گوید : « مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برداران حضرت معظم ازراه صواب منحرف شده ، بزندیه پیوستند ونزد شیخ ویس خان پسرعلی مراد خان رفتند ... » .

اندکی پس ازآن که سخن ازشکست خوردن و کورشدن شیخ ویس خان می راند می گوید :

«مرتضی قلی خان ورضا قلی خان برادران حضرت شهریاری که از برادر تاجدار خودروگردان وبزندیه متوسل شده بودند کارزا زاردیده، یأس برآنها غالب آمد . مرتضی قلی خان بقزوین و گیلان وطالش وقبه وبادکوبه وخاك روس رفته، در آنحدود حیاترا را وداع نمود ورضا قلی خان بصفحات خراسان رفته درآنسامان درگذشت .»

سپس درحوادث سال ۱۲۰۲ (۲) چنین آورده است: «هم درین سال مرتضی قلی خان که بصفحات قبه و طالش رفته بود ، بامصطفی قلی خان طالش وفتحعلی خان حاکم قبه وشیخعلی خان بیگلربیگی باکویه سازش نموده، غفلة بگیلان تاخت وچپاول درانداخت. نواب سلیمانخان قاجار کس فرستاده ، واقعه را بعرض نواب جهانبانی که در فیروز کوه

---

(۱) ص ۴۰-۴۱ (۲) ص ۴۵

بودند رسانید . نواب حشمت نصاب معظم مهدیخان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخال و خمسه وطارم را بمعاونت وامداد سلیمانخان مامورفرمودند، ولی قبل ازوصول آنها بگیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود » .

پس ازآن در وقایع سال ۱۲۰۲ (۱) میگوید : «هم درین سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر بگیلان رانده ، در گسگران فرودآمده ، نواب سلیمانخان قاجارحاکم گیلان تاب مقاومت نیاورده ، بقزوین آمدومرتضی قلیخان بر گیلان استیلا یافت . حضرت شهریار کامگارچون ازواقعه خبردار گردیدند سلیمانخانرا احضار فرموده ، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند . پس ازتحقیق باحضارقشون حکم همایون شرف صدوریافت و کوچ و بنهٔ مرتضی قلیخانرا ازبارفروش بطهران بردند ومحمدحسین خان قاجارقوانلوی ناظربا دوهزارسوارمامور گیلان ومقررشد که بعضی دستجات (!) دیگر بدو پیوندد. محمد حسین خان ملاحظهٔ آخر کار رانکرده ، منتظر سایردستجات(!)قشون نشده ، سبقت بجنك نمود وشکست یافت . پس ازآن نواب سلیمانخان قاجار وامیرمحمد حسین خان فیروز کوهی ومیرزا محمدخان لاریجانی باده هزار نفردر رسیدند ودرچهار فرسخی گیلان قدم درمیدان محاربت گذاشتند . مصطفی خانطالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت ، ولی منهزماً پس نشست . روز سیم نواب سلیمانخان با افواج باطراف شهر رفته ومرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفر بمقابله او شتافته ، ابتدا برادر مصطفی خان طالش با صفوف میرمحمدحسین خان فیروز کوهی مصاف داده، امیر بزخم گلوله ازپادرآمد وفیروز کوهی ها که بی سردارماندند کاری ازپیش نتوانستند برد واین فقره اسباب سستی سایرین نیز گردید . میرزا محمد خان لاریجانی ونجفقلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله بطورجنك و گریز بازگشتند ومصطفی خان ولشکرشیروان (!) بسیاری ازین سپاه را بکشتند ونواب سلیمانخان عاجلا مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلوجعفرخان زند عقب نشسته، باصفهان وازآنجا بکاشان آمد.حضرت شهریار با اقتدارچون مطلع گشتند نواب جعفرقلی خانرا با قشون استراباد وبسطام بگیلان فرستادند و دیدهٔ برادرخود مصطفی قلی خانرا میل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را بحراست فرضه ومعابردارالمرز بمازندران مامورفرمودندوخود بنفس نفیس با سیصد سوار نامدار بطرف اصفهان حرکت کردند ... اما نواب جعفرقلی خان چون بمنزل رستم آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان ببندرانزلی فرار کرده،درآنجا قرارگرفت وازجانبین پیغامها داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات و گفتگوها کردند آخرالامر مرتضی قلیخان درسفاین نشسته ، راه ساروپشته وسالیان پیش گرفت وجعفرقلی خان وارد رشت

(۱) ص ٤٥-٤٦

شدند ومراتب را تحریراً بعرض حضرت شهریار رسانیدند. حضرت قوی شوکت معظم
درجواب ایشانرا بمراجعت امرفرمودند و نواب سلیمانخان در گیلان مستقل گردید ».
پس از آن درحوادث سال ۱۲۰۵ (۱) می نویسد : « هم درین سال مرتضی قلی خان از عمای
برادرخود مصطفی قلی خان باخبر گشت، چه مدت یکسال که مصطفی قلیخان محبوس بود این واقعه
نیز مستور بود. این اوقات که ازحبس خلاص شد ، این خبر مشتهر گردید و مرتضی قلیخان
که در باکویه وطالش وشیروان (!) با استعداد تمام میزیست نیز بشنید و باردیگر بهیجان
آمده و بطرف گیلان راندومیرزا بابای رشتی نایب گیلان هراسان شده، ماجری را بعرض
عاکفان حضورشهریارمنصور رسانید . حاجی رضاخان دولوی قاجارخال مرتضی قلیخان
وعباس خان ومحمد خان دولوهم که ازمنسوبان او بودند با عبدالله خان اصانلوی خمسه و
میرزا محمد خان لاریجانی وچهارهزار نفرازسپاه ظفرهمراه مامور گیلان شدند وهرچه
مرتضی قلی خانرا نصیحت کردند سودمند نیافتاد . ناچار بنای جنگ وخونریزی شد. شبی
شاه پلنك نام طالش برلشکریان حاجی رضا خان شبیخون زده ، درین مقدمه سردار با
سایرخوانین گرفتار شدند وتفرقه درمیان سپاه افتاد ومرتضی قلی خان غلبه کرد ، ولی بعد
ازچندی همهٔ گرفتاران را رها وروانهٔ دربار معلی نمود ، سوای خال خود را که با سوء
احوال نگاه داشته ، باکلاب وذئاب ردیف و حریف می نمود . میرزا بابای نایب گیلان
مراتب را معروض آستان مبارك داشته، حضرت شهریاری مصطفی خان دولوی قاجار را
مقدمة الجیش قرارداده ، از پیش روانه کردند و موکب همایون مستعد انتهاض گردید .
مرتضی قلی خان ومصطفی خان طالش ازعزیمت شهریار کامگار خبردار گردیده، دانستند که
درجلوسیل هایل مقام نتوان نمود . ناچار بباکویه رفتند ودرآنجانیزچون کاری نتوانستند
کرد مرتضی قلی خان خایب ومأیوس پناه بخاك روس برد وحاجی رضاخان وعباس خان را
با مادرخود بطهران فرستاد.»

ازین مطالبی که سه تن ازمعروف ترین تاریخ نویسان قاجاریه با اندك اختلافی
چنانکه گذشت بیان کرده اند پیداست که آقامحمدخان باچهارتن از برادران خود رضاقلی خان
وجعفرقلی خان ومرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان یازده سال درنواحی مختلف شمال ایران در
زدوخورد بوده است . ازین چهار برادر رضاقلی خان ازو گریخت ودرخراسان مرد . جعفر
قلی خان را پس از آنکه زنهارداده بود درطهران بخیانت کشت . مصطفی قلی خان را کور
کردومدتی درزندان نگاه داشت. هدایت درروضة الصفای ناصری نوشته است که وی با برادرش
مرتضی قلی خان که ازباد کوبه وشروان آمده بود بگیلان تاخت اما چنانکه گذشت این
روایت درست نمی نماید زیرا که وی گرفتار شده و کور شده بود و چندی در زندان بوده

(۱) ص ۵۰

است ومرتضی قلی‌خان برادر تنی او برای انتقام ازین کار بگیلان تاخته است، مگر چنانکه گذشت تصور کنیم که وی درفرار مرتضی‌قلی‌خان ازایران با اوهمراه بوده و درتاخت وتازاولی که بگیلان آمده است وی‌هم ازباکووشروان با وی آمده باشد و درین جنك دستگیر شده واورا کور کرده و بزندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قراینی که هست‌درست نمی نماید .

امامرتضی‌قلی‌خان که بیش‌ازسه برادردیگردرمخالفت با وی پا فشاری کرده است چون ازعهدهٔ وی برنیامده ازراه دریای خزر بقفقاز گریخته و خانوادهٔ خود را در ایران گذاشته و آقا محمد خان آنها را بطهران برده است . تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی محرك مردم گرجستان درجنك با ایران بوده است وحتی چنان وا نمود می کنند که‌خود درین جنك با برادر شرکت کرده‌است اما از اسناد گرجی و روسی‌چنین چیزی برنمی‌آید . نیزتاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اندکه وی در۱۱۹۸ ازایران رفته‌وتا۱۲۱۲ چهارده‌سال‌درایران نبوده وچون‌در۱۲۱۲در گذشته‌پیکراورا بعتبات برده‌ودرآنجا بخاك سپرده‌اند . وی قطعاً از برادرخود آقامحمدخان کهتر بوده وچون آقا محمدخان‌در۱۲۱۲ در۶۳سالگی کشته شده پیداست‌که اگردر۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمتراز۶۳ سال داشته است .

ازمنابع روسی مسلم می‌شودکه مرتضی‌قلی‌خان تا سال۱۲۱۱ درروسیه‌زنده بوده است‌زیراکه‌درین‌سال که‌مطابق‌سال۱۷۹۶میلادیست‌ولادیمیرلوکیچ باراویکووسکی(۱) که ازنقاشان معروف آن زمان روسیه‌بوده ودر۱۷۵۷ بجهان آمده ودر۱۸۲۵در گذشته است تصویری از وی ساخته است که درگـالری ترتیـاکوسکی(۲) در مسکو هست و پیداست که تا این زمان‌درمسکو می‌زیسته است .

یکاترین دوم که وی را دردربارخود پناه داده بود درنامه‌ای که بگریم (۳)بیکی ازدرباریان خود نوشته وصفی ازمرتضی‌قلی‌خان دارد بدین‌گونه : « نزدیك یك ماهست که مرتضی قلی‌خان شاهزادهٔ ایرانی که آقا محمد خان برادرش وی را از همهٔ داراییش بی‌بهره کرده وبرای نجات خود بروسیه‌پناه آورده‌است‌مهمان ماست. وی‌مردی‌نیك‌دل ومؤدبست . خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاژ (٤) راباز‌دید کند . سه چهار ساعت پی در

---

(۱) Vladimir Loukitch Borovikovski

(۲) Tretiakovski Galleri (۳) Grimm

(٤) Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینك بزرگترین و معروف ترین موزه های اتحاد جماهیر شوروی درلنین گرادست .



مرتضی قلی‌خان برادر آقا محمد خان

پردهٔ نقاشی کار ولادیمیر لوکیچ باراویکوفسکی در گالری ترتیاکوفسکی در مسکو

پی درآنجا بود وهمه چیز هایی راکه‌درآنجاهست‌دید وبهمهٔ آنها مانند خبرهٔ واقعی نگاه میکرد. هرچیزی که زیباتر وعالی تر باشد، ازهرگونه که باشد، وی را مبهوت‌میکند وهیچ چیز از نظر دقت او فرار نمی کند. خواست ببیند که گراور راچگونه می‌سازند و چگونه بارنگ‌نقاشی‌می کنند. این‌خواهش‌او را برآوردند وچند ساعت پی درپی هم‌وقت خود را نزدگراور ساز و نقاش‌گذارند. بتماشای کارهای رافائل (۱) هم رفت ودربارهٔ توریت سخن می‌راند ودرمطالب‌آن و وقایعی که‌درکتابهای عهد عتیق آمده‌است آگاهی داشت وسخن می راند. . . همهٔ سخنان او همیشه درست و بسیار خردمندانه است ... » .

ازین‌ستایشی که‌یکاترین دوم ملکه دشوارپسند روسیه دربارهٔ او کرده‌است‌پیداست که وی مردی باذوق وسنجیده ودانا بوده است. از کارهایی که دربرابر برادرش کرده نیز پیداست که با آقا محمد خان اختلاف فاحش داشته است.

تصویری که بار اویکوسکی ازو ساخته و از پرده های معروف و جالب اوست وی را باسیمای بسیار آرام باچشم تنگ کشیده وریش‌تنک‌بلند سیاه و بینی کوچك‌راست و قد متوسط و دست و پای کوچك نشان می دهد و کاملا پیداست که خون تر کمان‌درو بوده‌است. وی درین تصویرایستاده است ودرپشت اودورنمای کاخی که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایانست. در پشت سروی‌سه تن‌خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده‌اند ویکی ازآنها دهانه اسبی را دردست‌دارد.

مرتضی قلی خان جامهٔ فاخر رنگارنگی‌پوشیده که همهٔ رنگها درآن دیده‌میشود. قبای ارغوانی دربر داردکه روی آن جبهٔ ابریشمین پوشیده وآستر ویقه وسر دستهای آن از خزست. کلاه بلندی از پوست سیاه برسر گذاشته وگرداگـردآنـرا شال پشمی رنگارنك از ترمه پیچیده است. چکمه او سرخ وسبز از دوپارچه چرمست.

شال پهنی بکمر بسته که خنجری جواهرنشان درآن فروبرده وتازیانه‌ای بـرآن آویخته است وبر سر شال او منگله‌ای مرصع هست که در میان کمرش‌آویزانست. شست دست راست را در شال خود فرو برده وتسبیحی از مروارید بـرآن دست دارد. دورهٔ جبهٔ او زردوزی دارد.

درین تصویرسیمایی اندیشمند وپخته دارد وچشمان‌کوچك او دارای نگاهی نافذ وشکافنده است. روی همـرفته اراده نیرومند و آرامش خاطر و وقـار از سیمای او پیداست.

پیداست جامه‌ای که در براو هست وجزییاتی که درین تصویر آمده‌است سندجالبی

---

(۱) Raphaël نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در۱٤۸۳ ومتوفی در۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی ازو در موزهٔ ارمیتاژ هست.

از لباس وآرایش مردانه و زیورهای آن زمانست وشاید یگانه سند معتبر دربارهٔ توانگران وسرکردگان آن زمان باشد .

اینکه تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی درجنگهای گرجستان در برابر ایران شرکت کرده است درست نمی نماید . زیرا که قطعاً وی پیش از مرك یکاترین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورك بوده ودر همان سال باراویکوسکی در مسکو صورت اورا ساخته است. جنك اول آقامحمد خان در گرجستان در ۱۲۰۹ وجنك دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرك یکاترین روی داده است . گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دوسال پس از آن در پترزبورگ ومسکو بوده است بجنك گرجستان رفته باشد واگر دریکی ازین دوجنگ حاضر بوده می بایست درجنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد . این نکته هم ازین جهت بعید می نماید که اگر چون او کسی ، که مردی معروف وبرادر آقامحمد خان بوده ، درین جنك شرکت کرده باشد می بایست نام او را درجریان حوادث بسیار برده باشند وناچار فتحی یا شکستی برای او نوشته باشند وحال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را باو نسبت نداده‌اند ونه تنها در منابع ایرانی بجز همان اشارهٔ مختصر که پیش ازین گذشت نامی ازو نیست بلکه دراسناد روسی وگرجی که درباره این دوره بسیار فراوانست نیز ذکری ازو نکرده‌اند .

دربارهٔ مرك وی پس ازین جنك دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری درمنابع گرجی وروسی نیست وچون پس از مرگ یکاترین درحوادث سلطنت جانشین او پاول وپس از آن هم دیگر نامی ازو نیست دور نیست درهمان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد وپیکرش را بعتبات برده باشند .

مقدمات جنك دوم با روسیه

صلحی که در نتیجهٔ امضای عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود . این عهدنامه بمیانجی گری دولت انگلستان بامضاء رسیده بوده واینکه درآن مرزمیان دو کشور را بدقت وبصراحت معین نکرده وحالی را که لشکریان دوطرف در موقع امضای عهد نامه داشته‌اند میزان قرار داده وهر ناحیه‌ای را که در تصرف یکی از آن دولشکر بوده جزوخاك آن کشوردانسته‌اند پیداست که عمدی بوده است ، زیرا اگر بقطع ویقین خط مرزی را معین می کردند اختلاف ازمیان برمی خاست وشاید اگر همیشه مرتفع نمی شد تامدت مدیدی ازمیان می رفت .

درمباحث آینده سیاست ایران رادرباره افغانستان دربن دوره بتفصیل خواهم آورد . مجملا باید این نکته را در نظر داشت که دولت انگلستان بتدابیرو بیشتر بحیله وخدعه دست

روی قارهٔ بزرك هندوستان انداخته بود . ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه داری درآن کشورداشت بطوریکه زبان‌فارسی زبان‌رسمی دربارهای هندوستان بود وفرهنك ایران درسراسرهند حتی درمیان‌بوداییان وبرهماییان ومذاهب گوناگون دیگرهندرواج داشت ودرمیان‌مسلمانان هندوستان سر چشمهٔ الهام بود ، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی وآسان‌ترین راه لشکرکشی بهندوستان بود نیزانگلیسها را ازتجاوز ایران بخاك هند بیمناك می کرد .

ازدورترین زمانهای تاریخ آسان‌ترین و طبیعی ترین راه حملهٔ بهندوستان جنوب افغانستان وشمال پاکستان امروز بوده است . اسکندرمقدونی در۳۲۷ پیش از میلاد از راه‌آسیای مرکزی وهمین راه افغانستان امروزبهندوستان تاخت . در۶۵۹ میلادی و۳۹ هجری‌لشکریان‌تازی‌ازهمان‌راه‌بهندوستان‌تاختندوسرزمین‌ملتان(مولتان)وسندراگشادند. درسال ۳۶۹ قمری باردیگرناصر الدین سبکتگین مؤسس سلسلهٔ غزنوی ایران بآن سرزمین حمله برد وهمان راه را درپیش گرفت . پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش گرفت وازسال ۳۹۰ تا۴۱۸هفده لشکرکشی بهندوستان کرد وتقریباً هرسال‌زمستان بآنجا می‌تاخت وحتی جانشینان وی پس‌ازآنکه مشرق ایران را ازدست دادند درشمال هندوستان حکمرانی کردند .

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند . در۶۸۹ جلال الدین فیروزشاه خلجی باز از افغانستان بهندوستان تاخت. در۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی باردیگرازهمان راه بهند حمله برد .

درسال ۸۰۰ باردیگرتیمورگورکان ازهمان راه بهندوستان تاخت .

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ظهیر الدین بابر شاهزادهٔ تیموری بازاز همان راه‌آغازحملهٔ بهندوستان راگذاشت وبسرعتی شگرف‌آن دیار پهناور را بگشاد . در۱۱۵۲نادرشاه‌از همان راه افغانستان بهندوستان تاخت. در۱۱۶۱احمد خان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود بهندوستان حمله برد وتا۱۱۸۰ هفت‌باربآن کشورلشکر کشید وتاخت وتاز کرد .

بدین‌گونه‌از زمان‌اسکندرتا پایان قرن دوازدهم‌هجری سی‌وسه بارکشورگشایان مختلف ازراه‌آسیای مرکزی وافغانستان بهندوستان تاخته‌اند ودیگر برای کسی تردیدی نمانده بودکه بهترین راه حمله بهندوستان راه شمال هندست ، چنانکه ناپلئون هم می‌خواست همین‌راه‌را درپیش بگیرد وتسارهای‌روسیه نیز کوشش بسیاردرتصرف‌آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشترمیتوانند بمرزهای هندوستان نزدیك شوند . درین لشکر

کشبها نواحی هرات وسیستان که مانع طبیعی در پیش ندارند اهمیت بسیارداشته‌اند .

بهمین جهتست که سه بارایرانیان هرات راگرفتند و هرسه بـارکارگزاران دولت انگلستان وسایلی فراهم کردندکه هرات ازدست ایران برود و در دست دولت دیگری باشدکه نیروی تاختن بهندوستانرا کمترداشته باشدودرضمن‌قسمتی ازسیستان‌را که‌ازآغاز تاریخ جزوخاك‌ایران بود ازایران بریدندو بافغانستان پیوستندوسپس قسمتی ازبلوچستان را ازایران جدا کردند وپس ازتقسیم هند جزو پاکستان شد .

برای اینکه ایرانیان‌خود از راه افغانستان بهند نتازند یا افغانها را درین کارنیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان درین بوده است که ایران در جای دیگر گرفتـار شود تا نه تنها مجال تاختن بسوی مشرق نکند بلکه از نیروهای آن کاسته شود و وسایل این کار را نداشته باشد . بهترین راه گرفتار کردن ایران از سه سوی دیگر بود : نخست ازسوی نواحی عرب نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایرانرا چندان بخودگرفتار نمیکرد .

دوم ازسوی دولت عثمانی که البته ازتازیان خلیج فارس نیرومندتر بود وازروزی که ترکان عثمانی درمغرب آسیا نیروگرفته بودند هرگاه توانسته بودند بسرزمین‌ایران چه ازمغرب این کشوروچه ازشمال غربی وحتی ازراه گرجستان وارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی اززمان صفویه ببعد ضربت‌های سخت‌درجنگهای با ایران چشیده‌بودند که هنوز بیادداشتند . وانگهی درپایان قرن دوازدهم ودرسراسرقرن سیزدهم روزبروز بیشتررو بناتوانی میرفتند وگرفتاریهای گوناگونشان درجنوب اروپا دیگرمجال بایشـان نمیدادکه با ایرانیان نیزدرمیدان جنك روبروشوند . بهمین جهت دردورهٔ قاجارها چند بارکه حمله‌ای بخاك ایران کردند حمله‌های سبکی بودکه چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دوطرف فراهم نکرد .

سومین راه که بمراتب ازدوراه‌دیگرمؤثرتر بود گرفتارشدن‌ایران درجنك باروسیه بود . سلاوهای روسیه باسرعت عجیبی درتاریخ جهان پیش‌رفته اندکه تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلا درقرن نهم میلادی‌شمارهٔ فنلاندیها نزدیك ده‌برابرسلاوهای‌روسیه بوده واینك نزدیك سه میلیون ونیم‌فنلاندی دربرابر۱۳۳میلیون سلاودرجهان مانده‌است. هیچ نژادی بااین سرعت وتا این اندازه نژادهای همسایهٔ خود را در خود تحلیل نبـرده است .از زمانی‌که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اندتاکنون مرتباً برعدهٔ خودافزوده وسر زمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایهٔ خود را رانده‌و جای آنها راگرفته‌اند ، چنانکه ازشمال فنلاندیها ومللی‌نزدیك وهم خون‌آنها وازجنوب خزرها راکه پیش ازآن ملت پرجمعیتی را تشکیل میداده‌اند ازسرزمین خود رانده‌اند .

درین کشورستانی‌های پیاپی هرچه توانسته‌اند ازسوی شمال وازسوی جنوب بدریا نزدیك شده‌اند و بهمین جهت یکی ازآرزوهای دیرین تسارهای روسیه دست پیدا کردن بدریا های گرم یعنی دریاهای جنوب ومجاور خط استوا بوده‌است تا بردریای آزاد یعنی اوقیانوس هند وازآنجا باوقیانوس کبیر واوقیانوس اطلس دست بیابند . برای همین مقصود منظما دردوسوی مغرب ومشرق دریای خزر بتوسعهٔ قلمرو خود کوشیده‌اند . ازسوی مشرق مانع بزرگی درپیش نداشتند وازرودهای جیحون و سیحون بسرعت گذشتند و درتمام آسیای مرکزی ازیك سو تا مرزهای ترکستان چین یا سین کیانگ وازسوی دیگر تاتر کمنستان پیش رفتند ودرکرانهٔ رود جیحون که ازخاك افغانستان وارد می‌شود ورود مرغاب ورود اترك متوقف شدند .

ازسوی مغرب مانع بزرگی درپیش داشتند وآن کوه‌های بلند وسخت قفقاز بود که مردم باستان آنرا کرانهٔ جهان و کوه قاف می‌دانستند . امااین کوه‌های دشوارگذر را نیزباکمال سرعت و سهولت درپشت سرگذاشتند و بد رفتاری دربار ایران با ترسایان گرجستان نیز بهانه‌ای بدستشان داد که سرانجام بلب رودارس برسند . تنها اندك زمانی از۱۸۰۵ تا ۱۸۱٤ (۱۲۲۰ - ۱۲۲۹ ق .) گاه گاهی گرفتار جنك باناپلئون می شدند بالشکرکشی‌های دیوانه واروی رادفع می کردند. اما باز در همین نه‌سال هربار که در جنگهای با ناپلئون وقفه‌ای یا دورهٔ صلحی پیش می آمد نیروهای تازه نفس بمرزهای ایران می‌آوردند وباایرانیان روبرو می‌شدند .

نقشه‌ای بسیارخام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی بهندوستان ازراه ایران و باهمکاری ایران کشیده بود محال بود بجایی برسد وگرفتاری های گاه بگاه لشکریان روسیه دراروپای غربی فتحعلی شاه را بکلی غره کرده بود و بهمین جهت در ۱۲۲۸ که بکلی از ناپلئون مایوس شده وانگلستان‌هم بروسیه نزدیك شده بود و دیگر چاره‌ای دربرابر خود نمی‌دید بعهدنامهٔ گلستان راضی شد اما بازهمواره در اندیشهٔ آن بود که باروسیه روبرو شود ونواحی از دست رفتهٔ در عهدنامهٔ گلستان را پس بگیرد . انگلیسها هم پیوسته اورا بااین کار تشویق می کردندوچنانکه بعد خواهیم دیدحتی وعدهٔ یاری باومی دادند تاآخرین رمق ایران راهم بگیرند وهرگونه حملهٔ احتمالی باافغانستان وهندوستان ازمیان برود ، چنانکه شد .

درین سیزده سال که درمیان جنك اول باروسیه وجنك دوم فاصله شدفتحعلی شاه پیوسته تهیه‌می‌دید که جنك راازسر بگیرد وسست بودن مقررات عهدنامهٔ گلستان را هـم وسیله‌ای برای این کارمی‌دانست . مخصوصاآنکه در مواد سوم وچهارم تصریح شده بود نواحی شکی و شروان وقبه و دربند و بادکوبه وداغستان وگرجستان و ابخازجزو خاك

روسیه خواهد بود اما با این همه قید کرده بودند که بعدها سرحد کوهها و رود خانها و دریاچها و کشت زارها را بوسیلهٔ مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش را هم در میان خود قرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرد واین نتیجه‌ای بود که انگلیسها از عهدنامهٔ گلستان انتظار داشتند تا بار دیگر ایران را گرفتار جنگ با حریف پرزوری مانند روسیهٔ تساری بکنند و از نیروی آن بکاهند تا این نیرویی که از آن هراسان بودند هرگز در افغانستان و سرحد هندوستان مزاحمشان نباشد.

مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه از زمانی که وارد تاریخ شده و حکومت مستقلی در جهان تشکیل داده‌اند همواره با ایران مربوط بوده‌اند واین روابط که همواره روابط تجارتی بوده گاهی بتاخت وتاز سلاوها برخاک ایران منتهی شده‌است. در پایان دورهٔ صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده است این روابط بشکل دیگری جلوه کرده و درین زمینه عهدنامهایی چند درمیان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقا در دست نیست و آنچه باقی مانده متن روسی آنهاست بزبان روسی قدیم که برای ضبط در تاریخ ایران و اهمیتی که درین زمینه دارد باید بفارسی ترجمه شود.

نخستین عهدنامه‌ای که دردستست درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یا تقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه او ۱۷۳۲ بتقویم گرگورین مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ بسته شده است، یعنی درهمان سالی که شاه سلطان حسین صفوی تاج وتخت خود را بمحمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه درسن پترزبورك منعقد شده پیداست که از جانب شاه طهماسب دوم سفیری بآنجا رفته واین عهدنامه را امضا کرده‌است. متن آن بدین قرارست:

قرارداد منعقد درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳
بنام ایزد توانا

«پوشیده نماند که چون چندین سالیست در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلیحضرت شاه که پادشاه قانونی ایشانست بر خاسته‌اند و نه‌تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه باتباع اعلیحضرت امپراتور روسیه که بنا بردوستی قدیم وقرارداد درمیان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند و آنها را کشته‌اند ومبلغ مهمی از دارایی ایشان را بغارت برده‌اند وچون اعلیحضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنانکه باید از عهدهٔ شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند برآیند، بهمین سبب بود که اعلیحضرت امپراتور سراسر روسیه

بنا بر دوستی واقعی که با اعلی حضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعهٔ کارهای شورشیان و نزدیک شدن ایشان بمرزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحهٔ خود را در برابر شورشیان بکار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی اندازه در زیر فشار سر کشان بود با اسلحهٔ خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلی حضرت شاه لشکریان خود را در آن جا مستقر کرد ولی در ضمن سر کشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پای تخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلی حضرت شاه آن زمان را با همهٔ خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و تنها پسر او طهماسب که بحکم وراثت قانونی پس از پدرش بتخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند و از آنجایی که مایل بود دوستی قدیم در میان دولتین را تجدید کند و بیش از پیش استحکام بدهد از میان چاکران نزدیک و وفادار خود که در اختیار داشت اسمعیل بیک اعتمادالدوله معزز و صدیق خود را بعنوان سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار نزد اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه فرستاد . وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلی حضرت شاه طهماسب را اعلان می کرد بلکه در آن خواهش کرده بودند که اعلی حضرت سراسر روسیه در اوضاع کنونی در برابر شورشیان و دشمنان یاری کنند و اراده کنند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند . و نیز مشعر برین بود که بسفیر و نمایندهٔ سابق الذکر اختیارات تام و تمام داده است و آنرا بمهر خود آراسته که وی قرارداد و موافقت نامهٔ ابدی دربارهٔ یاری با اعلی حضرت شاه در برابر شورشیان منعقد کند .

بنابرین اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر علاقهٔ دوستی که با اعلی حضرت شاه و دولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه این قرار داد را ببندند و قرار داد و موافقت نامه بشرح زیرست :

۱ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه دوستی صمیمانه و دایمی خود را و نیز یاری و تایید عالی شاهانهٔ استوار خود را در برابر شورشیان با اعلی حضرت شاه طهماسب وعده می دهد و برای سر کوبی شورشیان و حفظ اعلی حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کند هرچه زودتر باندازهٔ لازم سپاه سوار و پیاده بکشور ایران بفرستد تا در برابر کسانی که بر اعلی حضرت شاه شوریده اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنها را شکست دهند و اعلی حضرت شاه بآسایش بر مملکت ایران حکومت کند .

۲ـ در برابر این اعلی حضرت شاه شهرهای دربند و باکو را با تمام زمین‌ها و جاهایی که باین دو شهر بسته است و در کنار دریای خزر جای دارند و نیز ایالت گیلان و مازندران و استراباد را برای تصرف و تصاحب ابدی با اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار

می کند واین سرزمین‌ها ازین زمان‌تاجاودان متعلق باعلی‌حضرت امپراتورسراسرروسیه ودرتابعیت اوخواهد بود واعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه‌این نواحی رابدان سبب مایلست بعنوان پاداش بگیرد که سپاهی کـه اعلی حضرت امپراتور برای یاری بـاعلی حضرت شاه‌دربرابر شورشیان‌می‌فرستد درآنجانگاهداری‌شوندزیراکه برای‌نگاهداری این سپاه ازاعلی حضرت شاه کمك مالی نخواهدشد.

۳– چون انتقال عدهٔ لازم اسب برای سوار نظام وتوپخانه وفرستادن تجهیزات و لوازم وخواربارسپاه اعلی حضرت امپراتور که دربرابر شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می‌شود بچنین سرزمین دوری ازراه دریا ممکن نیست و از سوی دیگـر سفیر کبیرومختاراعلی‌حضرت‌شاه‌اعلام داشته است در ایالاتی که باعلی‌حضرت‌امپراتورواگذار کنندعدهٔ بسیاراسب می‌توان پیدا کرد بدین‌جهت‌فرماندهانی که‌برای‌یاری نزداعلی‌حضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار می شود عده‌اسبی که لازم‌دارندبدست‌آورند واگرنتوانند اسب‌فراهم کنند درآن صورت عدهٔ‌لازم اسب ازجانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد وبهای‌آن بموجب تقویم ارزیابان خواهد بود ودرهرحال نباید بهای‌آنها ازدوازده روبل بیشترباشد واما دربارهٔ شتربرای حمـل لوازم اعلی‌حضرت شاه وعده داده است که‌بی کرایه ومجاناً هرچند شتر که لازم باشد در سرحدبدهد. برای‌خوراك‌این‌سپاه‌اعلی‌حضرت‌شاه‌وعده می‌دهد هنگامی که‌برای‌سرکوبی شورشیان‌می‌روندنان‌وگوشت‌ونمك‌رادرسراسرراه‌آماده کند، باندازه‌ای که‌احساس‌تنگی نکنند واعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه باید دربرابرآن نان و گوشت ونمك بهایی بپردازد وبموجب موافقتی که درین قرار داده شده است بدین ترتیب خواهد بود: برای هر یك من گندم بسنك شاه‌ده کوپك، برای یك من گوشت‌گاو بسنك شاه پنج آلتین ویك کوپك، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من بسنك شاه وزن نداشته بـاشد یك روبل، برای یك من نمك بسنك شاه دو کوپك. و اگر هنگامی که سپاه رهسپارخواهد شد بهای آنها بالاترازآنچه درین قرارداد قید شده‌است باشد درین صورت اعلی‌حضرت شاه باید اضافهٔ بها را ازقیمت مقررازخزانهٔ خود بپردازد. برای آنکه وقت تلف نشود بمحض بازگشتن ورسیدن سفیر کبیر ونمایندهٔ‌مختارسابق‌الذکراعلی حضرت شاه بکشور ایران برای ذخیره کردن‌آنچه لازم خواهد شد تدارك لازم بعمل خواهدآمد.

٤– ازین پس تا جاودان در میان اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه واعلی حضرت شاه ودولت ایران دوستی برقرارخواهد بود واتباع هر دوطـرف همیشه اجازهٔ دایمی خواهند داشت بهردو کشورسفر کنند ودرآنجا بمیل خـودآزادانـه زندگی کنند وبازرگانان خود را بآنجا بفرستند وهرموقع بخواهندآزادانه برگردند و

دربن کارهیچ گونه مانعی نباید پیش آیدوزحمت‌فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند بکسی آزاری برساند ازسوی اعلی حضرتین کیفرسخت خواهد دید .

۵ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه‌ودولت ایران باشد ودشمن‌دشمنان شاه ودولت ایران ووعده می‌دهددر برابر آنها یاری کند و بدبهیست‌ازسوی کشور ایران این‌دشمنی ازهرجانب که باشد اعلیحضرت شاه همین وعده را متقابلا باعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه میدهد» .

☆☆☆

پیداست در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج وتخت خودرا دراصفهان بمحمود افغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که درهمان گیرودارازاصفهان گریخته بود و دربرابرافغانها ازدولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پترکبیر که دو سال پس ازیــن واقعه درگذشت نیزدربرابرمخالفان خود و افغانها که اصفهان پای تخت ایران راگرفته بودند یاری خواسته واسمعیل بیك اعتمادالدوله را بسفارت بپترزبورك‌فرستاده‌ووی این عهدنامه را ازجانب شاه طهماسب که درآن زمان بیاری فتحعلی‌خان قاجارادعای‌سلطنت وجانشینی پدر را داشت در۱۳سپتامبر۱۷۲۳مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ امضا کرده وشاه طهماسب نواحی دربندوباکو و گیلان و مازندران و استراباد را بامپراتور روسیه واگذار کرده است .

عهدنامهٔ دوم شش‌سال پس ازعهد نامهٔ اول درشهررشت‌درتاریخ ۱۳فوریه ۱۷۲۹ ازتقویم ژولین یا اول فوریه‌آن سال ازتقویم گریگورین مطابق با دوم رجب۱۱٤۱ در میان‌اشرف افغان که‌از۱۱۳۷پس‌ازدیوانه شدن محمودتا ۱۱٤۲ برایران‌مسلط بوده است وپتردوم‌امپراتور روسیه که از۱۷۲۷تا۱۷۳۰ (۱۱٤۰ـ۱۱٤۳ق.) پادشاهی کرده است بسته‌شده ومتن‌آن بدین‌گونه است :

عهدنامهٔ منعقد با اشرف دررشت در ۱۳فوریه ۱۷۲۹

بنام خداوند قادر متعال

«بنام ایزد قادرمتعال و بخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیراعلام میشود : چون‌اعلی حضرت امپراتورپتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا با طرف دیگریعنی پادشاه سعادتمند اصفهـان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین ها و غیره و غیره وغیره همسایه است باارادهٔ خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که‌دارای جنبهٔ نظامیست وجلوگیری ازاستعمال اسلحه هردو کشوردربرابریك دیگربرقرار کرده است نمایندگان تعیین شدند . ازسوی اعلی‌ـ حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره عـالی جناب‌آقـای

محترم سرلشکرواسیلی لواشوو (۱) دارندهٔ نشان سنت آلکساندر (۲) فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان وفرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزرودارالمرزو از سوی پادشاه بسیارسعادتمند اصفهان وممالك اراضی وغیره وغیره وغیره سپهسالار بسیارمعتمد وبسیارمحترم محمدصیدال خان وبیکلربیکی ومحترم‌ترین عالی جنابان مستوفی‌عالی‌خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان وحاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم ودولت‌های کشورهای معظم واتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی ودایمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامهٔ دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود :

۱ـ تمام زمین‌ها وشهرها باتمام متعلقات آنها که درایران بطرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند بترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود .

۲ـ اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه ازسوی دولت معظم خودداراده کرده‌است که ایالت استراباد ومازندرانرا که ازایالات ساحلیست بمناسبت دوستی دیرین که‌امپراتور روسیه نسبت بایران دارد بایران واگذار کنداما بدین شرط حتمی واستوار که این‌ایالات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود واگر این شرط را مورد بی اعتنایی قرار دهندایالات‌مزبور باهمهٔ متعلقات آن‌دوباره تاجاودان و بطورتجزیه‌ناپذیر متعلق بامپراتوری روسیه‌خواهد شدواین قرارداد نقض خواهد شد .

۳ـ سرحد دوطرف درمیان ایالات و زمین‌ها و شهرها وهمهٔ متعلقات سابق آنها بدین گونه خواهد بود : از بالای دربند ازسوی دریا بداخل زمین‌ها وازآنجا تارودکرو تا مصب رود ارس که‌باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرارداده است و ازرودکرتامصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق بامپراتوری روسیه که بلافاصله وازخطی که از بالا می گذرد با ایالات ساحلی دیگرازروی کوه‌ها پیوستگی دارد ونواحی ماسوله وشفت و کهدم وتمام دارالمرزبا سرحدات‌ایالتی سابق خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچ گونه بحث واعتراض‌باقی بماند وقابل‌نقض نیست‌وازمحل انتهای این نواحی پس ازعبورازشفت ازسرحدات‌آنها تاشاهراه واقع درمیان گیلان وقزوین‌درمیان کهدم وزیتون رودبار تامحل‌نقله بر که‌در آنجا کاروانسراهست‌وآن کاروانسرا درطرف متعلق‌بروسیه‌باقی می‌ماند وازنقله‌بر و کاروانسرا هم از روی رود خانهٔ سبدور میگذرد وازبالای‌کوه‌ها مستقیماً بی‌انحراف بهیچ سویی بمحل دلی مای دردامنهٔ کوه ماکلاش

Vssili Lévachov (۱)
Saint - Alexandre (۲)

بآبادی سرداب وازسرداب هم بخط مستقیم از بالای کوه‌ها بی انحراف بهیچ سویی در کوه بمحلی که مرزمحال سمام واشکور وتمیشان با یك دیگر پیوسته می‌شود . این محل باید نقطهٔ مرزی باشد وازمحل تقاطع خط مرزی ازمحل اشکور بگذرد وتا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرز های جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سرداب وازسرداب هم تامحل تلاقی خط مرزی وازآنجا تا تنکابن هرجاکه می گذرد اگر ازوسط هرمحال یا بلوك یا ده یا زمین وجنگلها بگذرد بایدآن محل در میانه تقسیم شود وهر مقدارزمین درهرطرفی ازآنها باقی بماندتاجاودان متعلق بآن طرف خواهد بود وازمحل تلاقی خطمرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید بطرف مرزتنکابن میرسد وازآنجا هم پس ازعبورازسرحدات ناحیهٔ تنکابن تاکنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و بهمین گونه از بالای دربند بخط مستقیم تا مصب رود ارس بنابرسرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبارخواهد بود واز مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محلهای سابق الذکرمطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که‌سابقاً تعیین شده ودرناحیهٔ کهدم‌هم شاهراه مذکوراز گیلان بقزوین که‌درمیان کهدم وزیتون رودبارواقعست تا محل نقله برو کاروانسرا وازنقله بروازکاروانسرا تامحل سرداب‌وازسرداب تامحل خط مرزی‌سابق الذکر و ازمحل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن‌مرزهای کوهستانیست که سرحد جدید ازآنجاخواهدگذشت‌وازآنجاهم‌درامتداد سرحدات تنکابن‌تاکناردریاخواهد بود . ازسمت چپ‌بطرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همهٔ متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه وتاجاودان‌درتملك امپراتوری روسیه خواهد بود. ازسمت راست‌درداخل‌اراضی ازجاهایی که‌پادشاه‌سعادتمنداصفهان‌درایران‌ومالك بسیاری ازاراضی درتصرف‌خود دارد درتملك در باراصفهان‌خواهدبودوتاتصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازپادشاه سعادتمند اصفهان‌ومالك بسیاری‌ازاراضی هیچ کس بهیچ‌گونه حق ورود بدان‌نواحی وارتباط‌کتبی باآنجا را نخواهدداشت.

٤ـ بنا برمعمول سابق سفیران و وزیران مختارو کسانی که از طرفین فرستاده می‌شوند وازهردوطرف پیش ازوقت عبور آنها را بفرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه وآسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری ازیشان خواهند کرد وپس از انجام کارهایی که بایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

٥ـ نامه‌های دوستانهٔ طرفین معظمتین با القاب وعناوین کنونی‌معتبرخواهد بود و اگرمالکین معظمین ازهردوطرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکاربرند این کار باید اساس‌استواری داشته باشد وهیچ‌یك ازدوطرف حق نداردعنوان

نواحی واراضی ومتعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند درالقاب خـود بگنجاند ونیز سکه تازه‌ای بزند .

۶ـ دربارهٔ نزاعها ودشمنی‌هایی که درمرزها بین مردم طبقات مختلف روی میدهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح ودوستی مقدس که برقرارشده است با حسن نیت ودقت وتوجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند ورعایا درآرامش وآسایش باشند ودرین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت ودقت کنند .

۷ـ اگرازطرفی بطرف دیگرمردمی ازطبقات مختلف بگریزنـد هر دو طـرف فراریان‌را با همهٔ خانواده‌ودارایی آنها باید بطرف دیگر برگردانند وهیچکس حق ندارد جسارت کند وآنها را در زیرحمایت وپشتیبانی خود بگیرد .

۸ ـ برای نفع بازرگانی آزاد وبی‌مانع هردوطرف درمیان طرفین و زمین‌هـای متعلق بآنها ورعایا وسکنهٔ اراضی آنها درخشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم وحقوق سابق بی‌آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود وباید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خود را داد وستد کنند . اتباع روسیه درهمهٔ کشورواراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را ازبازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خودو نگاهداری کالاهای خود خانه وکاروانسراوانبارودکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالا وکاروانها از راه ایـران بهندوستان وکشور هـا و زمین های دیگردرعبور آزاد وبی‌خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند درکشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت‌اختیار کنند و در بازرگانی وسفرآزاد باشند .

۹ـدرصورتیکه یکی ازبازرگانان کشوری‌درکشوردیگر بمیردخانه‌هاوکاروانسراها وانبارها ودکان‌ها وکالاها ودارایی آنها باید بی‌عیب درجایی پنهان بماند وخوب حفظ و نگاهداری کنند وبی‌عیب ونقص بوارث قانونی آنها یاکسانی که ازجانب دربارهای‌معظم یاادارات کتباً برای تحویل آنها معین میشوندآنهاراتحویل بدهند .

۱۰ـ این عهد نامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی باتمام اعتبار وفواید خود تـا جاودان بی‌نقص وخللی حفظ ونگهداری وتصویب میشود وبمهرهاآراسته خواهـد شد و دونسخه مبادله می‌شود وبرای‌تأیید این‌عهدوپیمان صلح دونسخه مطابق یك‌دیگرازهردو طرف تهیه شده است‌وبامضای نمایندگان مختارسابق‌الذکر که‌دارای‌اختیارات تام هستند رسیده‌وبا مهرایشان تصدیق شده ومبادله شده است .

درگیلان درشهررشت در۱۳فوریه درسال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامهٔ سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ ازتقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگوربن مطابق بادهم رجب ۱۱۴۴ بسته شده است. درین زمان هنوز شاه طهماسب دوم دربرخی از نواحی ایران و بیشتردرشمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادر شاه بنام طهماسب قلی خان پیشکاراو بود . درین مدت سه سال که ازعهدنامهٔ دوم می گذشت نواحی که در آن عهدنامه اشرف افغان بروسیه باز گذاشته بودهم چنان در تصرف روسها بود. طهماسبقلی خان که کم کم نیرو گرفته بود بروسها پیشنهاد کرد این نواحی را باز گذارند ودولت روسیه که وی را توانا ونیرومند دید ناچارتسلیم شد واین عهدنامه بهمان مناسبت درمیان نمایندگان انا ایوانوونا (۱) امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ (۱۱۴۳ - ۱۱۵۳ ق .) سلطنت کرده ونمایندهٔ ایران امضا شده وترجمه آن بدین گونه است :

عهدنامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲

بنام پدروپسر و روح القدس

«همه بدانند وآگاه باشند که چند سالیست در کشورایران اغتشاشهای بزرگ روی داده وبرخی ازاتباع آن دولت بردولت مشروع خود برخاسته اند ونه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده اند بلکه باتباع امپراتوری روسیه نیز زیان رسانده اند. ازین روی که عده ای بازرگانان روسی که بایران پناه برده بودند زیان بسیار برده اند و چندین صد هزار (روبل) ازدارایی ایشان بغارت رفته وبسیاری ازیشان وپیشکارانشان را آزرده اند ونیز ازفرمان پادشاه خود سرپیچیده اند واین کاردولت ایران را بخطری بزرگ انداخته است بدین سبب امپراتور بزرگ پتر کبیر که خدای وی را در رحمت خود جای دهد وامپراتور وشاهنشاه همهٔ روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیك ایران بود و چه برای آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان خود را بولایات ایران فرستا وبایشان فرمان داد دربرخی ازین ولایات وشهرها که در کنار دریای خزر هستند فرود آیند یعنی بدان جاها که مردم ازسر کشان سختی بسیاردیده بودند وبرای آن بود که این نواحی ازحملهٔ مسلح سر کشان که برشاه برخاسته بودندووی را مغلوب کرده درامان باشند وایشان آن سر کشان را راندند و در نتیجهٔ این لشکر کشی سلطنت ایران اکنون درآسایش می تواند اصفهان را پای تخت خود کند وشاه برتخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفت های دیگر فراهم کند اینك امپراتریس بزرگ آنا ایوانوونا که فرمانروایی وی قرین آسایشست وامپراتریس وفرمانروای سراسرروسیه است ولشکریان فراوان دراختیاردارد فرمان داده و اراده فرموده است همه گونه یاری با اعلی حضرت شاه بکند وچون ازنیك

---

(۱) Anna Ivanovna

اندیشی آن اعلی حضرت همایون اعلی حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیك بختی اعلی حضرت شاهست و امیدوارست که وی بتواند از همهٔ ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست در زینهار باشد بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً بکسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو(۱) دارای نشان سنت الکساندر از درجهٔ کاوالـر(۲) و آقای بارون پتر شافیروو(۳) مشاردولتی فعلی فرمان داده است وسایل برقرار ساختن و استحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سر کاری خاصه که از سوی اعلی حضرت شاه ایران اجازهٔ رسمی و اختیار تام دارد قراری بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرك خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامهٔ دوستی مؤبد را باین شرایط امضا کردند :

۱ـ همهٔ اختلافات و عملیات خصمانه که تا کنون ازین سوی بایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هردو طرف کاملا فراموش خواهد شد و امیدست که پادشاهان و دولتین علیتین روابط دوستی و همسایگی دیرین را درمیان خود برقرار کنند وازین بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی‌ها را هم اکنون وازین پس از میان بردارند .

۲ ـ طرفین بوسیلهٔ این عهدنامه که بفرمان امپراتریس بزرك روسیه دوستی صمیمانهٔ خود را بظهور میرسانند آنرا اعلام میکنند و از امتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد بوسیلهٔ عهدنامه یا قوهٔ قهریه و با تحمل مخارج گزاف ازجانب لشکریان بدست آورده‌اند و برای رفـاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیونها از کیسهٔ خود خرج کرده اند و از آغاز ورود بایران زیان و خسـارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند وتعهد می کنند که یکماه پس از امضاء ومبادلهٔ این عهدنامه ولایات لاهیجان ورانکوه و متعلقات آنرا بتصرف عالیجاه نمایندهٔ مختار سابق الذکر واگذار کنند ودراختیار کامل شاه ایران بگذارند ومنتظر امضای آن ازطرفین نخواهند شد واما گیلان واستراباد وسایر نواحی کنار رود کور پنج ماه پس از آنکه این قرارداد بامضای شاه ایران رسید و آنرا تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرك در کمال رفاه و آسایشند ومنافع ولایـات کهدم وشفت یك ماه پس از آن وعایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه ماه پس از امضای این قرارداد

(۱) Vassili Levachev

(۲) Kavaler مأخوذ از Cavalier فرانسه بمعنی صاحب درجهٔ دوم نشان

(۳) Baron Petr Chafirov

وتصدیق آن ازجانب اعلیحضرت شاه‌ازتصرف مأموران‌امپراطوری روسیه خارج‌خواهد شدو بتصرف کسی که‌ازجانب‌اعلی‌حضرت‌شاه‌ماموردریافت آن‌خواهدشددرمدت‌پنج ماه‌داده خواهد شد اما ولایات‌ومحال‌دیگر ایران درآن‌سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرك روسیه است واکنون رسماً وبموجب قرارداد دردست ماموران اوست امپراتریس روسیه نمی‌خواهداین‌نواحی راجزو کشورخود کند بلکه قول‌می‌دهدبمحض‌اینکه رفع‌خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی راکه اکنون دارد از کشور خود برانند وآنها را مغلوب خود بکنند وکشور راآرام‌کندآنهارا دراختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات بدست لشکریان امپراتوری‌روسیه دلیلی دیگر بجزخیر خواهی نسبت بشاه ایران‌وپشتیبانی‌ازو نداشته‌است‌تامبادا‌روزی که‌لشکریان امپراتریس بزرك روسیه‌ناگهان ازین ولایات ونواحی بیرون روند مردم چادرنشین کوهستانی که‌درآنجاهستند بامخالفان شاه ایران یار شوند ودوباره نا امنی فراهم‌آورند چنانکه پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده اندواکنون‌درپرتوحمایت‌لشکریان‌امپراتریس‌روسیه‌آسوده‌اند وبرجمعیتشان افزوده شده ونباید که‌آن سرکشان درآنجا راه یابند وبامخالفان دیگر اعلی‌حضرت‌شاه همدست شوند ودوباره انقلابی فراهم‌آورند والبته بمحض اینکه اعلی حضرت شاه ایران زمام امور را بدست‌گرفت امپراتریس بزرك روسیه لشکریان خود را ازین ولایات دیگر ایران که متعلق بایرانست احضارخواهدکردوفرمان خواهد داد که این‌ولایات‌را بی هیچ عذری بدولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرك‌روسیه صلاح را درآن میداند نواحی راکه ناوگان روسیه ماموران‌امپراتریس بزرگ گشاده‌اند وبشاه ایران واگذار می کنند بهیچ وجه بدولت دیگری واگذار نکنندواعلی حضرت شاه ایران‌ازین گذشت امپراتریس روسیه سپاس‌گزار خواهد بود ودوستی وی را خواهدپذیرفت وقول میدهد که دربرابر ازهیچ‌گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳ - بهمین‌جهت وبرای سپاس‌گزاری‌اعلی‌حضرت شاه‌ایران‌ازجانب‌خودوجانشینان خود اعلان می کنند که همیشه با امپراتریس بزرك روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی وحسن هم جواری مؤبد خواهد داشت واجازه خواهد داد در همهٔ قلمرو ومحال کشورش بازرگانان درکمال‌آزادی وآسودگی رفت وآمد کنند وازین پس در برابر کالایی که از روسیه بایران می برند وخرید هایی که دربرابرآن با ایرانیان ودیگران میکنند وآنچه درآنجا می‌خرند ومبادله می کنند گمرك ندهند و بهمهٔ شهر ها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و بعمال گمرك فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك وعوارض دیگر ازبازرگانان روسی نخواهند ونگیرند وبا ارائهٔ نامهای رسمی از حکام نواحی سرحدی خاك امپراتوری که‌این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه

است درهمه جای کشور وقلمرو ومحال متعلق باعلی حضرت شاه این بازرگانان اجازه داشته باشند بی گمرك وارد شوند ونیز اگراتباع روسیه بخواهند ازقلمروو کشوراعلی‌حضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی بهندوستان یا کشورهای دیگر بروند درعبور ومرور ایشان چه از راه خشکی وچه ازراه دریا گمرکی گرفته نخواهد شد وهیچ گونه عوارضی بدولت ایران نخواهند داد وهدایاورشوه‌ای بهیچ‌عنوان ودلیل داده نخواهدشد و امیدست در بارهٔ محاکمه ومجازات درمورد وامها وضررهایی که باتباع روسیه باید پرداخته شود وحکام زیر دست اعلی حضرت شاه‌ایران بایداستیفا کنند همیشه بحق‌ایشان برسند وامیدست هیچگونه بیداد وتعدی را دربارهٔ ایشان روا ندارندو بایشان اجازه‌دهند خانهٔ مسکونی و کاروانسرا ودکانی راکه‌برای بازرگانی خود لازم‌دارند بسازندو کالای خود را درآنجا بگذارند وحکمرانان ایران هر گونه یاری با ایشان بکنند واگر در جایی زیانی بدارایی بازرگانان روسی برسد امیدست در کشوراعلی حضرت شاه ایران فرمان داه شود که دربارهٔ این بیچارگان برای آسایش وتامین‌اجناس ولوازمشان‌اتباع ایران همه‌گونه یاری بکنند ونیز در چنین موارد دشوار فرمان اکید بدهند که در کشتی های شکستهٔ‌ایشان هیچ گونه غارت بعمل نیاید ونیزاگر اتفاقاً‌مرگی برای یکی ازاتباع روسیه درآن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی کم و کاست بدر خواست شرکای ایشان بکسانشان داده‌شود ودربرابر امضای ایشان بی‌نقص تحویل بدهند .

٤ـ درمقابل باتباع ایران‌که درروسیه هستند یا ازآنجا بکشورهای دیگر برای بازرگانی میروند وعده داده می‌شود که از جانب امپراتریس بزرك روسیه از هر گونه یاوری وآزادی دربرابر احکام وسنن روسیه هم چنانکه شایستهٔ اتباع دولت دوستست برخوردار شوند ودربرابرهر گونه درخواستشان باکمال انصاف یاری‌خواهندکرد ودر این زمینه‌ازجانب امپراتریس‌بزرك روسیه‌درشهرها وهمهٔ‌نواحی که فرمانبردارحکمرانان تابع امپراتوری روسیه‌اند دستور داده خواهدشد هم‌چنانکه شایستهٔ‌اتباع دولت دوستست بوسیلهٔ فرامینی که صادر می‌شود در همهٔ نواحی دولت امپراتوری بزرك‌روسیه هر گونه مساعدت باایشان بکنند ودرخواستهایشان‌رابرآورندوازهر گونه حمایت برخوردارشوند ونیزاز جانب امپراتریس بزرك روسیه تعهد می‌شود در بارهٔ بازرگانانی که از کشور شاه ایران بااسناد رسمی ومعتبردولتی برای‌خرید کالاهایی برای‌شاه‌ایران بروسیه‌می‌آیند این کالاها را بپاس احترام بشاه ایران از گمرك دولتی معاف دارند وبنا بررسوم قدیمی لازمهٔ احترام دربارهٔ ایشان مرعی خواهد بودوازیاوری وبذیرایی‌خودداری نخواهندکرد امابشرط آنکه این بازرگانی بنفع مردم ایران باشد تاآنها بدین وسیله بجز برای شاه ایران کالایی بدست نیاورند و کالارا برای بازرگانی خصوصی تحصیل نکنند .

۵- چنانکه پیش ازین ذکر شد ازآغاز سرکشی شورشیان در کشور ایران و قیامشان در برابر اتباع شاه ایران بسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صدها هزار (روبل) دارایی ایشان بغارت رفته و در نتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده‌اند و بدین سبب امپراتریس بزرگ روسیه که ازین گرفتاریهای اتباع باوفای خود متأثر شده است فرمان داده است بپیشگاه شاه ایران عرضه دارند تا در بارهٔ این اتباع امپراتریس بزرگ روسیه که بازرگانان روسی باشند ازجانب اعلی حضرت شاه ایران دادخواهی بکنند واموال بغارت رفتهٔ آنها را عوض بدهند واعلی حضرت شاه ایران هم عقیده دارند که آن دادخواهی بعمل آمده است ولی اظهار می‌دارند که این کار در زمان قیام سرکشان شده اما قول می‌دهند که هرگاه خداوند توانا باو توانایی بدهد که این نواحی را بتسلط خود در آورد در آن هنگام فرمان خواهد داد بداد خواهی آسیب رسیدگان و اتباع امپراتریس بزرگ روسیه رسیدگی کنند و پس از بازرسی چون معلوم شد مرتکب غارت و کشتار اتباع روسیه که بوده است متعهد می شود که دادرسی کند و حکم خواهد داد مقصران یاوراث آنها جبران خسارت اموال منقول یاغیرمنقول اتباع آسیب دیدهٔ روسیه را بکنند.

۶- بدان گونه که روابط دوستی وهمسایگی اقتضا دارد که برای ادامهٔ روابط دوستانه رفت وآمد طرفین تنها درمیان دولتین ودر بارها واقامتگاه وزیران طرفین بنابر اقتضای ارادهٔ شاهانه نباشد بلکه درنقاط مهم کشورهم برای رسیدگی بکار بازرگانان کسانی باشند که درمرتبهٔ قنسولی یا نمایندگی دانا وبصیر باشند وبتوانند درموقع لزوم زیانهایی راکه ببازرگانان می‌رسد جبران کنند ونیزدرمیان ایشان دادرسی کنندوانواع وسایل را بکار ببرند تا بازرگانی توسعه یابد بدین جهت قرار شده است برای اینکه درهردو کشوردردربارومقرآن چه ازجانب دولت امپراتریس روسیه وچه از جانب دولت شاه ایران وزرای مختار بتوانند مقیم باشند وامتیازاتی راکه درخورمقام واهمیت کار و شخصیت آنها مطابق شئون دودولتی که ایشان را انتخاب کرده‌است باشد باید درهردو کشور بآنها مسکن مناسب و وسیلهٔ معاش نسبت بوضع آنها بدهند واما درشهرهایی که لازم خواهدشد برای حمایت ازبازرگانان مقیم باشند اجازه داده خواهد شددرهردو کشور قنسولها ونمایندگانی مقیم باشند و بفراخور مقامی که در دولت خود دارند همه جا بایشان احترام ویاوری بکنند ونیروهای هردوطرف فرمان داده خواهدشد که بایشان احترام بگذارند وازهرنوع بی‌حرمتی وزیان ایشان راکاملا حراست بکنند وچنانکه ضرری بایشان رسید وشکایتی دربارهٔ اتباع یکی ازدوطرف کردند هرگونه دادرسی وحکمیت منصفانه بکنند وبشکایات آنها برسند.

۷- همهٔ مردم ایران واتباع شاه ایران که هنگام ورودواقامت لشکریان روسیه‌در

ولایات و شهر های ایران که پیرو فرمان و تبعیت امپراتوری بزرك روسیه شده بودند بوده‌اند دولت شاهنشاهی نبایدایشان رامقصر بداندتا هنگامی که لشکریان روسیه‌ازآنجا بیرون می‌روند در برابرخدماتی که کرده‌اند بشخص ایشان‌آسیبی نرسد و املاکشان هم از تعرض مصون باشد بلکه کما فی‌السابق مالك املاك ودارایی خود باشند و از مهربانی وسرپرستی شاه ایران برخوردار باشند درمقابل ازطرف امپراتریس بزرك روسیه نیز تعهد می شودکه پس ازامضای این عهدنامه و مبادلهٔ‌آن اتباع شاهنشاه ایران را ازین ولایات باسارت نبرند وپس ازامضای این‌عهدنامه بایشان اجازه داده خواهدشدکسانی که مایلند داوطلبانه وارد خدمت روسیه بشوند ونیزاگر بخواهند ازآن خارج شوند اجازه داده خواهد شد.

۸- واختان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت بامپراتوری بزرك روسیه و شاه ایران‌وفادار بوده وازدارایی خود محروم شده است شاه ایران متعهد شده‌است هنگامی که‌گرجستان کما فی‌السابق درتحت حمایت ایران قرار بگیردکما فی السابق املاک و دارایی‌وی باو بازگردد.

این قرار داد بوسیلهٔ نمایندگان مختار طرفین بسته شد و ازجانب هردو کشور نسخه‌ای بامضای نمایندگان مختار طرفین رسید و بمهرایشان تصدیق شد ومبادله گشت وایشان بعهده گرفتند بااختیارتامی که درین زمینه ازطرفین‌دارند چه ازجانب امپراتوری بزرك روسیه وچه ازجانب شاهنشاهی بزرك ایرن این عهدنامه را هرچه زودترکه‌ممکن باشد امضا کرده‌و بمهردولتی برسانندوارسال‌دارند. دررشت‌درگیلان‌در۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ بامضا رسید ودرضمن نمایندگان مختارامپراتوری‌بزرك روسیه‌تعهدمی کنندکه‌تا چهارماه پس ازمبادلهٔ این عهدنامه آنرا بامضای امپراتریس بزرك روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود درین عهدنامه ازوقتی خواهد بودکه این‌عهد نامه بامضای شاهنشاه ایران فرستاده شود وتسلیم نمایندگان امپراتریس بزرگ روسیه بشود.»

عهد نامهٔ چهارم درگنجه در۱۰ مارس ۱۷۳۵ازتقویم ژولین و۲۷ فوریه ازتقویم گریگورین مطابق٤ شوال ۱۱٤۷ بسته شده است. درین زمان نادرشاه باوج ترقی‌خود خوددرسیده بود ودرآستانهٔ‌سلطنت بودوچندماهی بخلع‌شاه طهاسب‌دوم‌مانده بودو نادرشاه بآذربایجان وازآنجا بشروان رفته‌وداغستان‌راگرفته بود. بهمین جهت درگنجه‌این عهد-نامه درمیان وی و نمایندهٔ همان امپراتریس آنا ایوانوونا بامضا رسیده است وترجمه آن بدین‌گونه است :

عهدنامهٔ منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

«سپاس خدای را که دوستی درمیان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت درمیان آنهارا برای آرامش همیشگی هردودولت فراهم کرده ودرود ابدی بر پیامبری که با نوشتهٔ خود ازخداوند مسیح پسرمریم خبرداده است، باو پناه می بریم وازو آمرزش التماس داریم . بدین گونه برهمه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران (فارس) ازتاخت وتازلشکریان دشمن لگد کوب وویران شده بود و سرکشان در آنجا بیدادگری بسیار کرده بودندوازهرسوی مزاحمت فراهم آورده بودند وبدخواهان ازهر راه می کوشیدند باستمگری خویش وسایل انقراض کامل آنرا فراهم آورند و درهای نعمت رابروی مردم ببندند اما خداوند توانا که بقدرت خود که همه کس‌را مشمول‌عنایت خویش قرارداده است ومردم ایران رانیز ازآن برخوردار کرده است مرا نیز ازلطف عمیم خودبهره‌مند کرده است بدین گونه بالشکریان فراوان از شهر پای تخت خراسان برای تنبیه وسر کوبی دشمنان برخاستم وبسعی من‌شهراصفهان و نواحی دیگر از دشمنان پاك شد واگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار وتباه ناشدنی در میان امپراتوری روسیه ودولت ایران راازمیان ببرند وبدعت‌های نادرست پدید آورده‌اند که گویی امپراتوری روسیه ولایاتی راکه ازایران گرفته‌است مانند نواحی دیگرمی‌خواهد درتصرف خود نگاه دارد وبوسیلهٔ این تهمت‌ها خواستار دشمنی‌درمیان دو دولت بودند. اما برهمه واضح ومخصوصاً براهالی ایران مبرهنست که بچه سبب امپراتور بزرك اعلی حضرت پتراول که خدایش بیامرزد شهرها وولایات ایران رامتصرف شد وتامدتی در تصرف خود داشت اما پس ازچندی که‌موقع رامناسب دید برای‌اثبات حسن نیت ودوستی صمیمانهٔ خود و بطلان دروغهایی که بنا روادرمیان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان وولایات آبادان دیگر راکه ازخزانهٔ روسیه اداره می‌شد بی‌آنکه اجباری درمیان باشد بدولت ایران واگذار کرد . وبدین گونه بنفع مشترك‌دولتین علیتین و برای آنکه دوستی حقیقی که درمیان بود تاجاودان برقرار بماند ودر آینده نیزاین دوستی توسعه یابد وبیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند . وبدین جهت کنیاز (۱) سرگی گالیتسین (۲) رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختارصاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون درایرانست بفرمان عالی و باداشتن اختیارات‌تام

---

(۱) Kniaz شاهزاده (۲) Serguey Golitsine از خانوادهٔ بسیار معروف شاهزادگان لیتوانی .

ازجانب امپراتریس بزرك روسیه بامن دربارهٔ قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد واتحاد همیشگی درمیان دولتین برقرارشد وامیدست که این عهدنامه تاجاودان از هرخللی مصون باشد .

مقدمه ـ اگردر رشت ازطرفین درعهدنامه‌ای که منعقد شده مقررشده است که شهرهای باقی مانده مانند باکوو دربند درتصرف روسیه تاموقعی باقی بماند که دولت ایران ازدشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرك روسیه بواسطهٔحسن نیتی که نسبت بدولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود وبهترین راه رادرین زمینه بیابد و بنزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی ازخاك ایرانرادردست خود نگاه دارد وتنها از راه عنایت شاهانه ولطف عمیم خود خواسته‌است پیش ازآنکه آن‌موعد برسد شهرهای باکوودربندراباهمهٔ متعلقات ومضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و بمحض اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده‌است : شهر باکو بامضافات آن در ظرف دوهفته وشهر دربندومضافات آن تا سرحد سابق درظرف دوماه پس ازانعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش‌ازآن از لشکریان تخلیه خواهد شدوداغستان و نواحی دیگرکه جزو شمخال و اوسمی هستندکما من‌السابق درتحت‌تصرف دولت ایران خواهدبود .

مواد این عهدنامه چنین مقررمی‌شود :

۱ ـ دربرابراین مهربانی ودوستی که امپراتوری‌روسیه می کند دولت ایران‌متعهد می شود همیشه اتحاد خود را باامپراتوری روسیه محترم‌بشمارد ودوستان روسیه را جدا دوستان خود ودشمنان آنرا دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلك مدار وارد جنك شود این هردو دربار بزرك باآن جنك راآغاز کنند ودر هرمورد یاوریك دیگر باشند و شهرهای باکوو دربند بهیچ وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همه گونه کوشش بکنندکه درتحت تسلط دولت ایران بمانند واگربرخی ازاهالی این‌شهرهاکه درتحت تبعیت وخدمت امپراتریس بزرك روسیه وامپراتوری روسیه باشند ودرنتیجهٔ وفاداری خود بآنجا باز گردند دولت ایران هیچ گونه آزار دربارهٔ ایشان روانداردوآن‌کار رادلیل بی وفایی نسبت بدولت ایران ندانند . امیدست صومعهٔ نصارای‌گرجی که در دربند هست هم چنان درمقررات‌خود آزادی داشته باشد وآنرا ویران نکنند واجازه دهند در آنجا بنا بر دین مسیح بعبادت بپردازند وهیچ کس زحمتی برای‌کارکنان آن‌که ازروحانی وغیر روحانی بیش از شش تن نیستند درعبادت ایشان فراهم نکنند وهیچ گونه ستم بآنها روا ندارند .

۲ـ نفع ایرانیان در ینست که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران ودشمنان خود را برانداز ند و بحال سابق باز گردند و نیز بامپراتوری روسیه نشان دهند که کما فی السابق خطری ازجانب ایشان متوجه نیست دولت ایران خواهد کوشید بهر گونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده‌است با اهتمام وسعی فوق العاده دنبال کند تا از یشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً ازدولت ایران مجزی شده و گرفته‌اند بآن دولت بر گردانند و از دشمنان بگیرند وتا همهٔ آنها کما فی‌السابق بدولت ایران مستردنشده است قرارصلح نگذارند واما بکیفرخدعه‌ای که از ترکان سرزده‌است آن جنك رادر داخل دو کشور خود ادامه دهد وتا وقتی که دولت ایران همهٔ ولایات خودرا پس‌نگرفته است در جنك بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضامی کند.

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند پیش از آنکه بایك دیگر گفتگو کنند بهیچ مذاکره‌ای باترکان وارد نشوند واگر کار بآنجا کشید که اسلحه درین مورد بکار برند یا بابعالی بطیب خاطر همهٔ آن ولایات گرفته شده رابدولت ایران مسترد دارد وصلح با این دولت رابهمان اساس سابق برقرار کند درین حال دولت ایران تعهد می کند درین مصالحه دولت امپراتوری روسیه رانیز شریك بداند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قرار دادی دارد که بنابرآن وظیفه دارد همهٔ‌دشمنان روسیه رادشمن‌خود بداند وباتمام کسانی که بخواهند باامپراتوری‌روسیه جنك داشته باشند دولت‌ایران وظیفه دارد باآنها وارد جنك‌شود ومصالحه‌را بااین‌توضیح برقرار کنندو بی‌آن قراری‌نگذارند واگروقتی درمیان امپراتوری روسیه و بابعالی درآتیه‌کار بعهد نامه‌ای برسد درآن حال نیز بهمین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران رانیز در آن دخیل خواهند کرد.

٤ـ درعهدنامه‌ای که دررشت درمیان دودربارمنعقد شده (۱۲ژانویه ۱۷۳۲) بجز موادی که پیش‌ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود و کلمه بکلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می‌شود واستوارمی گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت.

ﻫـ چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت بر پایهٔ استوار برقرار گردد واتباع طرفین هیچ گونه اشکالی درفرستادن کالا نداشته باشند واین لازمهٔ نفع طرفینست باین جهت دولت ایران تعهدمی کند ازین بعد با بازرگانان روسی بنابرمقررات عهدنامهٔ رشت وارد دادوستد شود و بایشان و کشتی‌هایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها و کرانه ها وباراندازها بایستند و کالای خودرا بهر جابخواهند خالی کنند و درآنجا گرد آورند و

بجاهای دیگر ببرند و کسی‌مزاحم بازرگانی‌ایشان نشود وستمی روانداردواگرفرامینی بعهدهٔ شهرهایی که این بازرگانان روانهٔ آن هستند فرستاده شده که‌مغایر بامفاد عهدنامهٔ رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و بآنها رفتار نکنند و باید درین‌زمینه بوسیلهٔ‌فرامین دیگرمقرردارند که مفاد عهدنامهٔ رشت درهمه‌جا عملی‌شود وبهمان‌گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران بموجب مواد همان عهد نامهٔ رشت رفتار خواهندکرد ودربارهٔ اتباع ایران درامپراتوری روسیه بهمان‌گونه رفتار کنند که بااتباع‌دولت‌دوست رفتار خواهندکرد . برای آنکه فایدهٔ این عهدنامه بیشتر باشد و ازین پس بازرگانان روسی بتوانند آنچنانکه باید درکارخود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرك‌روسیه لطفاً قنسولی مأموررشت خواهد کرد وبزودی از دربارعالی روسیه با اعتبارنامهٔ لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و ازجانب ایران پذیرفته خواهد شد وفرمان‌لازم‌دربارهٔ وی صادرخواهدگشت .

٦- بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین امپراتریس روسیه پیش ازهر وظیفهٔ دیگر بنابرعدالت پروری خود وبپاس نمایندگی که این بندهٔ درگاه داشته است فرمان‌داد اسیران این طرف نه تنهاکسانی راکه درحال حاضر در اسارت هستند بمیرزا کاظم نمایندهٔ مختارایران مسترددارند بلکه درسراسر کشور خود فرمانی صادرکنندکه اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن بایران بیاورند و بهمین‌گونه همهٔ اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را بهراندازه که در هرجا باشند بروسیه برگردانند و درین زمینه بهمه‌جای‌ایران فرامین‌فرستاده شودواماکسانی که ازین بعد ازدوطرف دوربشوند باید آنان را طرفین دستگیرکنند ومسترد دارند .

۷- این بندهٔ درگاه عالی‌جاه با نمایندهٔ مختارنام برده که ازدربارهای عالی خود اختیارداریم درمواد این‌عهدنامهٔ اتحاد موافقت کردیم و برای آنکه‌تا جاودان آنراتأیید کنیم بمهراعلی‌حضرت شاه ظل‌الله مزین‌شده و بنمایندهٔ عالی‌مقام مذکورتسلیم شده‌استو درمدت پنج‌ماه پس‌ازامضای این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و همهٔ مواد آن باجری گذاشته خواهد شد وبامضای مسئولین دیگر خواهد رسید و بحضور امپراتریس بزرك فرستاده خواهد شد واین بندهٔ درگاه متعهدمی‌شود آنرا برساند .

پایان - برای اطمینان ازین عهدنامهٔ اتحاد مقررشده است دردونسخه مطابق‌یك دیگرتهیه شود وهردوآنها بمهربرسد و مبادله شود .»

پیداست که ازطرف ایران‌این‌عهدنامه‌با موافقت نادرشاه که درآن زمان هنوزبنام طهماسبقلی‌خان معروف بوده است بامضارسیده است . درآن زمان‌نادرشاه درقفقاز بوده ودولت ایران ودولت روسیه هردوبا دولت عثمانی در جنك بوده‌اندو درین عهدنامه با

یك دیگر در برابر دولت عثمانی اتحاد کرده‌اند . نیز پیداست سیاست روسها چنین اقتضا می کرده است که از جانب ایران که در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده شود تا بتوانند بیاری ایرانیان از عهدهٔ ترکان عثمانی برآیند و نفع ایران نیز درین بوده است که در اتحاد با روسیه نواحی از دست رفته را پس بگیرد و بوسیلهٔ این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیز از خود دفع کند .

☆☆☆

رابطه‌ای که با این عهدنامه نادرشاه با دربار روسیه بهم زده گویا تا مدتی دوام داشته است ، زیرا که دو نامه از زمان وی بدستست که بکارگزاران دولت تساری نوشته اند :

نخست نامه‌ای که پیداست بیك تن از وزیران و شاید صدراعظم روسیه نوشته باشند و در آن جلوس یکی از پادشاهان آن سرزمین را تبریك گفته‌اند . چون نادرشاه از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ سلطنت کرده و آنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از ۱۱۴۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج سال پیش از جلوس نادر بپادشاهی رسیده و هفت سال پیش از کشته شدن وی در گذشته است پیداست که این نامه را از سوی نادرشاه در جلوس وی ننوشته‌اند و ناچار در جلوس جانشین وی نوشته اند .

پس از مرك آنا ایوانوونا نخست ایوان (۱) ششم اندك زمانی پادشاهی کرده است و وی را خلع کرده اند و پس از و در سال ۱۷۴۱ م. (۱۱۵٤ ق.) یلیزابتا پتروونا (۲) بتخت نشسته و از ۱۷٤۱ تا ۱۷٦۲ م . (۱۱۵٤-۱۱۷٦ ق.) امپراتریس روسیه بوده‌است و این نامه را از دربار نادرشاه می بایست در تبریك جلوس وی نوشته باشند چنانکه از القاب و عناوینی که در آن آمده پیداست که زن بوده است .

متن این نامه در مجلهٔ ارمغان (۳) بدین گونه چاپ شده‌است : «جناب وزارت مآب، ایالت و شوکت پناه ، حشمت و جلالت دستگاه ، رکن رکین دولت ابدمدت ، حصن حصین ملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم رفع الله قدره را بعد از طی تعارفات آنکه: مکتوب آداب اسلوبی که مشعر بر جلوس میمنت مأنوس حضرت خورشید طلعت، زهرهٔ برج سلطنت و کامگاری و درهٔ درج عظمت و شهریاری براورنك موروثی و صرف همت پادشاه والاجاه معزی الیها براینکه آثار محبت واتحاد زیاده بر ازمنهٔ سابقه بین دولتین عظمتین (٤) بظهور رسد ، نوشته بودند سمت وصول یافت و ازین خبر بهجت اثر کمال مسرت و شادکامی میسر گشته ، ازین که لله الحمد زمام وکالت وسررشتهٔ کفالت آن دولت والا بحیطهٔ اختیار

---

(۱) Ivan (۲) Yelizabeta Petrovna (۳) شمارهٔ ٥ سال ۱۱ ص ۳۹٤-۳۹۵ .

(٤) دراصل : عظیمین

جناب وزیر صایب تدبیر نیك خواه درآمد ، بهجت بـر بهجت افـزود وحقیقت اخلاص و دولت خواهی بمساعی جمیلهٔ آن عالی جاه شایان تقریبات بعرض اقدس اشرف ارفع امجد امنع همایون اعلی ، که جانهایش فداباد ، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه در بارهٔ آن وزارت و شوکت پناه گردید . درین وقت که افسر و دیهیم سلطنت بفر فرق اقبال بادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته ، خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی نیز متعلق بآن می باشد که بهتر از ازمنهٔ سالفه و بیشتر ازایام خالیه رسم محبت ووداد و شرط مصادقت وصفا بین الحضرتین مرعی وملحوظ گردد وهر گاه قبل ازین سبب مساهلهٔ کارگزارانی (۱) ، که متکفل امور آن دولت می بودند، قصوروفتوری در بعضی مواردواقع شده باشد ، معلومست که من بعد بصیقل خیر خواهی زنك زدای آیینهٔ خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاهی گشته ، حق مصافات وشرایط موالات از آن طرف قرین الشرف بتقدیم خواهد رسید ونوعی خواهد شد که محبت واتحاد بین الدولتین بحسن سعی و نیك خواهـی آن وزارت وشوکت پناه ابدالاباد بر قرار وپایدار باشد . بمقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که درین درگاه خلافت مناص داشته باشد مخلصانه اعلام نموده ، قرین انجاح دانند » .

پیداست که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پترو ونا در سال ۱۱۵٤ در نامه‌ای بیکی از درباریان نادرشاه نوشته وجلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده وخواستار شده است که مانند گذشته اتحاد درمیان باشد ووی نیز این پاسخ را نوشته است .

نامهٔ دوم پیداست درجواب نامه ایست که درجلوس یلیزابتا پترو ونا بنادرشاه نوشته شده وآنرا بوسیلهٔ فرستاده‌ای بدربار ایران گسیل داشته‌اند. نام این فرستاده درنسخه ای که در مجلهٔ ارمغان (۲) چاپ شده « ایوان کاتشکین » آمده است و احتمال می رود که نام وی « ایوان گالیتسین » بوده باشد ازهمان خانوادهٔ معروف شاهزادگان لیتوانی که یك تن ایشان سرگی گالیتسین عهدنامهٔ ٤ شوال ۱۱٤۷ را امضا کـرده است . متن این نامه چنانکه درمجلهٔ ارمغان چاپ شده بدین گونه است : « نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف تحیات طیبات مصادقت تضمین ، از کمال محبت ونهایت مودت بجانب نجیب وصوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ، ثریا منزلت ، زهرهٔ زهرای برج سلطنت و کامگاری ودرهٔ دریای عظمت وجلالت وشهریاری وثمرهٔ شجرهٔ ابهت و اقبال وشجرهٔ ثمرهٔ شهامت وجهانداری واجلال ، عمدة الخواتین المسیحیه ، زبدة السلاطین العیسویه ، پادشاه خورشید کلاه ، کیوان ایوان ، خسرو شیرین شمایل ، روشن روان ، ابلاغ واهـداساخته ، مشهود رای بیضا ضیامی دارد که : نامهٔ نامی ومکتوب لازم الاعزاز گرامی ، که مشعر بـرمژدهٔ

(۱) در اصل کارگذارانی (۲) شمارهٔ ۷ سال ۱۱ ص ۵۵۷ - ۵۵۸

جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنك پادشاهی وقرار یافتن حق بمرکزخود بعون وتایید الهی نگاشتهٔ کلك محبت سلك والاشده بود، سمت وصول وورود یافته، باعث شکفتن شکوفهای شکفتگی درحدیقهٔ خاطروموجب طراوت ونضرت چمن(۱) همیشه بهار باطن وظاهر گردید وفی الحقیقه باولویت واستحقاق آن برازندهٔ سریر وافسر بفرمان فرمایی آن دیار، درین وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید واین نوید فرح بخشا بمسامع دوستان رسید، نه بحدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شد، که بدستیاری خامه وتوسط نامه، سمت اعلان وصورت اظهار وبیان تواندیافت وقبل از وصول مکتوب گرامی، که بوساطت ایوان کانشکین، ایشیك وکیل آن دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید، ازغایت محبت بابلاغ نامهٔ مشکین ختامه وتهنیت وتبریك جلوس سعادت مانوس شاهی پرداختیم. ان شاء الله تاج ودیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك وایام جهانداری وجهانبانی بابود وخلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی ومحبت نسبت باین دولت جاوید مدت بهتروبیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود، هر چند قبل ازین از آن طرف، که بسبب بی اهتمامی وسهل انگاری کارگزاران (۲) سالفه، که متکفل امور آن دولت می بودند، لوازم دوستی چنانکه مکنون خاطر ومقصود ضمیرمقدس بود بعمل نیامد، لیکن ازآنجا که بادولت علیهٔ روسیه حرف دوستی بمیان آمده بود ازآن رهگذرها چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم. حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنك زدای کلفت و موجب احیای راه ورسم الفت گردید. معلومست که بمحامد ذات خجسته آیات گرامی در هرباب شیوهٔ ائتلاف مرعی وملحوظ و کشور مودت را ازدست انداز تطاول فتن وفتورمحفوظ خواهند داشت وشرحی که مستبشر تفویض شغل وکالت آن دیار عظمت مدار بایوان کانشکین بدستور سابق وتوثیق او در امور بین الدولتین نوشته بودند وکیل مزبور دربن مدت لوازم دولت خواهی بظهور آورده، بهرجهت منظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد ودرین اوان، که ازجانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه بتجدید وامضای شغل و کار خودسر افرازی یافته است، البته زیاده برسابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست. طریقهٔ مرضیه آنکه پیوسته بمراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد».

جزییات وقایع گرجستان درین دوره

درآثار تاریخ نویسان ایرانی دربارهٔ جزییات وقایعی که درین دوره از زمان

(۱) در اصل: چون (۲) دراصل: کار گذاران.

آقا محمدخان تاپایان جنك اول ایران باروسیه درگرجستان که مهم ترین مرکزحوادث قفقاز وشمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست . ناچار باید بمنابع گرجی رجوع کرد که دربارهٔ حوادث این روزگار دقیق ترست . بهترین کتابی که درین زمینه دردستست کتابیست که م . بروسه مورخ معروف روسی بزبان فرانسه نوشته ودرسه‌مجلد بزرك درسن پترزبورك در۱۸۵۱ و ۱۸۵٦ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است (۱) .

درمجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمهٔ متون گرجی را چاپ کرده از روی اسنادی که ازگرجستان اشخاص مختلف برای اوفرستاده‌اند دنبالهٔ وقایعی‌راکه پس از تالیف متون اصلی روی داده است ازصحیفهٔ ۲۲۸ تا ۳۳٤ نوشته است واز صحیفهٔ ۲٦۰ ببعد مربوط بدورهٔ قاجارهاست وترجمهٔ حوادثی که باتاریخ ایران پیوستگی دارد بدین گونه است :

در۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق .) آقا محمدخان درماه مه (ماه شوال) شهر شوشی رامحاصره کرد زیرا که‌ابراهیم خان‌پسرفناخان‌حکمران آن شهر بروبرخاسته بود . چهار ماه این شهر درمحاصره بود وچون بسیار محکم بود نتوانست آنرا بگیرد . درهمان زمان قزاقان ازترس‌حملهٔ اوگریختند وبسرزمین کرتیل آمدند.درهمان زمان یولون(۲) وآلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون‌بگنجه لشکر کشیده ودرآنجا تاخت و تاز کرده بودند آقا محمد خان بسیار درخشم شد زیراکه جوادخان پسرشاهوردی خان‌چون بکنار رودارس بپیشوازوی رفت ووی باو احترام بسیارکرد وحتی اورا عم خودخواند جوادخان بوی شکوه بردو اورا برانگیخت بکرتیل حمله ببرد . بدین گونه سبب حملهٔ آقامحمد خان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه‌گرجستان بوده بلکه این حملهٔ بشهر گنجه بوده است .

درین زمان‌سولومون (۳)پسر ارچیل (٤)پادشاه ایمرت درتفلیس نزدپدربزرگش بود . آقا محمد خان وارد گرجستان شد ودرکنار رودآق ستافا (٥) درسرزمین‌قزاقان لشکرگاه ساخت . بنهٔ خود رادرآنجا گذاشت وباسی‌وپنج‌هزارتن لشکریان سبك‌اسلحه بتفلیس حمله برد. اراکلی ازدولت روسیه یاری‌خواسته بود اما لشکریان روسی بموقع بیاری اونرسیدند وتنها پادشاه ایمرت سپاهیانی بیاری اوفرستاد . اراکلی در آن زمان درسوقان لوخ درساحل راست رودکور بود و سولومون نیز همراه‌وی بود . وی رییس پیشخدمتان خودگرجاسپ نا تالیشویلی رابا دوازده‌سوار برگزیده بپیش آهنگی‌فرستاد

(۱) M. Brosset-Histoire de la Géorgie, 3 vol. Saint – Pétersbourg 1851, 1856, 1857

(۲) Ioulon (۳) Sololmon (٤) Artchil

(٥) Aghstapha

وایشان بپیشتازان ایرانی برخوردند . پس ازجنك دلیرانه‌ای داویدطاراشویلی وچندتن دیگر کشته شدند .

پس از آن آقا محمدخان سوقان‌لوخ را لشکرگاه خود ساخت و نخستین روز لشکریان ایرانی و گرجی در کرتسانیس (۱) باهم زدوخورد کردند . داوید شاهزادهٔ گرجستان ونوهٔ پادشاه با ایوانه (۲) شاهزادهٔ موخران (۳) وزوراب تزرتل (٤) واوطار(٥)امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنك شرکت کردند . درنتیجهٔ دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند .

فردای آن روزچون مردم ایمرت مردم تفلیس را که ازشهر بیرون آمده بودند غارت کردند دوپادشاه نتوانستند بیش ازدو هزارو پانصد تن ازشهر بمیدان جنك ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس درگرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند ودو پادشاه گریختند و روزسه شنبهٔ ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲٦ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس را گرفتند وتوپخانهٔ پادشاه گرجستان را نابود کردند . برخی تاریخ این جنك را دوشنبهٔ یازدهم نوشته‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است . بنا بر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنك دوم که درمیان کوجور و کرتسانیس درگرفته‌در۱٤ سپتامبر(۲۹صفر) روی داده است وسپس شهر راگرفته‌اند وارا کلی ۲٥ روز بعدبتفلیس برگشته‌است .

درروز۱۱ سپتامبر ایوانه نوهٔ شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشویلی (٦) و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنك کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان دردروازهٔ شهراسیرمی شد و وی رابزو بآولابار بردند . اما شاهزاده داوید چون نمی خواست توپهایش که درکنار کوه طابورجا داده بود بدست لشکریان ایران بیفتد آنها راببدورهٔ ساگوبارانداخت . ناچار سپاهیان ایران تفلیس‌راگرفتند وهمهٔ دارایی پادشاه گرجستان راتاراج کردند . ازآن جمله بازوی او ستاش (۷) ازشهدای نصارای گرجستان بود که درکاخ شاهی جاداده بودند وبرای آن معجزه قایل بودند و نیزتمثال معروفی ازمریم بود .

شهرتفلیس راآتش زدند وعدهٔ بسیاری را اسیر کردند. آقا محمدخان هشت روز درسوقان لوخ ماند . پادشاه گرجستان بمتیولت (۸) در آراگوی گریخت . چون این خبر بآقامحمدخان رسید هشت هزارتن ازلشکریان‌خود رابفرماندهی کلبعلی خان‌حکمران

---

(۱) Crtsanis (۲) Ioané (۳) Moukhran (٤) Zourab Tséréthel

(٥) Othar (٦) Djandiér Djandiérichwili (۷) Eustache

(۸) Mthiouleth

نخجوان روانه کرد و آقاجان کولمانیشویلی (۱) را که ساززن شاه گرجستان بود ودر تفلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه را در متیولت گرفتار کنند. چون بمتزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را بدو قسمت کرد، یك دسته را بگوری فرستاد و بادستهٔ دیگر خود از راه ساگورامو (۲) بآراگوی تاخت. چون بجینوان رسید علی سلطان ازمردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دویست تن ازمردم کنار رود آراگوی ودیگران برلشکریان ایران تاختند وایشان را دربولاچائور پس نشاندند. دسته‌ای که بگوری رفته بودند در کوه کورنالك بایشیك آقاسی باشی طهماسب قافلانیشویلی برخوردند ووی ایشان را برهنه کرد و بر گرداند. درین جنك دو برادر زال وطانانزبریشویلی با دو تن ازازگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را ازخطر رهاندند. اما زنان ایوانه چوچقیاشویلی ودیگران اسیر شدند. چون بااین همه لشکریان ایران می‌خواستند بکسان (۳) بروند درلامیس کانابایوانه نوهٔ شاه برخوردند که این ناحیه دردست وی و کسانش بود و با اندك عده‌ای ایشان‌را شکست داد و گریزاند.

آقا محمدخان هم چنان درسوقان ارخ بود وپادشاه گرجستان را بصلح دعوت کرد باو وعده کرد همهٔ کسانی را که در تفلیس اسیر کرده است آزاد کند وقهرمان پسرمیرزا گورژینا را که درشهر اسیر شده بود نزد وی فرستاد. چون وی بآراگوی رسید بپادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقامحمدخان را بپذیرد وپادشاه هم‌سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی را که از مردم کاخت بود نزد وی فرستاد. آقا محمد خان وی را بخوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود ویکی از پسران خود را گروگان بدهد همهٔ اسیرانی را که از تفلیس گرفته است آزادمی کند وآنچه‌را تاراج کرده است پس میدهد و بدینگونه وی را با این پیشنهاد ها ازسرزمین قزاقان روانه کرد.

می خواست پل گاتخیلی‌خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را ازین کار بازداشت. چون کیخسرو بنزد شاه رفت واو را ازین کار خبرداد باآنکه مردم گرجستان می‌خواستند تسلیم آقامحمد خان شوند چون پادشاه ازدورویی او باخبر بود ومیدانست نمی‌تواند باو اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سرباز زد. وآنگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود وباآن دولت عهد کرده بودنخواست با ایران اتحاد کند.

پیش‌ازآن از کنت ایوان‌واسیلیچ گوداویچ (٤) فرمانده لشکریان‌قفقاز یاری‌خواسته بود وبا دولت روسیه عهد نامه‌ای بسته بود که بموجب آن‌وعدهٔ صریح‌داده بودند که‌اگر دشمنی توانا برو حمله ببرد فرمانده لشکر قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت درین زمان با او یاری نکرده بود.

Ksan (۳) Sagouramo (۲) Aghadjan Qoulémanichwili (۱)
Ivan Vassilitch Goudovitch (٤)

در تصرف تفلیس چند تن از کشیشان سویمون(۱) وایوانه‌واوزوفلی(۲) وخاربیزا(۳) وچند تن زن ومردرا ازمردم کرتیل وسومخت شهید کرده بودند. ودرین میان آمباردنیزا(٤) از زنان تارك دنیارا بتبریز بردند وچون بوی تکلیف کردند دست ازدین نصاری بشوید وی زیر بار نمی رفت او را در کیسه‌ای کردند و کشتند وسرش راله کردند ودر همانجا که کشته بودند بخاك سپردند . سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران اززیارت خاك وی شفا یافته اند .

در ۱۷۹٦ (۱۲۱۰ق) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه‌را محاصره کرد . چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ وتفلیس را بخاك وخون کشیده بودند ابراهیم خان از اراکلی یاری خواست ووی پسرش آلکساندره ونوه‌اش داوید را بیاری او فرستاد . ایشان شهر را گرفتندوتنها نتوانستند ارك شهر رابگیرند وآنرا آتش زدند ودر همهٔ جنگها مردم گنجه شکست خوردند ومردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ ولزگیان شد . سرانجام درماه مه (ذی القعده) اراکلی شخصاً آمد وبیش ازهزار تن اسیر راکه در استیلای آقا محمد خان گرفتار شده بودندآزاد کرد وپس ازآنکه بامردم گنجه صلح کرد ودوباره خراجی برآن شهر بست ازآنجا رفت .

در همین زمان سی هزار تن لشکریان روسی بفرماندهی سرتیپ والرین زوبف(٥) بقفقاز آمدند ودربند وشماخی وباکو وسالیان وشکی وشروان راگرفتند . در سوم ماه مه (۲٥ شوال ۱۲۱۰) این خبر بپادشاه گرجستان رسید وسرتیپ مزبور تاناحیهٔ طالش پیش رفت ودرکهنه شماخی فرودآمد ودرین جنك شهر دربند در۱۱ ماه‌مه (٤ذی القعده) بتصرف سپاهیان روسیه درآمد .

چندی پس ازآن ژنرال زوبف شش هزار تن از لشکریان خود را بفرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف (٦) مامور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند ویك فوج ازسربازان شکارچی را درآنجا پادگان گذاشتند و بازماندهٔ سپاهیان بتفلیس بر گشتند . در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه وقراباغ روی داد و بسیاری ازمردم آن نواحی بکاخت وجاهای دیگرهجرت کردند .

در۲۸ ماه اوت ۱۷۹٦ (۲٤ صفر۱۲۱۰) درطلوع آفتاب ستاره‌ای که برنك آتش بود ودم درازی داشت ومانند موشکی حرکت می کرد ازجانب ایران در آسمان قفقاز پدیدار شد . از بالای دریای خزر گذشت ودر وسط روز درحاج طرخان نمودار شد و درغروب آفتاب درآسمان سن پترزبورك ظاهر شد وازبالای کاخ زمستانی و رودنوا

Ambardnisa (٤) Kharébiza (۳) Osouphli (۲) Suimon (۱)

Alexanbre Michaïlovitch Korsakof (٦) Valérien Zoubof (٥)

گذشت و چون ببالای قلعهٔ سن پیرو پول (۱) که قبرهای امپراتوران روسیه در آنجاست و روبروی کاخ امپراتوری پست رسید در آنجا ناپدید شد.

درهمان سال در ٦ نوامبر ۱۷۹٦ (٥ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول بجای او نشست و وی سپاهیان روسیه را ازشکی وشروان وگرجستان احضار کرد.

چون این خبر بآقا محمد خان رسید ودرین موقع ازجانب خراسان و گرفتن مشهد وگرفتاری شاهرخ پسر رضا قلی میرزا پسر نادرشاه که وی را کور کرده بودند و ضبط دارایی وی وسرانجام کشتن او آسوده شد وچون از تخلیهٔ شکی وشروان و گرجستان آگاه شد دوباره وارد جنگ شد و بشوشی رفت. ابراهیم خان پسر فناخان بشنیدن این خبر ببیلقان گریخت و آقا محمد خان شوشی رامتصرف شد.

می خواست مردم کرتیل راقتل عام کند ولشکریان خود را بدو قسمت کرد و می خواست یك قسمت از آنها را بکرتیل بفرستد و باقسمت دیگر درکاخت کشتار کند. اما مردم گرجستان ازین مصیبت رهایی یافتند و باغوای مصطفی خان حکمران قراباغ وخداداد ویارانش که ازخدمتگزاران وی بودند درشب ۱۲ ژون ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲) در خواب اورا درقلعهٔ شوشی کشتند. برخی گفته‌اند که صادق خان محرك این کار بوده است. مصطفی خان حکمران شماخی بود. آقا محمد خان اورا بحضورخود خوانده بود ومراقب او بود اما دلیلی نیست که وی درین کار دست داشته باشد ونیز صادق خان شقاقی معلوم نیست درین کار وارد بوده باشد. وی ازسران درجهٔ اول سپاه او بودوتنها زودتر ازهمه ازین کار باخبر شد. لشکریان ایران ازین نواحی رفتند وبابا خان برادر زادهٔ وی رابنام فتحعلی خان بسلطنت برداشتند.

درهمان سال طاعون درگرجستان روی‌داد ودرکرتیل و گنجه و قراباغ وشکی وشروان قحطی بجایی رسید که یك کدی گندم که معادل‌دوپوت باشد یك تومان بفروش رسید که درآن زمان معادل ده روبل وچهل کپك بود.

اراکلی پادشاه گرجستان در۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی در۱۲ ژانویه ۱۷۹۸ (۲٤ رجب۱۲۱۲) پس از ٥۲سال پادشاهی‌درگذشت وپیکرش‌رادر مسخت بخاك‌سپردند وپسرش ژیورژی (۲) در ۱٤ ژانویه (۲٦ رجب) بجای او بتخت نشست. وی مردمتدین ودادگستری بود ومردم گرجستان اورا بعدالت بسیارستوده‌اند.

درسال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) بابا خان (فتحعلی شاه) محمد خان قاجار پیشخدمت باشی

---

(۱) Saint Pierre-et-Paul (پترو پاول) (۲) Giorgi

خودرا نزد ژیورژی پادشاه گرجستان فرستاد واورا بتسلیم دعوت کرد وخواستار شد یکی از پسران خودرا بگروگان بدربار ایران بفرستد و باووعده کرد حکمرانی شکی وشروان وایروان و گنجه را بوی واگذار کند . ژیورژی که درآن زمان در ناحیهٔ تلا و بود چون این پیشنهاد راشنید بدرزن خود ژیورژی تزیتز یشویلی (۱) راکه حکمران یکی از نواحی کاخت بود نزدوی فرستاد که اگرشاه ایران همهٔ اسیران گرجستان را که عمش از تفلیس برده است آزاد کند باین کارتن درخواهد داد. چون این فرستاده ومحمد خان بفامباك(۲) رسیدند خبرتازه‌ی از ایران بایشان رسید . فتحعلی شاه وارده آذربایجان شده ودرخوی فرود آمده بود وخبر سرکشی برادرش حسینقلی خان که حکمران عراق بود باو رسید و ناچارشد ازآذربایجان برود . بدین جهت فرستادهٔ پادشاه گرجستان بایروان رفت ومحمد خان هم بایران باز گشت . فتحعلی شاه هم برادر خودرا شکست داد و کور کرد ودرین میان پاول امپراتورروسیه که‌ازین وقایع خبرشد فورا نامه‌ای بژیورژی پادشاه گرجستان نوشت واورا دعوت کرد بایران تسلیم نشود ووعده کرد که درموقع لزوم باویاری کند.

در۱۷۹۹ (۱۲۱٤) داوید جاثلیق گرجستان که خودرا درحمایت دربارایران قرار داده بود ازمحمد خان حکمران ایروان پسرحسینعلی خان‌حکمران ایروان یاری خواست ووی لشکریانی بیاری او فرستاد ودانیال‌را که باو رقابت داشت گرفتار کردو بدست وی سپرد . امپراتور روسیه هم بژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و باودستور داد داوید جاثلیق گرجستان را که بایرانیان پیوسته بودخلع کند ودانیال رابجای او بگمارد وچون روسها این کار را کردند داوید بدربار ایران گریخت ودرآنجا ماند . داوید در۱۳ اکتبر۱۸۱۷ (۱۲ذی الحجه ۱۲۳۲) درزندانی درصومعهٔ اوچ کلیسیا (اچمیادزین) در گذشت .

درسال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه باردیگر ازرسیدن لشکریان روسیه بگرجستان آگاه شد یکی ازسرداران‌خود راباشکریان بسیار بقفقاز فرستاد وایشان‌در نخجوان فرود آمدند وازآنجا بپادشاه گرجستان اخطار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند وتسلیم ایران شود . سبب این بود که اراکلی دردم مرگ وصیت کرده بود که جانشین‌وی‌یکی ازبرادرانش باشد . بهمین جهت‌چون خبررسیدن‌لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژیورژی پادشاه گرجستان ازشولاور (۳) نزد سردار ایران رفت ، زیرا وی ناامید بود که پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسر ژیورژی رابا‌ین سمت می‌شناخت که ازدوسال‌پیش وارد دستهٔ قراولان

Choulawer (۳) Phambac (۲) Giorgi Tzitzichwili (۱)

سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال ماژور باو داده بودند .

بدین گونه درمیان ژیورژی پادشاه گرجستان ودارجان ملکهٔ آن سرزمین که مادر زن او بود و برادران وی اختلاف در گرفت و آلکساندره بتحریك ملکه بایرانیان پناه برد. دارجان ملکه باداماد خود میانه نداشت ودر بسیاری از کارهای کشوری باوا مخالفت می ورزید . اما چون آلکساندره بنخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی باو نکرد و در همان حین بدستور شاه ایران از آن شهر رفت و آلکساندره که تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود .

در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۱ شعبان ۱۲۱۵) ژیورژی سیزدهم پادشاه گرجستان در تفلیس پس ازدوسال پادشاهی در گذشت و بفرمان امپراتور روسیه پسرش داوید بنیابت سلطنت گرجستان بر گزیده شد .

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶) آلکساندر امپراتور روسیه پس ازمرك پدرش پاول درمسکو تاج گذاری کرد ودرهمان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر کرد و پادشاه گرجستان را رسما دست نشاندهٔ خود دانست واین سرزمین را بپنج استان تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت بتاج و تخت روسیه خوردند و ادارات روسی را در آن کشور دایر کردند . از آن روز ببعد امپراتوران روسیه گرجستان رایکی ازتوابع خود دانستند .

در ۱۸۰۲ (۱۲۱۷) آنا ملکهٔ گرجستان که زن بیوهٔ داوید پادشاه سابق بود پس ازمرگ شوهرش بروسیه بدربار آلکساندر رفت و وی را در آنجا باحترام پذیرفتند .

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲ (۱۱ جمادی الاولی ۱۲۱۷) ژنرال پاوله تزیتزیشویلی (۱) از مردم گرجستان که درمیان روسها بنام پاول تسیتسیانف (۲) معروف شده بود ووارد سپاه روسیه شده ودر آنجا بمقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد و بتفلیس رفت و در ٦ فوریهٔ ۱۸۰۳ (۱۳ شوال ۱۲۱۷) وارد شهر شد ودولت روسیه باو دستورداده بود همهٔ شاهزادگان نزدیك بخاندان سلطنتی گرجستان را بروسیه بفرستد. داوید وواختانگ زود تر ازهمه در ۱۸ فوریه (۲۵ شوال) رهسپار شدند. شاهزاده طهمورث (تیموراز) ازترس عازم روسیه نشد و نزد عم خود آلکساندره بناحیهٔ چاررفت . در ۱۸ آوریل آن سال (۲۵ ذی الحجهٔ ۱۲۱۷) مریم ملکهٔ سابق گرجستان با فرزندان خود نیزروانه شد واو را بصومعهٔ بیلوگورود (۳) درناحیهٔ کورسك (٤) بردند ودر آنجا نگاه داشتنند . ملکه دارجان زن

---

(۱) Pawlé Tzitzichwili (۲) Pavel Tzitzianof (۳) Biélogorod

(٤) Koursk

زن بیوهٔ اراکلی پادشاه سابق که بسیار مسن وعلیل بود در تفلیس ماند.

در ۱٦ اکتبر ۱۸۰٤ (اول رجب ۱۲۱۹) تسیتسیانف برای گرفتن گنجه از تفلیس رهسپار شد. جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر روبروی جبیر با او روبروشد اما شکست خورد وبارگ شهر پناه برد ولشکریان روسیه شهر را گرفتند. تسیتسیانف هرچه جواد خان را دعوت کرد تسلیم شود بجایی نرسید. چون میخواست لشکریان خود را در ارگ شهر جا بدهد باو پیشنهاد کرد که همهٔ دارایی او مصون باشد وخوداووارد خدمت روسیه شود. جوادخان چون متکی بمواعید شاه ایران بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسیتسیانف بلشکریان خود دستور داد نردبان بگذارند وارگ را تصرف کنند. بهمین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول شوال ۱۲۱۹) بپای دیوارارگ رسیدند وازدیوار بالا رفتند وارك راگرفتند. آن روز عید بایرام‌اوروج (عید فطر) مسلمانان بود و بامداد روزعید ارك راگرفتند. درین جنگ مردم کرتیل شرکت موثری کردند و شهر راآتش زدند واز مردم گنجه که در ۱۷۹٥ (۱۲۱۰) درتصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام گرفتند وناچار لشکریان روسیه هم درین گیرودار بسیار خشمگین بودند. جواد خان دلیرانه مقاومت کرد ودرجنگ کشته شد. ارك رابکلی نابود کردند وعده ای از مردم شهر راکشتند. درین واقعه چهارصد تن ازسپاهیان روسی جان سپردند. پس از آن تسیتسیانف شهر گنجه را تعمیر کرد وآنرا تابع تفلیس قرارداد ومردمی راکه گریخته بودند بآنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزا بدپول (۱) نام گذاشت، بنام امپراتریس یلیزاوتا الکسئیونا (۲) زن الکساندر اول و این تغییر نام در ٥ فوریهٔ آن سال (٥ ذی‌القعدهٔ۱۲۱۹) رسما پذیرفته شد. چون این‌خبر بامپراتورالکساندررسیدمنصب ژنرالی باو داد و بافسران روسی نیز درجه و نشان داد.

درهمان سال ۱۸۰٥ (۱۲۲۰) در بهار تسیتسیانف بعزم گرفتن‌ایروان رهسپار شد ودرآنجا باعباس میرزا پسر شاه وعدهٔ معدود لشکریان وی برخورد ودرجنگ مختصری ایرانیان‌شکست‌خوردندو بگارنی رفتند. تسیتسیانف ازرودزنگی گذشت وایروان‌رامحاصره کرد. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید(۳) لشکریانی گردآورد وبگارنی رفت.

تسیتسیانف یاور مون ترزور(٤) رابفامباك فرستاد آزوغه برای لشکریانش بیاورد زیراکه در آن نواحی قحطی بود. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید پیرقلی خان از

---

(۱) Yelizabedpol (۲) Yelizavéta Alexeïevna (۳) دراسناد گرجی همه‌جا نام فتحعلی شاه را « باباخان» و «شاه باباخان» ونام عباس‌میرزا را «آباز» نوشته اند

(٤) Montrésor

سرداران خود راکه درقاماباك بود آگاه کرد زیرا وی قلعهٔ قراکلیس راکه آزوغه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود ، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتندنیز در آنجا بود وعده‌ای از مردم اطراف بآنجا پناه برده بودند .

بیر قلی خان‌دستورداده‌بودندکه سپاهیان روسی رادستگیر کنند . یاورمون‌ترزور باعدهٔ معدود سربازان خود درحدود ۱۷ ماه اوت (۲۰جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپارشد ودرجنگی که در۲۱ اوت باشش هزار تن‌لشکریان‌ایرانی کردوی وتقریباً همهٔ سپاهیانش کشته‌شدند . پیش ازآن پادگان قراکلیس دلیرانه ازآن دفاع کرده بودند والکساندره ولیعهدگرجستان از تصرف آن‌خودداری کرده‌بود .

دربن زمان آلکساندره و فارنائوز (۱) و تیمور از (طهمورث) شاهزادگان گرجستان باپیر قلی خان یاوری می کردند وباسواران وچادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی بدربازرسیدند پیرقلی خان‌برایشان حمله برد، کاملاآنهاراشکست داد ، توپی را که داشتند ازیشان‌گرفت وبا اسیرانی نزد شاه‌فرستاد ووی هدایای‌گران بها برای او وشاهزادگان‌گرجی فرستاد و بآلکساندره نوشت که فارنائوز را بآراگوی بفرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه بایروان بیولون (۲) وفارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان براه افتادند نزد وی بروند . چون بجنگل کوچك اولو (۳) درایمرت رسیدند یکی از مردم ایمرت بروسها که در سورام یك فوج بادو توپ داشتند خبر دادکه می خواهند بایروان بروند. گوژیا رامینیسشویلی (٤) پیشخدمت باشی‌دربار گرجستان که بروسها اطمینان دادآنها را دستگیر کندبایك دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مامور شد .

چون سپاهیان روسی بایشان رسیدند درطلوع آفتاب‌روز۲۹ ژون (اول‌ربیع‌الثانی ۱۲۲۰) بریشان حمله کردند ودربن جنگ‌تتیاتارخینیسشویلی (٥) پسر بتزیا (٦) ، فیراو چرکزیشویلی(۷)وداتواکزل(۸)وپسرش کشته شدند وبشاهزاده‌یولون‌نزدیك شدندکه او را بکشند. اما غلام باشی اوداوید آبازادزه (۹) وی را پناه داد وسرنیزه ای که‌یکی ازسربازان‌روسی متوجه کرده بود بشقیقهٔ او خورد . بدین گونه شاهزاده یولون نجات یافت اماگرفتار روسها شد پسرانش لئون ولوراسپ (لهراسب) و شاهزاده فارنائوز

---

(۱) Pharnaoz (۲) Ioulon (۳) Oulew

(٤) Gogia Raminis-Chwili (٥) Tétia Tarkhinis - Chwili

(٦) Betzia (۷) Phirau Tcherkézichwili (۸) Dathoua Kézel

(۹) David Abazadzé

لئون وفارنواز نزد لزگیان رفتند واز آنجا درقاماباك بپسرقلی‌خان پیوستند و برادر وعمشان آلکساندره و برادر زاده وپسر عمشان تیموراز نیز درآنجابودند . بوراسب که جوانی بود بگرجستان پناه برد .

اما تسیتسیانف بی آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست . بیماری وتنگی آزوغه لشکریان وی راسست کرد وناچارشدبامداد روز ٤سپتامبر (۹جمادی الاخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد . از راه کانـاکیرو اچمیادزین وقراکلیس‌در ۲۲سپتامبر(۲۷جمادی الاخره) بتفلیس‌رسیدو لشکریان‌او دوباره ازبیماری از پا درآمده بودند .

روایت‌دیگر دربارهٔ محاصرهٔ ایران بدین گونه است که‌در ۱۸۰۵(۱۲۲۰)تسیتسیانف محمد خان حکمران ایروان‌رادعوت کردتسلیم‌او شود وازاو خواستارشدبگذاردلشکریان روسیه قلعهٔ ایروان را بدست گیرند وخود حکمران شهر ایروان باشد وهمان مالیاتی را که بدربار ایران می داده بدست بپردازد. محمد خان بفتحعلی‌شاه‌خبردادووی فرستاده‌ای نزد تسیتسیانف روانه کرد ونامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید بجنك آماده شود . تسیتسیانف لشکریان خود راگرد آورد وشاهزادهگان ونجبای گرجستان ومردم شهر را باخود یارکرد وبایروان‌لشکر کشید . چون‌بآنجا رسیدعباس میرزا پسرفتحعلی شاه باده هزار سپاهی بیاری شهر تاخت ، تسیتسیانف با او وارد جنگ شد وجنك‌سختی درگرفت . ایرانیان سخت برابری کردنداماژنرال سرگی آلکساندرو ویچ دوچکوف(۱) بی آنکه بوضع مساعد آنها درتخته سنگها و کوه های گـرداگـرد ایـروان اعتنا کند ، سربازان خود را فرمان داد ازبلندیها بالاروند وافرادفوج خمپاره‌اندازان‌قفقازرابآنجا فرستادوبجلگه‌ای‌رسید که‌سپاهیان‌ایران‌درآنجا استحکامات بسیار داشتند. سربازان‌روسی پیش بردند وایرانیان را فرار دادند وایشان را تا لشگرگاهشان دنبال کردند وبرآنجا دست یافتند . دربن‌جنگ کیخسرو آباشید زه‌پسرلئون کشته‌شد که‌تازه از گرجستان بلشکر روسیه پیوسته‌بود. لشکریان‌روس صومعهٔ اچمیادزین وشهرایروان‌راهم‌ازایرانیان گرفتند وبدانجا وارد شدند .

با این همه خان ایروان ومردم شهر درارگ آنجا که‌بسیار مستحکم بود ودشمنان نمی توانست درآن رخنه کند از خود دفاع کردند . عباس میرزا پدرش راازین واقعه‌خبر کرد وخود باصد هزار تن ازلشکریان‌رهسپار شدوچون‌بایروان‌رسیدسپاهیان‌تسیتسیانف را محاصره کرد . هرروز جنگ می کردند ، یاری بلشکریان روس‌نمی رسید ، بسیاری ازیشان از گرما وبدی آب و هوا بیمار شدند ، بسیاری مردنـد ، برای تسیتسیانف تنها

(۱) Sergi Alexandrovitch Doutchkof

۲۶۰۰ سرباز باقی ماند . شاهزادگان واعیان گرجستان که بالشکریان همراه بودندچون این حال را دیدند بنای فرار ورفتن بتفلیس راگذاشتند .

درین میان فتحعلی شاه که راهها راگرفته بود ودر اطراف ایروان می‌جنگید و نمی‌گذاشت لشکریان ازآنجا بگذرند ، برایشان حمله برد وچند تن از آن گرجیان را که می‌خواستند برگردند کشت وبرخی ازایشان واز اعیان شهررا اسیر کردند . در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربلیان (۱) پسر داوید سردارسابارطیانو (۲) بود که اورا هم با سه‌تن ازپسران عمش اسیر کردند ونزد شاه بردند . وی ایشان‌را بتبریزوارومیه فرستاد ودرآنجاز ندانی کرد ودیگران را برخر نشاندند وبرخی راپیاده بطهران بردند . سردار ایوآنه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند ودرپیشاپیش این گروه بردند .

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت‌هزار تن سپاهی بقامباك فرستاد تابر قراکلیس که روسها آنرا مستحکم کرده بودند حمله ببرند وذخیرهٔ گلوله وباروت روسها درآنجا بود .

پیر قلی خان بآنجا حمله برد ونتوانست آنرا بگیرد زیرا که پادگانی از دویست تن سرباز روسی درآنجا بود . اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تاتسیتسیانف بآنجا نرسید کسی ازوخبر نداشت . وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت وگلوله نداشت . یاور مون ترزور را باصد و هشتاد تن سپاهی بآنجا فرستاد که باروت وگلوله وآزوغه بیاورند و رستم پسر ملیك‌آپو (۳) از مردم قراباغ وشست تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توپ با ایشان‌روانه کرد . ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند وبسوی قامباك روانه گشتند . سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد وپیش‌آمد که راه برایشان بگیرد . روسها چون بحمام لی رسیدند جنگ درگرفت وایشان کشته شدند . تنها چندتن وازآن‌جمله ارمنیان اسیرشدند وایشان را با توپها نزد شاه فرستادند که درایروان بود . دراین مورد شاه ازپیرقلی خان‌تشکر بسیار کرد وبرای او خلعت فرستاد .

درین هنگام چون خبر طغیانی از ایران بفتحعلی شاه رسید بازگشت وتسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد ووی بار خود را بست وبتفلیس رفت . فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می‌خواهد وی‌را بکشد وبهمین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد وبطهران بازگشت . درهمین سال ۱۸۰۵(۱۲۲۰) درآن نواحی زمین لرزهٔ سختی روی داد .

Ioané Orbélian (۱) Sabarathiano (۲) Mélik Apo (۳)

درهمین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه باردبیل رفت وابراهیم خان حکمران شوش از نزدیك شدن وی هراسان شد وبگنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آنزمان آنجا بود . ازروسها یاری خواست قلعهٔ شوش راحفظ کند وپانصدتن برای این کار باو یاری کردند. چون فتحعلی شاه بکنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مامور تاختن بگرجستان کرد . چون وی بکنار رود ترتر درقراباغ رسید تسیتسیانف که درگنجه بود خبرشد وهزارتن ازلشکریـان روسی را بفرمانـده یکی از سرهنگان تفنگچیان بمقابله فرستاد . چون ایشان بکورگ رسیدند کار یاگین (۱) که فرمانده آن عده بود ازایرانیان شکست خورد وخود نیززخم برداشت وبزحمت توانست با سی‌سربازی که برای وی مانده بود بگریزد . چون ایـن خبربتسیتسیانف رسید بـا چهارهزارلشکری برایرانیان حمله برد ولی ایشان روسها رادر راهی که در پائین بـود گذاشتند وخود راه بالارا گرفتند ووارد گنجه شدند وهمهٔ اهالی مسلمان آن شهررا اسیر کردند وبتبریز بردند . آنگاه عباس میرزا شخصاً بناحیهٔ شمشادین رفت و می خواست بتفلیس بتازد ، اما این کار رانکرد . فرمانی ازپدرش فتحعلی شاه باو رسید وبازگشت وازراه سرزمین قزاقان بآقستافه رفت . قزاقان دردرهٔ تنگی درمیان کوهستان بروحمله بردند وبایشان آسیب‌رساندند. آنگاه سلیمان آقاج اوغلی‌ازبن‌راه‌یوآنه قافلانیشویلی(۲) راکه درآن زمان نزد عباس میرزا بود ووی باو احترام می کرد وتا این دم همراه او بود فرارداد وقزاقان نیزدرآنجا چندتن دیگری ازنجبای گرجستان راکه درموقع رفتن ازایروان بتفلیس گرفتار شده بودندگریزاندند .

فتحعلی شاه بگیلان رفت زیراکه لشکریان روس از راه دریا بآنجا حمله بـرده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین (۳) بود ، اما پیش از آنکه شاه بآنجا برسد مردم گیلان خودآن لشکریان راشکست داده بودند وایشان ازراه دریـا بباکورفته ودر نزدیکی آن شهرمانده بودند . این لشکرکشی روسها ۳۳ روزطول کشید . تسیتسیانف که می‌خواست حکمران باکورابتسلیم وادارد خواست نخست وی را ازیاری که ممکن بود ازگیلان باو برسد محروم کند ودر ۱۳ ژون ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۲۰) ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی (۴) رابگیرد ووی در ۲۴ آن ماه (۲۶ ربیع الاول) کامیاب شد . دراول ژویه (۴ ربیع الثانی) پیره‌بازار راگرفت ودرآنجا سنگر ساخت ازآنجا ازراه چنان دشواری رهسپار رشت شدکه ازهرسو دشمنان بروحمله می‌بردند و وچون بیشتراسبهای توبخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپهارا خود می کشیدند وسپس

(۱) Karigin (۲) Qaphlanichwili (۳) Zavalichin

(۴) درستون گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته‌اند .

روسها جان بدر بردند و بپیره بازار بر گشتند ، بزودی گرما و ناسازگاری‌هوای گیلان بیماری درمیان لشکریان روس انـداخت و ناچـار در ۲۲ و ۲۳ ژوییه (۲۷ و۲۸ ربیع‌ـ الثانی) ازانزلی رفتند وچندان آسیبی ازایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی‌شاه خود بگیلان رفته یانرفته باشد ودرهرحال چند بارلشکریانی بآنجا فرستاده است.

درهمان سال فتحعلی شاه عسکرخان رابسفارت بدربار امپراتور بناپارت بپاریس فرستاد. امپراتور بنوبت خویش ژنرال لاژار (۱) راباایران فرستاد ووی حامل‌هدایای جالبی بود وهمراه وی شست آموزگارتوپخانه وکارهای نظامی بودندکه مامور بودند سربازان ایرانی راباصول فرانسوی آموخته کنند. شاه ازآن فوق‌العاده ممنون شـد و بناکرد لشکریان وتوپخانهٔ خودرا باصول اروپایی فراهم کند.

درســال ۱۸۰٦ (۱۲۲۰) تسیتسیانف ازرود متکوار (۲) درگنجه گـذشت و بـا لشکریان خود بنوخا رفت. حکمران نوخا محمد حسن خان کور بود که آقـا محمد خان چشمانش رادرآورده بود. تسیتسیانف اورا عزل کرد وجای وی را بجعفر قلی خان از مردم خوی دادکه ازدست فتحعلی شاه گریخت و در محاصرهٔ ایروان بتسیتسیانف خدمت کرده واو را ازمحاصره نجات داده بود. امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان باو داد ویك جقهٔ الماس وبیرقی برای وی فرستاد ودستور داد ازمردم شکی صدوسی هزار سکهٔ طلا خراج بگیرند وبازماندهٔ مالیات رادر اختیار حکمران آنجاگـذاشتند. چـون تسیتسیانف ازآنجا بشماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد واوهـم دربـرابر روسیان مقیم شد وچون همان‌احترامی راکه بجعفرقلی خان کردند باو کردند مالیات سالیانهٔ هشت هزار دوکای (۳) هلندی رابعهده گرفت. تسیتسیانف از شروان گذشت وبباکورفت ، در اندیشهٔ آنکه‌آن شهررابگیردتا ازراه‌آن شهرآزوغه‌ای راکه برای لشکریان گرجستان لازمست ازحاج‌طرخان بیاورد، زیراکه‌درگرجستان خوراك باندازهٔکافی برای‌احتیاجات روسها نبود. چون بباکو رسید در یك فـرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و بحسین خان حکمران شهرنوشت که کلیدهای شهر رانزد او ببرد. هرچه خان ازو التماس کرد وی‌را ازین سرشکستگی معاف دارد ونخواهد که کلیدها را باخود بیاورد تسیتسیانف نپذیرفت سرانجام خان باو نوشت: «چون نگرانی مانعست که بمیان لشکریان شما بروم از شما خواهش می کنم‌بادو تن بارگ شهرنزدیك شوید». پس تسیتسیانف یك یا بقول دیگر دو قزاق برداشت والیسبار (٤) پسر آقابابا راهم همراه‌گرفت تاباخان دیدار کند. وی نیز بادو خدمت‌گزار نزدیك شد، از اسب پیاده‌شدند، یك دیگر رادر بغل گرفتند وچون خان‌کلیدها را بدست اوداد دوخدمت‌گزار وی تفنگ خود را بسوی تسیتسیانف خالی

---

(۱) Lajard (۲) Mtcouar (۳) Ducat (٤) Elisbar

کردند واورا با الیسبار پسر آقا بابا درروز پنجشنبه۸ فوریه۱۸۰٦(۱۹ذی قعده۱۲۲۰) کشتند . سرش را بریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که بیاری مردم باکو آمده بود درست درهمین موقع رسید وچون ازین واقعه خبرشد برلشکرگاه روسیان تاخت وایشان که وسیله بازگشت بگرجستان رانداشتند دربا کو بکشتی نشستند واز راه قزلراز دریا رفتند .

پس ازلشکرکشی بـانزلی کشتی‌هـای روسی دره مـاه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکوشدند بمحض اینکه بآنجا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد وباو تبریك ورودگفت ووی باو نوشت ویـادآوری کرد که سـال گذشته دربرابر ژنرال تسیتسیانف تعهد کرده است فرمان‌گزار روسیه باشد و در ارك شهر پادگان روسی‌را جا بدهد . خان‌نیز منکرتعهدات خود نشد ودوروزمهلت خواست، سپس‌دوماه مهلت خواست بعهدخودوفا کند، ناچار ژنرالدر۱۵اوت(۱۹ جمادی الاولی) بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد . تاسوم سپتامبر (۸ جمادی الاخـره) این کار دربیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد . آنگاه خبرشدند که شاه علی خان حکمران در بند وقبه بیاری محاصره شدگان ارگ آمده است وناچار روسها دست ازمحاصره کشیدند . این خان رادر ۱۷۹٦ (۱۲۱۱) اسیر کرده وسپس‌امپراتور پاول حکمرانی دربند راباو داده بود واز‌تسلیم باکوخودداری میکرد وبهانه‌می‌آورد که این‌شهررامقام بالاتری باو واگذار کرده‌استوزاوالیشین ناچار شد دست ازین کار بشوید . ازسوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان که مشغول گفتگو بود تسلیم روسها بشود نیزدفع الوقت می کرد ناچار تسیتسیانف درپایان ماه نوامبر(پایان رجب (۱۲۲۰) بـدین سوی رهسپارشـد و بژنرال زاوالیشین فرمان داد بپای دیوارهای شهرباکو بـرگردد تا آنجا بیك دیگـر برسند وبازماندهٔ وقایع بهمان‌گونه است که پیش ازین اشاره رفت .

پس از کشته شدن تسیتسیانف درهمان سال کنت ایوان‌واسیلیویچ گوداویـچ (۱) راکه پیش ازآن حکمران خط قفقاز وسرتیپ فرمانده بود بجای وی گماشتند . پیش از آنکه بتفلیس برسد بهابراهیم خان حکمران قراباغ که قلعه ونیروهای خود را دراختیار روسهاگذاشته بود حمله بردند . چون بهیچ وجه منتظراین حمله نبود با خانواده‌اش در بیرون قلعهٔ عسکران درزیرچادر بود زیرا که گرما بسیار سخت شده بود . این حمله را نـایب سـرهنك دیمیتری تیخونیچ لیزا نویچ (۲) بپیشنهاد نینیـا جورا شویلی ملقب بتاوبرا(۳) کرد که پس ازآنکه‌میرآخر وندیم شاهزاده آلکساندره بودباوخیانت کرده

Comte Ivan Vasiliévitch Goudovitch (۱)
Thawbéra (۳) Dimitri Tikhonitch Lisanévitch (۲)

ودرین موقع ازایران بقراباغ آمده بود . درین حمله که شب باتوپ کردند ابراهیم خان راروسها کشتند ووی وزنانش رابکلی نابود کردند وثروت هنگفت او را غارت کردند . مهدی خان پسرابراهیم خان از گوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ راباو بدهد و وی پذیرفت واین سمت راباو داد که در سال ۱۴ هزار دو کای هلاندی مالیات بدهد . لقب ژنرال ماژور وعناوین مخصوص محترمین آن ناحیه‌راباوداد ند وپس ازآنکه سوگند خورد روانه شد . اما قلعهٔ شوش همچنان دردست لشکریان روسیه باقی ماند . زیرا که پیش ازآن ابراهیم خان حکمران شوش سپاهیان روسی رابقلعه راه داده بود وزیردست آنها شده درسال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد . اما پس‌ازکشته شدن تسیتسیانف بـا ایران واردگفتگو شده بود ویاری خواسته بودکه بدستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموك دوباره قیام کند . بهمین جهت ازشوش بیرون آمد ودرنزدیکی شهر اردو زده بود . لیزانویچ سعی کرد اورا باز گرداند وچون سعی‌او بجایی نرسید باسپاهیان‌معدودی بروحمله برد . پس ازکشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی‌خان را بجای او نشاندند . درهمین زمان هم ژنرال نبولسین (۱) نزدیك قلعهٔ کوچك عسکران در کنار رود قراکپك درجنگی که باعباس میرزاکرد اورا شکست داد .

در۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکهٔ گرجستان همسر اراکلی پادشاه آنکشور درسن پترز بورگ درگذشت‌وامپراتور روسیه دستورداد بااحترام‌بسیار پیکراو رادر صومعهٔ نوسکی (۲) درکلیسیای‌آنونسیاسیون (۳) بخاك سپردند .

دراول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستارهٔ دنباله داری در افق پدیدار شدکه باستاره‌های دنباله دار دیگر تفاوت داشت وبشکل‌کشیده بود . اختر شناسان می‌گفتند دم‌آن ۵۰۰ درجه درازی داردکه هردرجه عبارت از۱۱۹ ورست باشد .

در۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده ژیورژی پسرآلکساندره پسر سولومون پادشاه ایمرت ازآبله درسن‌پترزبورگ درگذشت وپیکرش رادرهمان‌صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند و درتاریخ مرگ اواقوال مختلف هست .

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت گوداویچ برای گرفتن ایروان رهسپار شد ولشکریان خودرا بادسته‌ای ازگرجیان‌همراه برداشت . چون شهررا گرفت درکاناکیر لشکرگاه ساخت . درآن زمان یکی ازسردارانِ ایرانی مدافع قلعهٔ‌ایروان بود . زیراکه فتحعلی شاه هنگامی که ازآذربایجان می‌رفت محمد خان وخانواده‌اش را باخود برده بود واو رادرآنجا نگاه داشته بود زیراکه مردی دوروی وناراحت بود . چون شاه ازواطمینان نداشت‌عده‌ای ازسپاهیان خودرا درقلعهٔ ایروان گذاشته‌وفرماندهی

(۱) Nébolsin (۲) Nevski (۳) Annonciation

آنها رابیکی ازسرداران خود داده بود . چون این خبر رسید عباس میرزا پسرشاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود وتوپخانهٔ خود رهسپارشد . چون بنخجوان رسید که بیاری لشکریان ایروان برود در آنجادرنگ کرد . چون بگوداویچ آگاهی رسید دوفوج راکه یکی ازآنها فوج تفنگداران ترویتسکی (۱) ودیگری فوج شکارچیان بود بآنجا فرستاد . چون لشکریان روسی بنخجوان رسیدند جنگ سختی در گرفت وایرانیان درنتیجهٔ هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردند . با این همه گوداویچ بسربازان خوددستورداد نردبان بگذارند وبقلعهٔ ایروان حمله کنند . هنگامی کهسربازان از نردبان بالامی رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند . روسها شکست خوردند ودوهزار کشته دادند .

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پتروویچ تورمازف(۲)رابفرماندهی کل مأمور کردندو گوداویچ پس‌ازچهارسال‌ازمقام خودمعزول شد . چون این خبربوی رسید بجای آنکه حملهٔ دیگری بکند بار خود رابست و از راه آباران رهسپارشد . درراه برف وسرمای بسیار بود وچون در کوهستان آباران برف‌در سراسر زمستان آب نمی شود وچوب درآنجانیست عدهٔ کثیر ازهمراهان وی تلف‌شدند. چون این خبربعباس میرزا رسید که درگارنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد ، عدهٔ کثیر ازآنها راکشت وبنهٔ آنها راغارت کرد وآسیب بسیاربروسهاو گرجیان رساند . این واقعه درماه دسامبرآن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد وبازماندهٔ سپاهیان روسی و گرجی بزحمت توانستند خودرا بقاماباك برسانند. عباس میرزا بایروان‌برگشت وقلعهٔ آنجا رامحکم‌ترکرد وزمستان رادرآنجا ماند . گوداویچ بروسیه برگشت و حکمران‌کل مسکو را باودادند وتورمازف بحکمرانی گرجستان پرداخت

دردورهٔ فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف نوخا و ناحیهٔ شکی بدست ژنرال نبولسین بود .

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمد علی خان پسرفتحعلی شاه بگرجستان آمد . این پسررا شاه ازیك زن گرجی ازنژاد چوش (۳) ازخانوادهٔ تزیکارا شویلی (٤) پیدا کرده بود که ایرانیان اسیر کرده ودر ایران فروخته بودند وشاه خریده وبواسطه زیبایی فوق‌العاده بهمسری خود اختیار کرده بود : وی پسر مهتراو بود . محمدعلی خان مردم قاماباك را کوچ داد وایشان رابناحیهٔ ایروان‌برد وازآنجا بآقچه قلعه رفت ودرتوسکی‌تا فا درنگ

(۱) Traitski (۲) Alexandre Pétrovitch Tormasof
(۳) ظاهراً مرادمحمدعلی‌میرزا دولتشاهست (٤) Tzicara chwili

کرد و تاناحیهٔ دمانیس(۱) و کودی را قتل و غارت کرد واز آنجا باز گشت . هر چند که سوار نظام روسیه درگاتخیلی خیدی (۲) بودند که جنگی درمیانشان درنگرفت .

درپاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان و آلکساندره ولیعهد گرجستان پس از آن که بقاماباك حمله بردند و نتیجه نگرفتند خواستند بشریف پاشا پاشای قارص که اوهم باروسها درجنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فورا لشکریانی بیاری روسها بتزالکا (۳) فرستاد وراه را برایشان گرفتند . درشب چهارم سپتامبر (اول شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی وسرهنگ لیزانوبچ برایشان حمله بردندوایرانیان وعثمانیان شکست فاحش خوردند وروسها لشکرگاه ایشان رامتصرف شدند . درهمان زمان عباس میرزا دسته‌ای ازچهار هزارتن ازاچمیادزین (اوچ کلیسیا) بقاماباك فرستاد ودر۸ سپتامبر(ده شعبان) بده‌امامللی نزدیك شد ووی را از آنجا راندند . امالشکریان ژنرال پورتنیاگین (٤) دربن جنگ شکست خوردند درتاریخ ١٤ سپتامبر (١١ شعبان) دسته دیگری ازلشکریان ایران رادر شامشادیلو ژنرال نبولسین شکست داد ، در تاریخ ١٨ (١٥ شعبان) دستهٔ سومی درقرارگاه آرتیك بهمین سرنوشت گرفتار شد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرك وزیر (٥) ازجانب شاه بقراباغ در کنار رود ارس آمده بود عهدنامهٔ صلح واتحادی با روسیه ببندد وسرحدات گرجستان‌را معین کند و باتورمازف درآنجا ملاقات کرد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان با دوهزارسرباز از ایران عازم قفقاز شد و بآخال‌کالاك در ناحیهٔ جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه(٦) وشاهزادهٔ الکساندره ولشکریان ایشان بود که‌می بایست بوی ملحق شوند ومی خواستند بسرزمین سومخت حمله کنند. تورمازف بالشکریان‌روسی رهسپار شد ودر تزالکا فرودآمد . ازآنجا با هزارتن سربازروسی و پانصدتن‌لشکریان گرجی وژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد . راهنمای این عده یکی از تاتار های سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت . شبانه بآخال کالاك رسیدند و بایرانیان حمله بردند وایشان را پراکنده کردند . شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت ووی بایروان برگشت . چون عباس میرزا پسرشاه در آن‌زمان درگارنی بود تیمور ازپسرژیورژی‌پادشاه گرجستان‌در١٤ سپتامبر (١١شعبان) بنزد وی گریخت وعباس میرزا که درآن زمان هشت هزارتن سرباز وتوپخانهٔ منظمی با

---

(۱) Dmanis (۲) Gaté khili-khidi (۳) Tzalca

(٤) Portniagin (٥) مراد میرزا عیسی قایم مقام معروف بمیرزا بزرك وزیر آذربایجانست (٦) Akhal-Tzikhé

باخود داشت که باصول جدید فراهم کرده بودند باو احترام بسیار کرد . از آنجا نـزد تورمازف رفت ووی اورا بروسیه فرستاد .

در همین سال ۱۸۱۰در۱۶اکتبر(۱۷ رمضان ۱۲۲۵)لشکریان روسی درده آمالو در ناحیهٔ فامباك عباس میرزا را شکست دادند .

در ۱٤ مه ۱۸۱۱ (۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲٦) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در افق روسیه گرفت ومردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. درهمان سال در شب چهارشنبه ۱٤ ژون (۲۱ جمادی الاخر ۱۲۲٦) ماه درآسمان روسیه گـرفت وشب بسیار تاریك شد . درهمان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکهٔ گرجستان را که همسر ژیورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در بیلوگورود زندانی شده بود آزاد کرد واو را بمسکو بردند .

در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲٦) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریـان روسیه در گرجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد ودر ماه اوت آن‌سال (رجب۱۲۲٦) ژنرال لیوتنان مارکی دو پاولوچی ایتالیایی را بجای او گماشتند . وی درهمان سال با حسین خان بیگلر بیگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن‌شهر را باوداده بود محرمانه وارد گفتگو شد وباو پیشنهاد کرد که اگـر قلعه وشهر ایـروان را بـاو تسلیم کند وی بازماندهٔ آن ناحیه را باو واگذار خواهد کرد . حسین خان هم‌وعده کرد قلعه راوا گذار کند . پاولوچی که از دو رویی وخیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال ماژور لیزانوبچ رابا دوهزار سرباز روسی برای‌تصرف قلعه فرستاد . حسین‌خان که لشکریانی ازاطراف گرد آورده بود در صومعهٔ اچمیادزین (اوچ کلیسیا) پنهان شد و بمحض اینکه‌سپاهیان روسی بآنجا رسیدند ایرانیان بایشان حمله بردند وآنها را عقب نشاندند .

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) در گرجستان‌وایمرت قحطی بسیارسختی روی دادومدتی‌دوام داشت . از ۱۸۱۱تا ۱۸۱۳ (۱۲۲٦- ۱۲۲۸) نیز در کاخت قحطی بود و بهمین‌جهت‌مردم آن ناحیه قیام سختی کردند . درماه فوریه ۱۸۱۲(صفر ۱۲۲۷)شاهزاده‌آلکساندره از ایروان بآن ناحیه رفت که باشورشیان همدست شود واین کار وی بدبختی بسیاری برای وی و خانواده‌اش و کسانی که با او همدست شده بودند فراهم کـرد . در قحطی ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بهای یك کدی گندم بشش مینالتون (۱) رسید و تورمازف مجبورشد ازآخال تزیخه گندم وارد کند .

در ین سال مارکی دوپاولوچی بقراباغ رفت وازآنجا مهدی خان بنزد وی وفت و

(۱) minalthoun کدی معادل دو پودوربع و مینالتون یك روبل نقره یا چهار هزار فرانك فرانسه .

هدایای گرانبها باو داد زیراکه روسها قراباغ راگرفته بودند هرچندکه خان‌هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت . پیشنهاد مهدی خان مارکی دو پاولوچی جعفر قلی خان برادر زادهٔ وی‌را گرفتار کرد ، زیرا وی که‌محمد اصلان‌خان برادر مهتر وی‌بود خود را جانشین پدر خویش ومدعی او درحکمرانی می‌دانست . جعفر قلی‌خان از زندان گریخت و بتبریز نزد عباس میرزا رفت پس ازآن پاولوچی بمتکوار(۱) رفت‌تادر کارهای شکی و شروان ودربند وباکوکه بدست‌روسها افتاده‌بود رسیدگی کند، چون‌بقلعه رسید در میان سپاهیان روسی وخان‌بوتا ونوهٔ فتحعلی خان یعنی شیخ‌علی‌خان حکمران دربند که‌روسها سر زمین وی راگرفته‌بودندجنگ مختصری‌درگرفت وایشان‌پس ازآنکه‌شکست‌خوردند بداغستان رفتند . شیخعلی خان همان کسی بود که در ۱۷۹۶(۱۲۱۱) هنگامی که زوبف بدربند رفت حکمرانی آنجا را داشت ،

درهمان سال در ۲۹ فوریه (۱٤صفر۱۲۲۷) جبرئیل یاگابریل‌پسرژیورژی پادشاه گرجستان که در۱۳ اوت ۱۷۸۸(۱۰ذی القعده۱۲۰۲) بجهان‌آمده‌بود درسن‌پترزبورگ مرد وپیکرش را درصومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپالوچی‌از فرماندهی لشکریان روسیه معزول شد وژنرال لیوتنان رتیشچف (۲) را بجای وی گماشتند ووی آجودان خود را بژنرال ماژور آخوردف (۳) حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتزیلوان (٤) واز خاندان پوبولا شویلی بود .

در همان سال درروز یکشنبه ۲۵ اوت (۱٦ شعبان۱۲۲۷) در افق روسیه‌آفتاب گرفت ودوحلقهٔ خون‌آلود مانند قوس قزح دراطراف‌آن پدیدار شد وتا عصرادامه‌داشت ومردم فردای‌آن روز منتظرجنگ وخون ریزی سخت‌بودند . جنك معروف‌بارادینو(٥) درمیان لشکریان روسیه وناپلئون روز پیش ازآن‌در۲٤ ماه‌اوت روی داده بود .

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷)فتحعلی شاه پسرش عباس‌میرزا رابیاری آلکساندره شاهزادهٔ گرجستان که درکاخت بود فرستاد . وی سابقاً از ایروان آمده‌بود که‌مردم رابقیام تحریك کند. درآنجا چندین بار درشیلداوماناو شکست خورد ونـاچار بکوهستان آنجاگریخت ویاران خود گرفتار مصائب سخت‌کرد .

عباس میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که‌تازه‌آنهاراتربیت کرده‌وبایشان سرباز می‌گفتند ونیز چهار هزار سوار داشت وسیزده‌توپ که پادشاه انگلستان باوداده بود . وی ازارس گذشت ، دراسلاندوز درنك کرد زیراکه‌خبرشکست آلکساندره وفرار

---

(۱) Mtcouar (۲) Rtichtchof (۳) Akhwerdof (٤) Krtzkhilwan
(٥) Borodino

او بداغستان بوی رسیده بود . آنگاه رتیشچف بژنرال ماژور پتروستفانیچ کاتلیاروسکی(۱)
که بافوجی ازخمپاره اندازان که بآن گروزینسکی (۲) می گفتند درقراباغ بود نوشت و
باو دستور داد بیاری مهدی خان حکمران قراباغ بلشکریان عباس میرزا حمله کند .
کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد ومهدی خان هم با دو هزارسوار قراباغی دربی اورهسپار
گشت .چون برود ارس رسیدند پلی ساختند ولشکریان را از آن گذراندند ولی چون
نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین درآب افتاد وتنها دوتوپ
سبك ماند . کاتلیاروسکی ازین کار نگران نشد و توپها را درآب رود گذاشت وراه را
بسوی لشکرگاه عباس میرزا دنبال کرد . راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند
وبی خبر در ۲۰ اکتبر(۱۳ شوال) بلشکرگاه ایرانیان رسیدودرسپیده دم بایشان حمله کرد.
سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آمادهٔ جنگ نبودند ۱۳ توپ و ۳۰۰ سربازشان
راروسها گرفتند وهشت بیرق بزرك راهم غنیمت بردند . سراسرلشکرگاه ایران بدست
روسها افتاد . عباس گریخت وبتپه ای پناه برد ودرآنجا در صدد برآمد دفاع کند . ولی
روسها از کنار برو تاختند واورا شکست دادند وناچار شد بتبریز بر گردد .

کاتلیاروسکی فاتح بتفلیس برگشت وامپراطور روسیه پاداشی باو بخشید ومنصب
ژنرال لیوتنان را باو داد . درین جنگ نه تن افسر و چهل سرباز بجز مردم قراباغ از
لشکریان روس کشته بودند . این خبر جنگ اسلاندوز که بدربارطهران رسید مصمم شد
صلح کندودراواسط سال۱۸۱۲(۱۲۲۷) بدرخواست شاه سفیرانگلستان سر گوراوزلی (۳)
وارد کار شد وسر رابرت گوردون (٤) را بتفلیس وموریه را (٥) را نزد عباس میرزا
فرستاد . درماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷)رتیشچف خود بکنار رود ارس بگدار اسلاندوز
رفت ودرآنجا بگفتگو آغاز کردند اما بجایی نرسید. در۱۸اکتبر(اول شوال ۱۲۲۷)عباس
میرزا که بیست هزارسپاهی باخودداشت درکنارارس آماده جنگ باروسهاشد. کاتلیاروسکی
با دو هزار سرباز وشش توپ در ۱۹ اکتبر (۱۱ شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان
حمله برد و ایشان را شکست داد ولشگرگاهشان راگرفت وتوپخانه و مهمات ایشان را
کرد . فردای آنروز که روز ۲۰ اکتبر(۱۲ شوال) بود ؛ روسها از رود کوچکی که
بارس میریخت در گدار اسلاندوز گذشتند و قلعه اسلاندوز راگرفتند که بازماندهٔ
لشکرایران به آنجا پناه برده بود وازآنجا نیزچند توپ وعده بسیاراسیر گرفتند وروز ۲۳

---

(۱) Pete Stephanitch Kotliarevski (۲) Grouzinski یعنی گرجی
(۳) Sir Gore Ouseley (٤) Sir Robert Gordon
(٥) Morrier

(۱۵شوال) کاتلیاروسکی بجای خود باز گشت. درهمان زمان پیرقلی خان حکمران شکی و سردار ایروان که بناحیهٔ قاماباك و شوراگل رفته بودند نیز ازلشکریان روسیه شکست خوردند.

درهمان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را ازقلعهٔ لنکران بیرون کرد و با دوهزار سپاهی آنجا را گرفت زیرا که مصطفی خان خود را درحمایت روسها افکنده بود وبوی منصب ژنرال ماژور با پانصد تومان حقوق داده بودند که درآن زمان معادل پنج هزار روبل بود. وی ازآنجا گریخت وبشکایت نزد رتیشچف رفت و وی ژنرال لیوتنان کاتلیا روسکی را بادو هزارتن بااوفرستاد. روسها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستور حمله داد نردبان گذاشتند وچون از نردبان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری ازایشان را کشتند وهفده افسر کشته شد و گونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیشویلی یکدسته دیگر لشکریان ازسوی دیگر برد که از نردبان بالا رفتند ووارد قلعه شدند ودرها را گشودند. سربازان دیگری که مانده بودند نیزوارد شدند وچند تن ازایرانیان را کشتند ودیگران گریختند. همهٔ توپخانه ومهمات وآزوغه و مقداری پول بدست روسها افتاد وایشان مصطفی خان رادوباره بحکمرانی گماشتند ویك فوج درآنجا گذاشتند زیرا که لنکران درکنار دریای خزرست. در برابر این خدمت نشان درجهٔ دوم سن ژرژرا بکاتلیاروسکی دادند وحکمران لنکران خراج گزار روسیه شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنك اسلاندوز روی داده است. لشکریان ایران میر مصطفی را ازطالش بیرون کرده وشهر لنکران را ویران کرده ودر کنار دریای خزر قلعه‌ای بهمین نام ساخته بودند. بهمین جهت ژنرال کاتلیا روسکی را بدان جا فرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (۱٦ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان را نزدیك ارکوان شکست داد ودراین فتح سه هزار خانوار مردم قراباغ را که باسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعهٔ ارکوان را محاصره کرد و گرفت که انگلیسها آنرا در جای قلعهٔ کهنه ای بهمین نام ساخته بودند ودرآن زمان فتحعلی شاه وعسکر خان از آن دفاع می کردند. در ۲٦ همان ماه (۲۲ذی‌الحجه) قلعهٔ جدید لنکران را که چهار هزار تن ازایرانیان بفرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد ودراول ژانویه ۱۸۱۳ (۲۹ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) بحمله آنرا گرفت. اما زخمی که درین جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند.

سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را بقراباغ فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود ایشان در زیوا نزدیك گلستان بیکدیگر رسیدند. ایرانیان وروسها باهم صلح کردند وبنا برعهد نامه ای که درمیانشان بامضاء رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کناررود ارس، میگری

وشوراگل دردست روسیه ماند مانند خان نشین های قراباغ تاکنار ارس و گنجه وشکی و همهٔ شروان و باکو و طالش و لنکران و دربند و همهٔ داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت وانجازوحدود آن وگوریا ونواحی آن . ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین وسرزمین آن سوی رود ارس را ازپل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند . چون صلح درمیان ایران و گرجستان برقرار شد ابوالحسن خان باز گشت ورتیشچف بتفلیس رفت .

گفتگو دربارهٔ عقد قرار داد درسال۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد ، ازجانب ایران نخست سرگوراوزلی که در اوجان درسی میلی تبریز درنك کرده بود وارد گفتگو شد و پس ازو میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را درناحیهٔ گلستان نزد زیوه درقراباغ قرارداد رتیشچف و وزیرایرانی در۲۸سپتامبر(۲شوال) بهم‌رسیدندوعهدنامه‌در۱۲اکتبر (۱٦ شوال) بامضا رسید. ابوالحسن خان درآغاز ژون ۱۸۱٤ (اواسط رجب ۱۲۲۹) بروسیه رفت ودر ۱۵ سپتامبر (سلخ رمضان) مبادلهٔ عهدنامه در تفلیس روی داد .

در ۱۸۱٤ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی راکه نایب وزیر بود بسفارت بدبار روسیه فرستاد ومامور بودعهد نامهٔ صلح وتعارفات وهدایای او رابرای امپراتوره‌روسیه ببرد وازجمله دوفیل سراپا جل کرده‌وچهارده اسب از آن بهترین نژاد بود . چون بمسکو رسید با تجمل بسیار از اوپذیرائی کردند وچهار ماه درآنجا ماند .

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵(۱۸محرم۱۲۳۱) امپراتورروسیه درپترزبورك‌ابوالحسن شیرازی سفیر کبیر ایران را پذیرفت وهدایایی‌راکه‌باباخان که اورافتحعلی شاه نامیدند برای او برده بود بحضورش بردند . از دروازهٔ شهر تا خانهٔ سفیر کبیر قراولان صف کشیده بودند . ژنرال لیوتنان سویمون (۱) پسر اورام سولاقا شویلی (۲) با کالسکهٔ امپراطوری وچند تن دیگر باستقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این‌تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که باز کرده دردست داشت با خود می برد . چند روز بعد عهد نامهٔ را با این هدایا تسلیم کرد : دو فیل نرو ماده که چتری از زری باخود داشتند ، دوازده اسب ازبهترین نژاد ها که زین‌پوش‌ترمه داشتند ، ۱٤ طاق‌شال کشمیری گرانبها ، سه تسبیح مروارید صددانه بدرشتی دانهٔ فندق ، ویك چهاریك مروارید قیمتی دو زمرد بشیار شاداب بوزن یك قروش ، سه شمشیر گرانبها ازآن داریوش وتیمورلنك وشاه عباس‌بزرگ، مومیائی‌اعلا وچندسنگ پازهر،جعبه هایی‌با نقاشی‌اصفهان که دریکی ازآنها ترازوها ومقراضهای زرین بود وعلامتی بشمار می رفت ، دوقالی‌ابریشمی کرك بلند خراسانی بسیار اعلا. برای امپراتریس یلیزابت همسرامپراطور هدایای شاه عبارت

Oram Solaghachwili (۲) Suimon (۱)

بود از شش طاقه شال ، شش قطعه قالی ، یك تسبیح جواهر ، و نیز هدایائی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریك بفراخورشان هدایایی فرستاده بود . سفیر کبیر یك سال تمام در دربار روسیه ماندو باو احترام بسیار کردند.

درسال ۱۸۱٦ (۱۲۳۱) ژنرال رتیشچف فرمانده کل‌سپاه گرجستان عزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پترووبچ یرمولاف (۱) راکه هفتمین فرمانده لشکر آن ناحیه بود بجای او گماشتند . وی در۲۸ مه ۱۸۱٦ (۲٦ جمادی الاخر ۱۲۳۱) باین سمت برگزیده شد ودر پایان سال ۱۸۱۷ (آغاز۱۲۳۳) وارد تفلیس شد .

درضمن یرمولف بسفارت کبرای ایران گماشته شده بودومامور بود از گرجستان بدربار فتحعلیشاه برود وآخرین امضاء را درعهدنامهٔ دائمی باایران بکند وسرحدهای گرجستان را معلوم کند . زیراکه در مادهٔ دوم عهدنامهٔ گلستان چند نکته مشکوك مانده بود . وی حامل هدایای گران بهای بسیار برای شاه بود ونیز هدایائی ازجانب امپراتریس برای زنان شاه وشاهزادگان محمد علی میرزا وعباس میرزا وبزرگان ایران .

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱٦ (۲۹ رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب یولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس‌ازچهار سال بیماری بسکته‌درگذشت وپیکرش را در پترزبورك در کلیسای سن ژان کریزوستوم (۲) در صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در ۱۷آوریل ۱۸۱۷ (سلخ جمادی الاولی ۱۲۳۲) از گرجستان بسوی ایران بعنوان سفیر کبیر دردربار فتحعلی شاه راهی شد . چون بسلطانیه رسید شاه درآنجا بود واو راپذیرفت . در۲۰ ژویه (٦ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی راکه همراه داشت بشاه داد وسرحدات دو کشور وشرایط اجرای عهدنامه را معین کردند وپس از چندی یرمولف بگرجستان بر گشت .

درموقع توقف‌در ایران فتحعلی شاه‌یرمولف رادوبار بحضورخود پذیرفت . باراول در۳۱ ژویه (۱۷ رمضان) که‌درمسایل سیاسی بحث کردند. باردوم در سوم ماه‌اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود ودرآن روز هدایائی راکه دیر رسیده بود بشاه دادند . در جلسهٔ اول بزرك ترین مانعی که پیش‌آمده بود که بزحمتی توانسته بودند سفیر کبیر را وادار کنند درموقعی که وارد اطاقی میشود که شاه درآن نشسته است‌چکمهٔ خود رابکند این عادت درآسیا برای رعایت قالیهاییست که دراطاقها گسترده‌اند . سرانجام یرمولف باین‌کار تن داد ولی تقاضا کرد بگذارند باکفشی که در زیر چکمهٔ خود پوشیده است وارد شود وزیر چکمهٔ خود یك جفت چکمهٔ دیگر ساغری سرخ پوشیده بود که بسیار

Saint Jean-Chrysostome (۲) Alexis Pétrovitch Iermolof (۱)



ژنرال آلکسی پتروویچ یرمولف
فرمانده سپاه روسیه درجوانی

ظریف بود وجای جوراب را می گرفت وماموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمد حسن افشار از جانب فتحعلی شاه بسفارت کبری بپترز-بزرك رفت و۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود. در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب۱۲۳٤) محمدحسن‌خان‌افشارسفیر کبیرفتحعلی شاه از پترز بورگ عازم ایران‌شد. امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را بآوتیك ایزمیرل (۱) و بموزه (۲) ازافسران پلیس پسر نامشروع شیوش (۳) سپرده بودند و آن‌عبارت بود از لگن گردی از بلور تراش که دورهٔ آن سه آرشین بود ویك آرشین بلندی‌داشت ودرمیان‌آن فواره‌ای بود. بمحض اینکه آنرا پرمی کردند فواره براه می‌افتاد ودیگرفرونمی نشست زیرا آبی که درآن می‌ریختند ازمیان نمی‌رفت وازلوله باآن بالامی رفت ودوباره فرود می‌آمد. هدایای دیگرعبارت بود از یك سرویس سر میز بلور و گلدانها و گیلاسهای بسیار گران بها که روی همرفته ۱۶۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صدو شست‌هزار روبل وتقریباً صدوهشتاد هزارفرانك بود.

در۱۸۲۰ (۱۲۳۵) درگنجه ملخ‌خوارگی شد وتا تفلیس این آفت امتداد داشت ودرهمان سال درکرتیل و کاخت خشك سالی سخت روی داد ویك قطره باران نبارید وهمهٔ گیاهها خشك شد وقحطی بجایی رسید که یك کدی گندم راچهارمینالتون فروختند.

در۱۸۲۱ (۱۲۳۶) جنك درمیان عثمانی وایران درگرفت و ایرانیان بفرماندهی محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرماندهی شایسته وبسیار دلاور بود بغداد ووان ارز روم وطرابوزان راگرفتند وبزودی درنتیجهٔ میانجی گری انگلستان صلح کردند. درین زمان محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرمانده این جنك دربرابر ترکان عثمانی بود دربغداد کشته‌شد باآنکه مرك او برلشگریان اوبسیار گران آمد فتحعلی شاه عهدنامه صلح را امضانکرد. بغداد راگرفت وپادشای آن شهررا ناگزیر کرد شهرراتسلیم کند وچون انگلیسها بسیار ناراضی شدند همه کسانی راکه ازین‌ملت درایران بودند ازایران بیرون کرد.

در۱۸۲۲ (۱۲۳۷)فتحعلی شاه‌دوباره باعثمانی وارد جنك شد وببغداد وآناتولی لشگرکشید ولشکریان ایران بارز روم رسیدند ودرآنجا باترکان روبرو شدند. در جنك سختی که درگرفت پاشاهای قارص و ارز روم وطرابوزان کشته شدند و جنك مدتی ادامه یافت.

در۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روسها مهدی خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم خان را از قفقاز بیرون کردند. وی درسپاه روسیه منصب ژنرال ماژور داشت وباونشان داده‌بودند

(۱) Avétik Izmirel یعنی ازمیری (۲) Moré (۳) Chioch

وازجانب روسها حکمران قراباغ شده بود . اما چون سپاهیان روس این ناحیه‌راتصرف کردند ویك‌تن ازارمنیان رابحکمرانی آنجاگماشتند وی اورا متهم کرد . جعفرقلی آقا پسرمحمد حسن آقا برادر زادهٔ مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمبیرسك (۱) زندانی کردند .

درماه ژویه ۱۸۲۶ (ذی‌الحجة ۱۲٤۱) جنك‌دوم درمیان ایران وروسیه درگرفت وایرانیان باردیگر بقفقازحمله بردند وفتحعلی شاه باشست هزارتن واردجنك شد .

---

(۱) Simbirsk



ژنرال یرمولف در پیری

فهرست نامهای کسان و نسبت ها

ب

خ

د

ق

ك

فهرست نامهای جاها

گ

فهرست نامهای کتابها و مؤلفات

غلطنامه

صحیفه	سطر	نادرست	درست
٦	٥٢	مبان	میان
١٣	٣	پرای	برای
١٤	٩	شده	معروف شده
١٤	١٣	معروف نزدیك	نزدیك
٢٠	١٦	کیخاتون	گیخاتو
٢٠	٢٤	ثاریخ	تاریخ
٢١	٢٩	میزا	میرزا
٢٨	١	مایهٔ درد	درد
٣٣	٢	تاریخ	تاریخ نویسان
٣٤	٢	محمدخان	محمدحسن‌خان
٣٩	١٨	محمدحسن	محمدحسن‌خان
٥٦	٢٣	خوزاك	خوراك
٥٧	٢٤	طمه ش	طمعش
٦٠	١٥	سارگاری	سازگاری
٦٣	١٦	جند	چند
٦٤	٢١	تفنك چ ان	تفنك چیان
٦٤	٢٩	؛ووز	نه روز
٨٦	٢١	کندامند	کدامند
١٠٧	٦	ژوانوار	ژوانار
١٠٨	٤	پین	پپن
١١٣	٨	آن واثر	آن اثر
١١٣	آخر	نایت	نایب
١١٤	٩	دازای	درازای
١١٤	٢٧	نموده	نموده
١١٦	٢٠	تاریچ	تاریخ

صحیفه	سطر	نادرست	درست
١١٩	آخر	Mtternich	Metternich
١٢٥	٢٧	لکساندر	الکساندر
١٢٦	٣	رومانزوف	رامانزوف
١٣١	١٥	امیراطور	امپراطور
١٣٢	٢٤	پیشاور	پیشاور
١٣٤	١٦	قطعاما	قطعا
١٣٨	٢٩	حروف‌نگرفته	Duc de Vicence
١٤١	١٢	فران	فرمان
١٤٧	٢٧	بیداست	پیداست
١٥١	١٥	رثانیا	وثانیا
١٥٣	٧	نطامات	نظامات
١٥٥	٧	دربغ	دریغ
١٥٦	٢٦	پویانی	یونانی
١٥٩	٢٠	اکنبر	اکتبر
١٥٩	٢٧	نامه ا	نامها
١٦١	٢٠	تیر	نیر
١٦٧	٢٣	پیوستگی	پیوستگی
١٦٩	١١	ر زی	روزی
١٧١	٢٥	بناخدابی	بناخدایی
١٧٤	١٥	اکنساب	اکتساب
١٧٧	٤	معدلنشان	معدلتشان
١٧٧	٥	زول	زوال
١٧٩	١٩	راوت	طراوت
١٨١	١٧	خاهٔ	خامهٔ
١٨٨	٢٢	اختباز	اختبار

صحیفه	سطر	نادرست	درست	صحیفه	سطر	نادرست	درست
۱۹۲	۲۱	بی‌قرارس	بی‌قرارش	۳۱۰	۵	یلندی	بلندی
۱۹۴	۲۵	نشان	شان	۳۱۳	۱۹	جر بزو	بزور
۱۹۵	آخر	موافقت	موافقت	۳۱۳	۲۱	بدورهٔ	بدرهٔ
۱۹۸	۲۰	ا مدر	اندر	۳۲۰	۲۶	فارنائوز	فارنائوز گریختند.
۲۰۳	۶	بهران	طهران	۳۲۱	۱	فارنواز	فارنائوز
۲۰۴	۱۵	شتابن	شتاین	۳۲۱	۲	بوراسب	لوراسب
۲۰۵	۳	اوژان	اوژن	۳۲۱	۹	ایران	ایروان
۲۰۸	۲۲	پرانش	پسرانش	۳۲۱	۲۵	دشمنان	دشمن
۲۱۰	۱۴	بار	باز	۳۲۳	۲	شوش	شوشی
۲۱۶	۳	اداره	اراده	۳۲۳	۳	شوش	شوشی
۲۱۶	۱۹	پاز	باز	۳۲۳	آخر	ستون	متون
۲۱۹	آخر	Beboulh	Reboull	۳۲۵	۱۲	بمباران	بیمباران
۲۱۷	۹	چتان	چنان	۳۲۵	۱۵	سپس	سپس چون
۲۲۵	٤	دانمارکبان	دانمارکیان	۳۲۶	٦	شوش	شوشی
۲۲۸	۱٦	نایلئون	ناپلئون	۳۲۶	۷	شوش	شوشی
۲۲۹	۱۹	بسار	بسیار	۳۲۶	۱۰	شوش	شوشی
۲۳۳	۲٦	یکانرین	یکاترین	۳۲۷	۲۱	حکمران	حکمرانی
۲۳۸	۱۵	بادشان	پادشاهان	۳۲۹	۲۹	بود	پود
۲٤۱	۱۸	ایکی	بایکی	۳۳۰	۲	پیشنهاد	بپیشنهاد
۱٤۲	۱۲	یلزابوپول	یلزابتوپول	۳۳۰	۳	که	که پسر
۲٤۳	۲٦	جابی	جایی	۳۳۰	۱۵	آجودان	آجودانی
۲۵۱	۲٤	فرربرد	فروبرد	۳۳۱	۱	پترو	پتر
۲۵۲	۹	خان‌خان	خان	۳۳۱	۱۱	عباس	عباس‌میرزا
۲۵۳	۲۲	اختلافهای	اختلافهای	۲۳۱	۲٤	کرد	غارت کرد
۲۵۵	۱۷	پنرال	ینرال	۳۳۱	۲۷	Pete	Petr
۲۵۹	۹	تعین	تعیین	۳۳۲	۱۷	مصطفی	مصطفی‌خان
۲۵۹	۲۷	چ ین	چنین	۳۳۳	۳	انجاز	ابخاز
۲۷٤	۲۳	جعفرقلی	جعفرقلی خان	۳۳۳	۲۰	با	را با
۲۷٤	۲۸	ماندران	مازندران	۳۳٤	۱۵	کلیسای	کلیسیای
۲۸۲	۱	رضاقی	رضا قلی	۳۳٤	۱۷	از	یرمولف‌از
۲۸۲	۳	قاعیانی	اعیانی	۳۳۵	۲	محمد حسن	محمدحسن‌خان
۲۹۲	۲۷	دارابی	دارایی	۳۳۵	٦	بموزه	بموره
۳۰۰	٦	مشار	مشاور	۳۳۵	۱۷	وان ارز	وان وارز